

نظام حقوق زن در اسلام

نویسنده : استاد شهید مرتضی
مطهری

مقدمه

بسمه تعالی

مقتضیات عصر ما ایجاب می کند که بسیاری از مسائل مجدداً مورد ارزیابی قرار گیرد و به ارزیابیهای گذشته بسنده نشود. (نظام حقوق و تکالیف خانوادگی) از جمله این سلسله مسائل است.

در این عصر، به علی که بعداً به آنها اشاره خواهیم کرد، چنین فرض شده که مسأله اساسی در این زمینه (آزادی زن و (تساوی حقوق) او با مرد است، همه مسائل دیگر فرع این دو مسأله است.

ولی از نظر ما، اساسی ترین مسأله در مورد (نظام حقوق خانوادگی) — و لاقلاً در ردیف مسائل اساسی — این است که آیا نظام خانوادگی نظامی است مستقل از سایر نظامات اجتماعی، و منطق و معیار ویژه ای دارد جدا از منطقها و معیارهایی که در سایر تاسیسات اجتماعی به کار می رود؟ یا هیچ گونه تفاوتی میان این واحد اجتماعی با سایر واحدها نیست؛ بر این واحد همان منطق و همان فلسفه و همان معیارها حاکم است که بر سایر واحدها و مؤسسات اجتماعی؟.

ریشه این تردید، (دو جنسی) بودن دو رکن اصلی این واحد از یک طرف و توالی نسلی والدین و فرزندان از جانب دیگر است. دستگاه آفرینش، اعضاء واحد را در وضعهای (نامشابه) و ناهمسانی و با کیفیات و چگونگیهای

مختلفی قرار داده است . اجتماع خانوادگی اجتماعی است (طبیعی - قراردادی) یعنی حد متوسطی است میان يك اجتماع غریزی (مانند اجتماع زنبور عسل و موریانه که همه حدود و حقوق و مقررات از جانب طبیعت معین شده و امکان سرپیچی نیست) و يك اجتماع قراردادی (مانند اجتماع مدنی انسانها که کمتر جنبه طبیعی و غریزی دارد).

چنانکه می دانیم ، قدمای فلاسفه ، فلسفه زندگی خانوادگی را بخش مستقلی از (حکمت عملی) می شمردند و معتقد به منطق و معیار جداگانه ای برای این بخش از حیات انسانی بودند. افلاطون در رساله جمهوریت ، و ارسطو در کتاب سیاست ، و بوعلی در کتاب الشفا با چنین دیدی و از این زاویه به موضوع نگریسته اند.

در مورد حقوق زن در اجتماع نیز طبعا چنین تردید و پرسشی هست که آیا حقوق طبیعی و انسانی زن و مرد همانند و متشابه است یا ناهمانند و نامتشابه ؟ یعنی آیا خلقت و طبیعت که يك سلسله حقوق به انسانها ارزانی داشته است ، آن حقوق را دو جنسی آفریده است یا يك جنسی ؟ آیا (ذکوریت) و (انوثیت) در حقوق و تکالیف اجتماعی راه یافته است یا از نظر طبیعت و در منطق تکوین و آفرینش ، حقوق يك جنسی است ؟

در دنیای غرب ، از قرن هفدهم به بعد، پا به پای نهضت‌های علمی و فلسفی ، نهضتی در زمینه مسائل اجتماعی و به نام (حقوق بشر) صورت گرفت . نویسندگان و متفکران قرن هفدهم و هجدهم افکار خویش را درباره حقوق طبیعی و فطری و غیر قابل سلب بشر با پشتکار قابل تحسینی در میان

مردم پخش کردند. ژان ژاک روسو و ولتر و منتسکیو از این گروه نویسندگان و متفکرانند. این گروه حق عظیمی بر جامعه بشریت دارند. شاید بتوان ادعا کرد که حق اینها بر جامعه بشریت از حق مکتشفان و مخترعان بزرگ کمتر نیست.

اصل اساسی مورد توجه این گروه این نکته بود که انسان بالفطره و به فرمان خلقت و طبیعت، واجد یک سلسله حقوق و آزادیها است. این حقوق و آزادیها را هیچ فرد یا گروه به هیچ عنوان و با هیچ نام نمی توانند از فرد یا قومی سلب کنند، حتی خود صاحب حق و نیز نمی توانند به میل و اراده خود، آنها را به غیر منتقل نمایند و خود را از اینها عریان و منسلخ سازد؛ و همه مردم اعم از حاکم و محکوم، سفید و سیاه، ثروتمند و مستمند در این حقوق و آزادیها با یکدیگر (متساوی) و برابرند.

این نهضت فکری و اجتماعی ثمرات خود را ظاهر ساخت، اولین بار در انگلستان و سپس در امریکا و بعد در فرانسه به صورت انقلابها و تغییر نظامها و امضاء اعلامیه ها بروز و ظهور نمود و به تدریج به نقاط دیگر سرایت کرد.

در قرن نوزدهم افکار تازه ای در زمینه حقوق انسانها در مسائل اقتصادی و اجتماع و سیاسی پیدا شد و تحولات دیگری رخ داد که منتهی به ظهور سوسیالیسم و لزوم تخصیص منافع به طبقات زحمتکش و انتقال حکومت از طبقه سرمایه دار به مدافعان طبقه کارگر گردید.

تا اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، آنچه درباره حقوق انسانها گفتگو شده و یا عملاً اقدامی صورت گرفته مربوط است به حقوق ملتها در برابر

دولتها و یا حقوق طبقه کارگر و زحمتکش در برابر طبقه کارفرما و ارباب . در قرن بیستم مسأله (حقوق زن) در برابر (حقوق مرد) مطرح شد و برای اولین بار در اعلامیه جهانی حقوق بشر که پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۸ میلادی از طرف سازمان ملل متحد منتشر گشت - تساوی حقوق زن و مرد صریحا اعلام شد.

در همه نهضت‌های اجتماعی غرب ، از قرن هفدهم تا قرن حاضر، محور اصلی دو چیز بود: (آزادی) و (تساوی). و نظر به اینکه نهضت حقوق زن در غرب ، دنباله سایر نهضت‌ها بود، و به علاوه تاریخ حقوق زن در اروپا از نظر آزادیها و برابریها فوق العاده مبررات بار بود، در این مورد نیز، جز درباره (آزادی) و (تساوی) سخن نرفت .

پیشگامان این نهضت ، آزادی زن و تساوی حقوق او را با مرد مکمل و متمم نهضت حقوق بشر که از قرن هفدهم عنوان شده بود - دانستند و مدعی شدند که بدون تاءمین آزادی زن و تساوی حقوق او با مرد سخن از آزادی و حقوق بشر بی معنی است ، و به علاوه ، همه مشکلات خانوادگی ناشی از عدم آزادی زن و عدم تساوی حقوق او با مرد است و با تاءمین این جهت ، مشکلات خانوادگی يك جا حل می شود.

در این نهضت ، آنچه ما آن را (مسأله اساسی در نظام حقوق خانوادگی) خواندیم ، یعنی اینکه آیا این نظام بالطبع نظام مستقلی است و منطق و معیاری دارد جدا از منطق و معیار سایر مؤسسات اجتماعی یا نه ؟ به فراموشی سپرده شد. آنچه اذهان را به خود معطوف ساخته بود همان تعمیم اصل آزادی و اصل تساوی در

مورد زنان نسبت به مردان بود. به عبارت دیگر، در مورد حقوق زن نیز تنها موضوع بحث، (حقوق طبیعی و فطری و غیر قابل سلب بشر) بود و بس. همه سخنها در اطراف این يك مطلب دور زد که زن با مرد در انسانیت شريك است و يك انسان تمام عيار است، پس باید از حقوق فطری و غیر قابل سلب بشر، مانند مرد، و برابر با او، برخوردار باشد.

در برخی از فصول این کتاب درباره (منابع حقوق طبیعی) بحث نسبتا کافی شده است. در آنجا ثابت کرده ایم که اساس و مبنای حقوق طبیعی و فطری خود طبیعت است؛ یعنی اگر انسان از حقوق خاصی برخوردار است که اسب و گوسفند و مرغ و ماهی از آنها بی بهره اند ریشه اش طبیعت و خلقت و آفرینش است، و اگر انسانها همه در حقوق طبیعی مساوی هستند و همه باید (آزاد) زیست کنند فرمانی است که در متن خلقت صادر شده است، دلیلی غیر از آن ندارد، دانشمندان طرفدار تساوی و آزادی به عنوان حقوق فطری انسانها نیز دلیلی جز این نداشتند. طبعاً در مسأله اساسی نظام خانوادگی نیز مرجع و مآخذی جز طبیعت نیست.

اکنون باید ببینیم چرا مسأله ای که ما آن را مسأله اساسی در نظام حقوق خانوادگی نامیدیم مورد توجه واقع نشد. آیا در پرتو علوم امروز معلوم شد که تفاوت و اختلاف زن و مرد يك تفاوت ساده عضوی است و در اساس ساختمان جسمی و روحی آنها و حقوقی که به آنها تعلق می گیرد و مسؤولیتهایی که باید بر عهده بگیرند تاءثیری ندارد، و بدین جهت در فلسفه های اجتماعی امروز حسابی جداگانه برای آن باز نشد؟.

اتفاقاً قضیه بر عکس است ، در پرتو اکتشافات و پیشرفتهای علمی زیستی و روانی تفاوت‌های دو جنس روشن‌تر و مستدل‌تر گشت و ما در برخی از فصول این کتاب با استناد به تحقیقات زیست‌شناسان و فیزیولوژیست‌ها و روانشناسان در این باره بحث کرده ایم . با همه اینها مسأله اساسی به فراموشی سپرده و این مایه شگفتی است .

منشاء این بی‌توجهی شاید این است که این نهضت خیلی عجولانه صورت گرفت . لذا این نهضت در اینکه يك سلسله بدبختیها را از زن گرفت ، بدبختیها و بیچارگیهای دیگری برای او و برای جامعه بشریت به ارمغان آورد. بعداً در فصول این کتاب خواهیم دید که زن غربی تا اوایل قرن بیستم از ساده‌ترین و پیش‌پا افتاده‌ترین حقوق محروم بوده است . و تنها در اوایل قرن بیستم بود که مردم مغرب زمین به فکر جبران مافات افتادند و چون این نهضت دنباله‌نهدت‌های دیگر در زمینه (تساوی) و (آزادی) بود همه معجزه‌ها را از معنی این دو کلمه خواستند غافل از اینکه تساوی و آزادی مربوط است به رابطه بشرها با یکدیگر از آن جهت که بشرند، و به قول طلاب تساوی و آزادی حق انسان به ما هو انسان است)؛ زن از آن جهت که انسان است مانند هر انسان دیگر آزاد آفریده شده است و از حقوق مساوی بهره‌مند است ، ولی زن انسانی است با چگونگیهای خاص و مرد انسانی است با چگونگیهای دیگر، زن و مرد در انسانیت (برابرنند) ولی دوگونه انسانند، با دوگونه خصلتها و دوگونه روانشناسی . و این اختلاف ناشی از عوامل جغرافیایی و یا

تاریخی و اجتماعی نیست ، بلکه طرح آن در متن آفرینش ریخته شده . طبیعت از این دوگونگی ها هدف داشته است و هر گونه عملی بر ضد طبیعت و فطرت عوارض نامطلوبی به بار می آورد. ما همانطور که آزادی و برابری انسانها و از آن جمله زن و مرد را از طبیعت الهام گرفته ایم ، درس ، (یک گونگی) یا (دوگونگی) حقوق زن و مرد را و همچنین اینکه اجتماع خانوادگی ، یک اجتماع لااقل نیمه طبیعی است یا نه باید از طبیعت الهام بگیریم . این مسأله لااقل قابل طرح هست که آیا دو جنسی شدن حیوانات و از آن جمله انسان یک امر تصادفی و اتفاقی است یا جزء طرح خلقت است ؟ و آیا تفاوت دو جنس صرفاً یک تفاوت سطحی ساده عضوی است و یا به قول آلکسیس کارل در هر سلول از سلولهای انسان شناسی از جنسیت او هست ؟ آیا در منطق و زبان فطرت هر یک از زن و مرد رسالتی مخصوص به خود دارند، یا نه ؟ آیا حقوق یا جنسی است یا دو جنسی ؟ آیا اخلاق و تربیت دو جنسی است یا یک جنسی ؟ مجازاتها چه طور؟ و همچنین مسؤ ولیتها و رسالتها؟.

در این نهضت به این نکته توجه نشد که مسائل دیگری هم غیر از تساوی و آزادی هست . تساوی و آزادی شرط لازم اند نه شرط کافی . تساوی حقوق یک مطلب است و تشابه حقوق مطلب دیگر، برابری حقوق زن و مرد از نظر ارزشهای مادی و معنوی یک چیز است و همانندی و همشکلی و همسانی چیز دیگر. در این نهضت عمداً یا سهواً (تساوی) به جای (تشابه) به کار رفت و (برابری) با (همانندی) یکی شمردن شد، (کیفیت) تحت الشعاع

(کمیت) قرار گرفت. (انسان) بودن زن موجب فراموشی (زن) بودن وی گردید. حقیقت این است که این بی توجهی را نمی توان تنها به حساب يك غفلت فلسفی ناشی از شتابزدگی گذاشت؛ عوامل دیگری نیز در کار بود که می خواست از عنوان (آزادی) و (تساوی) زن استفاده کند.

یکی از آن عوامل این بود که مطامع سرمایه داران در این جریان بی دخالت نبود. کارخانه داران برای اینکه زن را از خانه به کارخانه بکشند و از نیروی اقتصادی او بهره کشی کنند، حقوق زن، استقلال اقتصادی زن، آزادی زن، تساوی حقوق زن با مرد را عنوان کردند و آنها بودند که توانستند به این خواسته ها رسمیت قانونی بدهند.

ویسل دورانت در فصل نهم از کتاب لذات فلسفه، پس از نقل برخی نظریات تحقیر آمیز نسبت به زن از ارسطو و نیچه و شوپنهاور و برخی کتب مقدس یهود، و اشاره به اینکه در انقلاب فرانسه با آنکه سخن از آزادی زن هم بود اما عملاً هیچ تغییری رخ نداد می گوید: (تا حدود سال ۱۹۰۰ زن به سختی دارای حقی بود که مرد ناگزیر باشد از روی قانون آن را محترم بدارد.) آنگاه درباره علل تغییر وضع زن در قرن بیستم بحث می کند، و می گوید: (آزادی زن از عوارض انقلاب صنعتی است.) سپس به سخن خود چنین ادامه می دهد:

(... زنان کارگران ارزانتری بودند و کارفرمایان آنان را بر مردان سرکش سنگین قیمت ترجیح می دادند. يك قرن پیش در انگلستان کار پیدا کردن بر مردان دشوار گشت اما اعلانها از آنها می خواست که زنان و کودکان خود را به

کارخانه بفرستند... نخستین قدم برای آزادی مادران بزرگ ما قانون ۱۸۸۲ بود. به موجب این قانون زنان بریتانیای کبیر از امتیاز بی سابقه ای برخوردار می شدند و آن اینکه پولی را به دست می آوردند حق داشتند که برای خود نگه دارند.^(۱) این قانون اخلاقی عالی مسیحی را کارخانه داران مجلس عوام وضع کردند تا بتوانند زنان انگلستان را به کارخانه ها بکشانند. از آن سال تا به امسال سودجویی مقاومت ناپذیری آنان را از بندگی و جان کندن در خانه رها نموده، گرفتار جان کندن در مغازه و کارخانه کرده است...^(۲)

تکامل ماشینیسیم، و رشد روز افزون تولید به میزان بیش از حد نیاز واقعی انسانها، و ضرورت تحمیل بر مصرف کننده با هزاران افسون و نیرنگ، و فوریت استخدام همه وسائل سعی و بصری و فکری و احساس و ذوقی و هنری و شهوانی برای تبدیل انسانها به صورت عامل بی اراده مصرف، بار دیگر ایجاب کرد که سرمایه داری از وجود زن بهره کشی کند، اما نه از نیروی بدنی و قدرت کار زن به صورت یک کارگر ساده و شریک با مرد در تولید، بلکه از نیروی جاذبه و زیبایی او و از گرو گذاشتن شرافت و حیثیتش و از قدرت افسونگری او در تسخیر اندیشه ها و اراده ها و مسخ آنها و در تحمیل مصرف بر مصرف کننده و بدیهی است که همه اینها به حساب آزادی او و تساوی با مرد گذاشته شد.

سیاست نیز از استخدام این عامل غافل نماند. ماجراهایش را مرتب در جرائد و مجلات می خوانید، در همه اینها از وجود زن بهره کشی شد و زن

وسیله ای برای اجرای مقاصد مرد قرار گرفت اما در زیر سرپوش آزادی و تساوی . بدیهی است که جوان قرن بیستم هم از این فرصت گرانبها غفلت نکرد، برای اینکه از زیر بار تعهدات سنتی نسبت به زن شانه خالی کند و ارزان و رایگان او را شکار کند و به چنگ آورد، از همه بیشتر بر بیچارگی زن و تبعیضهای ناروا نسبت به او اشک تماشای ریخت ، تا آنجا که به خاطر اینکه در این جهاد مقدس ! بهتر شرکت کند ازدواج خود را تا حدود چهل سالگی به تاءخیر انداخت و احیاناً برای همیشه (مجرد)! ماند!!!

شک نیست که قرن ما یک سلسله بدبختیها از زن گرفت ، ولی سخن در این است که یک سلسله بدبختیهای دیگر برای او ارمغان آورد، چرا؟ آیا زن محکوم است به یکی از این دو سختی و جبرا باید یکی را انتخاب کند؟ یا هیچ مانعی ندارد که هم بدبختیهای قدیم خود را طرد کند و هم بدبختیهای جدید را؟

حقیقت این است که هیچ جبری وجود ندارد. بدبختیهای قدیم غالباً معلول این جهت بود که انسان بودن زن به فراموشی سپرده شده بود و بدبختیهای جدید از آن است که عمدا یا سهوا زن بودن زن و موقع طبیعی و فطری اش ، رسالتش ، مدارش ، تقاضاهای غریزی اش ، استعدادهای ویژه اش ، به فراموشی سپرده شده است .

عجب این است که هنگامی که از اختلافات فطری و طبیعی زن و مرد سخن می رود، گروهی آن را به عنوان نقص زن و کمال مرد و بالاخره چیزی که موجب یک سلسله برخورداریها برای مرد و یک سلسله محرومیتها برای زن است تلقی می کنند، غافل از اینکه

نقص و کمال مطرح نیست ؛ دستگاه آفرینش نخواستہ یکی را کامل و دیگری را ناقص ، یکی را برخوردار و دیگری را محروم و مغبون بیافریند .

این گروه ، پس از این تلقی منطقی و حکیمانه ! می گویند بسیار خوب ، حالا که در طبیعت چنین ظمی بر زن شده و ضعیف و ناقص آفریده شده ، آیا ما هم باید مزید بر علت شویم و ظمی بر ظم بیفزاییم ؟ آیا اگر وضع طبیعی زن را به فراموشی بسپاریم انسانی تر عمل نکرده ایم ؟

اتفاقاً قضیه برعکس است ، عدم توجه به وضع طبیعی و فطری زن بیشتر موجب پایمال شدن حقوق او می گردد . اگر مرد در برابر زن جبهه ببندد و بگوید تو یکی و من یکی ، کارها ، مسؤ و لیتها ، بهره ها ، پاداشها ، کیفرها همه باید متشابه و همشکل باشد ، در کارهای سخت و سنگین باید با من شریک باشی ، به فراخور نیروی کارت مزد بگیری ، توقع احترام حمایت از من نداشته باشی ، تمام هزینه زندگیت را خودت بر عهده بگیری ، در هزینه فرزندان با من شرکت کنی ، در مقابل خطرها خودت را از خودت دفاع کنی ، به همان اندازه که من برای تو خرج می کنم تو باید برای من خرج کنی و ... در این وقت است که کلاه زن ، سخت پس معرکه است زیرا زن بالطبع نیروی کار و تولیدش از مرد کمتر است و استهلاک ثروتش بیشتر . به علاوه بیماری ماهانه ، ناراحتی ایام بارداری ، سختیهای وضع حمل و حضانت کودک شیرخوار ، زن را در وضعی قرار می دهد که به حمایت مرد و تعهداتی کمتر و

حقوقی بیشتر نیازمند است . اختصاص به انسان ندارد همه جاندارانی که به صورت (زوج) زندگی می کنند چنینند، در همه این نوع جانداران ، جنس نر به حکم غریزه به حمایت جنس ماده برمی خیزد. در نظر گرفتن وضع طبیعی و فطری هر يك از زن و مرد، با توجه به تساوی آنها در انسان بودن و حقوق مشترک انسانها، زن را در وضع بسیار مناسبی قرار می دهد که نه شخصش کوبیده شود و نه شخصیتش .

برای اینکه اندکی آگاهی بیابیم که به فراموشی سپردن موقعیت فطری و طبیعی هر يك از زن و مرد، و تنها تکیه بر آزادی و تساوی کردن به کجا منتهی می شود، بهتر است ببینیم آنانکه پیش از ما در این راه افتاده اند و به پایان راه رسیده اند چه می گویند و چه می نویسند.

در مجله خواندنیها شماره ۷۹ از سال ۳۴ مورخه ۴ تیرماه ۵۳ مقاله ای از مهنامه شهربانی تحت عنوان (سرگذشتهایی از زنان کارگر در جامعه امریکا) نقل کرده است . این مقاله ترجمه ای است از مجله کورونت . این مقاله مفصل و خواندنی است . ابتدا درد دل خانمی را نقل می کند که چگونگی به عنوان تساوی زن و مرد، رعایتی که سابقا از زنان کارگر می شد که مثلا وزنه های بیش از ۲۵ پوندی را بلند نکنند، در حالی که برای مردان چنین محدودیتی وجود نداشت دیگر امروز وجود ندارد. او می گوید: حالا شرایط کار در کارخانه جنرال موتور ایالت اهایو یا به عبارت بهتر همان جایی که قریب ۲۵۰۰ زن

در حال زجر کشیدن هستند
تغییر یافته است... خانم
مذکور همچنان خود را در حال
نگهداشتن يك ماشين بخار بسيار قوی ، یا
پاك کردن يك تنور فلزی ۲۵ پوندى كه چند
لحظه قبل مرد قوی هيكلی آن را جای
گذاشته می بیند. و با خود می گوید سر تا
پا كوفته و مجروح شدم . او می گوید: در
هر دقیقه باید يك دسته ۲۵ تا ۵۰ اینچی
را كه بالغ بر ۳۵ پوند وزن دارد به
قلابها آویزان كنم ، همیشه دستهایم متورم
و دردآلود است .

این مقاله سپس درد دلها و
تشویش و اضطرابهای خانم دیگری را
بازگو می کند كه شوهرش يك ملوان نیروی
دریایی است و اخیرا دریاسالار تصمیم
گرفته است تعدادی زن را در كشتی مردان
به كار بگمارد. می نویسد: در این میان
نیروی دریایی يك كشتی را با ۴۰ زن و ۴۸۰
ملوان مرد به مأموریت فرستاد.
اما وقتی این كشتی پس از اولین سفر
دریایی مختلط خود به بندر بازگشت
ترس و وحشت همسران ملوان ها مورد تاءیید
قرار گرفت . زیرا به زودی معلوم شد
كه نه تنها داستانهای عشقی زیادی در
كشتی اتفاق افتاده ، بلکه اغلب زنان به
جای يك نفر با چند نفر آمیزش جنسی
داشته اند.

می نویسد: در ایالت فلوریدا ،
نگرانی بعد از آزادی ، گریبانگیر زنان
(بیوه) گردیده است . زیرا یکی از قضات
این ایالت به نام (توماس تستا) اخیرا
قانونی را كه برای زنان بیوه تا
۵۰۰ دلار بخشودگی مالیاتی در نظر
گرفته بود غیر قانونی اعلام کرده است و
اظهار می دارد كه این قانون تبعیضی علیه
مردان به شمار می رود.

آنگاه اضافه می کند: خانم مك دانیل در دستهایش احساس سوزش می کند، خانم استون (آنکه شوهرش ملوان بود) دچار تشویش و اضطراب گردیده است. زنان بیوه ایالت فلوریدا جریمه نقدی شده اند و سایرین هم هر يك به سهم خود طعم آزادی را خواهند چشید. برای خیلی ها این سؤال پیش آمده است که آیا خانمها بیش از این چیزی که کسب کرده اند، از دست نداده اند.

حالا دیگر بحث بی فایده است، زیرا این بازی شروع شده و تماشاچیان تازه موفق به پیدا کردن صندلیهای خود شده اند، امسال قرار است بیست و هفتمین ماده اصلاحی قانون اساسی کشور امریکا تصویب شود و به موجب آن کلیه برتریهای ناشی از جنسیت غیر قانونی اعلام گردد... و بدین ترتیب اظهارات رسکوباوند استاد دانشکده حقوق هاروارد که آزادی زنان را مبداء نتایج تاءسف آور مقام قانونی زن در کشور امریکا می خواند، تحقق خواهد پذیرفت...

یکی از سناتورهاى ایالت کارولینای شمالی به نام (جی اروین) بعد از مطالعه جامعه امریکایی زنان و مردان متساوی الحقوق پیشنهاد می کند: قوانین خانوادگی همه باید تغییر کند، دیگر مردان نباید مسؤول قانون تاءمین مخارج خانواده باشند...

این مجله می نویسد خانم مك دانیل می گوید: یکی از زنان به علت برداشتن وزنه های سنگین دچار خونریزی داخلی شده است ما می خواهیم به وضع سابق برگردیم، دلمان می خواهد مردان با ما مثل زن رفتار کنند نه مثل يك کارگر. برای طرفداران آزادی زنان این موضوع خیلی ساده است که در

اتاقهای مجلل خود بنشینند و بگویند زنان و مردان با هم برابرند، زیرا تاکنون گذارشان به کارخانه ها نیافتاده است . آنها خبر ندارند که بیشتر زنان مزدبگیر این کشور باید مثل من در کارخانه ها کار کنند و جان بکنند. من این برابری را نمی خواهم ، زیرا انجام کارهای مخصوص مردان از عهده ام بر نمی آید. مردان از نظر جسمی از ما قویترند و اگر قرار باشد که ما با آنها رقابت شغلی داشته باشیم و کارمان نسبت به کار آنها سنجیده شود من به سهم خود ترجیح می دهم که از کار برکنار شوم . امتیازاتی را که زنان کارگر ایالت اهایو از دست داده اند به مراتب بیش از آن مزایایی است که توسط قانون حمایت کارگران کسب کرده اند. ما شخصیت زن بودن را از دست داده ایم ، من نمی توانم بفهمم از آن وقتی که آزاد شده ایم چه چیزی عایدمان شده است ، البته امکان دارد عده معدودی از زنان وضعشان بهتر شده باشد ولی مسلما ما جزء آنها نیستیم .

این بود خلاصه ای از آن مقاله از محتوای مقاله پیدا است که این بانوان ناراحتیهایی که به نام آزادی و برابری بر آنها تحمیل شده است آن چنان به ستوه آمده اند که دشمن این دو کلمه شده اند. غافل از اینکه این دو کلمه گناهی ندارند. زن و مرد دو ستاره اند در دو مدار مختلف هر کدام باید در مدار خود و فلک خود حرکت نماید. لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل سابق النهار وکل فی فلک یسبحون^(۳) . شرط اصلی سعادت هر یک از زن و مرد و در حقیقت ، جامعه بشری ، این است که دو جنس هر یک در مدار خویش به حرکت خود

ادامه دهند. آزادی و برابری آنگاه سود می بخشد که هیچ کدام از مدار و مسیر طبیعی و فطری خویش خارج نگردند. آنچه در آن جامعه ناراحتی آفریده است قیام بر ضد فرمان فطرت و طبیعت است نه چیز دیگر.

اینکه ما مدعی هستیم مسأله (نظام حقوقی زن در خانه و اجتماع) از مسأله‌ای است که مجدداً باید مورد ارزیابی قرار گیرد و به ارزیابیهای گذشته بسنده نشود به معنی این است که اولاً طبیعت را راهنمای خود قرار دهیم، ثانیاً از مجموع تجربیات تلخ و شیرین، چه در گذشته و چه در قرن حاضر، حداکثر بهره برداری نماییم و تنها در این وقت است که نهضت حقوق زن به معنی واقعی تحقق می یابد.

قرآن کریم، به اتفاق دوست و دشمن، احیاءکننده حقوق زن است. مخالفان، لااقل این اندازه اعتراف دارند که قرآن در عصر نزولش گامهای بلندی به سود زن و حقوق انسانی او برداشت. ولی قرآن هرگز به نام احیای زن به عنوان (انسان) و شریک مرد در انسانیت و حقوق انسانی، زن بودن زن و مرد بودن مرد را به فراموشی نسپرد. به عبارت دیگر، قرآن زن را همانگونه دید که در طبیعت هست. از این رو هماهنگی کامل میان فرمانهای قرآن و فرمانهای طبیعت برقرار است. زن در قرآن همان زن در طبیعت است. این دو کتاب بزرگ الهی یکی تکوینی و دیگری تدوینی با یکدیگر منطبقند. در این سلسله مقالات اگر کار مفید و تازه ای صورت گرفته باشد توضیح این انطباق و هماهنگی است.

آنچه اکنون از نظر خواننده محترم می گذرد مجموع مقالاتی است که به مناسبت

خاصی ، این بنده در سالهای ۴۵ - ۴۶ در مجله زن روز تحت عنوان (زن در حقوق اسلامی) نشر داد و توجه فراوانی جلب کرد. برای افرادی که سابقه کار را نمی دانند و در آن اوقات در جریان نبودند و اکنون می شنوند که این مقالات در آن مجله اولین بار نشر یافته است قطعاً موجب شگفتی خواهد بود که چگونه این بنده آن مجله را برای این سلسله مقالات انتخاب کردم ؟ و چگونه آن مجله را برای این سلسله مقالات انتخاب کردم ؟ و چگونه آن مجله حاضر شد بدون هیچ دخل و تصرفی این مقالات را چاپ کند؟ از این رو لازم می دانم (شاءن نزول) این مقالات را بیان نمایم :

در سال ۴۵ تب تعویض قوانین مدنی در مورد حقوق خانوادگی ، در سطح مجلات ، خصوصاً مجلات زنانه ، سخت بالا گرفت . و نظر به اینکه بسیاری از پیشنهادهایی که می شد بر ضد نصوص مسلم قرآن بود، طبعاً ناراحتیهایی در میان مسلمانان ایران به وجود آورد. در این میان ، قاضی فقید ابراهیم مهدوی زنجانی ، (عفی الله عنه) ، بیش از همه گرد و خاک می کرد و حرارت به خرج می داد. مشارالیه لایحه ای در چهل ماده به همین منظور تنظیم کرد و در مجله فوق الذکر چاپ نمود. مجله مزبور نیز با چاپ صفحاتی جدول دار و به اصطلاح آن روز (کوپن) ، از خوانندگان خود درباره چهل ماده پیشنهادی نظر خواست . مشارالیه ضمناً وعده داد طی يك سلسله مقالات در مجله فوق الذکر، به طور مستدل از چهل ماده پیشنهادی خود دفاع نماید.

مقارن این ایام یکی از مقامات محترم و مشهور روحانی تهران به این بنده

تلفن کردند و اظهار داشتند در مجلسی با مدیران مؤسسه کیهان و مؤسسه اطلاعات ملاقاتی داشتم و درباره برخی مطالب که در مجلات زنانه این دو مؤسسه درج می شود تذکراتی دادم . مشارالیه اظهار داشتند اگر شما مطالبی دارید بدهید، ما قول می دهیم که در همان مجلات عینا چاپ شود.

معظم له پس از نقل این جریان ، به من پیشنهاد کردند که اگر وقت و فرصت اجازه می دهد، این مجلات را بخوانم و برخی تذکرات لازم در هر شماره بدهم . بنده گفتم من به این صورت که در هر شماره حاشیه ای برگفته ای بنویسم حاضر نیستم ، ولی نظر به اینکه آقای مهدوی قرار است يك سلسله مقالات دیگر در دفاع از چهل ماده پیشنهادی خود در مجله زن روز بنویسد، من حاضر می شوم سلسله مقالاتی درباره همان چهل ماده در همان مجله در صفحه مقابل بحث کنم . تا هر دو منطق در معرض افکار عمومی قرار گیرد معظم له از من فرصت خواستند تا بار دیگر با متصدیان تماس بگیرند. مجدداً به من تلفن کردند و موافقت آن مجله را با این شکل اعلام داشتند. پس از این جریان این بنده نامه ای به آن مجله نوشت و آمادگی خود را برای دفاع از قوانین مدنی تا آن حد که با فقه اسلام منطبق است اعلام کرد و درخواست نمود که مقالات اینجانب و مقالات آقای مهدوی دوش به دوش یکدیگر و در برابر یکدیگر در آن مجله چاپ شود. ضمناً یاد آوری کرد که اگر آن مجله با پیشنهاد من موافق است عین نامه مرا به علامت موافقت چاپ کند. مجله موافقت کرد و عین نامه در شماره ۸۷ مورخه ۸/۷/

۴۵ آن مجله چاپ شد و اولین مقاله در شماره ۸۸ درج گردید.

من قبلا ضمن مطالعات خود درباره حقوق زن ، کتابی از مهدوی فقید در این موضوعات خوانده بودم و مدتها بود که به منطق او و امثال او آشنا بودم . به علاوه ، سالها بود که حقوق زن در اسلام مورد علاقه شدید من بود و یادداشتهای زیادی در این زمینه تهیه کرده و آماده بودم . مقالات مهدوی فقید چاپ شد و این مقالات نیز و در روی آنها قرار گرفت . طبعاً من از موضوعی شروع کردم که مشارالیه بحث خود را شروع کرده بود. درج این سلسله مقالات مشارالیه را در مشكل سختی قرار داد، ولی شش هفته بیشتر طول نکشید که با سکتة قلبی در گذشته و برای همیشه از پاسخگویی راحت شد. در آن شش هفته این سلسله مقالات جای خود را باز کرد. علاقه مندان ، هم از من ، و هم از مجله تقاضا کردند که این سلسله مقالات مستقلا ادامه یابد، با این تقاضاها موافقت شد و تا ۳۳ مقاله ادامه یافت . این بود شاءن نزول (این مقالات .

اگر چه در این ۳۳ مقاله فقط قسمتی از آنچه در نظر بود نگارش یافت و مطالب زیادی باقی ماند، ولی این بنده به علت خستگی و مشاغل دیگر از تنظیم و نگارش آنها خودداری کردم . علاقه مندان به این مقالات از آن وقت تاکنون مکرر تقاضای تجدید چاپ آنها را به صورت کتابی مستقل کرده اند و این بنده به انتظار اینک که آنها را تکمیل و يك دوره كامل از (نظام حقوق زن در اسلام) يك جا چاپ کنم ، از تجدید چاپ خودداری می کردم ، اخیرا چون احساس

کردم که این انتظار از خودم چندان به جا نیست به آنچه موجود است قناعت شد. مسائلی که در این سلسله مقالات طرح شد عبارت است از: خواستگاری ، ازدواج موقت (متعہ) ، زن و استقلال اجتماعی ، اسلام و تجدد زندگی ، مقام زن در قرآن ، حیثیت و حقوق انسانی ، مبانی طبیعی حقوق خانوادگی ، تفاوت های زن و مرد ، مهر و نفقه ، ارث ، طلاق ، تعدد زوجات . مسائلی که باقی ماند و یادداشت‌هایش آماده است عبارت است از: حق حکومت مرد در خانواده ، حق حضانت کودک ، عده و فلسفه آن ، زن و اجتهاد و افتاء ، زن و سیاست ، زن در مقررات قضایی ، زن در مقررات جزایی ، اخلاق و تربیت زن ، پوشش زن ، اخلاق جنسی : غیرت ، عفاف ، حیا و غیره ، مقام مادری ، زن و کار خارج و یک عده مسائل دیگر. اگر خداوند توفیق عنایت فرمود این قسمت نیز بعدا جمیع و تدوین و به صورت جلد دوم چاپ و منتشر خواهد شد. از خداوند توفیق و هدایت مسألت می نماید.

قلهك ۲۸ شهریورماه / ۵۳ شمسی مطابق
دوم رمضان المبارک / ۹۴ قمری
مرتضی مطهری

پیشگفتار

خوشوقتتم که مجله زن روز در خواست مرا راجع به بحث درباره پیشنهادهای چهل گانه آن مجله برای تغییر مواد قانونی مدنی ایران در مسائل مربوط به امور خانوادگی، پذیرفت، و در شماره پیش آمادگی خود را برای درج این سلسله مقالات ضمن نشر نامه اینجانب اعلام کرد.

من این فرصت را مغتنم می شمارم که به این وسیله گوشه ای از فلسفه اجتماعی اسلام را با جوانان در میان می گذارم. امیدوارم بتوانم ذهن آنها را درباره مسائل مربوط به روابط خانوادگی از نظر اسلام روشن کنم.

همان طوری که در نامه خودم متذکر شدم من نمی خواهم از قانون مدنی دفاع کنم و آن را کامل و جامع و صددرصد منطبق با قوانین اسلامی و موازین صحیح اجتماعی معرفی کنم. شاید خود من هم ایرادهایی به آن داشته باشم.

و هم نمی خواهم روشی را که در میان اکثریت مردم ما معمول بوده صحیح و منطبق با عدالت بدانم. برعکس، من هم به وضوح بی نظمیها و نابسامانی هایی در روابط خانوادگی مشاهده می کنم و معتقدم باید اصلاحات اساسی در این زمینه به عمل آید.

اما برخلاف کسانی نظیر نویسندگان کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران و کتاب پیمان مقدس یا میثاق ازدواج، مردان ایرانی را صدر درصد تبرئه نمی کنم و آنها را بی تقصیر معرفی نمی نمایم و تمام گناهان را به گردن قانون مدنی نمی اندازم و گناه قانون

مدنی را تبعیت از فقه اسلام نمی دانم
و یگانه راه اصلاح را تغییر مواد قانون
مدنی نمی شناسم .

من آن عده از قوانین اسلامی را
که مربوط به حقوق زوجین و روابط آنها با
یکدیگر یا فرزندان یا افراد خارج است و
روی آنها انگشت گذاشته شده و پیشنهاد
برای تغییر آنها داده شده است يك يك
در این سلسله مقالات مطرح می کنم و ثابت
می کنم که این قوانین با ملاحظات
دقیق روانی و طبیعی و اجتماعی
همراه است و حیثیت و شرافت انسانی زن و
مرد متساوی در آنها ملحوظ شده
است و در صورت عمل و حسن اجرا
بهترین ضامن حسن روابط خانوادگی است .
از خوانندگان محترم اجازه می خواهم پیش
از ورود در مسائل مورد نظر چند نکته را
با آنها در میان بگذارم .

مشکل جهانی روابط خانوادگی

مشکل روابط خانوادگی در عصر ما نه آن چنان سهل و ساده است که بتوان با پر کردن کوپن از طرف پسران و دختران یا تشکیل سمینارهایی از نوع سمینارهایی که دیدیم و شنیدیم که در چه سطح فکری است آن را حل کرد و نه مخصوص کشور و مملکت ماست و نه دیگران آن را حل کرده اند و یا مدعی حل واقعی آن هستند. ویل دورانت (فیلسوف و نویسنده معروف تاریخ تمدن می گوید:

(اگر فرض کنیم در سال ۲۰۰۰ مسیحی هستیم و بخواهیم بدانیم که بزرگترین حادثه ربع اول قرن بیستم چه بوده است، متوجه خواهیم شد، که این حادثه، جنگ و یا انقلاب روسیه نبوده است، بلکه همانا دگرگونی وضع زنان بوده است، تاریخ چنین تغییر تکان دهنده ای در مدتی به این کوتاهی کمتر دیده است و خانه مقدس که پایه نظم اجتماعی ما بود، شیوه زناشویی که مانع شهوترانی و ناپایداری وضع انسان بود، قانون اخلاقی پیچیده ای که ما را از توحش به تمدن و آداب معاشرت رسانده بود همه آشکارا در این انتقال پر آشوبی که همه رسوم و اشکال زندگی و تفکر ما را فرا گرفته است گرفتار گشته اند). اکنون نیز که ما در ربع سوم قرن بیستم بسر می بریم ناله متفکران غربی از بهم خوردن نظم خانوادگی و سست شدن پایه ازدواج، از شانسه خالی کردن جوانان از قبول مسئولیت ازدواج، از منفور شدن مادری، از کاهش علاقه پدر و

مادر و بالاخص علاقه مادر نسبت به فرزندان ، از ابتدای دنای امروز و جانشین شدن هوسهای سطحی بجای عشق ، از افزایش دائم التزاید طلاق ، از زیادی سرسام آور فرزندان نامشروع ، از نادر الوجود شدن وحدت و صمیمیت میان زوجین ، بیش از پیش بگوش می رسد .

مستقل باشیم یا از غرب تقلید کنیم ؟

موجب تاءسف است که گروهی از بی خبران می پندارند مسائل مربوط به روابط خانوادگی ، نظیر مسائل مربوط به راهنمایی ، تاکسیرانی ، اتوبوسرانی ، لوله کشی و برق سالهاست که در میان اروپائیان به نحو احسن حل شده و این ما هستیم که عرضه و لیاقت نداشته ایم و باید هر چه زودتر از آنها تقلید و پیروی کنیم . این ، پندار محض است ، آنها از ما در این مسائل بیچاره تر و گرفتارتر و فریاد فرزنانگان شان بلندتر است . از مسائل مربوط به درس و تحصیل زن که بگذریم در سایر مسائل خیلی از ما گرفتارترند و از سعادت خانوادگی کمتری برخوردار می باشند .

جبر تاریخ

بعضی دیگر تصور دیگری دارند، تصور می کنند که سستی نظم خانوادگی و راه یافتن فساد در آن ، معلول آزادی زن است و آزادی زن نتیجه قهری زندگی صنعتی و پیشرفت علم و تمدن است ، جبر تاریخ است و چاره ای نیست از اینکه به این فساد و بی نظمی تن دهیم و از آن سعادت خانوادگی که در قدیم بود برای همیشه چشم بپوشیم . اگر اینچنین فکر کنیم بسیار سطحی و ناشیانه فکر کرده ایم .

قبول دارم که زندگی صنعتی خواه ناخواه بر روی روابط خانوادگی اثر گذاشته و می گذارد. ولی عامل عمده از هم گسیختگی نظم خانوادگی در اروپا دو چیز دیگر است .

یکی رسوم و عادات و قوانین ظالمانه و جاهلانه ای که قبل از این قرن در میان آنها درباره زن جاری و حاکم بوده است تا آنجا که زن برای اولین بار در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در اروپا، دارای حق مالکیت شد.

دیگر اینکه کسانی که به فکر اصلاح اوضاع و احوال زنان افتادند از همان راهی رفتند که بعضی از مدعیان روشنفکری امروز ما می روند و مواد پیشنهادی چهل گانه یکی از مظاهر آن است ، خواستند ابروی زن بیچاره را اصلاح کنند چشمش را کور کردند.

بیش از آن که زندگی صنعتی مسؤول این آشفتگی و بی نظمی باشد، آن قوانین قدیم متقدمان اروپا و اصلاحات جدید متجددانشان مسؤول است . لهذا برای ما مردم مسلمان مشرق زمین هیچ ضرورت اجتناب ناپذیری نیست که از

هر راهی که آنها رفته اند برویم و در هر منجلابی که آنها فرو رفته اند فرو رویم . ما باید به زندگی غربی ، هوشیارانه بنگریم .

ضمن استفاده و اقتباس علوم و صنایع و تکنیک و پاره ای مقررات اجتماعی قابل تحسین و تقلید آنها باید از اخذ و تقلید رسوم و عادات و قوانینی که برای خود آنها هزاران بدبختی به وجود - آورده است که تغییر قوانین مدنی ایران و روابط خانوادگی و تطبیق آن با قوانین اروپایی یکی از آنهاست پرهیز نماییم .

ما و قانون اساسی

صرف نظر از این که این پیشنهادها خانمان برانداز و مخالف مقتضیات روانی ، طبیعی و اجتماعی است ، چنانکه بعداً توضیح داده خواهد شد، از نظر انطباق با قانون اساسی چه فکری شده است ؟ از طرفی قانون اساسی تصریح می کند هر قانونی که مخالف قوانین اسلامی باشد (قانونیت) ندارد و قابل طرح در مجلسین نیست . از طرف دیگر بیشتر مواد این پیشنهادها مخالف صریح قانون اسلام است . آیا خود مغرب زمینی ها که غرب زدگان ما این چنین کورکورانه از آنها پیروی می کنند قانون اساسی کشورشان را این طور بازیچه قرار می دهند؟

صرف نظر از مذهب ، خود قانون اساسی هر کشوری برای افراد آن کشور مقدس است . قانون اساسی ایران نیز مورد احترام قاطبه ملت ایران است . آیا با سمینارهای کذائی و چاپ کوپن و قیام و قعود نمایندگان می توان قانون اساسی را زیرپا گذاشت ؟

عواطف مذهبی جامعه ایرانی

از معایب پیشنه‌ها و از مخالفت صریح آنها با قانون اساسی چشم می‌پوشیم . هر چیز را اگر انکار کنیم این قابل انکار نیست که الان هم نیرومندترین عاطفه ای که بر روحیه ملت ایران حکومت می‌کند عاطفه مذهبی اسلامی است . بگذریم از عده بسیار معدودی که قید همه چیز را زده اند و از هر بی بندوباری و هرج و مرج طرفداری می‌کنند، اکثریت قریب به اتفاق این مردم پابند مقررات مذهبی می‌باشند.

تحصیل و درس خواندگی برخلاف پیش بینی هایی که از طرف عده ای می‌شد، نتوانست میان این ملت و اسلام جدایی بیندازد . برعکس با اینکه تبلیغات مذهبی صحیح کم است و بـه علاوه تبلیغات استعماری ضد مذهب زیاد است ، درس خواندگان و تحصیل کردگان به نحو روز افزونی به سوی اسلام گرایش پیدا کرده اند.

اکنون می‌پرسیم این قوانین با این زمینه روانی که خواه ناخواه وجود دارد چگونه سازگار می‌شود؟ یعنی وقتی قانون عرف مطابقه با حکم صریح شرع اسلام نداشته باشد چگونه نتیجه ای گرفته می‌شود؟

فرض کنید زنی در اثر اختلافها و عصبانیتها به محکمه رجوع کرد و علی رغم رضای شوهر حکم طلاقش صادر شد و سپس به عقد ازدواج مرد دیگری درآمد. این زن و شوهر جدید در عین اینکه خود را به حکم قانون عرف ، زن و شوهر می‌دانند، در عمق وجدان مذهبی خود، خود را اجنبی و بیگانه و آمیزش خود را نامشروع و

فرزندان خود را زنازاده و خود را از نظر مذهبی مستحق اعدام می دانند.

در این حال فکر کنید چه وضع ناراحت کننده ای از نظر روانی برای آنها پیش خواهد آمد، دوستان و خویشاوندان مذهبی آنها با چه چشمی به آنها و فرزندان آنها نگاه خواهند کرد. ما که نمی توانیم با تغییر و وضع قانون ، وجدان مذهبی مردم را تغییر بدهیم ، متأسفانه یا خوشبختانه وجدان اکثریت قریب به اتفاق این مردم ، از عاطفه مذهبی فارغ نیست .

شما اگر متخصص حقوق و روانی از خارج بیایید و مشاوره کنید و بگویید ما چنین قوانینی می خواهیم وضع کنیم اما زمینه روانی اکثریت مردم ما این است و این ، ببینید آیا در همچو زمینه ای نظر موافق خواهد داد؟ آیا نخواهد گفت اینکار هزاران ناراحتی های روحی و اجتماعی تولید می کند؟

مقایسه این گونه قوانین با قوانین جزایی از لحاظ میزان آثار سوئی که به بار می آورد بسیار غلط است . تفاوت میان آنها از زمین تا آسمان است ، ضربه ای که از ناحیه تغییر و تعطیل قوانین جزایی وارد می شود متوجه اجتماع است و فقط افراد منحرف را جری می کند. اما قوانین مربوط به روابط زوجین و اولاد، به زندگی خصوصی و فردی افراد مربوط است . و مستقیماً با عاطفه مذهبی شخصی هر فرد در جنگ است . این گونه قوانین یا در اثر نفوذ مذهب و غلبه وجدان بی اثر و بلاعمل می ماند و خواه ناخواه ناراحتی هایی که این گونه قوانین ایجاد می کند موجب خواهد شد که این قوانین رسماً

لغو گردد و یا پس از کشمکش روانی
جانکاهی نیروی مذهبی را تضعیف می کند.

بخش اول : خواستگاری و نامزدی

مقدمه من سخن خود را درباره چهل ماده پیشنهادی از همان نقطه آغاز می‌کنم که در این پیشنهادها آغاز شده است . در این پیشنهادها به ترتیب (قانون مدنی) اول از خواستگاری و نامزدی بحث به میان آمده است .

نظر به این که قوانین مربوط به خواستگاری و نامزدی که در قانون مدنی آمده است قوانین مستقیم اسلامی نیست ، یعنی نص و دستور صریحی از خود اسلام در اغلب اینها نرسیده است و قانون مدنی آنچه در این زمینه گفته طبق استنباطی است که از قواعد کلی اسلامی کرده است ، ما خود را مکلف به دفاع از قانون مدنی نمی‌دانیم و وارد بحث در جزئیات نظریات پیشنهاد کننده نمی‌شویم . با اینکه پیشنهاد کننده مرتکب اشتباهات عظیمی شده است و حتی از درك مفهوم صحیح آن چند ماده ساده عاجز بوده است .

اما از دو مطلب در اینجا نمی‌توانیم صرف نظر کنیم .

ἵνα ἡ ἀποστολή ἴσῃ τῇ ἐκείνης καὶ ἡ ἐξουσία ἴσῃ τῇ ἐκείνης
 α ἵνα

پیشنهادکننده می گوید :

قانون گذار ما حتی در این چند ماده
 کذائی (مربوط به خواستگاری و نامزدی)
 هم این نکته ارتجاعی و
 غیرانسانی را فراموش نکرده
 است که مرد اصل است و زن فرع ، در
 تعقیب فکر مزبور ماده ۱۰۳۴ را که اولین
 ماده قانون در کتاب نکاح و طلاق است به
 نحو زیر تنظیم نموده است :

ماده ۱۰۳۴ - از هر زنی که خالی از
 موانع نکاح باشد می توان خواستگاری
 نمود.) به طوری که ملاحظه می شود به
 موجب ماده مزبور با اینکه هیچ گونه حکم
 و الزامی بیان نشده است ، ازدواج به
 معنی (زن گرفتن) برای مرد مطرح شده و
 او به عنوان مشتری و خریدار تلقی
 گردیده و در مقابل زن نوعی کالا
 وانمود شده است. این قبیل
 تعبیرات در قوانین اجتماعی
 اثر روانی بسیار بد و ناگوار ایجاد می
 کند و مخصوصاً تعبیرات مزبور در قانون
 ازدواج بر روی رابطه زن و مرد اثر می
 گذارد و به مرد ژست آقای و مالکیت و به
 زن وضع مملوکی و بندگی می بخشد.)

به دنبال این ملاحظه دقیق روانی!
 موادی که خود پیشنهاد کننده تحت عنوان
 (خواستگاری) ذکر می کند برای اینکه
 خواستگاری جنبه يك طرفه و حالت (زن
 گرفتن) به خود نگیرد خواستگاری را
 هم وظیفه زنان دانسته و هم وظیفه مردان
 ، تا در ازدواج تنها (زن گرفتن)
 صدق نکند، (مرد گرفتن) هم
 صدق کند، یا لااقل نه زن گرفتن

صدق کند و نه مرد گرفتن . اگر بگوییم زن گرفتن ، یا اگر همیشه مردان را موظف کنیم که به خواستگاری زنان بروند حیثیت زن را پایین آورده و آن را به صورت کالای خریدنی در آورده ایم .

ἡ τῶν ὀφθαλμῶν ἡ τῶν ὀφθαλμῶν ἡ τῶν ὀφθαλμῶν ἡ τῶν ὀφθαλμῶν
 ἡ τῶν ὀφθαλμῶν ἡ τῶν ὀφθαλμῶν ἡ τῶν ὀφθαλμῶν ἡ τῶν ὀφθαλμῶν

اتفاقاً یکی از اشتباهات بزرگ همین است . همین اشتباه سبب پیشنهاد الغاء مهر و نفقه شده است و ما در جای خود مشروحا درباره مهر و نفقه بحث خواهیم کرد .

اینکه از قدیم الایام ، مردان به عنوان خواستگاری نزد زنان می رفته اند و از آنها تقاضای همسری می کرده اند از بزرگترین عوامل حفظ حیثیت و احترام زن بوده است . طبیعت ، مرد را مظهر طلب و عشق و تقاضا آفریده است و زن را مظهر مطلوب بودن و معشوق بودن . طبیعت زن را گل ، و مرد را بلبل ، زن را شمع و مرد را پروانه قرار داده است . این یکی از تدابیر حکمانه و شاهکارهای خلقت است که در غریزه مرد نیاز و طلب و در غریزه زن نیاز و جلوه قرار داده است . ضعف جسمانی زن را در مقابل نیرومندی جسمانی مرد ، با این وسیله جبران کرده است .

خلاف حیثیت و احترام زن است که به دنبال مرد بدود . برای مرد قابل تحمل است که از زنی خواستگاری کند و جواب رد بشنود و آنگاه از زن دیگری خواستگاری کند و جواب رد بشنود تا بالاخره زنی رضایت خود را به همسری با او اعلام کند ، اما برای زن که می خواهد محبوب و معشوق و مورد پرستش باشد و از قلب مرد سرد در آورد تا بر سراسر وجود او حکومت کند ، قابل تحمل و موافق غریزه نسبت که مردی را به همسری

خود دعوت کند و احیانا جواب رد بشنود و سراغ مرد دیگری برود.

به عقیده ویلیام جیمز فیلسوف معروف آمریکایی : حیا و خودداری ظریفانه زن غریزه نیست ، بلکه دختران حوا در طول تاریخ دریافتند که عزت و احترامشان به این است که به دنبال مردان نروند، خود را مبتذل نکنند و از دسترس مرد خود را دور نگهدارند، زنان این درسها را در طول تاریخ دریافتند و به دختران خود یاد دادند.

اختصاص به جنس بشر ندارد، حیوانات دیگر نیز همین طورند، همواره این مأموریت به جنس نر داده شده است که خود را دلباخته و نیازمند به جنس ماده نشان بدهد. مأموریتی که به جنس ماده داده شده این است که با پرداختن به زیبایی و لطف و با خودداری و استغناء ظریفانه ، دل جنس خشن را هر چه بیشتر شکار کند و او را از مجرای حساس قلب خودش و به اراده و اختیار خودش در خدمت خود بگمارد.

γῦ ὁ ἰθ ὅτ ἄῤ ἰ: ἠῦϣ ἰῥῥῥῥ ἡῥ

عجبا! می گویند چرا قانونی مدنی
لحنی به خود گرفته است که مرد را خریدار
زن نشان می دهد؟ اولاً این مربوط به
قانون مدنی نیست ، مربوط به قانون
آفرینش است ، ثانیاً مگر هر خریداری
از نوع مالکیت و مملوکیت اشیاء است .
طلبه و دانشجو خریدار علم است ،
متعلم خریدار معلم است . هنرجو
خریدار هنرمند است . آیا باید نام اینها
را مالکیت بگذاریم و منافی
حیثیت علم و عالم و هنر و
هنرمند به شمار آوریم ؟ مرد خریدار
وصال زن است نه خریدار رقبه او .
آیا واقعاً شما از این شعر شاعر
شیرین سخن ما حافظ، اهانت به جنس زن می
فهمید که می گوید :

شیراز معدن لب لعل است و کان حسن من جوهری مفلس

از آنرو مشوشم شهری است پر کرشمه و خوبان

ز شش جهت چیزیم نیست ورنه (خریدار) هر ششم

حافظ افسوس می خورد که چیزی ندارد
نثار خوبان کند و التفات آنها را به خود
جلب کند. آیا این اهانت به
مقام زن است یا مظهر عالیترین احترام
و مقام زن در دلهای زنده و حساس است
که با همه مردی و مردانگی در
پیشگاه زیبایی و جمال زن
خضوع و خشوع می کند و خود را
نیازمند به عشق او و او را بی نیاز از
خود معرفی می کند؟

منتهای هنر زن این بوده است که
توانسته مرد را در هر مقامی و هر وضعی
بوده است به آستان خود بکشاند.
اکنون ببینید به نام دفاع از
حقوق زن چگونه بزرگترین امتیاز و شرف و
حیثیت زن را لکه دار می کنند؟
این است که گفتیم این آقایان به
نام اینکه ابروی زن بیچاره را می خواهند
اصلاح کنند چشم وی را کور می کنند.

γ υοτῦιζεϵ ϵ2̄hοF Nοζ zθῦâFοεῦζψ 2εθ
“εῦ ι’ RῦοFῦ γ “2κ2Y CIY zῦο̄ υT!ιῦd

گفتیم ، اینکه در قانون خلقت ، مرد
مظهر نیاز و طلب و خواستاری ، و زن مظهر
مطلوبیت و پاسخگویی آفریده شده
است ، بهترین ضامن حیثیت و احترام زن
و جبران کننده ضعف جسمانی او در
مقابل نیرومندی جسمانی مرد
است و هم بهترین عامل حفظ تعادل و
توازن زندگی مشترک آنهاست . این ، نوعی
امتیاز طبیعی است که به زن داده شده و
نوعی تکلیف طبیعی است که به دوش مرد
گذاشته شده است .

قوانینی که بشر وضع می کند، و به
عبارت دیگر تدابیر قانونی که به کار می
برد باید این امتیاز را برای زن و
این تکلیف را برای مرد حفظ کند. قوانین
مبنی بر یکسان بودن زن و مرد از لحاظ
وظیفه و ادب خواستاری ، بر زیان زن و
منافع و حیثیت و احترام اوست ، و تعادل
را به ظاهر به نفع مرد، و در واقع به
زیان هر دو بهم می زند.

از این رو موادی که از طرف نویسندگان
(چهل پیشنهاد) مبنی بر شرکت دادن زن به
وظیفه خواستگاری پیشنهاد شده ، هیچ گونه
ارزشی ندارد و بر زیان جامعه بشری است .

مطلب دومی که به مناسبت این فصل لازم است تذکر دهم این است که آقای مهدوی نویسنده (چهل پیشنهاد) در شماره ۸۶ مجله زن روز می نویسند :

(به موجب ماده ۱۰۳۷ هر يك از نامزدها که بدون علت موجه وصلت مزبور را به هم زند باید هدایایی را که طرف مقابل و یا والدین او و یا اشخاص ثالث به منظور وصلت مذکور داده اند مسترد دارد و در صورتیکه عین آنها باقی نباشد، قیمت آنها را باید رد کند، مگر این که هدایا بدون تقصیر طرف، تلف شده باشد. طبق مقررات ماده مذکور، نامزدی هم از نظر قانون گذار ما مانند وعده ازدواج هیچ اثر قانونی و ضمانت اجرایی نداشته و نسبت به طرفین هیچ نوعی تعهدی ایجاد نمی کند و تنها اثر آن این است که طرف متخلف که به قول نویسنده قانون مزبور (بدون علت موجه) وصلت مزبور را به هم زند، عین یا قیمت هدایایی را که به منظور وصلت از طرف دریافت داشته باید مسترد دارد، و حال اینکه غالباً در دوران نامزدی، طرفین به منظور وصلت چیزی به یکدیگر نمی دهد، ولی برای خاطر خود نامزدی متحمل مخارج فوق العاده سنگین می شوند...)

چنانکه ملاحظه می فرمایید ایراد آقای مهدوی بر این ماده قانونی این است که برای نامزدی اثر قانونی و ضمانت اجرایی قائل نشده است. تنها اثری که قائل شده این است که طرف متخلف باید عین هدایایی که دریافت داشته یا قیمت آنها

را به طرف بپردازد، و حال آنکه عمده خسارتی که شخص به واسطه نامزدی متحمل می شود خسارتهای دیگر است، مثل خسارتی که به واسطه جشن نامزدی یا مهمانی کردن نامزد و گردش با او متحمل می شود.

من می گویم ایراد دیگری نیز بر این ماده قانونی وارد است. و آن اینکه می گوید اگر طرف متخلف (بدون علت موجه) وصلت را به هم زند باید عین یا قیمت هدایایی که دریافت داشته مسترد دارد، و حال آن که طبق قاعده اگر با علت موجه نیز وصلت را به هم زند بایند لاقول عین هدایایی که دریافت داشته در صورت مطالبه طرف متقابل مسترد دارد. اما حقیقت این است که هیچ کدام از این ایرادها وارد نیست.

302 t20fA ~~~~~ Thü0e 0h 3Th0e {zTü0z
:hgzÃ

(اگر یکی از نامزدها وصلت منظور را بدون علت موجهی بهم زند در حالی که طرف مقابل یا ابوین او یا اشخاص دیگر به اعتماد وقوع ازدواج مغرور شده و مخارجی کرده باشند، طرفی که وصلت را بهم زده است باید از عهده خسارت وارده بر آید. ولی خسارت مزبور فقط مربوط به مخارج متعارفه خواهد بود).

این ماده قانون همان چیزی را که آقای مهدوی خیال می کنند قانون پیش بینی نکرده است بیان می کند در این ماده است که قید (بدون علت موجه) ذکر شده است. طبق این ماده نه تنها طرف متخلف ضامن مخارجی که شخص نامزد متحمل شده است می باشد، ضامن مخارج ابوین یا اشخاص دیگر نیز می باشد. در این ماده با تکیه روی کلمه (مغرور شده) به ریشه این ماده قانونی که به نام قاعده (غرور) معروف است اشاره می کند.

به علاوه در قانون مدنی، (تسبیب) یکی از موجبات ضمان قهری شناخته شده و از ماده ۳۳۲ که مربوط به تسبیب است نیز می توان ضمان طرف متخلف را در این گونه موارد استفاده کرد.

علیهذا قانون مدنی نه تنها درباره خسارتهای نامزدی - که به قول نویسندگان پیشنهادها به خاطر خود نامزدی صورت می گیرد - سکوت نکرده است، در دو ماده آن را گنجانیده است.

~ ʔhũz ũzũ : ʔThz ʔzũ tũũ

(هر يك از نامزدها می تواند در صورت به هم خوردن وصلت منظور، هدایایی را که به طرف دیگر یا ابوین او برای وصلت منظور داده است مطالبه کند. اگر عین هدایا موجود نباشد، مستحق قیمت هدایایی خواهد بود که عادتاً نگاه داشته می شود. مگر اینکه آن هدایا بدون تقصیر طرف دیگر تلف شده باشد).

این ماده مربوط به اشیائست که طرفین به یکدیگر اهدا می کنند، و چنانکه ملاحظه می فرمایید در این ماده هیچ گونه قید نشده است که يك طرف بدون علت موجه وصلت را بهم زده باشد، قید (بودن علت موجه) استنباط بیجایی است که آقای مهدوی کرده اند.

عجبا! کسانی که از درك مفهوم چند ماده ساده قانونی مدنی ناتوانند - با اینکه يك عمر کارشان بررسی آنها بوده است و سالها بودجه مملکت را به نام تخصص فنی در درك این قوانین مصرف کرده اند - چگونه داعیه تغییر قوانین آسمانی را که هزاران ملاحظات و ریزه کاریها در آن به کار رفته است در سر می پرورانند؟ این نکته نیز ناگفته نماند که آقای مهدوی تا پنج سال قبل که مشغول تاءلیف کتاب پیمان مقدس یا میثاق ازدواج بوده اند، جمله بالا را به صورت (بدون علت و موجهی) قرائت می کرده اند. در کتاب خودشان فصل مشبعی داد و فریاد راه انداخته اند که مگر در دنیا کاری بدون علت و موجب ممکن است؟ اما اخیراً متوجه شده اند که سالها این جمله را غلط قرائت می کرده و می فهمیده اند و جمله مزبور (بدون علت موجهی) بوده است.

از ایرادات دیگری که در فصل
خواستگاری به نویسنده پیشنهادها
وارد است ، فعلا صرف نظر می کنم .

۱- بخش دوم نظام حقوق زن در اسلام:

“Iza y zuh kuyn: ũ ũze KeI

من برخلاف بسیاری از افراد، از تشکیکات و ایجاد شبهه‌هایی که در مسایل اسلامی می‌شود - با همه علاقه و اعتقادی که به این دین دارم - به هیچ وجه ناراحت نمی‌شوم. بلکه در ته دلم خوشحال می‌شوم. زیرا معتقدم و در عمر خود به تجربه مشاهده کرده‌ام که این آئین مقدس آسمانی در هر جبهه از جبهه‌ها که بیشتر مورد حمله و تعرض واقع شده، با نیرومندی و سرفرازی و جلوه و رونق بیشتری آشکار شده است. خاصیت حقیقت همین است که شك و تشكیک به روشن شدن آن كمك می‌کند، شك، مقدمه یقین، و تردید، پلکان تحقیق است. در رساله زنده بیدار از رساله میزان العمل غزالی نقل می‌کند که:

(...گفتار ما را فائده این بس باشد که تو را در عقاید کهنه و موروثی به شك می‌افکنند. زیرا شك پایه تحقیق است و کسی که شك نمی‌کند درست‌تاءمل نمی‌کند. و هر که درست‌ننگرد خوب نمی‌بیند و چنین کسی در کوری و حیرانی به سر می‌برد).

بگذارید بگویند و بنویسند و سمینار بدهند و ایراد بگیرند، تا آنکه بدون آنکه خود بخواهند وسیله روشن شدن حقایق اسلامی گردند.

یکی از قوانین درخشان اسلام از دیدگاه مذهب جعفری - که مذهب رسمی کشور ماست - این است که ازدواج به دو نحو می‌تواند صورت بگیرد: دائم و موقت:

ازدواج موقت و دائم در پاره ای از آثار با هم یکی هستند و در قسمتی اختلاف دارند. آنچه در درجه اول ، این دو را از هم متمایز می کند یکی این است که زن و مرد تصمیم می گیرند به طور موقت با هم ازدواج کنند و پس از پایان مدت ، اگر مایل بودند تمدید کنند تمدید می کنند و اگر مایل نبودند از هم جدا می شوند.

دیگر اینکه از لحاظ شرایط، آزادی بیشتری دارند که به طور دلخواه به هر نحو که بخواهند پیمان می بندند. مثلا در ازدواج دائم خواه ناخواه مرد باید عهده دار مخارج روزانه و لباس و مسکن و احتیاجات دیگر زن از قبیل دارو و طبیب بشود، ولی در ازدواج موقت بستگی دارد به قرارداد آزادی که میان طرفین منعقد می گردد. ممکن است مرد نخواهد یا نتواند متحمل این مخارج بشود، یا زن نخواهد از پول مرد استفاده کند.

در ازدواج دائم ، زن خواه ناخواه باید مرد را به عنوان رئیس خانواده بپذیرد و امر او را در حدود مصالح خانواده اطاعت کند. اما در ازدواج موقت بسته به قراردادی است که میان آنها منعقد می گردد.

در ازدواج دائم ، زن و شوهر خواه ناخواه از یکدیگر ارث می برند. اما در ازدواج موقت چنین نیست . پس تفاوت اصلی و جوهری ازدواج موقت با ازدواج دائم در این است که ازدواج موقت از لحاظ حدود و قیود (آزاد) است ، یعنی وابسته به اراده و قرارداد طرفین است . حتی موقت بودن آن نیز در حقیقت نوعی آزادی به طرفین می بخشد و زمان را در اختیار آنها قرار می دهد.

در ازدواج دائم ، هیچ کدام از زوجین بدون جلب رضایت دیگری حق ندارند از بچه دار شدن و تولید نسل جلوگیری کنند، ولی در ازدواج موقت جلب رضایت طرف دیگر ضرورت ندارد. در حقیقت این نیز نوعی آزادی دیگر است که به زوجین داده شده است .

اثری که از این ازدواج تولید می شود یعنی فرزندی که به وجود می آید با فرزند ناشی از ازدواج دائم هیچ گونه تفاوتی ندارد.

مهر، هم در ازدواج دائم لازم است و هم در ازدواج موقت . با این تفاوت که در ازدواج موقت ، عدم ذکر مهر موجب بطلان عقد است و در ازدواج دائم ، عقد باطل نیست . مهرالمثل تعیین می شود.

همان طوری که در عقد دائم ، مادر و دختر زوجه بر زوج ، و پدر و پسر زوج بر زوجه حرام و محرم می گردند در عقد منقطع نیز چنین است و همان طوری که خواستگاری کردن زوجه دائم بر دیگران حرام است ، خواستگاری زوجه موقت نیز بر دیگران حرام است ، همان طوری که زنای با زوجه دائم غیر، موجب حرمت ابدی می شود، زنای با زوجه موقت نیز موجب حرمت ابدی می شود. همانطور که زوجه دائم بعد از طلاق باید مدتی عده نگه دارد، زوجه موقت نیز بعد از تمام شدن مدت یا بخشیدن آن باید عده نگه دارد. با این تفاوت که عده زن دائم سه نوبت عادت ماهانه است و عده زن غیر دائم دو نوبت یا چهل و پنج روز. در ازدواج دائم جمع میان دو خواهر جایز نیست ، در ازدواج موقت نیز روا نیست .

این است آن چیزی که به نام ازواج موقت یا نکاح منقطع در فقه شیعه آمده است و قانون مدنی ما نیز عین آن را بیان کرده است .

بدیهی است که ما طرفدار این قانون با این خصوصیات هستیم ، و اما اینکه مردم ما به نام این قانون سوء استفاده هایی کرده و می کنند، ربطی به قانون ندارد. لغو این قانون ، جلوی آن سوء استفاده ها را نمی گیرد بلکه شکل آنها را عوض می کند. به علاوه صدها مفاسدی که از خود لغو قانون برمی خیزد.

ما نباید آنجا که انسانها را باید اصلاح و آگاه کنیم به دلیل عدم عرضه و لیاقت در اصلاح انسانها مرتبا به جان مواد قانونی بیفتیم ، انسانها را تبرئه کنیم و قوانین را مسئول بدانیم .

اکنون ببینیم با بودن ازدواج دائم ، چه ضرورتی هست که . قانونی به نام قانون ازدواج موقت بوده باشد، آیا ازدواج موقت به قول نویسندگان (زن روز) با حیثیت انسانی زن و با روح اعلامیه حقوق بشر منافات دارد؟ آیا ازدواج موقت اگر هم لازم بوده است در دوران کهن لازم بوده است . اما زندگی و شرایط و اقتضای زمان حاضر با آن موافقت ندارد؟

ما این مطلب را تحت دو عنوان بررسی می کنیم :

- الف . زندگی امروز و ازدواج موقت .
- ب . مفاسد و معایب ازدواج موقت .

“İzə küyñ:Û y :yœaÛ zãhT”

چنانکه قبلا دانستیم ، ازدواج دائم مسؤ ولیت و تکلیف بیشتری برای زوجین تولید می کند، به همین دلیل پسر یا دختری نمی توان یافت که از اول بلوغ طبیعی که تحت فشار غریزه قرار می گیرد آماده ازدواج دائم باشد. خاصیت عصر جدید این است که فاصله بلوغ طبیعی را با بلوغ اجتماعی و قدرت تشکیل عائله زیادتر کرده است . اگر در دوران ساده قدیم يك پسر بچه در سنین اوایل بلوغ طبیعی از عهده شغلی که تا آخر عمر به عهده او گذاشته می شد برمی آمد، در دوران جدید ابدا امکان پذیر نیست . يك پسر موفق در دوران تحصیل که دبستان و دبیرستان و دانشگاه را بدون تاءخیر و رد شدن در امتحان آخر سال و یا در کنکور دانشگاه گذراننده باشد در ۲۵ سالگی فارغ التحصیل می گردد و از این به بعد می تواند درآمدی داشته باشد. قطعاً سه چهار سال هم طول می کشد تا بتواند سر و سامان مختصری برای خود تهیه کند و آماده ازدواج دائم گردد. همچنین است يك دختر موفق که دوران تحصیل را می خواهد طی کند.

30EH {ÜeȲ γ EZP̄ TΘYh γ :YeaÜ {ÜZH

شما اگر امروز يك پسر محصل هجده
ساله را كه شور جنسى او به اوج خود
رسیده است ، تكلیف به ازدواج
بكنید به شما می خندند.
همچنین است يك دختر محصل
شانزده ساله . عملا ممكن نیست این طبقه
در این سن زیر بار ازدواج دائم بروند و
مسئولیت يك زندگی را كه
وظایف زیادی برای آنها نسبت به يكدیگر
و نسبت به فرزندان آینده شان ایجاد می
کند - بپذیرند.

2002TΖΣη ũŒž “Œłza “Œ2Tŭ“ŪΘ α N2aŪhη
α “łza KŪyh:Ū ũž 3ŒεΗ

از شما می پرسیم ، آیا با این حال ، با طبیعت و غریزه چه رفتاری بکنیم ؟ آیا طبیعت حاضر است به خاطر اینکه وضع زندگی ما در دنیای امروز اجازه نمی دهد که در سنین شانزده سالگی و هجده سالگی ازدواج کنیم ، دوران بلوغ را به تاءخیر بیندازد و تا ما فارغ التحصیل نشده ایم ، غریزه جنسی از سر ما دست بردارد؟

آیا جوانان حاضرند يك دوره (رهبانیت موقت) را طی کنند و خود را سخت تحت فشار و ریاضت قرار دهند تا زمانی که امکانات ازدواج دائم پیدا شود؟ فرضاً جوانی حاضر گردد. رهبانیت موقت را بپذیرد آیا طبیعت حاضر است از ایجاد عوارض روانی سهمگین و خطرناکی که در اثر ممانعت از اعمال غریزه جنسی پیدا می شود و روانکاوای امروز از روی آنها پرده برداشته است صرف نظر کند؟

دو راه بیشتر باقی نمی ماند، یا اینکه جوانان را به حال خود رها کنیم و به روی خود نیاوریم . به يك پسر بچه اجازه دهیم از صدها دختر کام برگیرد، و به يك دختر اجازه دهیم با دهها پسر رابطه نامشروع داشته باشد و چندین بار سقط جنین کند. یعنی عملاً کمونیسم جنسی را بپذیریم . و چون به پسر و دختر (متساویا) اجازه داده ایم ، روح اعلامیه حقوق بشر را از خود شاد کرده ایم ، زیرا روح اعلامیه حقوق بشر از نظر بسیاری از کوته فکران این است که زن و

مرد اگر بناست به جهنم دره هم سقوط کنند دوش به دوش یکدیگر و بازو به بازوی هم و بالاخره (متساویا) سقوط کنند.

آیا این چنین پسران و دخترانی با چنین روابط فراوان و بی حدی در دوران تحصیل پس از ازدواج دائم، مرد زندگی و زن خانواده خواهند بود؟

راه دوم، ازدواج موقت و آزاد است. ازدواج موقت در درجه اول زن را محدود می کند که در آن واحد زوجه دو نفر نباشد، بدیهی است که محدود شدن زن مستلزم محدود شدن مرد نیز خواه ناخواه هست. وقتی که هر زنی به مرد معینی اختصاص پیدا کند قهرا هر مردی هم به زن معینی اختصاص پیدا می کند، مگر آنکه از یک طرف عدد بیشتری باشند. بدین ترتیب پسر و دختر تحصیل خود را می گذرانند بدون آنکه رهبانیت موقت و عوارض آن را تحمل کرده باشند و بدون آنکه در ورطه کمونیسم جنسی افتاده باشند.

ЗРѕгӯа: Ӑ КӮҮҲ: Ӯ

این ضرورت ، اختصاص به ایام تحصیل ندارد، در شرایط دیگر نیز پیش می آید. اصولاً ممکن است زن و مردی که خیال دارند با هم به طور دائم ازدواج کنند و نتوانسته اند نسبت به یکدیگر اطمینان کامل پیدا کنند به عنوان ازدواج آزمایشی برای مدت موقتی با هم ازدواج کنند. اگر اطمینان کامل به یکدیگر پیدا کردند ادامه می دهند و اگر نه از هم جدا می شوند.

من از شما می پرسم : اینکده اروپاییان وجود یک عده از زنان بدکار را در محل معین از هر شهری تحت نظر و مراقبت دولت لازم و ضروری می دانند برای چیست ؟ آیا جز این است که وجود مردان مجردی را که قادر به ازدواج دائم نیستند خطر بزرگی برای خانواده ها به حساب می آورند؟

“ἡμεῖς κῦρη: ὁ ὕπερ τῆς ἀρετῆς ἔχοντες ἡμᾶς”

برتراند راسل فیلسوف معروف انگلیسی در کتاب زناشویی و اخلاق می گوید :
(... در واقع اگر درست بیندیشیم ، پی می بریم که فواحش ، معصومیت کانون خانوادگی و پاکی زنان و دختران ما را حفظ می کنند. هنگامی که این عقیده را لکی در بحبوحه عصر ویکتوریا ابراز کرد اخلاقیون سخت آزرده شدند، بی آنکه خود علت آن را بدانند. اما هرگز نتوانستند خطای عقیده لکی را به ثبوت رسانند. زبان حال اخلاقیون مزبور با تمام منطقتشان این است که (اگر مردم از تعلیمات ما پیروی می کردند دیگر فحشاء وجود نمی داشت) اما ایشان به خوبی می دانند که کسی توجه به حرفشان نمی کند.)

این است فرمول فرنگی چاره جویی خطر مردان و زنانی که قادر به ازدواج دائم نیستند و آن بود فورمولی که اسلام پیشنهاد کرده است. آیا اگر این فرمول فرنگی به کار بسته شود و گروهی زن بدبخت به ایفای این وظیفه اجتماعی! اختصاص داده شوند آن وقت زن به مقام واقعی و حیثیت انسانی خود رسیده است و روح اعلامیه حقوق بشر شاد شده است؟

برتراند راسل رسماً در کتاب خود فصلی تحت عنوان ازدواج تجربی باز کرده است .
وی می گوید :

(قاضی لیندزی ، که سالیان متمادی ماء مور دادگاه دنور بوده و در این مقام فرصت مشاهده حقایق زیادی داشته پیشنهاد می کند که ترتیبی به نام

(ازدواج رفاقتی) داده شود. متأسفانه پست رسمی خود را (در امریکا) از دست داد. زیرا مشاهده شد که او بیش از ایجاد حس گناهکاری در فکر سعادت جوانان است. برای عزل او کاتولیکها و فرقه ضد سیاه پوستان از بذل مساعی خودداری نکردند. پیشنهاد ازدواج رفاقتی را يك محافظه کار خردمند کرده است و منظور از آن ایجاد ثباتی در روابط جنسی است. لیندزی متوجه شده که اشکال اساسی در ازدواج، فقدان پول است. ضرورت پول فقط از لحاظ اطفال احتمالی نیست، بلکه از این لحاظ است که تامین معیشت از جانب زن برآزنده نیست. و به این ترتیب نتیجه می‌گیرد که جوانان باید مبادرت به ازدواج رفاقتی کنند که از سه لحاظ با ازدواج عادی متفاوت است: اولاً منظور از ازدواج تولید نسل نخواهد بود. ثانیاً مادام که زن جوان فرزندی نیاورده و حامله نشده طلاق با رضایت طرفین میسر خواهد بود. ثالثاً زن در صورت طلاق مستحق کمک خرجی برای خوراک خواهد بود... من هیچ تردیدی در موثر بودن پیشنهادات لیندزی ندارم و اگر قانون آن را می‌پذیرفت تأثیر زیادی در بهبود اخلاق می‌کرد).

آنچه لیندزی و راسل آن را (ازدواج رفاقتی) می‌نامند گرچه با ازدواج موقت اسلامی اندک فرقی دارد، اما حکایت می‌کنند که متفکرانی مانند لیندزی و راسل به این نکته پی برده اند که تنها ازدواج دائم و عادی وافی به همه احتیاجات اجتماع نیست. مشخصات قانون ازدواج موقت و ضرورت وجود آن و عدم کفایت ازدواج دائم به تنهایی برای رفع احتیاجات بشری بالاحص

در عصر حاضر مورد بررسی قرار گرفت . اکنون می خواهیم به اصطلاح آن طرف سکه را مطالعه کنیم . ببینیم ازدواج موقت چه زیان‌هایی ممکن است در برداشته باشد .
مقدمتا می خواهیم مطلبی را تذکر دهم :

در میان تمام موضوعات و مسائل و زمینه های اظهار نظر که برای بشر وجود داشته و دارد هیچ موضوع و زمینه ای به اندازه بحث در تاریخ علوم و عقاید و سنن و رسوم و آداب بشری گنگ و پیچیده نیست . و به همین جهت در هیچ موضوعی بشر به اندازه این موضوعات ، یاوه نبافته است و اتفاقا در هیچ موضوعی هم به اندازه این موضوعات شهوت اظهار نظر نداشته است .

از باب مثال اگر کسی اطلاعاتی در فلسفه و عرفان و تصوف و کلام اسلام داشته باشد و آنگاه پاره ای از نوشته های امروز را که غالبا اقتباس از خارجیها و یا عین گفته های آنهاست خوانده باشد می فهمد که من چه می گویم . مثل این است که مستشرقین و اتباع و اذنباشان ، برای اظهار نظر در این گونه مسائل همه چیز را لازم می دانند مگر اینکه خود آن مسائل را عمیقا بفهمند و بشناسند .

مثلا در اطراف مسأله ای که در عرفان اسلامی به نام (وحدت وجود) معروف است ، چه حرفها که زده نشده است ! فقط جای يك چیز خالی است و آن اینکه وحدت وجود چیست و قهرمانان آن در عرفان اسلامی از قبیل محیی الدین عربی و صدرالمتألهین شیرازی چه تصویری از وحدت وجود داشته اند؟

من وقتی که برخی از اظهار نظرهای مندرج در چند شماره مجله زن روز

را درباره نکاح منقطع خواندم بی اختیار به یاد مسأله وحدت وجود افتادم ، دیدم همه حرفها به میان آمده است جز همان چیزی که روح این قانون را تشکیل می دهد و منظور قانون گذار بوده است .

البته این قانون چون يك (میراث شرقی) است ، این اندازه مورد بی مهری است و اگر يك (تحفه غربی) بود این طور نبود. قطعا اگر این قانون از مغرب زمین آمده بود، امروز کنفرانسها و سمینارها داده می شد که منحصر کردن ازدواج به ازدواج دائم با شرایط نیمه دوم قرن بیستم تطبیق نمی کند، نسل امروز زیر بار این همه قیود ازدواج دائم نمی رود، نسل امروز می خواهد آزاد باشد و آزاد زندگی کند و جز زیر بار ازدواج آزاد که همه قیود و حدودش را شخصا انتخاب و اختیار کرده باشد نمی رود...

و به همین دلیل اکنون که این زمزمه از غرب بلند شده و کسانی امثال برتراند راسل مسأله ای تحت عنوان (ازدواج رفاقتی) پیشنهاد می کنند پیش بینی می شود که بیش از آن اندازه که اسلام خواسته استقبال شود و ازدواج دائم را پشت سر بگذارد و ما در آینده مجبور بشویم از ازدواج دائم دفاع و تبلیغ کنیم .

ἄλλοτε ὑποστῆναι ἑαυτὴν ἕνεκα τῆς ἁγίας
ἐκείνης ἑαυτὴν ὑποστῆναι ἕνεκα τῆς ἁγίας

۱. پایه ازدواج باید بر دوام باشد، و زوجین از اول که پیمان زناشویی می بندند باید خود را برای همیشه متعلق به یکدیگر بدانند و تصور جدایی در مخیله آنها خطور نکند، علیهذا ازدواج موقت نمی تواند پیمان استواری میان زوجین باشد.

اینکه پایه ازدواج باید بر دوام باشد بسیار مطلب درستی است، ولی این ایراد وقتی وارد است که بخواهیم ازدواج موقت را جانشین ازدواج دائم کنیم و ازدواج دائم را منسوخ نماییم.

بدون شك هنگامی که طرفین قادر به ازدواج دائم هستند و اطمینان کامل نسبت به یکدیگر پیدا کرده اند و تصمیم دارند برای همیشه متعلق به یکدیگر باشند پیمان ازدواج دائم می بندند.

ازدواج موقت از آن جهت تشریح شده است که ازدواج دائم به تنهایی قادر نبوده است که در همه شرایط و احوال رفع احتیاجات بشر را بکند و انحصار به ازدواج دائم مستلزم این بوده است که افراد یا به رهبانیت موقت مکلف گردند و یا در ورطه کمونیسم جنسی غرق شوند. بدیهی است که هیچ پسر یا دختری آنجا که برایش زمینه یک زناشویی دائم و همیشگی فراهم است خود را با یک امر موقتی سرگرم نمی کند.

۲. ازدواج موقت از طرف زنان و دختران ایرانی - که شیعه مذهب می باشند - استقبال نشده است و آن را نوعی تحقیر برای خود دانسته اند، پس

افکار عمومی خود مردم شیعه نیز آن را طرد می کند.

جواب این است که اولاً منفوریت متعه در میان زنان ، مولود سوء استفاده هایی است که مردان هوسران در این زمینه کرده اند و قانون باید جلو آنها را بگیرد و ما درباره این سوء استفاده ها بحث خواهیم کرد. ثانیاً انتظار اینکه ازدواج موقت به اندازه ازدواج دائم استقبال شود - در صورتی که فلسفه ازدواج موقت یا عدم امکان طرفین یا يك طرف برای ازدواج دائم است - انتظار بیجا و غلطی است .

۳. نکاح منقطع برخلاف حیثیت و احترام زن است ، زیرا نوعی کرایه دادن آدم و جواز شرعی آدم فروشی است ، خلاف حیثیت انسانی زن است که در مقابل وجهی که از مردی می گیرد وجود خود را در اختیار او قرار دهد.

این ایراد از همه عجیب تر است . اولاً ازدواج موقت با مشخصاتی که در مقاله پیش گفتیم چه ربطی به اجاره و کرایه دارد و آیا محدودیت مدت ازدواج موجب می شود که از صورت ازدواج خارج و شکل اجاره و کرایه به خود بگیرد؟ آیا چون حتماً باید مهر معین و قطعی داشته باشد کرایه و اجاره است ؟ که اگر بدون مهر بود و مرد چیزی نثار زن نکرد، زن حیثیت انسان خود را باز یافته است ؟ ما درباره مسأله مهر جداگانه بحث خواهیم کرد.

از قضا فقها تصریح کرده اند و قانون مدنی نیز بر همان اساس مواد خود را تنظیم کرده است که ازدواج موقت و ازدواج دائم از لحاظ ماهیت قرارداد هیچ گونه تفاوتی با هم ندارند و نباید داشته باشند. هر دو ازدواجند و هر دو باید با الفاظ مخصوص ازدواج صورت بگیرند و

اگر نکاح منقطع را صیغه های مخصوص اجاره و کرایه بخوانند باطل است .

ثانیا از کی و چه تاریخی کرایه آدم منسوخ شده است ؟ تمام خیاطها و باربرها تمام پزشکها و کارشناسها، تمام کارمندان دولت از نخست وزیر گرفته تا کارمند دون رتبه ، تمام کارگران کارخانه ها آدمهای کرایه ای هستند .

ثالثا زنی که به اختیار و اراده خود با مرد به خصوصی عقد ازدواج موقت می بندد آدم کرایه ای نیست کاری بر خلاف حیثیت و شرافت انسانی نکرده است ، اگر می خواهید زن کرایه ای را بشناسید، اگر می خواهید بردگی زن را ببینید به اروپا و امریکا سفر کنید و سری به کمپانیهای فیلمبرداری بزنید تا ببینید زن کرایه ای یعنی چه . ببینید چگونه کمپانیهای مزبور، حرکات زن ، ژست های زن ، اطوار زنانه زن ، هنرهای جنسی زن را به معرض فروش می گذارند. بلیطهای که شما برای سینماها و تئاترها می خرید، در حقیقت اجاره بهای زن های کرایه ای را می پردازید. ببینید در آنجا زن بدبخت برای اینکه پولی بگیرد تن به چه کارهای می دهد. مدتها تحت نظر متخصصان کار آزموده و شریف ! باید رموز تحریکات جنسی را بیاموزد، بدن و روح و شخصیت خود را در اختیار یک مؤسسه پول درآوری قرار دهد برای اینکه مشتریان بیشتری برای آن مؤسسه پیدا کند .

سری به کاباره ها و هتلها بزنید ببینید زن چه شرافتی به دست آورده است و برای اینکه مزد ناچیزی بگیرد و جیب فلان پولدار را پرتر کند چگونه باید همه

حیثیت و شرافت خود را در اختیار مهمانان قرار دهد.

زن کرایه ای آن مانکنها هستند که اجیر و مزدور فروشندگیهای بزرگ می شوند و شرف و عزت خود را وسیله پیشرفت و توسعه حرص و آز آنها قرار می دهند.

زن کرایه ای آن زنی است که برای جلب مشتری برای يك مؤسسه اقتصادی با هزاران اطوار که اغلب آنها تصنعی و به خاطر انجام وظیفه مزدوری است روی صفحه تلویزیون ظاهر می شود و به نفع يك کالای تجارت تبلیغ می کند.

کیست که نداند امروز در مغرب زمین زیبایی زن ، جاذبه جنسی زن ، آواز زن ، هنر و ابتکار زن ، روح و بدن و بالاخره شخصیت زن ، وسیله حقیر و ناچیزی در خدمت سرمایه داری اروپا و امریکا است ؟ و متأسفانه شما - دانسته یا ندانسته - زن شریف و نجیب ایرانی را به سوی این چنین اسارتی می کشانید. من نمی دانم چرا اگر زنی با شرایط آزاد با يك مرد به طور موقت ازدواج کند زن کرایه ای محسوب می شود. اما اگر زنی در يك عروسی یا شب نشینی در مقابل چشمان حریص هزار مرد و برای ارضاء تمایلات جنسی آنها حنجره خود را پاره کند و هزار و يك نوع معلق بزند تا مزد معینی دریافت دارد زن کرایه ای محسوب نمی شود. آیا اسلام که جلو مردان را از این گونه بهره برداری ها از زن گرفته است و خود زن را به این اسارت آگاه و او را از تن دادن به آن و ارتزاق از آن منع کرده است مقام زن را پایین آورده است یا اروپای نیمه دوم قرن بیستم ؟

اگر روزی زن به درستی آگاه و بیدار شود و دامهایی که مرد قرن بیستم در سر

راه او گذاشته و مخفی کرده بشناسد،
علیه تمام این فریب‌ها قیام خواهد کرد و
آن وقت تصدیق خواهد کرد یگانه پناهگاه
و حامی جدی و راستگوی او قرآن است، و
البته چنین روزی دور نیست.

مجله زن روز در شماره ۸۷ رپورتاژی
از زنی به نام مرضیه و مردی به نام رضا
تحت عنوان (زن کرایه ای) تهیه کرده
است و بدبختی زن بیچاره ای را شرح داده
است.

این داستان طبق اظهارات رضا از
خواستگاری زن آغاز شده، یعنی برای
اولین بار از فرمول (چهل پیشنهاد)
پیروی شده است و زن به خواستگاری مرد
رفته است بدیهی است که داستانی که از
خواستگاری زن از مرد آغاز گردد، پایانی
بهتر از آن نمی‌تواند داشته باشد.

اما طبق اظهارات مرضیه مردی هوسران
و قسّی القلب، زنی را به عنوان این که
می‌خواهد او را زوجه دائم خود قرار
دهد و از او و فرزندان او حمایت و
سرپرستی کند اغفال کرده و بدون
آنکه زن بدبخت خواسته باشد، او را به
نام اینکه سیغه کرده است مورد کامجویی و
سپس بی‌اعتنایی قرار داده است.

اگر این اظهارات صحیح باشد، عقدی است
باطل. مردی قسّی، زنی بی‌خبر و بی‌اطلاع
از قانون شرعی و عرفی را مورد تجاوز
قرار داده و باید مجازات شود.

قبل از اینکه امثال رضاها
مجازات شوند، باید تربیت
شوند و قبل از آنکه رضاها مجازات یا
تربیت شوند باید مرضیه‌ها آگاهانیده
شوند.

جنایتی که از قساوت مردی و بی
خبری و غفلت زنی سرچشمه گرفته است چه
ربطی به قانون دارد که مجله زن روز

قیافه حق به جانب به رضا می دهد و بعد نیز تیغ خود را متوجه قانون می کند؟ آیا اگر قانون ازدواج موقت نمی بود، رضای قسی القلب مرضیه غافل و بی خبر را آرام می گذاشت؟

چرا از زیر بار تربیت و آگاهانیدن زن و مرد شانه خالی میکنید، حقوق و وظایف شرعی زن و مرد را کتمان میکنید و زنان بیچاره را اغفال کرده یگانه قانون حامی و راستگوی زن را دشمن او معرفی می کنید و با دست خود او می خواهید یگانه پناهگاه او را بکوبید؟

ῥῆμα ἡμῶν ἐπιπέσει ὑμῖν

۴. نکاح منقطع ، چون به هر حال نوعی اجازه تعدد زوجات است و تعدد زوجات محکوم است پس نکاح منقطع محکوم است . راجع به اینکه نکاح منقطع برای چه گونه افرادی تشریح شده در دنباله همین مبحث و راجع به خود تعدد زوجات به یاری خدا جداگانه و مفصل بحث خواهیم کرد .

“İza Küyñ:Ü Öh {ÜhT:ƏI “#ZTəE

۵. نکاح منقطع از نظر اینکه دوام ندارد، آشیانه نامناسبی برای کودکانی است که بعداً به وجود می آیند. لازمه نکاح منقطع این است که فرزندان آینده، بی سرپرست و از حمایت پدری مهربان و مادری دلگرم به خانه و آشیانه محروم بمانند.

این ایراد ایرادی است که مجله زن روز بسیار روی آن تکیه کرده است، ولی با توضیحاتی که دادیم گمان نمی کنم جای بحث و ایرادی باشد.

در مقاله پیش گفتیم که یکی از تفاوت‌های ازدواج موقت و ازدواج دائم مربوط به تولید نسل است. در ازدواج دائم هیچ یک از زوجین بدون جلب رضایت دیگری نمی تواند از زیر بار تناسل شانه خالی کند. برخلاف ازدواج موقت که هر دو طرف آزادند. در ازدواج موقت، زن نباید مانع استمتاع مرد بشود ولی می تواند بدون آنکه لطمه ای به استمتاع مرد وارد آید مانع حاملگی خود بشود و این موضوع با وسایل ضد آبستنی امروز کاملاً حل شده است.

علیهذا اگر زوجین در ازدواج موقت مایل باشند تولید فرزند کنند و مسؤولیت نگهداری و تربیت فرزند آتیه را بپذیرند، تولید فرزند می کنند. بدیهی است که از نظر عاطفه طبیعی فرقی میان فرزند زوجه دائم با زوجه موقت نیست و اگر فرضاً پدر یا مادر از وظیفه خود امتناع کند قانون آنها را مکلف و مجبور می کند، همان گونه که در صورت وقوع طلاق قانون باید دخالت کند و مانع ضایع شدن حقوق فرزندان گردد، و اگر مایل

نباشند که تولید فرزند نمایند و هدفشان از ازدواج موقت فقط تسکین غریزه است از به وجود آمدن فرزند جلوگیری می کنند. همچنانکه می دانیم کلیسا جلوگیری از آبستنی را امر نامشروع می داند ولی از نظر اسلام اگر زوجین از اول مانع پیدایش فرزند بشوند مانعی ندارد اما اگر نطفه منعقد شد و هسته اولی تکوین فرزند به وجود آمد اسلام به هیچ وجه اجازه معدوم کردن آن را نمی دهد.

اینکه فقهای شیعه می گویند هدف ازدواج دائم تولید نسل است و هدف ازدواج موقت ، استمتاع و تسکین غریزه است همین منظور را بیان می کنند.

نویسنده (چهل پیشنهاد) در شماره ٨٧ مجله زن روز نکاح منقطع را مورد نقد قرار داده است .
اولا می گوید :

(موضوع قانون نکاح یا ازدواج منقطع طوری ناراحت کننده است که حتی نویسندگان قانون ازدواج نتوانسته اند در خصوص آن شرح و تفصیل بدهند. مثل اینکه از کار خودشان ناراضی بوده اند که فقط برای حفظ ظاهر، به موجب مواد ١٠٧٥، ١٠٧٦، ١٠٧٧ الفاظ و عباراتی سر هم بندی کرده گذاشته اند.

تنظیم کنندگان مواد قانونی مربوط به نکاح منقطع (متعّه) طوری از کار خودشان ناراضی بوده اند که اساسا عقد مزبور را تعریف نکرده اند و تشریفات و شرایط آن را توضیح نداده اند...)
سپس آقای نویسنده خودشان این نقص قانون مدنی را جبران می کنند و نکاح منقطع را تعریف می کنند و می گویند :

(نکاح مزبور عبارت است از اینکه زن مجرد در برابر اخذ اجرت و دستمزد معین و مشخص در مدت و زمانی معلوم و معین ولو چند ساعت و یا چند دقیقه خودش را برای قضای شهوت و تمتع و اجرای اعمال جنسی در اختیار مرد می گذارد.)
آنگاه می گویند :

(برای ایجاب و قبول عقد نکاح مزبور در کتب فقه شیعّه الفاظ عربی مخصوص ذکر شده است که قانون مدنی با آنها اشاره و توجه نکرده و مثل اینکه از نظر قانون گذار به هر لفظی که دلالت بر مقصود بالا (یعنی مفهوم اجاره و

دستمزد گرفتن (نماید ولو غیر عربی هم
باشد واقع می شود.)

الف : *Thf@zZT zŭłĂ eDT :Ů*

الف . قانون مدنی ، نکاح منقطع را تعریف نکرده و شرایط آن را توضیح نداده است .

ب . ماهیت نکاح منقطع این است که زن خود را در مقابل دستمزد معینی به مردی اجاره می دهد .

ج . از نظر قانون مدنی ، هر لفظی که دلالت بر مفهوم مورد اجاره واقع شدن زن بکند ، برای ایجاب و قبول نکاح منقطع کافی است .

من از آقای نویسنده دعوت می کنم یک بار دیگر قانون مدنی را مطالعه کنند و با دقت مطالعه کنند و همچنین از خوانندگان مجله زن روز خواهش می کنم هر طور هست یک نسخه از قانون مدنی تهیه و در قسمتهای ذیل دقت کنند .

در قانون مدنی ، فصل ششم از (کتاب نکاح) ، مخصوص نکاح منقطع است و سه جمله ساده هم بیش نیست :

اول اینکه نکاح وقتی منقطع است که برای مدت معینی واقع شده باشد . دوم اینکه مدت نکاح منقطع باید کاملاً معین شود ، سوم اینکه احکام مربوط به مهر و ارث در نکاح منقطع همان است که در فصلهای مربوط به مهر و ارث گفته شده است .

نویسنده محترم چهل پیشنهاد خیال کرده است که آنچه از اول کتاب نکاح در پنج فصل گفته شده است همه مربوط به نکاح دائم است و تنها این سه ماده به نکاح منقطع مربوط است . غافل از اینکه تمام مواد آن پنج فصل جز آنها که تصریح شده است مانند

ماده ۱۰۶۹ و یا آنچه مربوط به طلاق است ، مشترک است میان نکاح دائم و منقطع مثلا ماده ۱۰۶۲ که می گوید : (نکاح واقع می شود به ایجاب و قبول به الفاظی که صریحا دلالت بر قصد ازدواج نماید) مخصوص نکاح دائم نیست ، به هر دو نکاح مربوط است . شرایطی که برای عاقد یا عقد یا زوجین ذکر کرده است نیز مربوط به هر دو نکاح است . اگر قانون مدنی نکاح منقطع را تعریف نکرده است ، برای این است که نیازی به تعریف نداشته است همچنان که نکاح دائم را نیز تعریف نکرده است و مستغنی از تعریف دانسته است . قانون مدنی هر لفظ صریحی که دلالت بر ازدواج و وقوع زوجیت بکند برای عقد کافی دانسته است خواه در نکاح دائم ، خواه در نکاح منقطع . ولی اگر لفظی مفهوم دیگری غیر از زوجیت داشته باشد از قبیل معاوضه و داد و ستد و اجاره و کرایه برای صحت عقد نکاح (چه دائم و چه منقطع) کافی نیست .

من به موجب این نوشته متعهد می شوم که اگر عده ای از قضات فاضل و کارشناسان واقعی قانون - که خوشبختانه در دادگستری زیادند تشخیص دادند که ایراد وارده بر قانون مدنی که در بالا شرح داده شد وارد است ، من از هم اکنون از انتقاد سایر نوشته های (زن روز) خودداری می کنم .

ازدواج موقت و مسأله حرمسرا یکی از سوژه های که مغرب زمین علیه مشرق زمین در دست دارد و به رخ او می کشد و برایش فیلمها و نمایشها تهیه کرده و می کند، مسأله تشکیل حرمسراست

که متاسفانه در تاریخ مشرق زمین نمونه های زیادی می توان از آن یافت . زندگی برخی از خلفا و سلاطین مشرق زمین ، نمونه کاملی از این ماجرا به شمار می رود و حرمسرا سازی مظهر اتم و اکمل هوسرانی و هواپرستی يك مرد شرقی قلمداد می گردد . می گویند مجاز شمردن ازدواج موقت مساوی است با مجاز دانستن تشکیل حرمسرا که نقطه ضعف و مایه سرافکنندگی مشرق زمین در برابر مغرب زمین است . بلکه مساوی است با مجاز شمردن هوسرانی و هوی پرستی که به هر شکل و هر صورت باشد منافی اخلاق و پیشرفت و عامل سقوط و تباهی است .

عین این مطلب درباره تعدد زوجات گفته شده است . جواز تعدد زوجات را به عنوان جواز تشکیل حرمسرا تفسیر کرده اند . ما درباره تعدد زوجات جداگانه بحث خواهیم کرد و اکنون بحث خود را اختصاص می دهیم به ازدواج موقت .

این مسأله را از دو جهت باید بررسی کرد : یکی از این نظر که عامل تشکیل حرمسرا از جنبه اجتماعی چه بوده است ؟ آیا قانون ازدواج موقت در تشکیل حرمسراهای مشرق زمین تاءثیر داشته است یا نه ؟

دوم اینکه آیا منظور از تشریح قانون ازدواج موقت این بوده است که ضمناً وسیله هوسرانی و حرمسراسازی برای عده ای از مردان فراهم گردد، یا نه ؟

z: ũ̄Ũ̄øøzøŸ 3dũ̄ΣFŨ̄ q̄p̄d̄

اما بخش اول پیدایش حرمسرا معلول دست به دست دادن دو عامل است :

اولین عامل حرمسرا سازی تقوا و عفاف زن است ، یعنی شرایط اخلاقی و اجتماعی محیط باید طوری باشد که به زنان اجازه ندهد در حالی که با مرد بخصوصی رابطه جنسی دارند با مردان دیگر نیز ارتباط داشته باشند. در این شرایط مرد هوسران عیاش متمکن چاره خود را منحصر می بینند که گروهی از زنان را نزد خود گرد آورده حرمسرای تشکیل دهد.

بدیهی است که اگر شرایط اخلاقی و اجتماعی ، عفاف و تقوا را بر زن لازم نشمارد و زن رایگان و آسان خود را در اختیار هر مردی قرار دهد و مردان بتوانند هر لحظه با هر زنی هوسرانی کنند و وسیله هوسرانی همه جا و هر وقت و در هر شرایطی فراهم باشد، هرگز این گونه مردان زحمت تشکیل حرمسراهایی عریض و طویل با هزینه هنگفت و تشکیلات وسیع به خود نمی دهند.

عامل دیگر، نبودن عدالت اجتماعی است . هنگامیکه عدالت اجتماعی برقرار نباشد، یکی غرق دریا دریا نعمت و دیگری گرفتار کشتی کشتی فقر و افلاس و بیچارگی باشد، گروه زیادی از مردان از تشکیل عائله و داشتن همسر محروم می مانند و عدد زنان مجرد افزایش می یابد و زمینه برای حرمسراسازی فراهم می گردد.

اگر عدالت اجتماعی برقرار و وسیله تشکیل عائله و انتخاب همسر برای همه فراهم باشد، قهرا هر زنی به مرد

معینی اختصاص پیدا می کند و زمینه عیاشی و هوسرانی و حرمسراسازی منتفی می گردد. مگر عده زنان چقدر از مردان زیادتر است که با وجود اینکه همه مردان بالغ از داشتن همسر برخوردار باشند باز هم برای هر مردی و لاقل برای هر مرد متمکن و پولداری امکان تشکیل حرمسرا باقی بماند؟

عادت تاریخی این است که سرگذشت حرمسراهای دربارهای خلفا و سلاطین را نشان دهد، عیاشها و عشرتهای آنها را مو به مو شرح دهد اما از توضیح و تشریح محرومیتها و ناکامیها و حسرتها و آرزو و به گور رفتنهای آنانکه در پای قصر آنها جان داده اند و شرایط اجتماعی به آنها اجازه انتخاب همسر نمی داده است سکوت نماید. ده ها و صدها زنانیکه در حرمسراها به سر می برده اند در واقع حق طبیعی یک عده محروم و بیچاره بوده اند که تا آخر عمر مجرد زیسته اند. مسلماً اگر این دو عامل معدوم گردد، یعنی عفاف و تقوا برای زن امر لازم شمرده شود و کامیابی جنسی جز در کادر ازدواج (اعم از دائم یا موقت) ناممکن گردد و از طرف دیگر ناهمواریهای اقتصادی، اجتماعی از میان برود و برای همه افراد بالغ امکان استفاده از طبیعی ترین حق بشری یعنی حق تاءهل فراهم گردد تشکیل حرمسرا امری محال و ممتنع خواهد بود.

یک نگاه مختصر به تاریخ نشان می دهد که قانون ازدواج موقت کوچکترین تاءثیر در تشکیل حرمسرا نداشته است. خلفای عباسی و سلاطین عثمانی که بیش از همه به این عنوان شهرت دارند هیچ کدام پیرو مذهب شیعه نبوده اند که

از قانون ازدواج موقت استفاده کرده باشند.

سلاطین شیعه مذهب با آنکه می توانسته اند این قانون را بهانه کار قرار دهند هرگز به پایه خلفای عباسی و سلاطین عثمانی نرسیده اند. این خود می رساند که این ماجرا معلول اوضاع خاص اجتماعی دیگر است .

تذکره‌ای از شیوه نگارش و احوال
از شیوه نگارش و احوال

اما بخش دوم . در هر چیزی اگر بشود
تردید کرد در این جهت نمی توان تردید
کرد که ادیان آسمانی عموماً بر ضد
هوسرانی و هواپرستی قیام کرده اند، تا
آنجا که در میان پیروان غالب ادیان
ترك هوسرانی و هواپرستی بصورت
تحمل ریاضت‌های شاقه در آمده است .

یکی از اصول واضح و مسلم اسلام مبارزه
با هواپرستی است . قرآن کریم هواپرستی
را در ردیف بت پرستی قرار داده است . در
اسلام آدم (ذواق) یعنی کسی که هدفش این
است که زنان گوناگون را مورد
کامجویی و (چشش) قرار دهد ملعون و
مبغوض خداوند معرفی شده است . ما
آنجا که راجع به طلاق بحث می کنیم
مدارك اسلامی این مطلب را نقل خواهیم
کرد .

امتیاز اسلام از برخی شرایع دیگر به
این است که ریاضت و رهبانیت را مردود می
شمارد، نه اینکه هواپرستی را جایز و
مباح می داند. از نظر اسلام تمام غرایز
(اعم از جنسی و غیره) باید در حدود
اقتضاء و احتیاج طبیعت اشباع و ارضاء
گردد. اما اسلام اجازه نمی دهد که
انسان آتش غرایز را دامن بزند و
آنها را به شکل يك عطش پایان ناپذیر
روحي در آورد. از این رو اگر چیزی رنگ
هواپرستی یا ظلم و بی عدالتی به خود
بگیرد، کافی است که بدانیم مطابق منظور
اسلام نیست .

جای تردید نیست که هدف
مقنن قانون ازدواج موقت این نبوده
است که وسیله عیاشی و حرمسراسازی

برای مردم هواپرست و وسیله بدبختی و دربدری برای يك زن و يك عده كودك فراهم سازد.

تشویق و ترغیب فراوانی که از طرف ائمه دین به امر ازدواج موقت شده است ، فلسفه خاصی دارد که عن قریب توضیح خواهیم داد.

حرمسرا در دنیای امروز اکنون ببنیم دنیای امروز با تشکیل حرمسرا چه کرده است ؟ دنیای امروز رسم حرمسرا را منسوخ کرده است . دنیای امروز حرمسرا را ککاری ناپسند می داند و عامل وجود آن را از میان برده است . اما کدام عامل ؟ آیا عامل ناهمواریهای اجتماعی را از میان برده است ؟

خیر، کار دیگری کرده است ، با عامل اول یعنی عفاف و تقوای زن مبارزه کرده ، و بزرگترین خدمت را از این راه به جنس مرد انجام داده است . تقوا و عفاف زن به همان نسبت که به زن ارزش می دهد و او را عزیز و گرانیها می کند برای مرد مانع شمرده می شود.

دنیای امروز کاری کرده است که مرد عیاش این قرن نیازی به تشکیل حرمسرا با آن همه خرج و زحمت ندارد. برای مرد این قرن از برکت تمدن غرب همه جا حرمسراست . مرد این قرن برای خود لازم نمی داند که به اندازه هارون الرشید و فضل بن یحیی برمکی پول و قدرت داشته باشد تا به اندازه آنها جنس زن را در نوعهای مختلف و رنگهای مختلف مورد بهره برداری قرار دهد.

برای مرد این قرن داشتن يك اتومبیل سواری و ماهی دو سه هزار تومان

درآمد کافی است تا آنچنان وسیله عیاشی و بهره برداری از جنس زن را فراهم کند که هارون الرشید هم در خواب ندیده است. هتلها و رستورانها و کافه ها از پیش تر آمادگی خود را به جای حرمسرا برای مرد این قرن اعلام کرده اند.

جوان مانند عادل کوتوالی در این قرن با کمال صراحت ادعا می کند که در آن واحد بیست و دو معشوقه در شکلها و قیافه های مختلف داشته است. چه از این بهتر برای مرد این قرن! از برکت تمدن غربی چیزی از حرمسرا داری جز مخارج هنگفت و زحمت دردسر از دست نداده است.

اگر قهرمان (هزار و یک شب) سر از خاک بردارد و امکانات وسیع عیش و عشرت و ارزانی و رایگانی زن امروز را ببینند، به هیچ وجه حاضر به تشکیل حرمسرا با آن همه خرج و زحمت نخواهد شد و از مردم مغرب زمین که او را از زحمت حرمسرا داری معاف کرده اند تشکر خواهد کرد و بیدرنگ اعلام خواهد کرد تعدد زوجات و ازدواج موقت ملغی، زیرا اینها برای مردان در برابر زنان تکلیف و مسؤ ولیت ایجاد می کند.

اگر بپرسید برنده این بازی دیروز و امروز معلوم شد، پس بازنده کیست؟ متأسفانه باید بگویم آنکه هم دیروز و هم امروزی بازی را باختہ است، آن موجود خوش باور و ساده دلی است که به نام جنس زن معروف است.

”İzzə küyüñ:Ü :Ü vİzβç βfz

ازدواج موقت از مختصات فقه جعفری است ، سایر رشته های فقهی اسلامی آن را مجاز نمی شمارند. من به هیچ وجه مایل نیستم وارد نزاع اسلام برانداز شیعه و سنی بشوم . در اینجا فقط اشاره مختصری به تاریخچه این مسأله می کنم .

مسلمانان اتفاق و اجماع دارند که در صدر اسلام ازدواج موقت مجاز بوده است و رسول اکرم در برخی از سفرها که مسلمانان از همسران خود دور می افتادند و در ناراحتی به سر می بردند به آنها اجازه ازدواج موقت می داده است . و همچنین مورد اتفاق مسلمانان است که خلیفه دوم در زمان خلافت خود نکاح منقطع را تحریم کرد. خلیفه دوم در عبارت معروف و مشهور خود چنین گفت : (دو چیز در زمان پیغمبر روا بود من امروز آن را ممنوع اعلام می کنم و مرتکب آنها را مجازات می نمایم : متعه زنها و متعه حج) .

گروهی از اهل تسنن عقیده دارند که نکاح منقطع را پیغمبر اکرم خودش در اواخر عمر ممنوع کرده بود و منع خلیفه در واقع اعلام ممنوعیت آن از طرف پیغمبر اکرم بوده است . ولی چنانکه می دانیم عبارتی که از خود خلیفه رسیده است خلاف این مطلب را بیان می کند.

توجیه صحیح این مطلب همان است که علامه کاشف الغطاء بیان کرده اند. خلیفه از آن جهت به خود حق داد این موضوع را قدغن کند که تصور می کرد این مسأله داخل در حوزه اختیارات ولی امر مسلمین است هر حاکم و ولی امری می تواند از اختیارات خود به حسب مقتضای

عصر و زمان در این گونه امور استفاده کند.

به عبارت دیگر، نهی خلیفه نهی سیاسی بود نه نهی شرعی و قانونی. طبق آنچه از تاریخ استفاده می شود، خلیفه در دوره زعامت، نگرانی خود را از پراکنده شدن صحابه در اقطار کشور تازه وسعت یافته اسلامی و اختلاط با ملل تازه مسلمان پنهان نمی کرد، تا زنده بود مانع پراکنده شدن آنها از مدینه بود، به طریق اولی از امتزاج خونی آنها با تازه مسلمانان قبل از آنکه تربیت اسلامی عمیقاً در آنها اثر کند ناراضی بود و آن را خطری برای نسل آینده به شمار می آورد، و بدیهی است که این علت امر موقتی بیش نبود. و علت این که مسلمین آن وقت زیر بار این تحریم خلیفه رفتند این بود که فرمان خلیفه را به عنوان يك مصلحت سیاسی و موقتی تلقی کردند نه به عنوان يك قانون دائم. والا ممکن نبود خلیفه وقت بگوید پیغمبر چنان دستور داده است و من چنین دستور می دهم و مردم هم سخن او را بپذیرند.

ولی بعدها در اثر جریانات به خصوصی (سیره) خلفای پیشین، بالاخص دو خلیفه اول يك برنامه ثابت تلقی شد و کار تعصب، به آنجا کشید که شکل يك قانون اصلی به خود گرفت. لهذا ایرادی که در اینجا بر برادران اهل سنت ما وارد است بیش از آن است که بر خود خلیفه وارد است. خلیفه به عنوان يك نهی سیاسی و موقت - نظیر تحریم تنباکو در قرن ما - نکاح منقطع را تحریم کرد. دیگران نمی بایست به آن شکل ابدیت بدهند.

بدیهی است که نظریه علامه کاشف الغطاء ناظر بدین نیست که آیا دخالت خلیفه از اصل صحیح بود یا نبود؟ و هم ناظر بدین نیست که آیا مسأله ازدواج موقت جزء مسائلی است که ولی شرعی مسلمین می تواند ولو برای مدت موقت قدغن کند یا نه ، بلکه صرفاً ناظر بدین جهت است که آنچه در آغاز صورت گرفت با این نام و این عنوان بود و به همین جهت مواجهه با عکس العمل مخالف از طرف عموم مسلمین نگردید.

به هر حال نفوذ و شخصیت خلیفه و تعصب مردم در پیروی از سیرت و روش کشورداری او سبب شد که این قانون در محاق نسیان و فراموشی قرار گیرد و این سنت که مکمل ازدواج دائم است و تعطیل آن ناراحتیها به وجود می آورد برای همیشه متروک بماند.

اینجا بود که ائمه اطهار - که پاسداران دین مبین هستند - به خاطر اینکه این سنت اسلامی ، متروک و فراموش نشود آن را ترغیب و تشویق فراوان کردند. امام جعفر صادق علیه السلام می فرمود یکی از موضوعاتی که من هرگز در بیان آن تقیه نخواهم کرد موضوع متعه است

و اینجا بود که يك مصلحت و حکمت ثانوی با حکمت اولی تشریح نکاح منقطع توأم شد و آن کوشش در احیاء يك (سنت متروکه) است . به نظر این بنده آنجا که ائمه اطهار مردان زن دار را از این کار منع کرده اند به اعتبار حکمت اولی این قانون است ، خواسته اند بگویند این قانون برای مردانی که احتیاجی ندارند وضع نشده است ، همچنان

که امام کاظم علیه السلام به علی بن یقظین فرمود :

(تو را با نکاح متعه چه کار و حال آنکه خداوند تو را از آن بی نیاز کرده است).

و به دیگری فرمود :

(این کار برای کسی روا است که خداوند او را با داشتن همسری از اینکار بی نیاز نکرده است . و اما کسی که دارای همسر است ، فقط هنگامی می تواند دست به این کار بزند که دسترسی به همسر خود نداشته باشد).

و اما آنجا که عموم افراد را ترغیب و تشویق کرده اند، به خاطر حکمت ثانوی آن یعنی (احیاء سنت متروکه) بوده است . زیرا تنها ترغیب و تشویق نیازمندان برای احیاء این سنت متروکه کافی نبوده است .

این مطلب را به طور وضوح از اخبار و روایات شیعه می توان استفاده کرد . به هر حال آنچه مسلم است این است که هرگز منظور و مقصود قانون گذار اول از وضع و تشریح این قانون و منظور ائمه اطهار از ترغیب و تشویق به آن این نبوده است که وسیله هوسرانی و هواپرستی و حرمسراسازی برای حیوان صفتان و یا وسیله بیچارگی برای عده ای زنان اغفال شده و فرزندان بی سرپرست فراهم کنند .

۲- نظام حقوق زن در اسلام

Ṛ!#PŪŪzḡā 3ḡā !Ū 3κḡhḢ

آقای مهدوی نویسنده (چهل پیشنهاد) در شماره ۸۷ مجله زن روز می نویسد :

(در کتاب الاحوال الشخصية تاءليف شيخ محمد ابوزهره از اميرالمؤمنين نقل شده است : لا اعلم احدا تمتع و هو محصن الارجمته بالحجارة .

آقای مهدوی این عبارت را این چنین ترجمه کرده اند :

(هرگاه بدانم شخص نااهلی متعه کرده است حد زناى محصن را بر او جاری ساخته و سنگسارش خواهم کرد).

اولا اگر بناست ما در مقابل گفتار اميرالمؤمنين عليه السلام تسليم باشيم چرا اين همه رواياتى كه از آن حضرت در كتب شيعه و غير شيعه در باب متعه روايت شده کنار بگذاريم و به اين يك روايت كه ناقل آن يكى از علماء اهل تسنن است و سند معلومى ندارد بچسبيم ؟

از سخنان بسيار پرارزش اميرالمؤمنين اين است كه :

(اگر عمر سبقت نمی جست و متعه را تحریم نمی کرد، احدی جز افرادی که سرشتشان منحرف است زنا نمی کرد).

يعنى اگر متعه تحریم نشده بود هيچکس از نظر غريزه اجبار به زنا پيدا نمی کرد، تنها کسانی مرتکب این عمل می شدند که همواره عمل خلاف قانون را بر عمل قانونی ترجیح می دهند.

ثانيا معنی عبارت بالا این است : (هرگاه بدانم شخص زن داری متعه کرده

است او را سنگسار می کنم). من نمی دانم چرا آقای مهدوی کلمه (محسن) را که به معنی مرد زن دار است (نااهل) ترجمه کرده اند.

علیهذا مقصود روایت این است که افراد زن دار حق ندارند نکاح منقطع کنند! و اگر مقصود این بود که هیچکس حق ندارد متعه بگیرد قید (و هو محسن) لغو بود.

پس این روایت اگر اصلی داشته باشد آن نظر را تایید می کند که می گوید : (قانون متعه برای مردمان نیازمند به زن یعنی افراد مجرد یا افرادی که همسرانشان نزدشان نیستند تشریح شده است). پس این روایت دلیل بر جواز ازدواج موقت است نه دلیل بر حرمت آن .

بخش سوم : زن و استقلال اجتماعی

دخترک ، نگران و هراسان آمد نزد رسول

اکرم :

- یا رسول الله ! از دست این پدر ...
- ... مگر پدرت با تو چه کرده است ؟
- برادرزاده ای دارد و بدون آنکه قبلا نظر مرا بخواهد، مرا به عقد او در آورده است .
- حالا که او کرده است ، تو هم مخالفت نکن ، صحنه بگذار و زن پسر عمویت باش .
- یا رسول الله ! من پسر عمویم را دوست ندارم . چگونه زن کسی بشوم که دوستش ندارم ؟
- اگر او را دوست نداری ، هیچ . اختیار با خودت ، برو هر کس را خودت دوست داری به شوهری انتخاب کن .
- اتفاقا او را خیلی دوست دارم و جز او کسی دیگر را دوست ندارم و زن کسی غیر از او نخواهم شد. اما چون پدرم بدون آنکه نظر مرا بخواهد این کار را کرده است ، عمدا آمدم با شما سؤال و جواب کنم تا از شما این جمله را بشنوم و به همه زنان اعلام کنم از این پس پدران حق ندارند سرخود هر تصمیمی که می خواهند بگیرند و دختران را به هر کس که دل خودشان می خواهد شوهر دهند.
- این روایت را فقها مانند شهید ثانی در مسالك و صاحب جواهر در جواهرالكلام از طرق عامه نقل کرده اند. در جاهلیت عرب ، مانند جاهلیت غیر عرب ، پدران خود را اختیاردار مطلق دختران و خواهران و احياناً مادران خود می دانستند و برای

آنها در انتخاب شوهر، اراده و اختیاری
قائل نبودند. تصمیم گرفتن حق مطلق پدر
یا برادر و در نبودن آنها حق مطلق عمو
بود.

کار این اختیارداری به آنجا
کشیده بود که پدران به خود حق می دادند
دخترانی را که هنوز از مادر متولد نشده
اند پیش پیش به عقد مرد دیگری در آورند
که هر وقت متولد شد و بزرگ شد آن مرد حق
داشته باشد آن دختر را برای خود ببرد.

hPZF :Ü q'± {hÜh eVZ#

در آخرین حجی که پیغمبر اکرم انجام داد، يك روز در حالی که سواره بود و تازیانه ای در دست داشت ، مردی سر راه بر آن حضرت گرفت و گفت : شکایتی دارم . بگو.

در سالها پیش در دوران جاهلیت ، من و طارق بن مرقع در یکی از جنگها شرکت کرده بودیم . طارق وسط کار احتیاج به نیزه ای پیدا کرد. فریاد برآورد کیست که نیزه ای به من برساند و پاداش آن را از من بگیرد؟ من جلو رفتم و گفتم چه پاداش می دهی ؟ گفت قول می دهم اولین دختری که پیدا کنم برای تو بزرگ کنم . من قبول کردم و نیزه خود را به او دادم . قضیه گذشت . سالها سپری شد. اخیرا به فکر افتادم و اطلاع پیدا کردم او دختردار شده و دختر رسیده ای در خانه دارد. رفتم و قصه را به یاد او آوردم و دین خود را مطالبه کردم . اما او دبه در آورده و زیر قولش زده می خواهد مجددا از من مهر بگیرد. اکنون آمده ام پیش تو ببینم آیا حق با من است یا با او؟

– دختر در چه سنی است ؟

– دختر بزرگ شده . موی سپید هم در سرش پیدا شده .

– اگر از من می پرسی ، حق نه با توست نه با طارق . برو دنبال کارت و دختر بیچاره را به حال خود بگذار.

مردك غرق حیرت شد. مدتی به پیغمبر خیره شد و نگاه کرد. در اندیشه فرو رفته

بود که این چه جور قضاوتی است . مگر
پدر اختیاردار دختر خود نیست؟! چرا اگر
مهر جدیدی هم به دختر بپردازم و او به
میل و رضای خود دخترش را تسلیم من کند،
این کار نارواست؟
پیغمبر از نگاههای متحیرانه او به
اندیشه مشوش او پی برد و فرمود :
مطمئن باش با این ترتیب که من گفتم نه
تو گنهکار می شوی و نه رفیقت طارق .

ἡθευῖζη ἕξ ἡθεφῆ ὑβγῦρε

نکاح (شغار) یکی دیگر از مظاهر
اختیارداری مطلق پدران نسبت به دختران
بود. نکاح (شغار) یعنی معاوضه
کردن دختران. دو نفر که دو دختر رسیده
در خانه داشتند با یکدیگر معاوضه می
کردند به این ترتیب که هر يك از دو دختر
مهر آن دیگر به شمار می رفت و به پدر او
تعلق می گرفت. اسلام این رسم را نیز
منسوخ کرد.

ἸὺὐϞϣϣϣ Ἰἦ ἸἸ ἸἸἸ: ἸἸἸἸ ἸἸἸ ἸἸἸ
ἸἸἸἸ ἸἸ ἸἸἸ ἸἸἸ

پیغمبر اکرم خود چند دختر شوهر داد.
هرگز اراده و اختیار آنها را از آنها
سلب نکرد. هنگامی که علی بن ابی طالب
علیه السلام برای خواستگاری زهرا مرضیه سلام الله
علیها نزد پیغمبر اکرم رفت، پیغمبر
اکرم فرمود تاکنون چند نفر دیگر نیز به
خواستگاری زهرا آمده اند و من شخصا
با زهرا در میان گذاشته ام. اما او به
علامت نارضایی چهره خود را برگردانده است
. اکنون خواستگاری تو را به اطلاع او می
رسانم.

پیغمبر رفت نزد زهرا و مطلب را با
دختر عزیزش در میان گذاشت. ولی زهرا
برخلاف نوبت‌های دیگر چهره خود را
برنگرداند، با سکوت خود رضایت خود را
فهماند. پیغمبر اکرم تکبیر گویان از نزد
زهرا بیرون آمد.

اسلام بزرگترین خدمتها را نسبت به جنس زن انجام داد. خدمت اسلام به زن تنها در ناحیه سلب اختیارداری مطلق پدران نبود. به طور کلی به او حریت داد، شخصیت داد، استقلال فکر و نظر داد، حقوق طبیعی او را به رسمیت شناخت. اما گامی که اسلام در طریق حقوق زن برداشت با آنچه در مغرب زمین می گذرد و دیگران از آنها تقلید می کنند دو تفاوت اساسی دارد :

اول در ناحیه روانشناسی زن و مرد. اسلام در این زمینه اعجاز کرده است. ما در ضمن مقالات آینده در این باره بحث خواهیم کرد و نمونه ها از آن به دست خواهیم داد.

تفاوت دوم در این است که اسلام در عین آنکه زنان را به حقوق انسانی شان آشنا کرد و به آنها شخصیت و حریت و استقلال داد هرگز آنها را به تمرد و عصیان و طغیان و بدبینی نسبت به جنس مرد وادار نکرد.

نهضت اسلامی زن ، سفید بود، نه سیاه و نه قرمز و نه کبود و نه بنفش. احترام پدران را نزد دختران ، و احترام شوهران را نزد زنان از میان نبرد، اساس خانواده ها را متزلزل نکرد. زنان را به شوهرداری و مادری و تربیت فرزندان بدبین نکرد. برای مردان مجرد و شکارچی اجتماع که دنبال شکار مفت می گردند وسیله درست نکرد. زنان را از آغوش پاک شوهران و دختران را از دامن پریم هر پدران و مادران تحویل صاحبان پست اداری و پول داران نداد. کاری نکرد که از آن سوی

اقیانوسها ناله به آسمان بلند شود که ای وای کانون مقدس خانواده متلاشی شد، اطمینان پدری از میان رفت، با این همه همه فساد چه کنیم؟ با این همه بچه کشی و سقط جنین چه کنیم؟ با چهل درصد نوزاد زنا چه کنیم؟ نوزادانی که پدران آنها معلوم نیست و مادران آنها چون آنها در خانه پدری مهربان به دنیا نیامورده اند علاقه ای به آنها ندارند و همین که آنها را به يك مؤسسه اجتماعی تحویل می دهند هیچوقت به سراغ آنها نمی آیند.

در کشور ما نیازمندی به نهضت زن است اما نهضت سفید اسلامی، نه نهضت سیاه و تیره اروپایی، نهضتی که دست جوانان شهوت پرست از شرکت و دخالت در آن کوتاه باشد نهضتی که به راستی از تعلیمات عالیہ اسلامی سرچشمه بگیرد، نه اینکه به نام تغییر قانون مدنی، قوانین مسلم اسلامی دستخوش هوا و هوس قرار گیرد، نهضتی که در درجه اول به يك بررسی عمیق و منطقی بپردازد تا روشن کند در اجتماعاتی که نام اسلام بر خود نهاده اند چه اندازه تعلیمات اسلامی اجرا می گردد.

اگر به یاری خدا توفیق ادامه این مقالات همراه باشد پس از آنکه در همه مسائل لازم بحث خود را به پایان رساندیم کارنامه نهضت اسلامی زن را منتشر خواهیم کرد. آن وقت زن ایرانی خواهد دید می تواند نهضتی به پا کند که هم نو و دنیاپسند و منطقی باشد و هم از فلسفه مستقل چهارده قرنی خودش سرچشمه گرفته باشد، بدون اینکه دست در یوزگی به طرف دنیای غرب دراز کرده باشد.

مسأله ای که از نظر ولایت پدران بر دختران مطرح است این است که آیا در عقد دوشیزگان - که برای اولین بار شوهر می کنند - اجازه پدر نیز شرط است یا نه ؟

از نظر اسلام چند چیز مسلم است :

پسر و دختر هر دو از نظر اقتصادی استقلال دارند. هر يك از دختر و پسر اگر بالغ و عاقل باشند و به علاوه رشید باشند یعنی از نظر اجتماعی آن اندازه رشد فکری داشته باشند که بتوانند شخصا مال خود را حفظ و نگهداری کنند ثروت آنها را باید در اختیار خودشان قرار داد. پدر یا مادر یا شوهر یا برادر و یا کس دیگر حق نظارت و دخالت ندارد.

مطلب مسلم دیگر مربوط به امر ازدواج است . پسران اگر به سن بلوغ برسند و واجد عقل و رشد باشند خود اختیاردار خود هستند و کسی حق دخالت ندارد اما دختران : دختر اگر يك بار شوهر کرده است و اکنون بیوه است قطعاً از لحاظ این که کسی حق دخالت در کار او ندارد مانند پسر است ، و اگر دوشیزه است و اولین بار است که می خواهد با مردی پیمان زناشویی ببندد چگونه ؟

در اینکه پدر اختیاردار مطلق او نیست و نمی تواند بدون میل و رضای او، او را به هر کس که دلش می خواهد شوهر بدهد حرفی نیست . چنانکه دیدیم پیغمبر اکرم صریحاً در جواب دختری که پدرش بدون اطلاع و نظر او، او را شوهر داده بود فرمود اگر مایل نیستی می توانی با دیگری ازدواج کنی . اختلافی که میان فقها هست در این جهت

است که آیا دوشیزگان حق ندارند بدون آنکه موافقت پدران را جلب کنند ازدواج کنند و یا موافقت پدران به هیچ وجه شرط صحت ازدواج آنها نیست؟

البته يك مطلب ديگر نيز مسلم و قطعی است که اگر پدران بدون جهت از موافقت با ازدواج دختران خود امتناع کنند حق آنها ساقط می شود و دختران در این صورت - به اتفاق همه فقهای اسلام - در انتخاب شوهر آزادی مطلق دارند.

راجع به اینکه آیا موافقت پدر شرط است یا نه؟ چنانکه گفتیم میان فقهاء اختلاف است و شاید اکثریت فقها خصوصا فقهای متاخر موافقت پدر را شرط نمی دانند ولی عده ای هم آن را شرط می دانند. قانون مدنی ما از دسته دوم - که فتوای آنها مطابق احتیاط است - پیروی کرده است.

چون مطلب يك مسأله مسلم اسلامی نیست از نظر اسلامی درباره آن بحث نمی کنیم ولی از نظر اجتماعی لازم می دانم در این باره بحث کنم. به علاوه نظر شخصی خودم این است که قانون مدنی از این جهت راه صوابی رفته است.

“...ye e2EÜ [? Y “EÜ -ZY# Thf” hez

فلسفه اینکه دوشیزگان لازم است
– یا لااقل خوب است – بدون موافقت پدران
با مردی ازدواج نکنند، ناشی از
این نیست که دختر قاصر شناخته شده و از
لحاظ رشد اجتماعی کمتر از مرد به حساب
آمده است اگر به این جهت بود، چه فرقی
است میان بیوه و دوشیزه که بیوه
شانزده ساله نیازی به موافقت
پدر ندارد و دوشیزه هیجده ساله طبق
این قول نیاز دارد. به علاوه ، اگر
دختر از نظر اسلام در اداره کار خودش
قاصر است ، چرا اسلام به دختر بالغ
رشد استقلال اقتصادی داده است و معاملات
چند صد میلیونی او را صحیح و مستغنی از
موافقت پدر یا برادر یا شوهر می داند؟
این مطلب فلسفه دیگری دارد که گذشته از
جنبه ادله فقهی ، از این فلسفه نمی توان
چشم پوشید و به نویسندگان قانون مدنی
باید آفرین گفت :

این مطلب به قصور و عدم رشد
عقلی و فکری زن مربوط نیست . به گوشه
ای از روانشناسی زن و مرد مربوط است .
مربوط است به حس شکارچی گری مرد از یک
طرف و به خوش باوری زن نسبت به وفا و
صداقت مرد از طرف دیگر.

مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبت .
آنچه مرد را می لغزاند و از پا در می
آورد شهوت است و زن به اعتراف
روانشناسان صبر و استقامتش
در مقابل شهوت از مرد بیشتر است . اما
آن چیزی که زن را از پا در می آورد و
اسیر می کند این است که نغمه محبت و صفا
و وفا و عشق از دهان مردی بشنود. خوش
باوری زن در همین جاست . زن مادامی

که دوشیزه است و هنوز صابون مردان به جامه اش نخورده است ، زمزمه های محبت مردان را به سهولت باور می کند .

نمی دانم نظریات پرفسور ریک ، روانشناس آمریکایی را تحت عنوان : (دنیا برای مرد و زن يك جور نیست) در شماره ۹۰ مجله زن روز خواندید یا نخواندید؟ او می گوید :

(بهترین جمله ای که يك مرد می تواند به زنی بگوید، اصطلاح (عزیزم ، تو را دوست دارم) است) .
هم او می گوید :

(خوشبختی برای يك زن یعنی به دست آوردن قلب يك مرد و نگهداری او برای تمام عمر.)

رسول اکرم ﷺ ، آن روانشناس خدایی ، این حقیقت را چهارده قرن پیش به وضوح بیان کرده است . می فرماید :

(سخن مرد به زن : (تو را دوست دارم) هرگز از دل زن بیرون نمی رود.)
مردان شکارچی از این احساس زن همواره استفاده می کنند. دام (عزیزم از عشق تو می میرم) برای شکار دخترانی که درباره مردان تجربه ای ندارند بهترین دامهاست .

در این روزها داستان زنی به نام افسر که می خواست خودکشی کند و مردی به نام جواد که او را اغفال کرده بود سر زبانها بود و کارشان به دادسرا کشید. آن مرد برای اغفال افسر از فرمول فوق استفاده می کند و افسر طبق نقل مجله زن روز چنین می گوید :

(اگر چه با او حرف نمی زدیم اما دلم می خواست هر روز و هر ساعت او را بینیم . عاشقش نشده بودم اما به عشقی که ابراز می داشت نیاز روحی داشتم .

همه زنها همین طورند، قبل از آنکه عشق را دوست داشته باشند عاشق را دوست دارند و همیشه برای دختران و زنان پس از پیدا شدن عاشق، عشق به وجود می آید. من نیز از این قاعده مستثنی نبودم.)
تازه این يك زن بیوه و تجربه دیده است. وای به حال دختران ناآزموده!

اینجاست که لازم است دختر مرد ناآزموده، با پدرش - که از احساسات مردان بهتر آگاه است و پدران جز در شرایط استثنایی برای دختران خیر و سعادت می خواهند - مشورت کند و لزوماً موافقت او را جلب کند.

در اینجا قانون به هیچ وجه زن را تحقیر نکرده است، بلکه دست حمایت خود را روی شانه او گذاشته است. اگر پسران ادعا کنند که چرا قانون ما را ملزوم به جلب موافقت پدران یا مادران نکرده است، آنقدر دور از منطق نیست که کسی به نام دختران به لزوم جلب موافقت پدران اعتراض کند.

من تعجب می کنم از کسانی که هر روز با داستانهایی از قبیل داستان بیوک و زهره و عادل و نسرین مواجه هستند و می بینند و می شنوند و باز هم دختران را به تمرد و بی اعتنایی نسبت به اولیایشان توصیه می کنند.

این کارها از نظر من نوعی تبانی است میان افرادی که مدعی دلسوزی نسبت به زن هستند و میان صیادان و شکارچیان زن در عصر امروز، اینها برای آنها طعمه درست می کنند، تیرآوری می نمایند و شکارها را به سوی آنها رم می دهند.

نویسنده (چهل پیشنهاد) در شماره ۸۸ مجله زن روز می گوید:

(ماده ۱۰۴۳ مخالف و ناقض همه مواد قانونی مربوط به بلوغ و رشد است ، و نیز مخالف اصل آزادی انسانها و منشور ملل متحد است ...)

مثل اینکه نویسنده چنین تصور کرده است که مفاد ماده مزبور این است که پدران حق دارند از پیش خود دختران را به هر کس که بخواهند شوهر دهند یا حق دارند بی جهت مانع ازدواج دختران خود بشوند.

اگر اختیار ازدواج به دست خود دختران باشد و موافقت پدر را شرط صحت ازدواج بدانیم آن هم به شرط اینکه پدر سوء نیت یا کج سلیقگی خاصی که مانع ازدواج دختر بشود نداشته باشد چه عیبی دارد و چه منافاتی با اصل آزادی انسانها دارد؟ این يك احتیاط و مراقبتی است که قانون برای حفظ زن تجربه نکرده کرده است و ناشی از نوعی سوء ظن به طبیعت مرد است .

نویسنده مزبور می گوید :

(قانونگذار ما دختر را در سن سیزده سالگی ، پیش از آنکه رشد فکری پیدا کند و اصولاً معنی ازدواج و همسر بودن و همسر داشتن را به درستی درک کند صالح برای ازدواج می داند و اجازه می دهد يك چنین موجودی که هنوز برای خرید و فروش چند کیلو سبزی صلاحیت ندارد ازدواج کند و برای خودش شريك زندگی مادام العمر انتخاب نماید. اما به دختری که بیست و پنج یا چهل سال دارد و درس خوانده و دانشگاه دیده است و به مقام عالی از دانش رسیده است اجازه نمی دهد بدون اجازه و تصویب پدر یا جد پدری عوام و بی سواد خود ازدواج کند...)

اولا از کجای قانون استفاده می شود که دختر سیزده ساله می تواند بدون

اجازه پدر ازدواج کند و دختر بیست و پنج یا چهل ساله دانشگاه دیده نمی تواند؟ ثانیاً شرطیت اجازه پدر در حدودی است که از عاطفه پدری و درک احساسات مرد نسبت به زنان سرچشمه می گیرد و اگر شکل مانع تراشی به خود بگیرد اعتبار ندارد.

ثالثاً گمان نمی کنم يك نفر قاضی تاکنون پیدا شده باشد و مدعی شده باشد که از نظر قانون مدنی رشد عقلی و فکری در ازدواج شرط نیست و يك دختر سیزده ساله که به قول نویسنده معنی ازدواج و انتخاب همسر را نمی فهمد می تواند ازدواج کند. قانون مدنی در ماده ۲۱۱ چنین می گوید: (برای اینکه متعاملین اهل محسوب شوند باید بالغ و عاقل و رشید باشند). هر چند در این جمله کلمه (متعاملین) به کار رفته و باب نکاح باب معامله نیست، اما چون دنباله يك عنوان کلی است، (عقود، معاملات و الزامات) که از ماده ۱۸۱ آغاز می شود کارشناسان قانون مدنی ماده ۲۱۱ را به عنوان (اهلیت عام) تلقی کرده اند که در همه عقود لازم است.

در تمام قباله های قدیم نام مرد را پس از (البالغ العاقل الرشید) و نام زن را پس از (البالغه العاقله الرشیده) ذکر می کردند. چگونگی ممکن است نویسندگان قانون مدنی از این نکته غافل مانده باشند؟!

نویسندگان قانون مدنی باور نمی کرده اند که کار انحطاط فکری به اینجا بکشد که با آنکه اهلیت عام را ذکر کرده اند لازم باشد که مجدداً ماده ای در باب نکاح به بلوغ و عقل و رشد اختصاص دهند. یکی از شارحین قانون مدنی (آقای دکتر سید علی شایگان) ماده ۱۰۶۴ را که می

گویند : (عاقده باید بالغ و عاقل و قاصد باشد) به خیال اینکه مربوط به زوجین است و اهلیت آنها را برای نکاح بیان می کند و شرط رشد را ذکر نکرده است ، با ماده ۲۱۱ که اهلیت عام را ذکر کرده است منافی دانسته و سپس در مقام توجیه برآمده است ، در صورتی که ماده ۱۰۶۴ مربوط به عاقد است و لازم نیست عاقد رشید باشد.

آنچه در این مورد قابل اعتراض است عمل مردم ایرانی است ، نه قانون مدنی و نه قانون اسلام . در میان مردم ما غالب پدران هنوز مانند دوران جاهلیت ، خود را اختیاردار مطلق می دانند و اظهارنظر دختر را در امر انتخاب همسر و شریک زندگی و پدر فرزندان آینده اش ، بی حیایی و خارج از نزاکت می دانند و به رشد فکری دختر - که لزوم آن از مسلمات اسلام است - توجهی نمی کنند. چه بسیار است عقدهایی که قبل از رشد دختران صورت می گیرد و شرعا باطل و بلااثر است .

عاقدها از رشد دختر تحقیق و جستجو نمی کنند. بلوغ دختر را کافی می دانند، در صورتی که می دانیم چه داستانهایی از علمای بزرگ در زمینه آزمایش رشد عقلی و فکری دختران در دست است . بعضی از علماء رشد دینی دختر را شرط می دانسته اند. تنها به عقد بستن دختری تن می دادند که در اصول دین بتوانند استدلال کند و متاسفانه غالب اولیاء اطفال و عاقدها این مراعاتها را نمی کنند.

اما مثل اینکه بنا نیست عمل این مردم انتقاد شود، باید همه کاسه ها و کوزه ها را سر قانون مدنی شکست و

افکار مردم را متوجه معایب قانون مدنی
- که زائیده قوانین اسلامی است - کرد.
ایرادی که به نظر من بر قانون
مدنی وارد است مربوط بماده ۱۰۴۲ است .
این ماده می گوید :
(بعد از رسیدن به پانزده سال
تمام نیز اثاث نمی توانند مادام که به
سن هیجده سال تمام نرسیده اند بدون
اجازه ولی خود شوهر کنند).
طبق این ماده دختر میان پانزده
و هجده (هر چند بیوه باشد) بدون اجازه
ولی نمی تواند شوهر کند. در صورتی
که نه از نظر فقه شیعه و نه از نظر
اعتبار عقلی اگر زنی واجد شرایط
بلوغ و رشد باشد و يك بار هم شوهر
کرده است لزومی ندارد که موافقت پدر را
جلب کند.

بخش چهارم : اسلام و تجدد زندگی^(۱)

مقتضیات زمان اینجانب در مقدمه کتاب انسان و سرنوشت که مسأله عظمت و انحطاط مسلمین را بررسی کرده ام تحقیق در علل انحطاط مسلمین را در سه بخش قابل بررسی دانسته ایم : بخش اسلام ، بخش مسلمین ، بخش عوامل بیگانه .

در آن مقدمه ، یکی از موضوعات بیست و هفتگانه ای که بررسی و تحقیق در آنها را لازم شمرده ام همین موضوع است وعده داده ام که رساله ای تحت عنوان (اسلام و مقتضیات زمان) در این زمینه منتشر کنم و البته یادداشتهای زیادی قبلا برای آن تهیه کرده ام .

در این سلسله مقالات نمی توان تمام مطالبی که باید به صورت يك رساله در آید، گنجانید، ولی تا آنجا که اجمالا ذهن خوانندگان محترم این مقالات را درباره این موضوع روشن کنم توضیح خواهم داد.

موضوع (مذهب و پیشرفت) از موضوعاتی که بیشتر و پیشتر از آن که برای ما مسلمانان مطرح باشد، برای پیروان سایر مذاهب مطرح بوده است . بسیاری از روشنفکران جهان فقط از آن جهت مذهب را ترك کرده اند که فکر می کرده اند میان مذهب و تجدد زندگی ناسازگاریست ؛ فکر می کرده اند لازمه دینداری توقف و سکون و مبارزه با تحرك و تحول است ، و به عبارت دیگر خاصیت مذهب را ثبات و یکنواختی و حفظ شکلها و صورتهای موجود می دانسته اند.

نهر و نخست وزیر فقید هند عقاید ضد مذهبی داشته است و به هیچ دین و مذهبی معتقد نبوده است. از گفته های وی چنین برمی آید که چیزی که وی را از مذهب متنفر کرده است، جنبه (دگم) و یکنواختی مذهب است.

نهر و در اواخر عمر در وجود خودش و در جهان يك خلاء احساس می کند معتقد می شود این خلاء را جز نیروی معنوی نمی تواند پر کند. در عین حال از نزدیک شدن به مذهب به خاطر همان حالت جمود و یکنواختی که فکر می کند در هر مذهبی هست وحشت می کند.

يك روزنامه نگار هندی به نام کارانجیا در اواخر عمر نهر و با وی مصاحبه ای به عمل آورده است (به فارسی چاپ شده است) و ظاهراً آخرین اظهار نظری است که نهر و درباره مسائل کلی جهانی کرده است.

کارانجیا آنجا که راجع به گاندی با وی مذاکره می کند می گوید: بعضی از روشنفکران و عناصر مترقی عقیده دارند که گاندی جی با راه حل های احساساتی و روش های معنوی و روحانی خود اعتقادات ابتدائی شما را به سوسیالیسم علمی متزلزل و ضعیف ساخت.

نهر و ضمن جوابی که می دهد می گوید: استفاده از روش های معنوی و روحانی نیز لازم و خوب است. من همیشه در این مورد با گاندی جی هم عقیده بودم و چه بسا که امروز استفاده از این وسائل را لازمتر می شمارم زیرا امروز در برابر خلاء معنوی تمدن جدیدی که رواج می پذیرد بیش از دیروز باید پاسخ های معنوی و روحانی بیابیم.

کارانجیا سپس راجع به مارکسیسم از وی سوالاتی می کند و نهرو برخی نارسائی های مارکسیسم را گوشزد می کند و دوباره همان راه حلهای روحی را طرح می کند. در این وقت کارانجیا به وی می گوید :

آقای نهرو! آیا اظهارات شما که اکنون از مفاهیم راه حلهای اخلاقی و روحی سخن می گوئید میان جنابعالی با جواهر لعل دیروز (یعنی خود نهرو در زمان جوانی) تفاوتی به وجود نمی آورد؟ آنچه شما می گوئید این تصور را ایجاد می کند که آقای نهرو در شامگاه عمرش در جستجوی خداوند بر آمده است .

نهرو می گوید آری ، من تغییر یافته ام ، تاکید من بر روی موازین و راه حلهای اخلاقی و روحی بدون توجه و نادانسته نیست ... سپس خود وی می گوید : (اکنون این مسأله پیش می آید که چگونه می توان اخلاق و روحیات را به سطح عالیتری بالا برد؟ و این طور جواب می دهد : بدیهی است برای این منظور مذهب وجود دارد، اما متأسفانه مذهب به شکلی کوتاه نظرانه و به صورت پیروی از دستورات خشک و غالبی و انجام بعضی تشریفات معین پایین آمده است . شکل ظاهری و صدف خارجی آن باقی مانده است در حالی که روح و مفهوم واقعی آن از میان رفته است .

۱۰۵

در میان ادیان و مذاهب هیچ دین و مذهبی مانند اسلام در شئون زندگی مردم مداخله نکرده است. اسلام در مقررات خود به يك سلسله عبادات و اذکار و اوراد و يك رشته اندرزهای اخلاقی اکتفا نکرده است، همان طوری که روابط بندگان با خدا را بیان کرده است خطوط اصلی روابط انسانها و حقوق و وظایف افراد را نسبت به یکدیگر نیز در شکل‌های گوناگون بیان کرده است. قهرا پرسش انطباق با زمان درباره اسلام که چنین دینی است بیشتر مورد پیدا می‌کند.

⊖⊙⊖⊖⊖ : ũ̇ {ũ̇⊖⊖⊖ : ũ̇⊖̄ R!⊖⊖̄ ũ̇ Kũ̇⊖̄bTũ̇ ··ϕ⊖⊖⊖
{ũ̇zH⊖ũ̇⊖⊖

اتفاقاً بسیاری از دانشمندان و نویسندگان خارجی ، اسلام را از نظر قوانین اجتماعی و مدنی مورد مطالعه قرار داده اند و قوانین اسلامی را به عنوان يك سلسله قوانین مترقی ستایش کرده و خاصیت زنده و جاوید بودن این دین و قابلیت انطباق قوانین آن را با پیشرفتهای زمان مورد توجه و تمجید قرار داده اند.

برنارد شاو نویسنده معروف و آزاد فکر انگلیسی گفته است :

(من همیشه نسبت به دین محمد به واسطه خاصیت زنده بودن عجیبش نهایت احترام را داشته ام . به نظر من اسلام تنها مذهبی است که استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون و صور متغیر زندگی و مواجهه با قرون مختلف را دارد.

چنین پیش بینی می کنم و از همین اکنون آثار آن پدیدار شده است که ایمان محمد مورد قبول اروپای فردا خواهد بود.

روحانیون قرون وسطی در نتیجه جهالت یا تعصب ، شمایل تاریکی از آئین محمد رسم می کردند، او به چشم آنها از روی کینه و عصبیت ، ضد مسیح جلوه کرده بود. من درباره این مرد، این مرد فوق العاده ، مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که نه تنها ضد مسیح نبوده بلکه باید نجات دهنده بشریت نامیده شود. به عقیده من اگر مردی چون او صاحب اختیار دنیای جدید بشود، طوری در حل مسائل و

مشکلات دنیا توفیق خواهد یافت که صلح و سعادت آرزوی بشر تاءمین خواهد شد.)
دکتر شبلی شمیل یک عرب لبنانی مادی مسلک است. او برای اولین بار بنیاد انواع دارون را به ضمیمه شرح بوخنر آلمانی، به عنوان حربیه ای علیه عقائد مذهبی، به زبان عربی ترجمه کرد و در اختیار عربی زبانان قرار داد. وی با آنکه ماتریالیست است از اعجاب و تحسین نسبت به اسلام و عظمت آورنده آن خودداری نمی کند و همواره اسلام را به عنوان یک آئین زنده و قابل انطباق با زمان ستایش می کند.

این مرد در جلد دوم کتابی که به نام (فلسفه النشوء والارتقاء) به عربی منتشر کرده است مقاله ای دارد تحت عنوان (القرآن والعمران). این مقاله را در رد یکی از خارجیان که به کشورهای اسلام مسافرت کرده و اسلام را مسئول انحطاط مسلمین دانسته نوشته است.

شبلی شمیل سعی دارد در این مقاله ثابت کند که علت انحطاط مسلمین انحراف از تعالیم اجتماعی اسلامی است نه اسلام و آن عده از غربی ها به اسلام حمله می کنند یا اسلام را نمی شناسند و یا سوء نیت دارند و می خواهند با بدبین کردن شرقی ها به قوانین و مقرراتی که به هر حال از میان خودشان برخاسته، طوق بندگی خود را به گردن آنها بگذارند. در عصر ما این پرسش که آیا اسلام با مقتضیات زمان هماهنگی دارد یا نه عمومیت پیدا کرده است. اینجانب که با طبقات مختلف و مخصوصاً طبقه تحصیل کرده و دنیا دیده برخورد و معاشرت دارم، هیچ مطلبی را ندیده ام به

اندازه این مطلب مورد سوال و پرسش واقع شود.

گاهی به پرسش خود رنگ فلسفی می دهند و می گویند در این جهان همه چیز در تغییر است ، هیچ چیزی ثابت و یکنواخت باقی نمی ماند. اجتماع بشر نیز از این قاعده مستثنی نیست و چگونه ممکن است يك سلسله قوانین اجتماعی برای همیشه بتواند ثابت و باقی بماند؟

اگر صرفاً از نظر فلسفی این مسأله را مورد توجه قرار دهیم جوابش واضح است . آن چیزی که همواره در تغییر است نو و کهنه می شود، رشد و انحطاط دارد، ترقی و تکامل دارد همانا مواد و ترکیبات مادی این جهان است و اما قوانین جهان ثابت است . مثلاً موجودات زنده طبق قوانین خاصی تکامل پیدا کرده و می کنند و دانشمندان قوانین تکامل را بیان کرده اند. خود موجودات زنده دائماً در تغییر و تکاملند، اما قوانین تغییر و تکامل چگونه؟ البته قوانین تغییر و تکامل ، متغیر و متکامل نیستند و سخن ما درباره قوانین است. در این جهت فرق نمی کند که قانون مورد نظر يك قانون طبیعی باشد یا يك قانون وضعی و قراردادی ، زیرا ممکن است يك قانون وضعی و قرار دادی ، از طبیعت و فطرت سرچشمه گرفته باشد و تعیین کننده خط سیر تکاملی افراد و اجتماعات بشری باشد.

ولی پرسشهایی که در زمینه انطباق و عدم انطباق اسلام با مقتضیات زمان وجود دارد تنها جنبه کلی و فلسفی ندارد. آن پرسشی که بیش از هر پرسش دیگر تکرار می شود این است که قوانین در زمینه

احتیاجات وضع می شود و احتیاجات اجتماعی بشر ثابت و یکنواخت نیست ، پس قوانین اجتماعی نیز نمی تواند ثابت و یکنواخت باشد.

این پرسش چه پرسش خوب و ارزنده ای است . اتفاقا یکی از جنبه های اعجاز آمیز دین مبین اسلام - که هر مسلمان فهمیده و دانشمندی از آن احساس غرور و افتخار می کند - این است که اسلام در مورد احتیاجات ثابت فردی یا اجتماعی ، قوانین ثابت و در مورد احتیاجات موقت و متغیر وضع متغیری در نظر گرفته است و ما به یاری خداوند تا اندازه ای که با این سلسله مقالات متناسب باشد شرح خواهیم داد.

αηζη k`bfε ~zA vA ũ̄ [ũε: ηζψ

اما قبل از آنکه وارد این مبحث بشویم ، ذکر دو مطلب را لازم می دانم :

یکی اینکه اکثر افرادی که از پیشرفت و تکامل و تغییر اوضاع زمان دم میزنند خیال می کنند هر تغییری که در اوضاع اجتماعی پیدا می شود، خصوصا اگر از مغرب زمین سرچشمه گرفته باشد باید به حساب تکامل و پیشرفت گذاشت ، و این از گمراه کننده ترین افکاری است که دامنگیر مردم امروز شده است .

به خیال این گروه ، چون وسائل و ابزارهای زندگی روز به روز عوض می شود و کاملتر جای ناقصتر را می گیرد و چون علم و صنعت در حال پیشرفت است ، پس تمام تغییراتی که در زندگی انسانها پیدا می شود نوعی پیشرفت و رقاء است و باید استقبال کرد، بلکه جبر زمان است و خواه ناخواه جای خود را باز می کند. در صورتیکه نه همه تغییرات نتیجه مستقیم علم و صنعت است و نه ضرورت و جبری در کار است .

در همان حالی که علم در حال پیشروی است طبیعت هوسباز و درنده خوی بشر هم بیکار نیست . علم و عقل ، بشر را به سوی کمال جلو می برد و طبیعت هوسباز و درنده خوی بشر سعی دارد بشر را به سوی فساد و انحراف بکشاند. طبیعت هوسباز و درنده خوی همواره سعی دارد علم را به صورت ابزاری برای خود درآورد و در خدمت هوسهای شهوانی و حیوانی خود بگمارد.

زمان همان طوری که پیشروی و تکامل دارد فساد و انحراف هم دارد. باید با پیشرفت زمان پیشروی کرد و با فساد و انحراف زمان هم باید مبارزه کرد. مصلح و

مرتجع هر دو علیه زمان قیام می کنند، با این تفاوت که مصلح علیه انحراف زمان و مرتجع علیه پیشرفت زمان قیام می کند. اگر زمان و تغییرات زمان را مقیاس کلی خوبی ها و بدی ها بدانیم پس خود زمان و تغییرات آن را با چه مقیاسی اندازه گیری کنیم ؟ اگر همه چیز را با زمان باید تطبیق کنیم ، خود زمان را با چه چیزی تطبیق دهیم ؟ اگر بشر باید دست بسته در همه چیز تابع زمان و تغییرات زمان باشد، پس نقش فعال و خلاق و سازنده اراده بشر کجا رفت ؟ انسان که بر مرکب زمان سوار است و در حال حرکت است نباید از هدایت و رهبری این مرکب ، آنی غفلت کند. آنان که همه از تغییرات زمان دم می زنند و از هدایت و رهبری زمام غافلند، نقش فعال انسان را فراموش کرده اند و مانند اسب سواری هستند که خود را در اختیار اسب قرار داده است .

مطلب دومی که لازم است در اینجا یادآوری کنم این است که بعضی از افراد، مشکل (اسلام و مقتضیات زمان) را با فرمول بسیار ساده و آسانی حل کرده اند. می گویند دین اسلام يك دین جاودانی است و با هر عصر و زمانی قابل انطباق است. همینکه می پرسیم کیفیت این انطباق چگونه است و فرمول آن چیست؟ می گویند: اگر دیدیم اوضاع زمان عوض شد فوراً آن قوانین را نسخ می کنیم و قانون دیگر به جای آنها وضع می کنیم!!

نویسنده (چهل پیشنهاد) این مشکل را به همین صورت حل کرده است. می گوید:

(قوانین دنیوی ادیان باید حالت نرمش و انعطاف داشته و با پیشرفت علم و دانش و توسعه تمدن هماهنگ و سازگار باشد و این قبیل نرمشها و انعطاف و قابل تطبیق به اقتضای زمان بودن نه تنها برخلاف تعالیم عالیه اسلام نیست بلکه مطابق روح آن می باشد (مجله زن روز، شماره ۹۰، .) نویسنده مزبور در قبل و بعد این جمله ها می گوید چون مقتضیات زمان در تغییر است و هر زمانی قانون نوینی ایجاد می کند و قوانین مدنی و اجتماعی اسلام متناسب است با زندگی ساده عرب جاهلیت و غالباً عین رسوم و عادات عرب جاهلی است و با زمان حاضر تطبیق نمی کند، پس باید قوانین دیگری امروز به جای آنها وضع شود.

از این گونه اشخاص باید پرسید :
اگر معنی قابلیت و انطباق با زمان ،
قابلیت آن برای منسوخ شدن است کدام
قانون است که این نرماش و انعطاف را
ندارد؟ کدام قانون است که به این معنی
قابل انطباق با زمان نیست؟!

این توجیهه برای نرماش و
قابلیت انطباق اسلام با زمان ،
درست مثل این است که کسی بگوید : کتاب
و کتابخانه بهترین وسیله لذت بردن از
عمر است . اما همینکه از او توضیح
بخواهید، بگوید : برای اینکه انسان هر
وقت هوس کیف و لذت بکند فوراً کتابها را
حراج می کند و پول آنها را صرف بساط عیش
و نوش می کند.

نویسنده مزبور می گوید :

(تعلیمات اسلام بر سه قسم است : قسم
اول اصول عقائد است از قبیل
توحید و نبوت و معاد و غیره .
قسم دوم عبادات است از قبیل
مقدمات و مقارنات نماز و روزه و وضو و
طهارت و حج و غیره . قسم سوم قوانینی
است که به زندگی مردم مربوط است .

قسم اول و دوم جزء دین است و آن
چیزی که مردم باید برای همیشه برای خود
حفظ کنند همانها هستند. اما قسم
سوم جزء دین نیست ، زیرا دین با زندگی
مردم سر و کار ندارد و پیغمبر هم
این قوانین را به عنوان اینکه جزء دین
است و مربوط به وظیفه رسالت است
نیآورده ، بلکه چون اتفاقاً آن
حضرت زمامدار بود به این مسائل
هم پرداخت و گرنه شاءن دین فقط این
است که مردم را به عبادت و نماز و روزه
و ادا کردن دین را با زندگی دنیای مردم
چه کار؟)

من نمی توانم باور کنم يك نفر در يك کشور اسلامی زندگی کند و این اندازه از منطق اسلام بی خبر باشد.

مگر قرآن هدف انبیاء و مرسلین را بیان نکرده است؟! مگر قرآن در کمال صراحت نمی گوید: **لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان**

لیقوم الناس بالقسط (۴) ما همه پیامبران را با دلائل روشن فرستادیم و با آنها کتاب و مقیاس فرود آوردیم تا مردم به عدالت قیام کنند قرآن عدالت اجتماعی را به عنوان يك هدف اصلی برای همه انبیاء ذکر می کند.

اگر می خواهید به قرآن عمل نکنید، چرا گناه بزرگتری مرتکب می شوید و به اسلام و قرآن تهمت می زنید؟ اکثر بدبختی هایی که امروز گریبانگیر بشر شده ، از همینجاست که اخلاق قانون یگانه پشتوانه خود را که دین است از دست داده اند.

ما با این نغمه که اسلام خوب است اما بشرط اینکه محدود به مساجد و معابد باشد و به اجتماع کاری نداشته باشد، در حدود نیم قرن است که آشنائیم . این نغمه از ماوراء مرزهای کشورهای اسلامی بلند شده و در همه کشورهای اسلامی تبلیغ شده است . بگذارید من این جمله را به زبان ساده تر و فارسی تر تفسیر کنم تا مقصود گویندگان اصلی آن را بهتر توضیح دهم .

خلاصه معنی آن این است : (اسلام تا آنجا که در برابر کمونیسم بایستد و جلو آن را بگیرد باید بماند اما آنجا که با منافع غرب تماس دارد باید برود). مقررات عبادی اسلام از نظر مردم مغرب زمین باید باقی باشد تا در مواقع لزوم بتوان مردم را علیه کمونیسم به عنوان يك

سیستم الحادی و ضد خدا به حرکت آورد. اما مقررات اجتماعی اسلامی که فلسفه زندگی مردم مسلمانان به شمار می رود و مسلمانان با داشتن آنها در مقابل مردم مغرب زمین احساس استقلال و شخصیت می کنند و مانع هضم شدن آنها در هاضمه حریص مغرب زمین است باید از میان برود.

متأسفانه ابداع کنندگان این تز کور خوانده اند.

اولاً چهارده قرن است که قرآن اصل **نومن ببعض** و **ونکفر ببعض** را از اعتبار انداخته است و اعلام داشته است که مقررات اسلام تفکیک ناپذیر است.

ثانیاً گمان می کنم وقت آن رسیده است که مردم مسلمان دیگر فریب این نیرنگها را نخورند. قوه نقادی مردم کم و بیش بیدار شده است و تدریجاً میان مظاهر پیشرفت و ترقی که محصول شکفتن نیروی علمی و فکری بشر است و میان مظاهر فساد و انحراف هر چند از مغرب سرچشمه گرفته باشد فرق می گذارند.

مردم سرزمین های اسلامی بیش از پیش به ارزش تعلیمات اسلامی پی برده اند و تشخیص داده اند یگانه فلسفه مستقل زندگی آنها اسلام و مقررات اسلامی است و با هیچ قیمتی آن را از دست نخواهند داد. مردم مسلمان پی برده اند که تبلیغ علیه قوانین اسلامی جز يك نیرنگ استعماری نیست.

ثالثاً ابداع کنندگان این تز باید بدانند اسلام هنگامی قادر است در مقابل يك سیستم الحادی یا غیر الحادی مقاومت کند که بصورت يك فلسفه زندگی بر اجتماع حکومت کند و به گوشه مساجد و معابد محدود

نباشد، اسلامی که او را به گوشه معابد
و مساجد محصور کرده باشند همان طوری که
میدان را برای افکار غربی خالی می کند
برای افکار ضد غربی نیز خالی خواهد کرد.
گرامتی که امروز غرب در برخی کشورهای
اسلامی می پردازد ثمره همین اشتباه است .

() ЗĀhT: fhHF y R!EÜ

انسان تنها جاننداری نیست که اجتماعی زندگی می کند؛ بسیاری از حیوانات بـالـاءـخـص حشرات زندگی اجتماعی دارند و از يك سلسله مقررات و نظامات حکیمانه پیروی می کنند؛ اصول تعاون ، تقسیم کار، تولید و توزیع ، فرماندهی و فرمانبری ، امر و اطاعت بر اجتماع آنها حکمفرماست .

زنبور عسل و بعضی از مورچه ها و موریانه ها از تمدن و نظامات و تشکیلاتی برخوردارند که سالها بلکه قرنها باید بگذرد تا انسان – که خود را اشرف مخلوقات می شمارد – به پایه آنها برسد.

تمدن آنها، برخلاف تمدن بشر، ادواری از قبیل عهد جنگل ، عهد حجر، عهد آهن ، عهد اتم طی نکرده است . آنها از اولی که پا به این دنیا گذاشته اند دارای همین تمدن و تشکیلات بوده اند که امروز هستند و تغییری در اوضاع آنها رخ نداده است . این انسان است که به مصداق و خلق الانسان ضعیفا زندگی اش از صفر شروع شده و به سوی بی نهایت پیش می رود .

برای حیوانات ، مقتضیات زمان همیشه يك جور است ؛ اقتضاهای زمان زندگی آنها را دگرگون نمی کند. برای آنها تجدخواهی و نوپرستی معنی ندارد، جهان نو و کهنه وجود ندارد. علم برای آنها هر روز کشف تازه ای نمی کند و اوضاع آنها را دگرگون نمی سازد، صنایع سبك و سنگین هر روز به شکل جدیدتر و کاملتری به بازار آنها نمی

آید، چرا؟ چون با غریزه زندگی می‌کنند نه با عقل .
اما انسان . زندگی اجتماعی انسان دائماً دستخوش تغییر و تحول است . هر قرنی برای انسان دنیا عوض می‌شود . راز اشرف مخلوقات بودن انسان هم در همین جاست . انسان فرزند بالغ و رشید طبیعت است . به مرحله ای رسیده است که دیگر نیازی به قیمومت و سرپرستی مستقیم طبیعت ، به اینکه نیروی مرموزی به نام (غریزه) او را هدایت کند ندارد . او با عقل زندگی می‌کند نه با غریزه .

طبیعت ، انسان را بالغ شناخته و آزاد گذاشته و سرپرستی خود را از او برداشته است . آنچه را حیوان با غریزه و با قانون طبیعی غیر قابل سرپیچی انجام می‌دهد، انسان با نیروی عقل و علم و با قوانین وضعی و تشریحی که قابل سرپیچی است باید انجام دهد .

راز فسادها و انحرافی‌هایی که انسانها از مسیر پیشرفت و تکامل پیدا می‌کنند، راز توقفها و انحطاطها، راز سقوطها و هلاکتها نیز در همین جاست .

برای انسان همانطور که راه پیشرفت و ترقی باز است ، راه فساد و انحراف و سقوط هم بسته نیست .

انسان رسیده به آن مرحله که به تعبیر قرآن کریم ، بار امانتی که آسمانها و زمین و کوهها نتوانستند کشید، به دوش بگیرد؛ یعنی زندگی آزاد را بپذیرد و مسؤ ولیت تکلیف و وظیفه و قانون را قبول کند، و به همین دلیل از ظلم و جهل ، از خودپرستی و اشتباه کاری نیز مصون نیست .

قرآن کریم آنجا که این استعداد عجب انسان را در تحمل امانت تکلیف و وظیفه بیان می کند بلافاصله او را با صفتهای (ظلوم) و (جهول) نیز توصیف می نماید. این دو استعداد در انسان، استعداد تکامل و استعداد انحراف، از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. انسان مانند حیوان نیست که در زندگی اجتماعی نه به جلو برود و نه به عقب، نه به چپ برود و نه به راست. در زندگی انسان گاهی پیشروی است و گاهی عقبگرد. در زندگی انسانها اگر حرکت و سرعت هست توقف و انحطاط هم هست، اگر پیشرفت و تکامل هست فساد و انحراف هم هست، اگر عدالت و نیکی هست ظلم و تجاوز هم هست، اگر مظاهر علم و عقل هست مظاهر جهل و هواپرستی هم هست. تغییرات و پدیده های نوری که در زمان پیدا می شود ممکن است از قسم دوم باشد.

ἄγρῶν γ' ἄσχεῶν

از جمله خاصیت‌های بشر افراط و تفریط است. انسان اگر در حد اعتدال بایستد کوشش می‌کند میان تغییرات نوع اول و نوع دوم تفکیک کند، کوشش می‌کند زمان را با نیروی علم و ابتکار و سعی و عمل جلو ببرد، کوشش می‌کند خود را با مظاهر ترقی و پیشرفت زمان تطبیق دهد و هم کوشش می‌کند جلو انحرافات زمان را بگیرد و از هم‌رنگ شدن با آنها خود را برکنار دارد.

اما متأسفانه همیشه این طور نیست. دو بیماری خطرناک همواره آدمی را در این زمینه تهدید می‌کند: بیماری جمود و بیماری جهالت. نتیجه بیماری اول توقف و سکون و بازماندن از پیشروی و توسعه است، و نتیجه بیماری دوم سقوط و انحراف است.

جامد از هر چه نو است متنفر است و جز با کهنه خو نمی‌گیرد، و جاهل هر پدیدنده نوپه‌وری را به نام مقتضیات زمان، به نام تجدد و ترقی موجه می‌شمارد. جامد هر تازه‌ای را فساد و انحراف می‌خواند و جاهل همه را یکجا به حساب تمدن و توسعه علم و دانش می‌گذارد.

جامد میان هسته و پوسته، وسیله و هدف، فرق نمی‌گذارد. از نظر او دین مأمور حفظ آثار باستانی است. از نظر او قرآن نازل شده است برای اینکه جریان زمان را متوقف کند و اوضاع جهان را به همان حالی که هست می‌خکوب نماید. از نظر او عم جزء خواندن، با قلم

نوشتن ، از قلمدان مقوایی استفاده کردن ، در خزانة حمام شستشو کردن ، با دست غذا خوردن ، چراغ نفتی سوختن ، جاهل و بیسواد زیستن را به عنوان شعائر دینی باید حفظ کرد. جاهل برعکس ، چشم دوخته ببیند در دنیای مغرب چه مد تازه و چه عادت نوی پیدا شده است که فوراً تقلید کند و نام تجدد و جبر زمان روی آن بگذارد.

جامد و جاهل متفقا فرض می کنند که هر وضعی که در قدیم بوده است ، جزء مسائل و شعائر دینی است ، با این تفاوت که جامد نتیجه می گیرد این شعائر را باید نگهداری کرد و جاهل نتیجه می گیرد اساساً دین ملازم است با کهنه پرستی و علاقه به سکون و ثبات .

در قرون اخیر مسأله تناقض علم و دین در میان مردم مغرب زمین زیاد مورد بحث و گفت و گو واقع شده است . فکر تناقض دین و علم دو ریشه دارد : یکی این که کلیسا پاره ای از مسائل علمی و فلسفی قدیم را به عنوان مسائل دینی که از جنبه دینی نیز باید به آنها معتقد بود پذیرفته بود و ترقیات علوم خلاف آنها را ثابت کرد. دیگر از این راه که علوم وضع زندگی را دگرگون کرد، و شکل زندگی را تغییر داد.

جامدهای متدین نما همان طوری که به پاره ای مسائل فلسفی بی جهت رنگ مذهبی دادند، شکل ظاهری مادی زندگی را هم می خواستند جزء قلمرو دین به شمار آورند. افراد جاهل و بی خبر نیز تصور کردند که واقعا همین طور است و دین برای زندگی مادی مردم شکل و صورت خاصی در نظر گرفته است . و چون به فتوای علم باید شکل مادی زندگی را عوض

کرد پس علم فتوای منسوخیت دین را صادر
کرده است .
جمود دسته اول و بی خبری دسته دوم فکر
موهوم تناقض علم و دین را به وجود آورد.

اسلام دینی است پیشرو و پیش برنده .
 قرآن کریم برای اینکه مسلمانان را متوجه
 کند که همواره باید در پرتو اسلام
 در حال رشد و نمو و تکامل
 باشند، مثلی می آورد. می گوید
 : مثل پیروان محمد مثل دانه
 ای است که در زمین کاشته شود. آن دانه
 ابتدا به صورت برگ نازکی از زمین می
 دمد، سپس خود را نیرومند می سازد،
 سپس روی ساقه خویش می ایستد. آنچنان با
 سرعت و قوت این مراحل را طی می کند که
 کشاورزان را به شگفت می آورد.
 این مثلی است از جامعه ای که
 منظور قرآن است ، نموداری است از آنچه
 آرزوی قرآن است . قرآن اجتماعی را
 پی ریزی می کند که دائما در حال
 رشد و توسعه و انبساط و گسترش باشد.
 ویل دورانت می گوید : هیچ دینی
 مانند اسلام پیروان خویش را به نیرومندی
 دعوت نکرده است . تاریخ صدر اسلام نشان
 داد که اسلام چه قدر برای اینکه اجتماعی
 را از نو بسازد و پیش ببرد تواناست .
 اسلام ، هم با جمود مخالف است و هم با
 جهالت . خطری که متوجه اسلام است ، هم از
 ناحیه این دسته است و هم از ناحیه
 آن دسته ، جمودها و خشک مغزیها و علاقه
 نشان دادن به هر شعار قدیمی - و
 حال آنکه ربطی به دین مقدس اسلام
 ندارد - بهانه به دست مردم جاهل می دهد
 که اسلام را مخالف تجدد به معنی واقعی
 بشمارند و از طرف دیگر تقلیدها و
 مدپرستی ها و غرب زدگی ها و اعتقاد
 به این که سعادت مردم مشرق زمین در این
 است که جسما و روحا و ظاهرا و باطنا

فرنگی بشوند، تمام عادات و آداب و سنن آنها را بپذیرند، قوانین مدنی و اجتماعی خود را کورکورانه با قوانین آنها تطبیق دهند، بهانه ای به دست جامدها داده که به هر وضع جدیدی با چشم بدبینی بنگرند و آن را خطری برای دین و استقلال و شخصیت اجتماعی ملتشان به شمار آورند.

در این میان آنکه باید غرامت اشتباه هر دو دسته را بپردازد اسلام است . جمود جامدها به جاهلها میدان تاخت و تاز می دهد و جهالت جاهلها جامدها را در عقاید خشکشان متصلب تر می کند. عجب! این جاهلان متمدن نما گمان می کنند زمان (معصوم) است . مگر تغییرات زمان جز به دست بشر به دست کس دیگر ساخته می شود؟ از کی و از چه تاریخی بشر عصمت از خطا پیدا کرده است تا تغییرات زمان از خطا و اشتباه معصوم بماند؟

بشر همان طوری که تحت تاءثیر تمایلات علمی ، اخلاقی ، ذوقی ، مذهبی ، قرار دارد و هر زمان ابتکار تازه ای در طریق صلاح بشریت می کند، تحت تاءثیر تمایلات خودپرستی ، جاه طلبی ، هوسرانی ، پولدوستی ، استثمارگری هم هست . بشر همانطوری که موفق به کشفهای تازه و پیدا کردن راههای بهتر و وسائل بهتر می شود احیاناً دچار خطا و اشتباه هم می شود. اما جاهل خود باخته این حرفها را نمی فهمد؛ تکیه کلامش این است که دنیا امروز چنین است ، دنیا امروز چنان است .

عجیب تر اینکه اینها اصول زندگی را از روی کفش ، کلاه و لباسشان قیاس می

گیرند. چون کفش و کلاه ، نو و کهنه دارد و در زمانی که نو است و تازه از قالب در آمده قیمت دارد و باید خرید و پوشید و همینکه کهنه شد باید آن را دور انداخت پس همه حقایق عالم از این قبیل است . از نظر این جاهلان ، خوب و بد مفهومی جز نو و کهنه ندارد. از نظر اینها فئودالیسم (یعنی اینکه يك زورمند به ناحق نام مالك روى خود بگذارد و سر جای خود بنشینند و صدها دست و بازو کار کنند که دهان آن یکی بجنبند) به این دلیل بد است که دیگر کهنه شده است . دنیای امروز نمی پسندد. دوره اش گذشته و از (مد) افتاده است ؛ اما روز اولی که پیدا شد و تازه از قالب در آمده و به بازار جهان عرضه شده بود خوب بود.

از نظر اینها استثمار زن بد است ، چون دنیای امروز دیگر نمی پسندد و زیر بار آن نمی رود. اما دیروز که به زن ارث نمی دادند، حق مالکیت برایش قائل نبودند، اراده و عقیده اش را محترم نمی شمردند، خوب بود چون نو بود و تازه به بازار آمده بود.

از نظر این گونه افراد چون عصر عصر فضاست و دیگر نمی توان هواپیما را گذاشت و الاغ سواری کرد، برق را گذاشت و چراغ نفتی روشن کرد، کارخانه های عظیم ریسندگی را گذاشت و با چرخ دستی نخریسی کرد، ماشینهای غول پیکر چاپ را گذاشت و دستنویسی کرد، همین طور نمی شود در مجالس رقص شرکت نکرد، به (مایو) پارتی و (آشپزخونه) پارتی نرفت ، عربده مستانه نکشید، پوکر نزد، مد بالای زانو پوشید زیرا همه اینها پدیده قرن می

باشند و اگر نکنند به عصر الاغ سواری برگشته اند.

کلمه (پدیده قرن) چه افراد بسیاری را بدبخت و چه خانواده های بی شماری را متلاشی نموده است.

می گویند عصر علم است، قرن، امم است، زمان قمر مصنوعی است، دوره موشک فضا پیماست. بسیار خوب، ما هم خدا را شکر می کنیم که در این عصر و زمان و در این قرن و عهد زندگی می کنیم و آرزو می کنیم که هر چه بیشتر و بهتر از مزایای علوم و صنایع استفاده کنیم. اما آیا در این عصر همه سرچشمه ها جز سرچشمه علم خشک شده است؟ تمام پدیده های این قرن مـ حصول پیشرفتهای علمی است؟ آیا علم چنین ادعائی دارد که طبیعت شخص عالم را صددرد رام و مطیع و انسانی بکند؟

علم درباره شخص عالم چنین ادعائی ندارد تا چه رسد به آنجا که گروهی عالم و دانشمند با کمال صفا و خلوص نیت به کشف و جستجو می پردازند و گروههایی جاه طلب، هوسران، پول پرست حاصل زحمات علمی آنها را در راه مفساد پلید خودشان استخدام می کنند. ناله علم همواره از اینکه مورد سوء استفاده طبیعت سرکش بشر قرار می گیرد بلند است. گرفتاری و بدبختی قرن ما همین است.

علم در ناحیه فیزیک پیش می رود و قوانین نور را کشف می کند. گروهی سودجو همین را وسیله تهیه فیلمهای خانمان برانداز قرار می دهند. علم شیمی جلو می رود و خواص ترکیبات اشیاء را به دست می آورد آنگاه افرادی به فکر استفاده می افتند و بلائی برای جان بشر به نام (هروئین) می سازند. علم تا درون اتم راه می یابد و

نیروی شگفت انگیز اتم را مهار می کند.
اما پیش از آنکه کوچکترین استفاده ای در
راه مصالح بشر بشود، جاه طلبان دنیا از
آن بمب اتمی می سازند و بر سر مردم بی
گناه می ریزند.

وقتی به افتخار اینشتاین ، دانشمند
بزرگ قرن بیستم ، جشنی به پا کردند، خود
وی پشت تریبون رفت و گفت : شما برای
کسی جشن می گیرید که دانش او سبب ساختن
بمب اتم شده است ؟!

اینشتاین نیروی دانش خود را به خاطر
بمب به کار نینداخت ؛ جاه طلبی گروهی
دیگر از دانش او این چنین استفاده کرد.

هروئین و بمب اتمی و
فیلمهای چینی و چنان را فقط
به دلیل اینکه (پدیده قرن) می باشند
نمی توان موجه دانست . اگر کاملترین
بمبها را با آخرین نوع بمب افکن
ها به وسیله زبده ترین تحصیلات
کرده ها بر سر مردم بی گناه ، بریزند
از وحشیانه بودن این کار ذره نمی کاهد.

۳- نظام حقوق زن در اسلام

(*) *Здѣлано въ Р!ѢУ*

دلیل عمده کسانی که می گویند در حقوق خانوادگی باید از سیستمهای غربی پیروی کنیم این است که وضع زمان تغییر کرده و مقتضیات قرن بیستم این چنین اقتضا می کند. از این رو اگر ما نظر خود را درباره این مسأله روشن نکنیم بحثهای دیگر ما ناقص خواهد بود.

اگر بنا بشود تحقیق کافی و مشبعی در این مسأله صورت گیرد، این سلسله مقالات گنجایش آن را ندارد. زیرا مسائل زیادی باید طرح و بحث شود که بعضی فلسفی و بعضی فقهی و بعضی دیگر اخلاقی و اجتماعی است. امیدوارم در رساله ای که در نظر دارم در موضوع (اسلام و مقتضیات زمان) بنگارم و یادداشتهایش آماده است، همه آنها را بررسی و در اختیار علاقه مندان بگذارم. فعلا کافی است که دو طلب روشن شود:

یکی اینکه هماهنگی با تغییرات زمان به این سادگی نیست که مدعیان بی خبر پنداشته و ورد زبان ساخته اند. در زمان، هم پیشروی وجود دارد و هم انحراف. باید با پیشرفت زمان پیش رفت و با انحراف زمان مبارزه کرد. برای تشخیص این دو از یکدیگر باید دید پدیده ها و جریان های نوی که در زمان رخ می دهد از چه منابعی سرچشمه می گیرد و به سوی چه جهتی جریان دارد. باید دید از کدام تمایل از تمایلات وجود آدمیان و از کدام قشر از قشرهای اجتماع سرچشمه

گرفته است ؟ از تمایلات عالی و انسانی انسانها یا از تمایلات پست و حیوانی آنها؟ آیا علماء و دانشمندان و تحقیقات بی غرضانه آنها منشاء به وجود آمدن این جریان است یا هوسرانی و جاه طلبی و پول پرستی قشرهای فاسد اجتماع ؟ این مطلب در دو مقاله پیش روشن شد.

ت۲TŪZŌ± θh γŭŏbŏTŪ γ wəŌϑF ˘zθ γ ːŪθ
3a!ϷŪ

مطلب دیگری که باید روشن شود این است که مفکران اسلامی عقیده دارند که در دین اسلام راز و رمزی وجود دارد که به این دین خاصیت انطباق با ترقیات زمان بخشیده است؛ عقیده دارند که این دین با پیشرفتهای زمان و توسعه فرهنگ و تغییرات حاصله از توسعه هماهنگ است. اکنون باید ببینیم آن راز و رمز چیست و به عبارت دیگر آن (پیچ و لولایی) که در ساختمان این دین به کار رفته و به آن خاصیت تحرك بخشیده که بدون آنکه نیازی به کنار گذاشتن یکی از دستورها باشد می تواند با اوضاع متغیر ناشی از توسعه علم و فرهنگ هماهنگی کند و هیچ گونه تصادمی میان آنها رخ ندهد، چیست؟ این مطلبی است که در این مقاله باید روشن شود.

بعضی از خوانندگان توجه دارند و خودم بیش از همه متوجه هستم که این مطلب جنبه فنی و تخصصی دارد و تنها در محیط اهل تخصص باید طرح شود. اما نظر به اینکه در میان پرسش کنندگان و علاقه مندان فراوان این مسأله - که همواره با آنها مواجه هستیم - افراد بدبین زیادند و باور نمی کنند که چنین خاصیتی در اسلام وجود داشته باشد ما تا حدودی که بدبینان را از بدبینی خارج کنیم و برای دیگران نمونه ای به دست دهیم وارد مطلب می شویم

خوانندگان محترم برای اینکه بدانند این گونه بحثها از نظر دورانیش علماء اسلام دور نمانده، می توانند به کتاب بسیار نفیس تنبیه الامه تالیف

مرحوم آیه الله نائینی (اعلی الله مقامه) و به مقاله گرانبهای (ولایت و زعامت) به قلم استاد و علامه بزرگ معاصر آقای طباطبایی (مدظله) که در کتاب مرجعیت و روحانیت چاپ شده است و هر دو کتاب به زبان فارسی است مراجعه نمایند.

راز اینکه دین مقدس اسلام با قوانین ثابت و لایتغیری که دارد با توسعه تمدن و فرهنگ سازگار است و با صور متغیر زندگی قابل انطباق است چند چیز است و ما قسمتی از آنها را شرح می دهیم .

3000̄ ḡ 3000̄εσρσz ḡ Ḃḡθ ḅ000̄ ḅ000̄H̄ZOF
q̄θNḡ ùP̄üO± ḅŌ ḡḡŌŌOT 3OFḡüŌIOF

۱. اسلام به شکل ظاهر و صورت زندگی که وابستگی تام و تمامی به میزان دانش بشر دارد نپرداخته است. دستوره‌های اسلامی مربوط است به روح و معنی و هدف زندگی و بهترین راهی که بشر باید برای وصول به آن هدفها پیش بگیرد. علم نه هدف و روح زندگی را عوض می‌کند و نه راه بهتر و نزدیکتر و بی‌خطرتری به سوی هدفهای زندگی نشان داده است. علم همواره وسائیل بهتر و کاملتری برای تحصیل هدفهای زندگی و پیمودن راه وصول به آن هدفها در اختیار قرار می‌دهد.

اسلام با قرار دادن هدفها در قلمرو خود و واگذاشتن شکلها و صورتها و ابزارها و در قلمرو علم و فن، از هر گونه تصادمی با توسعه فرهنگ و تمدن پرهیز کرده است؛ بلکه با تشویق به عوامل توسعه تمدن یعنی علم و کار و تقوا و اراده و همت و استقامت، خود نقش عامل اصلی پیشرفت تمدن را به عهده گرفته است.

اسلام شاخصهایی در خط سیر بشر نصب کرده است. آن شاخصها از طرفی مسیر و مقصد را نشان می‌دهد و از طرف دیگر با علامت خطر انحرافها و سقوطها و تباهی‌ها را ارائه می‌دهد. تمام مقررات اسلامی یا از نوع شاخصهای قسم اول است و یا از نوع شاخصهای قسم دوم. وسایل و ابزارهای زندگی در هر عصری بستگی دارد به میزان معلومات و اطلاعات علمی بشر. هر اندازه معلومات و اطلاعات توسعه یابد ابزارها کاملتر

می گردند و جای ناقصترها را به حکم جبر
زمان می گیرند.
در اسلام يك وسیله و يا يك شكل
ظاهری و مادی نمی توان یافت که جنبه
(تقدس) داشته باشد تا يك نفر
مسلمان خود را موظف بداند آن
وسیله و شكل را برای همیشه حفظ کند.
اسلام نگفته که خیاطی ،
بافندگی ، کشاورزی ، حمل و نقل
، جنگ و یا هر کاری دیگر از این قبیل
باید با فلان ابزار مخصوص باشد تا با
پیشرفت علم که آن ابزار منسوخ می گردد
میان علم و دستور اسلام تضاد و تناقضی
پیدا شود. اسلام نه برای کفش و لباس
مد خاصی آورده و نه برای ساختمانها سبک
و استیل معینی در نظر گرفته و نه برای
تولید و توزیع ابزارهای مخصوصی معین
کرده است . این یکی از جهاتی است که کار
انطباق این دین را با ترقیات زمان آسان
کرده است .

ٲZTŭOٲ ٲ ٲ ٲŭK Kŭ2FٲŬ zŬe ٲ ٲ ٲŭK ٲZTŭٲ
e2GFz Kŭ2FٲŬ zŬe ٲ e2GFz

٢. یکی دیگر از خصوصیات دین اسلام که اهمیت فراوانی دارد این است که برای احتیاجات ثابت بشر. قوانین ثابت و برای احتیاجات متغیر وی وضع متغیری در نظر گرفته است. پاره ای از احتیاجات چه در زمینه فردی و شخصی و چه در زمینه های عمومی و اجتماعی وضع ثابتی دارد، در همه زمانها یکسان است. آن نظامی که بشر باید به غرایز خود بدهد و آن نظامی که باید به اجتماع خود بدهد از نظر اصول. (و) کلیات در همه زمانها یکسان است.

من به مسأله (نسبیت اخلاق) و مسأله (نسبیت عدالت) که طرفدارانی دارند واقفم و با توجه به نظریات طرفداران آنها عقیده خود را اظهار می کنم.

قسمتی دیگر از احتیاجات بشر احتیاجات متغیر است و قوانین متغیر و ناثابتی را ایجاد می کند. اسلام درباره این احتیاجات متغیر وضع متغیری در نظر گرفته است، از این راه که اوضاع متغیر را با اصول ثابتی مربوط کرده است و آن اصول ثابت در هر وضع متغیری قانون فرعی خاصی را به وجود می آورد.

من این مطلب را بیش از این در این مقاله نمی توانم توضیح بدهم. اما ذهن خوانندگان محترم را با ذکر چند مثال می توانم روشن کنم:

در اسلام يك اصل اجتماعی هست به این صورت: **واعدوا لهم ما استطعتم من قوة** (٥)

یعنی ای مسلمانان، تا آخرین حد امکان در برابر دشمن نیرو تهیه کنید از طرف دیگر در سنت پیغمبر يك سلسله دستورها

رسیده است که در فقه به نام (سبق و رمایه) معروف است. دستور رسیده است که خود و فرزندان تا حد مهارت کامل، فنون اسب سواری و تیراندازی را یاد بگیرید. اسب دوانی و تیراندازی جزء فنون نظامی آن عصر بوده است. بسیار واضح است که ریشه و اصل قانون (سبق و رمایه) اصل **واعدوا لهم ما استطعتم من قوه** است؛ یعنی تیر و شمشیر و نیزه و کمان و قاطر و اسب از نظر اسلام اصالت ندارد؛ آنچه اصالت دارد نیرومند بودن است. آنچه اصالت دارد این است که مسلمانان در هر عصر و زمانی باید تا آخرین حد امکان از لحاظ قوای نظامی و دفاعی در برابر دشمن نیرومند باشند. لزوم مهارت در تیراندازی و اسب دوانی جامه ای است که به تن لزوم نیرومندی پوشانیده شده است و به عبارت دیگر شکل اجرائی آن است. لزوم نیرومندی در مقابل دشمن قانون ثابتی است که از احتیاج ثابت و دائمی سرچشمه گرفته است. اما لزوم مهارت در تیراندازی و اسب دوانی **مظهر يك احتیاج موقت و متغیر** است و به تناسب عصر و زمان تغییر می کند و با تغییر شرایط تمدن چیزهای دیگر از قبیل تهیه سلاحهای گرم امروزی و مهارت و تخصص در به کار بردن آنها جای آنها را می گیرد.

: ἑσθλῶς ἠπιότως

اصل اجتماعی دیگری در قرآن بیان شده که به مبادله ثروت مربوط است . اسلام اصل مالکیت فردی را پذیرفته است ، و البته میان آنچه اسلام به نام مالکیت می پذیرد با آنچه در دنیای سرمایه داری می گذرد تفاوت‌هایی وجود دارد که اکنون جای گفتگو در آنها نیست . لازمه مالکیت فردی (مبادله) است .

اسلام برای (مبادله) اصولی مقرر کرده است که از آن جمله

این اصل است : **ولا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل** (۶) یعنی ثروت را بیهوده در میان خود به جریان نیندازید. یعنی مال و ثروت که دست به دست می گردد و از دست تولید کننده و صاحب اختیار اول خارج شده به دست دیگری می افتد. و از دست آن دیگری به دست سومی می افتد. باید در مقابل فایده مشروعی باشد که به صاحب ثروت عاید می شود. دست به دست شدن ثروت بدون آنکه یک فایده ای که ارزش انسانی داشته باشد عاید صاحب ثروت بشود ممنوع است . اسلام مالکیت را مساوی با اختیار مطلق نمی داند.

از طرف دیگر در مقررات اسلامی تصریح شده که خرید و فروش بعضی چیزها از آن جمله خون و مدفوع انسان ممنوع است . چرا؟ چون خون انسان یا گوسفند مصرف مفیدی که آنها را با ارزش کند و جزء ثروت انسان قرار دهد نداشته است . ریشه ممنوعیت خرید و فروش خون و مدفوع ، اصل **ولا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل** است . ممنوعیت خون و مدفوع از نظر اسلام اصالت ندارد؛ آنچه اصالت دارد این است که مبادله باید میان دو شیء مفید به

حـال بـشـر صـورت بـگـیـرد .
مـنـوعـیت اـمـثـال خـون و مـدـفـوع
انـسـان . جـامـه ای اسـت کـه بـه تـن
مـنـوعـیت گـردش بـیـهـودـه ثـرـوت پـوشـانـیـده
شـده اسـت ، بـه عـبـارت دـیـگـر شـکـل
اـجـرائـی اصـل **ولا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل** اسـت
؛ بـلـکـه اـگـر پـای مـبـادـله هـم در مـیـان نـبـاشـد
هـیـچ ثـرـوتـی را نـمی تـوان بـیـهـودـه از دـیـگـری
تـمـلـک کـرد و بـه مـصـرف رـسـانـیـد .
اـیـن اصـل یـک اصـل ثـابـت و هـمـه زـمـانـی
اسـت و از اـحـتـیـاج اـجـتـمـاعـی ثـابـتـی سـرچـشمـه
گـرـفـتـه اسـت . اـمـا اـیـنـکـه خـون و
مـدـفـوع ثـرـوت شـمـرـده نـشـود و قـابـل
مـبـادـله نـبـاشـد مـرـبـوط اسـت بـه عـصر و
زـمـان و درجـه تـمـدن ، و بـا تـغـیـر شـرـایـط و
پـیـشـرـفـت عـلـوم و صـنـایـع و اـمـکـان اسـتـفـادـه
هـای صـحـیـح و مـفـیـدی از آنـها تـغـیـر حـکم مـی
دـهـند .

□ □ ὀψών :

دیگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام در اواخر عمر با اینکه مویش سپید شده بود رنگ نمی بست ، محاسنش همچنان سپید بود. شخصی به آن حضرت گفت : مگر پیغمبر اکرم دستور نداد که : (موی سپید را با رنگ بپوشانید)؟ فرمود : چرا گفت : پس چرا تو رنگ نمی بندی ؟ فرمود : در آن وقت که پیغمبر اکرم این دستور را داد مسلمانان از لحاظ عدد اندک بودند. در میان آنها عده ای پیرمرد وجود داشت که در جنگها شرکت می کردند. دشمن که به صف سربازان مسلمان نظر می افکند و آن پیرمردان سپید مو را می دید اطمینان روحی پیدا می کرد که با عده ای پیرمرد طرف است و روحیه اش قوی می شد پیغمبر اکرم دستور داد که رنگ ببندند تا دشمن به پیری آنها پی نبرد. آنگاه علی فرمود : این دستور را پیغمبر اکرم در وقتی صادر کرد که عدد مسلمانان کم بود و لازم بود از این گونه وسائل نیز استفاده شود. اما امروز که اسلام سراسر جهان را فرا گرفته است نیازی به این کار نیست . هر کسی آزاد است که رنگ ببندد یا رنگ نبندد.

از نظر علی علیه السلام دستور پیغمبر اکرم به اینکه (رنگ ببندید) اصالت نداشته است ، شکل اجرائی دستور دیگری بوده است . جامه ای بوده است که به تن يك قانون اصلی یعنی كمك نکردن به تقویت روحیه دشمن پوشانیده شده بوده است .

اسلام ، هم به شکل و ظاهر و پوسته اهمیت می دهد و هم به روح و باطن و مغز ،

اما همواره شکل و ظاهر را برای روح و
باطن ، پوسته را برای هسته ، قشر را
برای مغز و جامه را برای تن می خواهد.

امروز در کشور ما مسأله ای مطرح است به نام (تغییر خط). این مسأله همچنان که از نظر زبان و ادب فارسی قابل بررسی است از نظر اصول اسلامی نیز قابل بررسی است. این مسأله را از نظر اسلامی به دو شکل می توان طرح کرد: یکی به این شکل که آیا اسلام الفبای مخصوصی دارد و میان الفباها فرق می گذارد؟ آیا اسلام الفبای امروز ما را که به نام الفباء عربی معروف است از آن خود می داند و الفباهای دیگر را مانند الفبای لاتین بی گانه می شمارد؟ البته نه. از نظر اسلام که يك دين جهانی است همه الفباها علی السویه است.

شکل دیگر این مسأله این است که تغییر خط و الفبا چه تاءثیری در جذب شدن و هضم شدن ملت مسلمان در بیگانگان دارد؟ چه تاءثیری در قطع روابط این ملت با فرهنگ خودش دارد که به هر حال معارف اسلامی و علمی خود را در طول چهارده قرن با این الفباء نوشته است؟ و آیا نقشه تغییر خط به دست چه کسانی طرح شده و چه کسانی مجری آن می باشند؟ اینهاست که باید بررسی شود.

3εãP T!η UT "€Û RÛøY zøÃ 3p2Ib

امثال من گاهی با سو الاتی
مواجه می شویم که با لحن تحقیر و
مسخره آمیزی می پرسند : آقا سواره
(ایستاده) غذا خوردن شرعا چه
صورتی دارد؟! با قاشق و چنگال
خوردن چطور؟! آیا کلاه لگنی بر
سر گذاشتن حرام است؟! آیا
استعمال لغت بیگانه حرام است!...
در جواب اینها می گوئیم : اسلام دستور
خاصی در این موارد نیاورده است . اسلام
نه گفته با دست غذا بخور و نه
گفته با قاشق بخور؛ گفته به
هر حال نظافت را رعایت کن . از نظر کفش
و کلاه و لباس نیز اسلام مد مخصوصی
نیاورده است . از نظر اسلام زبان انگلیسی
و ژاپنی و فارسی یکی است . اما...
اما اسلام يك چیز دیگر گفته است ؛
گفته شخصیت باختن حرام است ، مرعوب
دیگران شدن حرام است ، تقلید کورکورانه
کردن حرام است ، هضم شدن و محو شدن در
دیگران حرام است ، طفیلی گری حرام
است ، افسون شدن در مقابل
بیگانان (مانند خرگوشی که در
مقابل مار افسون می شود حرام
است) . الاغ مرده بیگانه را قاطر
پنداشتن حرام است ، انحرافات و
بدبختیهای آنها را به نام (پدیده قرن
) جذب کردن حرام است ، اعتقاد به
اینکه ایرانی باید جسما و روحا و
ظاهرا و باطنا فرنگی بشود حرام است ،
چهار صباح به پاريس رفتن و
مخرج (را) را به مخرج (غین)
تبدیل کردن و به جای (رفتم) (غفتم)
گفتن حرام است .

۳. یکی دیگر از جهاتی که به اسلام امکان انطباق با مقتضیات زمان می دهد، جنبه عقلانی دستورهای این دین است. اسلام به پیروان خود اعلام کرده است که همه دستورهای او ناشی از يك سلسله مصالح عالیه است، و از طرف دیگر در خود اسلام درجه اهمیت مصلحت ها بیان شده است. این جهت، کار کارشناسان واقعی اسلام را در زمینه هایی که مصالح گوناگونی در خلاف جهت یکدیگر پدید می آیند آسان می کند. اسلام اجازه داده است که در این گونه موارد کارشناسان اسلامی درجه اهمیت مصلحتها را بسنجند و با توجه به راهنمایی هایی که خود اسلام کرده است مصلحتهای مهمتر را انتخاب کنند. فقها این قاعده را به نام (اهم و مهم) می نامند. در اینجا نیز مثالهای زیادی دارم اما از ذکر آنها صرف نظر می کنم.

hTΘŪh zFy' kY Ūη 3εzTŪz±

۴. یکی دیگر از جهاتی که به این دین خاصیت تحرك و انطباق بخشیده و آن را زنده و جاوید نگه می دارد این است که يك سلسله قواعد و قوانین در خود این دین وضع شده که کار آنها کنترل و تعدیل قوانین دیگر است . فقها این قواعد را قواعد (حاکمه) می نامند، مانند قاعده (لا حرج) و قاعده (لا ضرر) که بر سراسر فقه حکومت می کنند کار این سلسله قواعد کنترل و تعدیل قوانین دیگر است . در حقیقت اسلام برای این قاعده ها نسبت به سایر قوانین و مقررات حق (وتو) قائل شده است . اینها نیز داستان درازی دارد که نمی توانم وارد آن بشوم .

2ηŭŸ - Ũθŭ2FΨŨ

علاوه بر آنچه گفته شد يك سلسله (پیچ و لولا)های دیگر نیز در ساختمان دین مقدس اسلام به کار رفته است که به این دین خاصیت ابدیت و خاتمیت بخشیده است . مرحوم آیه الله نائینی و حضرت علامه طباطبایی در این جهت بیشتر بر روی اختیاراتی که اسلام به حکومت صالحه اسلامی تفویض کرده است تکیه کرده اند.

اقبال پاکستانی می گوید :
(اجتهاد قوه محرکه اسلام است) این سخن ،
سخن درستی است اما عمده خاصیت
(اجتهاد پذیری) اسلام است . اگر چیز
دیگری به جای اسلام بگذاریم می بینیم
کار اجتهاد چه قدر دشوار است بلکه راه
آن بسته است . عمده این است که در
ساختمان این دین عجیب آسمانی چه
رمزهایی به کار رفته است که این گونه به
آن خاصیت هماهنگی با پیشرفت تمدن داده
است .

بوعلی در شفا نیز ضرورت
(اجتهاد) را روی همین اصل بیان
می کند و می گوید : چون اوضاع
زمان متغیر است و پیوسته
مسائل جدیدی پیش می آید، از
طرف دیگر اصول کلی اسلامی ثابت و
لایتغیر است . ضرورت دارد در همه
عصرها و زمانها افرادی باشند
که با معرفت و خبرویت کامل در
مسائل اسلامی و با توجه به
مسائل نوری که در هر عصر پدید می
آیند پاسخگوی احتیاجات مسلمین بوده
باشند .

در متمم قانون اساسی ایران
نیز چنین پیش بینی شده است که در هر عصر
هیأتی از مجتهدین که کمتر از پنج نفر
نباشند و (مطلع از مقتضیات زمان) هم
باشند، بر قوانین مصوبه نظارت
نمایند . منظور نویسندگان این ماده این
بوده است که همواره افرادی که نه
(جامد) باشند و نه (جاهل) نه مخالف با
پیشرفتهای زمان باشند و نه تابع و مقلد
دیگران بر قوانین مملکتی نظارت نمایند .

نکته ای که لازم است تذکر دهم این است که (اجتهاد) به مفهوم واقعی کلمه ، یعنی تخصص و کارشناسی فنی در مسائل اسلامی ، چیزی نیست که هر (از مکتب گریخته ای) به بهانه اینکه چند صباحی در یکی از حوزه های علمیه به سر برده است بتواند ادعا کند.

قطعاً برای تخصص در مسائل اسلامی و صلاحیت اظهار نظر، يك عمر اگر کم نباشد زیاد نیست ، آنهم به شرط اینکه شخص از ذوق و استعداد نیرومندی برخوردار و توفیقات الهی شامل حالش بوده باشد.

گذشته از تخصص و اجتهاد، افرادی می توانند مرجع رای و نظر شناخته شوند که از حداکثر تقوا و خداشناسی و خداترسی بهره مند بوده باشند. تاریخ اسلام افرادی را نشان می دهد که با همه صلاحیت علمی و اخلاقی هنگامی که می خواسته اند اظهار نظری بکنند مانند بید بر خود می لرزیده اند.

بار دیگر از خوانندگان محترم معذرت می خواهم که دامنه سخن در این بحث به این مطالب کشید.

بخش پنجم : مقام انسانی

{Äø± øDT ?Ü {?

فلسفه خاص اسلام درباره حقوق خانوادگی اسلام زن را چگونه موجودی میدانند؟ آیا از نظر شرافت و حیثیت انسانی او را برابر با مرد می دانند و یا او را جنس پست تر می شمارد؟ این پرسشی است که اکنون می خواهیم به پاسخ آن پردازیم . اسلام در مورد حقوق خانوادگی زن و مرد فلسفه خاصی دارد که با آنچه در چهارده قرن پیش می گذشته و با آنچه در جهان امروز می گذرد مغایرت دارد. اسلام برای زن و مرد در همه موارد يك نوع حقوق و يك نوع وظیفه و يك نوع مجازات قائل نشده است ؛ پاره ای از حقوق و تکالیف و مجازاتها را برای مرد مناسبتر دانسته و پاره ای از آنها را برای زن ، و در نتیجه در مواردی برای زن و مرد وضع مشابه و در موارد دیگر وضع نامشابهی در نظر گرفته است .

چرا؟ روی چه حسابی ؟ آیا بدان جهت است که اسلام نیز مانند بسیاری از مکتبهای دیگر نظریات تحقیر آمیزی نسبت به زن داشته و زن را جنس پست تر می شمرده است و یا علت و فلسفه دیگری دارد؟ مکرر در نطقها و سخنرانیها و نوشته های پیروان سیستمهای غربی شنیده و خوانده اید که مقررات اسلامی را در مورد مهر و نفقه و طلاق و تعدد زوجات و امثال اینها به عنوان تحقیر و توهینی نسبت به جنس زن یاد کرده اند؛

چنین وانمود می کنند که این امور هیچ دلیلی ندارد جز اینکه فقط جانب مرد رعایت شده است .

می گویند تمام مقررات و قوانین جهان قبل از قرن بیستم بر این پایه است که مرد جنسا شریفتر از زن است و زن برای استفاده و استمتاع مرد آفریده شده است ، حقوق اسلامی نیز بر محور مصالح و منافع مرد دور می زند.

می گویند اسلام دین مردان است و زن را انسان تمام عیار نشناخته و برای او حقوقی که برای يك انسان لازم است وضع نکرده است . اگر اسلام زن را انسان تمام عیار می دانست تعدد زوجات را تجویز نمی کرد، ریاست خانواده را به شوهر نمی داد، ارث زن را مساوی با نصف ارث مرد نمی کرد، برای زن قیمت به نام مهر قائل نمی شد، استقلال اقتصادی و اجتماعی می داد و او را جیره خوار و واجب النفقه مرد قرار نمی داد. اینها می رساند که اسلام نسبت به زن نظریات تحقیر آمیزی داشته است و او را وسیله و مقدمه برای مرد می دانسته است . می گویند اسلام با اینکه دین مساوات است و اصل مساوات را در جاهای دیگر رعایت کرده است ؛ در مورد زن و مرد رعایت نکرده است .

می گویند اسلام برای مردان امتیاز حقوقی و ترجیح حقوقی قائل شده است و اگر امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان قائل نبود مقررات بالا را وضع نمی کرد.

اگر بخواهیم به استدلال این آقایان شکل منطقی ارسطویی بدهیم به این صورت در می آید : اگر اسلام زن را انسان تمام عیار می دانست حقوق مشابه و مساوی با مرد برای او وضع می کرد، لکن حقوق

مشابه و مساوی برای او قائل نیست
، پس زن را يك انسان واقعی نمی شمارد.

اصلی که در این استدلال به کار رفته این است که لازمه اشتراك زن و مرد در حیثیت و شرافت انسانی ، یکسانی و تشابه آنها در حقوق است . مطلبی هم که از نظر فلسفی باید انگشت روی آن گذاشت این است که لازمه اشتراك زن و مرد در حیثیت انسانی چیست ؟ آیا لازمه اش این است که حقوقی مساوی یکدیگر داشته باشند . به طوری که ترجیح و امتیاز حقوقی در کار نباشد ؟ یا لازمه اش این است که حقوق زن و مرد علاوه بر تساوی و برابری ، متشابه و یکنواخت هم بوده باشند و هیچگونه تقسیم کار و تقسیم وظیفه ای در کار نباشد؟ شك نیست که لازمه اشتراك زن و مرد در حیثیت انسانی و برابری آنها از لحاظ انسانیت ، برابری آنها در حقوق انسانی است اما تشابه آنها در حقوق چطور؟

اگر بنا بشود تقلید و تبعیت کورکورانه از فلسفه غرب را کنار بگذاریم و در افکار و آراء فلسفی که از ناحیه آنها می رسد به خود اجازه فکر و اندیشه بدهیم ، اول باید ببینیم آیا لازمه تساوی حقوق تشابه حقوق هم هست یا نه ؟ تساوی غیر از تشابه است ؛ تساوی برابری است و تشابه یکنواختی . ممکن است پدری ثروت خود را به طور متساوی میان فرزندان خود تقسیم کند اما به طور متشابه تقسیم نکند . مثلا ممکن است این پدر چند قلم ثروت داشته باشد : هم تجارتخانه داشته باشد و هم ملك مزروعی و هم مستغلات اجاری ، ولی نظر به اینکه قبلا فرزندان خود را استعدادیابی کرده است ، در یکی ذوق و

سلیقه تجارت دیده است و در دیگری
علاقه به کشاورزی و در سومی مستغل داری ،
هنگامی که می خواهد ثروت خود را در حیات
خود میان فرزندان تقسیم کند، با در
نظر گرفتن اینکه آنچه به همه فرزندان
می دهد از لحاظ ارزش مساوی با یکدیگر
باشد و ترجیح و امتیازی از این
جهت در کار نباشد، به هرکدام از فرزندان
خود همان سرمایه را می دهد که قبلا در
آزمایش استعدادیابی آن را مناسب یافته
است .

کمیت غیر از کیفیت است ، برابری غیر
از یکنواختی است . آنچه مسلم است این
است که اسلام حقوق یك جور و
یکنواختی برای زن و مرد قائل نشده
است ، ولی اسلام هرگز امتیاز و ترجیح
حقوقی برای مردان نسبت به
زنان قائل نیست . اسلام اصل مساوات
انسانها را درباره زن و مرد نیز رعایت
کرده است . اسلام با تساوی حقوق زن و مرد
مخالف نیست ، با تشابه حقوق آنها مخالف
است .

کلمه (تساوی) و (مساوات) چون مفهوم
برابری و عدم امتیاز در آنها گنجانیده
شده است جنبه (تقدس) پیدا
کرده اند، جاذبه دارند، احترام
شنونده را جلب می کنند، خصوصا اگر با
کلمه (حقوق) توأم گردند.

تساوی حقوق ! چه ترکیب قشنگ و
مقدس ! چه کسی است که وجدانی و فطرت
پاکی داشته باشد و در مقابل این دو کلمه
خاضع نشود؟!

اما نمی دانم چرا کار ما - که روزی
پرچمدار علم و فلسفه و منطق در جهان
بوده ایم - باید به آنجا بکشد که دیگران
بخواهند نظریات خود را در باب (تشابه
حقوق زن و مرد) با نام مقدس

(تساوی حقوق) به ما تجمیل کنند؟! این درست مثل این است که يك نفر لبوفروش بخواهد لبو بفروشد اما به نام گلابی تبلیغ کند.

آنچه مسلم است این است که اسلام در همه جا برای زن و مرد حقوق مشابهی وضع نکرده است، همچنانکه در همه موارد برای آنها تکالیف و مجازاتهای مشابهی نیز وضع نکرده است. اما آیا مجموع حقوقی که برای زن قرار داده ارزش کمتری دارد از آنچه برای مردان قرار داده؟ البته خیر، چنانکه ثابت خواهیم کرد.

در اینجا سؤال دومی پیدا می شود و آن اینکه علت اینکه اسلام حقوق زن و مرد را در بعضی موارد، نامشابه قرار داده چیست؟ چرا آنها را مشابه یکدیگر قرار نداده است؟ آیا اگر حقوق زن و مرد، هم مساوی باشد و هم مشابه بهتر است یا این که فقط مساوی باشد و مشابه نباشد. برای بررسی کامل این مطلب لازم است که در سه قسمت بحث کنیم:

۱. نظر اسلام درباره مقام انسانی زن از نظر خلقت و آفرینش

۲. تفاوتهایی که در خلقت زن و مرد هست برای چه هدفهایی است؟ آیا این تفاوتها سبب می شود که زن و مرد از لحاظ حقوق طبیعی و فطری وضع نامشابهی داشته باشند یا نه؟

۳. تفاوتهایی که در مقررات اسلامی میان زن و مرد هست که آنها را در بعضی قسمتها در وضع نامشابهی قرار می دهد براساس چه فلسفه ای است؟ آیا آن فلسفه ها هنوز هم به استحکام خود باقی است یا نه؟

3e!EŪ 3E2⁷ [ŭYH Θh [ʻ Rŭλe

اما قسمت اول . قرآن تنها مجموع قوانین نیست . محتویات قرآن صرفا يك سلسله مقررات و قوانین خشك بدون تفسیر نیست . در قرآن ، هم قانون است و هم تاریخ و هم موعظه و هم تفسیر خلقت و هم هزاران مطلب دیگر . قرآن همان طوری که در مواردی به شکل بیان قانون دستورات العمل معین می کند در جای دیگر وجود و هستی را تفسیر می کند ، راز خلقت زمین و آسمان و گیاه و حیوان و انسان و راز موتها و حیاتها ، عزتها و ذلتها ، ترقی ها و انحطاطها ، ثروتها و فقرها را بیان می کند .

قرآن کتاب فلسفه نیست ، اما نظر خود را درباره جهان و انسان و اجتماع - که سه موضوع اساسی فلسفه است - به طور قاطع بیان کرده است . قرآن به پیروان خود تنها قانون تعلیم نمی دهد و صرفا به موعظه و پند و اندرز نمی پردازد بلکه با تفسیر خلقت به پیروان خود طرز تفکر و جهان بینی مخصوص می دهد . زیر بنای مقررات اسلامی درباره امور اجتماعی از قبیل مالکیت ، حکومت ، حقوق خانوادگی و غیره همانا تفسیری است که از خلقت و اشیاء می کند .

از جمله مسائلی که در قرآن کریم تفسیر شده موضوع خلقت زن و مرد است . قرآن در این زمینه سکوت نکرده و به یاوه گویان مجال نداده است که از پیش خود برای مقررات مربوط به زن و مرد فلسفه بتراشند و مبنای این مقررات را نظر تحقیرآمیز اسلام نسبت به زن معرفی کنند . اسلام ، پیشاپیش نظر خود را درباره زن بیان کرده است .

اگر بخواهیم ببینیم نظر قرآن درباره خلقت زن و مرد چیست لازم است به مسأله سرشت زن و مرد - که در سایر کتب مذهبی نیز مطرح است - توجه کنیم . قرآن نیز در این موضوع سکوت نکرده است . باید ببینیم قرآن زن و مرد را يك سرشتی میداند یا دو سرشتی ؛ یعنی آیا زن و مرد دارای يك طینت و سرشت می باشند و یا دارای دو طینت و سرشت ؟ قرآن با کمال صراحت در آیات متعددی می فرماید که زنان را از جنس مردان و از سرشتی نظیر سرشت مردان آفریده ایم . قرآن درباره آدم اول می گوید : (همه شما را از يك پدر آفریدیم و جفت آن پدر را از جنس خود او قرار دادیم .) (سوره نساء آیه ۱). درباره همه آدمیان می گوید : (خداوند از جنس خود شما برای شما همسر آفرید.) (سوره نساء و سوره آل عمران و سوره روم).

در قرآن از آنچه در بعضی از کتب مذهبی هست که زن از مایه پست تر از مایه مرد آفریده شده و یا اینکه به زن جنبه طفیلی و چپی داده اند و گفته اند که همسر آدم اول از عضوی از اعضاء طرف چپ او آفریده شده ، اثر و خبری نیست . علیهذا در اسلام نظریه تحقیر آمیزی نسبت به زن از لحاظ سرشت و طینت وجود ندارد .

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که در گذشته وجود داشته است و در ادبیات جهان آثار نامطلوبی به جا گذاشته است این است که زن عنصر گناه است ، از وجود زن شر و وسوسه برمی خیزد، زن شیطان کوچک است . می گویند در هر گناه و جنایتی که مردان مرتکب شده اند زنی در آن دخالت داشته است . می گویند مرد در ذات خود از گناه مبرا است و این زن است که

مرد را به گناه می کشاند. می گویند شیطان مستقیماً در وجود مرد راه نمی یابد و فقط از طریق زن است که مردان را می فریبد، شیطان زن را وسوسه می کند و زن مرد را. می گویند آدم اول که فریب شیطان را خورد و از بهشت سعادت بیرون رانده شد، از طریق زن بود؛ شیطان حوا را فریفت و حوا آدم را.

قرآن داستان بهشت آدم را مطرح کرده ولی هرگز نگفته که شیطان یا مار حوا را فریفت و حوا آدم را. قرآن نه حوا را به عنوان مسؤل اصلی معرفی می کند و نه او را از حساب خارج می کند. قرآن می گوید: به آدم گفتیم خودت و همسرت در بهشت سکنی گزینید و از میوه های آن بخورید. قرآن آنجا که پای وسوسه شیطانی را به میان می کشد ضمیرها را به شکل (تثنيه) می آورد. می گوید: **فوسوس لهما الشيطان**

(۷) شیطان آن دو را وسوسه کرد **فدليهما**

بغرور **(۸)** شیطان آن دو را به فریب راهنمایی کرد. **وقاسمهما اني لكم من الناصحين** **(۹)** یعنی شیطان در برابر هر دو سوگند یاد کرد که جز خیر آنها را نمی خواهد.

به این ترتیب قرآن با يك فكر رائج آن عصر و زمان که هنوز هم در گوشه و کنار جهان بقایائی دارد، سخت به مبارزه پرداخت و جنس زن را از این اتهام که عنصر وسوسه و گناه و شیطان كوچك است مبرا کرد.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشته است در ناحیه استعدادهای روحانی و معنوی زن است؛ می گفتند زن به بهشت نمی رود، زن مقامات معنوی و الهی را نمی تواند طی کند، زن نمی تواند به مقام قرب

الهی آن طور که مردان می رسند برسند. قرآن در آیات فراوانی تصریح کرده است که پاداش اخروی و قرب الهی به جنسیت مربوط نیست ، به ایمان و عمل مربوط است ، خواه از طرف زن باشد و یا از طرف مرد. قرآن در کنار هر مرد بزرگ و قدسی از يك زن بزرگ و قدیسه یاد می کند. از همسران آدم و ابراهیم و از مادران موسی و عیسی در نهایت تجلیل یاد کرده است . اگر همسران نوح و لوط را به عنوان زنانی ناشایسته برای شوهرانشان ذکر می کند، از زن فرعون نیز به عنوان زن بزرگی که گرفتار مرد پلیدی بوده است غفلت نکرده است . گویی قرآن خواسته است در داستانهای خود توازن را حفظ کند و قهرمانان داستانها را منحصر بمردان ننماید.

قرآن درباره مادر موسی می گوید : ما به مادر موسی وحی فرستادیم که کودک را شیر بده و هنگامی که بر جان بیمناک شدی او را به دریا بیفکن و نگران نباش که ما او را به سوی تو باز پس خواهیم گردانید.

قرآن درباره مریم ، مادر عیسی ، می گوید : کار او به آنجا کشیده شده بود که در محراب عبادت همواره ملانکه با او سخن می گفتند و گفت و شنود می کردند، از غیب برای او روزی می رسید، کارش از لحاظ مقامات معنوی آنقدر بالا گرفته بود که پیغمبر زمانش را در حیرت فرو برده او را پشت سر گذاشته بود، زکریا در مقابل مریم مات و مبهوت مانده بود.

در تاریخ خود اسلام زنان قدیسه و عالیقدر فراوانند. کمتر مردی است به پایه خدیجه برسد. و هیچ مردی جز پیغمبر

و علی به پایه حضرت زهرا نمی رسد. حضرت زهرا بر فرزندان خود که امامند و بر پیغمبران غیر از خاتم الانبیا برتری دارد. اسلام در سیر من الخلق الی الحق یعنی در حرکت و مسافرت به سوی خدا هیچ تفاوتی میان زن و مرد قائل نیست. تفاوتی که اسلام قائل است در سیر من الحق الی الخلق است، در بازگشت از حق به سوی مردم و تحمل مسؤولیت پیغامبری است که مرد را برای اینکار مناسبتر دانسته است.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشته است. مربوط است به ریاضت جنسی و تقدس مجرد و عزوبت. چنانکه می دانیم در برخی آیین ها رابطه جنسی ذاتا پلید است. به عقیده پیروان آن آئین ها تنها کسانی به مقامات معنوی نایل می گردند که همه عمر مجرد زیست کرده باشند. یکی از پیشوایان معروف مذهبی جهان می گوید: (با تیشه بکارت درخت ازدواج را از بن برکنید). همان پیشوایان ازدواج را فقط از جنبه دفع افسد به فاسد اجازه می دهند یعنی مدعی هستند که چون غالب افراد قادر نیستند با مجرد صبر کنند و اختیار از کف شان ربنده می شود و گرفتار فحشا می شوند و با زنان متعددی تماس پیدا می کنند، پس بهتر است ازدواج کنند تا با بیش از یک زن در تماس نباشند. ریشه افکار ریاضت طلبی و طرفداری از مجرد و عزوبت، بدبینی به جنس زن است؛ محبت زن را جزء مفاسد بزرگ اخلاقی به حساب می آورند.

اسلام با این خرافه سخت نبرد کرد. ازدواج را مقدس و مجرد را پلید شمرد. اسلام دوست داشتن زن را جزء اخلاق انبیا

معرفی کرد و گفت : من اخلاق الانبیاء حب النساء . پیغمبر اکرم می فرمود : من به سه چیز علاقه دارم : بوی خوش ، زن ، نماز .

برتراندراسل می گوید : در همه آئینها نوعی بدبینی به علاقه جنسی یافت می شود مگر در اسلام ؛ اسلام از نظر مصالح اجتماعی حدود و مقرراتی برای این علاقه وضع کرده اما هرگز آن را پلید نشمرده است .

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که درباره زن وجود داشته این است که می گفته اند زن مقدمه وجود مرد است و برای مرد آفریده شده است .

اسلام هرگز چنین سخنی ندارد . اسلام اصل علت غائی را در کمال صراحت بیان می کند . اسلام با صراحت کامل می گوید زمین و آسمان ، ابر و باد ، گیاه و حیوان ، همه برای انسان آفریده شده اند . اما هرگز نمی گوید زن برای مرد آفریده شده است . اسلام می گوید هر يك از زن و مرد برای یکدیگر آفریده شده اند : **هن لباس لکم و انتم لباس لهن** .^(۱۰)

زنان زینت و پوشش شما هستند و شما زینت و پوشش آنها . اگر قرآن زن را مقدمه مرد و آفریده برای مرد می دانست قهرا در قوانین خود این جهت را در نظر می گرفت ولی چون اسلام از نظر تفسیر خلقت چنین نظری ندارد و زن را طفیلی وجود مرد نمی داند در مقررات خاص خود درباره زن و مرد به این مطلب نظر نداشته است .

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که در گذشته درباره زن وجود داشته این است که زن را از نظر مرد يك شر و بلای اجتناب ناپذیر می دانسته اند . بسیاری از

مردان با همه بهره هائی که از وجود زن می برده اند. او را تحقیر و مایه بدبختی و گرفتاری خود می دانسته اند. قرآن کریم مخصوصاً این مطلب را تذکر می دهد که وجود زن برای مرد خیر است ، مایه سکونت و آرامش دل او است .

یکی دیگر از آن نظریات تحقیرآمیز این است که سهم زن را در تولید فرزند بسیار ناچیز می دانسته اند. اعراب جاهلیت و بعضی از ملل دیگر مادر را فقط به منزله ظرفی می دانسته اند که نطفه مرد را - که بذر اصلی فرزند است - در داخل خود نگه می دارد و رشد می دهد. در قرآن ضمن آیاتی که می گوید شما را از مرد و زنی آفریدیم و برخی آیات دیگر که در تفاسیر توضیح داده شده است ، به این طرز فکر خاتمه داده شده است .

از آنچه گفته شد معلوم شد اسلام از نظر فکر فلسفی و از نظر تفسیر خلقت نظر تحقیر آمیزی نسبت به زن نداشته است بلکه آن نظریات را مردود شناخته است اکنون نوبت این است که بدانیم فلسفه عدم تشابه حقوقی زن و مرد چیست .؟

تشابه نه و تساوی آری گفتیم اسلام در روابط و حقوق خانوادگی زن و مرد فلسفه خاصی دارد که با آنچه در چهارده قرن پیش می گذشته مغایرت دارد و با آنچه در جهان امروز می گذرد نیز مطابقت ندارد .

گفتیم از نظر اسلام این مسأله هرگز مطرح نیست که آیا زن و مرد دو انسان متساوی در انسانیت هستند یا نه ؟ و آیا حقوق خانوادگی آنها باید ارزش مساوی با یکدیگر داشته باشند

یا نه؟ از نظر اسلام زن و مرد هر دو انسانند و از حقوق انسانی متساوی بهره مندند.

آنچه از نظر اسلام مطرح است این است که زن و مرد به دلیل اینکه یکی زن است و دیگری مرد، در جهات زیادی مشابه یکدیگر نیستند، جهان برای آنها یکجور نیست، خلقت و طبیعت آنها را یکنواخت نخواست است. و همین جهت ایجاب می کند که از لحاظ بسیاری از حقوق و تکالیف و مجازاتها وضع مشابهی نداشته باشند. در دنیای غرب، اکنون سعی می شود میان زن و مرد از لحاظ قوانین و مقررات و حقوق و وظایف وضع واحد و مشابهی به وجود آورند و تفاوت های غریزی و طبیعی زن و مرد را نادیده بگیرند. تفاوتی که میان نظر اسلام و سیستمهای غربی وجود دارد در اینجاست. علیهذا آنچه اکنون در کشور ما میان طرفداران حقوق اسلامی از یک طرف و طرفداران پیروی از سیستمهای غربی از طرف دیگر مطرح است مسأله وحدت و تشابه حقوق زن و مرد است نه تساوی حقوق آنها. (کلمه تساوی حقوق) يك مارك قلبی است که مقلدان غرب بر روی این ره آورد غربی چسبانیده اند.

این بنده همیشه در نوشته ها و کنفرانسها و سخنرانیهای خود از اینکه این مارك قلبی را استعمال کنم و این فرضیه را - که جز ادعای تشابه و تماثل حقوق زن و مرد نیست - به نام تساوی حقوق یاد کنم اجتناب داشتم.

من نمی گویم در هیچ جای دنیا ادعای تساوی حقوق زن و مرد معنی نداشته و ندارد و همه قوانین گذشته و حاضر جهان حقوق زن و مرد را بر مبنای ارزش

مساوی وضع کردند و فقط مشابهت را از میان برده اند.

خیر، چنین ادعایی ندارم. اروپای قبل از قرن بیستم بهترین شاهد است. در اروپای قبل از قرن بیستم زن قانونا و عملا فاقد حقوق انسانی بود نه حقوقی مساوی با مرد داشت و نه مشابه با او. در نهضت عجلانه ای که در کمتر از یک قرن اخیر به نام زن و برای زن در اروپا صورت گرفت. زن کم و بیش حقوقی مشابه با مرد پیدا کرد. اما با توجه به وضع طبیعی و احتیاجات جسمی و روحی زن. هرگز حقوق مساوی با مرد پیدا نکرد. زیرا زن اگر بخواهد حقوقی مساوی حقوق مرد و سعادت مساوی سعادت مرد پیدا کند راه منحصرش این است که مشابهت حقوقی را از میان بردارد، برای مرد حقوقی متناسب با مرد و برای خودش حقوقی متناسب با خودش قائل شود. تنها از این راه است که وحدت و صمیمیت واقعی میان مرد و زن برقرار می شود و زن از سعادت مساوی با مرد بلکه بالاتر از آن برخوردار خواهد شد و مردان از روی خلوص و بدون شائبه اغفال و فریب کاری برای زنان حقوق مساوی و احیاناً بیشتر از خود قائل خواهند شد.

و همچنین من هرگز ادعا نمی کنم حقوقی که عملا در اجتماع به ظاهر اسلامی ما نصیب زن می شد ارزش مساوی با حقوق مردان داشته است. بارها گفته ام که لازم و ضروری است به وضع زن امروز رسیدگی کامل بشود و حقوق فراوانی که اسلام به زن اعطا کرده و در طول تاریخ عملا متروک شده به او باز پس داده شود، نه اینکه با تقلید و تبعیت کورکورانه از روش مردم غرب - که هزاران بدبختی برای خود آنها به وجود آورده -

نام قشنگی روی يك فرضیه غلط بگذاریم و بدبختیهای نوع غربی را بر بدبختیهای نوع شرقی زن بیفزاییم . ادعای ما این است که عدم تشابه حقوق زن و مرد در حدودی که طبیعت زن و مرد را در وضع نامشابهی قرار داده است ، هم با عدالت و حقوق فطری بهتر تطبیق می کنند و هم سعادت خانوادگی را بهتر تاءمین می نماید و هم اجتماع را بهتر به جلو می برد .

کاملاً توجه داشته باشید ما مدعی هستیم که لازمه عدالت و حقوق فطری و انسانی زن و مرد عدم تشابه آنها در پاره ای از حقوق است . پس بحث ما صددرصد جنبه فلسفه دارد ، به فلسفه حقوق مربوط است ، به اصلی مربوط است به نام (اصل عدل) که یکی از ارکان کلام و فقه اسلامی است . اصل عدل همان اصلی است که قانون تطابق عقل و شرع را در اسلام به وجود آورده است ؛ یعنی از نظر فقه اسلامی - و لااقل فقه شیعه - اگر ثابت بشود که عدل ایجاب می کند فلان قانون باید چنین باشد نه چنان و اگر چنان باشد ظلم است و خلاف عدالت است ، ناچار باید بگوییم حکم شرع هم همین است . زیرا شرع اسلام طبق اصلی که خود تعلیم داده هرگز از محور عدالت و حقوق فطری و طبیعی خارج نمی شود .

علمای اسلام با تبیین و توضیح اصل (عدل) پایه فلسفه حقوق را بنا نهادند ، گو اینکه در اثر پیشامدهای ناگوار تاریخی نتوانستند راهی را که باز کرده بودند ادامه دهند . توجه به حقوق بشر و به اصل عدالت به عنوان اموری ذاتی و تکوینی و خارج از قوانین قراردادی ، اولین بار به وسیله

مسلمین عنوان شد؛ پایه حقوقی طبیعی و عقلی را بنا نهادند.

اما مقدر چنین بود که آنها کار خود را ادامه ندهند و پس از تقریباً هشت قرن دانشمندان و فیلسوفان اروپایی آن را دنبال کنند و این افتخار را به خود اختصاص دهند؛ از یک سو فلسفه های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی به وجود آورند و از سوی دیگر افراد و اجتماعات و ملتها را به ارزش حیات و زندگی و حقوق انسانی آنها آشنا سازند، نهضتها و حرکتها و انقلابها را به وجود آورند و چهره جهان را عوض کنند.

به نظر من گذشته از علل تاریخی یک علت روانی و منطقه ای نیز دخالت داشت در اینکه مشرق اسلامی مسأله حقوق عقلی را که خود پایه نهاده بود دنبال نکند. یکی از تفاوتهای روحیه شرقی و غربی در این است که شرق تمایل به اخلاق دارد و غرب به حقوق، شرق شیفته اخلاق است و غرب شیفته حقوق؛ شرقی به حکم طبیعت شرقی خودش انسانیت خود را در این می شناسد که عاطفه بورزد، گذشت کند، هموعان خود را دوست بدارد، جوانمردی به خرج دهد اما غربی انسانیت خود را در این می بیند که حقوق خود را بشناسد و از آن دفاع کند و نگذارد دیگری به حریم حقوق او پا بگذارد.

بشریت، هم به اخلاق نیاز دارد و هم به حقوق. انسانیت، هم به حقوق وابسته است و هم به اخلاق؛ هیچ کدام از حقوق و اخلاق به تنهایی معیار انسانیت نیست.

دین مقدس اسلام این امتیاز بزرگ را دارا بوده و هست که حقوق و اخلاق را توأماً مورد عنایت قرار داده است. در اسلام همچنانچه گذشت و صمیمیت و

نیکی به عنوان اموری اخلاقی (مقدس) شمرده می شوند، آشنایی با حقوق و دفاع از حقوق نیز (مقدس) و انسانی محسوب می شود و این داستان مفصلی دارد که اکنون وقت توضیح آن نیست.

اما روحیه خاص شرقی کار خود را کرد. با آنکه در آغاز کار حقوق و اخلاق را با هم از اسلام گرفت، تدریجاً حقوق را رها و توجهش را به اخلاق محصور کرد.

غرض این است: *مساءله ای که اکنون با آن روبه رو هستیم يك مساءله حقوقی است، يك مساءله فلسفی و عقلی است، يك مساءله استدلالی و برهانی است، مربوط است به حقیقت عدالت و طبیعت حقوق. عدالت و حقوق قبل از آن که قانونی در دنیا وضع شود وجود داشته است. با وضع قانون نمی توان ماهیت عدالت و حقوق انسانی بشر را عوض کرد.*

منتسکیو می گوید:

(پیش از آنکه انسان قوانینی وضع کند روابط عادلانه ای بر اساس قوانین بین موجودات امکان پذیر بوده، وجود این روابط موجب وضع قوانین شده است. حال اگر بگوییم جز قوانین واقعی و اولیه که امروز نهی می کنند هیچ امر عادلانه یا ظالمانه دیگر وجود ندارد، مثل این است که بگوئیم قبل از ترسیم دایره تمام شعاعهای آن دایره مساوی نیستند.)

هربارت اسپنسر می گوید:

(عدالت غیر از احساسات با چیزی دیگر آمیخته است که عبارت از حقوق طبیعی افراد بشر است و برای آنکه عدالت وجود خارجی داشته باشد باید حقوق و امتیازات طبیعی را رعایت و احترام کنند.)

حکمای اروپائی که این عقیده را داشتند و دارند فراوانند. حقوق بشر - که اعلانها و اعلامیه ها برای آن تنظیم شد و موادی به عنوان حقوق بشر تعیین شد - از همین فرضیه حقوق طبیعی سرچشمه گرفت؛ یعنی فرضیه حقوق و فطری بود که به صورت اعلامیه های حقوق بشر ظاهر شد.

و باز چنانکه می دانیم آنچه منتسکیو، سپنسر و غیر آنها درباره عدالت گفته اند عین آن چیزی است که متکلمین اسلام در باره حسن و قبح عقلی و اصل عدل گفته اند. در میان علمای اسلامی افرادی بودند که منکر حقوق ذاتی بوده و عدالت را قراردادی می دانسته اند، همچنانکه در میان اروپاییان نیز این عقیده وجود داشته است. هوبز انگلیسی منکر عدالت به صورت يك امر واقعی است.

۴- نظام حقوق زن در اسلام

مضحك این است که می گویند متن اعلامیه حقوق بشر را مجلسین تصویب کرده اند، و چون تساوی حقوق زن و مرد جزء مواد اعلامیه حقوق بشر است پس به حکم قانون مصوب مجلسین زن و مرد باید دارای حقوقی مساوی یکدیگر باشند.

مگر متن اعلامیه حقوق بشر چیزی است که در صلاحیت مجلسین باشد که آن را تصویب یا رد کنند؟

محتویات اعلامیه حقوق بشر از نوع امور قراردادی نیست که قوای مقننه کشورها بتوانند آن را تصویب بکنند یا نکنند.

اعلامیه حقوق بشر حقوق ذاتی و غیرقابل سلب و غیرقابل اسقاط انسانها را مورد بحث قرار داده است؛ حقوقی را مطرح کرده است که به ادعای این اعلامیه لازمه حیثیت انسانی انسانهاست و دست توانای خلقت و آفرینش آنها را برای انسانها قرار داده است. یعنی مبداء و قدرتی که به انسانها عقل و اراده و شرافت انسانی داده است این حقوق را هم طبق ادعای اعلامیه حقوق بشر به انسانها داده است.

انسانها نمی توانند محتویات اعلامیه حقوق بشر را برای خود وضع کنند و نه می توانند از خود سلب و اسقاط نمایند. از تصویب مجلسین و قوای مقننه گذشته یعنی چه؟!

اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون، باید به تصدیق فیلسوفان برسد نه به تصویب نمایندگان. مجلسین نمی

توانند با اخذ رای و قیام و قعود، فلسفه و منطق برای مردم وضع کنند. اگر اینچنین است پس فلسفه نسبت اینشتاین را هم ببرند به مجلس و از تصویب نمایندگان بگذرانند، فرضیه وجود حیات در کرات آسمانی را نیز به تصویب برسانند. قانون طبیعت را که نمی شود از طریق تصویب قوانین قراردادی تاءید یا رد کرد.

مثال این است که بگوئیم مجلسین تصویب کرده اند که اگر گلابی را با سیب پیوند بزنند پیوندش می گیرد و اگر با توت پیوند بزنند نمی گیرد.

وقتی که چنین اعلامیه ای از طرف گروهی که خود از متفکرین و فلاسفه بوده اند صادر می شود، ملتها باید آن را در اختیار فلاسفه و مجتهدین حقوق خویش قرار دهند. اگر از نظر فلاسفه و متفکرین آن ملت مورد تایید قرار گرفت، همه افراد ملت موظفند آنها را به عنوان حقایقی فوق قانون رعایت کنند. قوه مقننه نیز موظف است قانونی برخلاف آنها تصویب نکند.

ملتهای دیگر تا وقتی که از نظر خودشان ثابت و محقق نشده که چنین حقوقی در طبیعت به همین کیفیت وجود دارد، ملزم نیستند آنها را رعایت کنند و از طرف دیگر این مسائل جزء مسائل تجربی و آزمایشی نیست که احتیاج به وسایل و لابراتوار و غیره دارد و این وسایل برای اروپاییان فراهم است و برای دیگران نیست؛ شکافتن اتم نیست که رموز و وسایلش در اختیار افراد محدودی باشد، فلسفه و منطق است، ابزارش مغز و عقل و قوه استدلال است.

اگر فرضاً ملتهای دیگر مجبور باشند در فلسفه و منطق مقلد دیگران باشند و در خود شایستگی تفکر فلسفی احساس نکنند، ما ایرانیان نباید اینچنین فکر کنیم . ما در گذشته شایستگی خود را به حد اعلی در بررسیهای منطقی و فلسفی نشان داده ایم . ما چرا در مسائل فلسفی مقلد دیگران باشیم ؟

عجبا! دانشمندان اسلامی آنجا که پای اصل عدالت و حقوق ذاتی بشر به میان می آید، آنقدر برایش اهمیت قائل می شوند که بدون چون و چرا به موجب قاعده تطابق عقل و شرع می گویند حکم شرع هم همین است، یعنی احتیاجی به تایید شرعی نمی بینند. اما امروز کار ما به آنجا کشیده که می خواهیم با تصویب نمایندگان صحت این مسائل را تایید نماییم .

həŋ ˈũˈkũ ʃũzʃ ʒʒʈ t̩ zŋ ũ̄ ̄ũθ vɪϕɪ

از این مضحکتر این است که آنجا که می خواهیم حقوق انسانی زن را بررسی کنیم به آراء پسران و دختران جوان مراجعه کنیم ، کوپن چاپ کنیم و بخواهیم با پر کردن کوپن کشف کنیم که حقوق انسانی چیست و آیا حقوق انسانی زن و مرد يك جور است و یا دو جور؟

به هر حال ما مسأله حقوق انسانی زن را به شکل علمی و فلسفی و بر اساس حقوق ذاتی بشری بررسی می کنیم . می خواهیم ببینیم همان اصولی که اقتضا می کند انسانها به طور کلی دارای يك سلسله حقوق طبیعی و خدادادی باشند، آیا ایجاب می کند که زن و مرد از لحاظ حقوق دارای وضع مشابهی بوده باشند یا نه ؟ لذا از دانشمندان و متفکران و حقوقدانان واقعی کشور که یگانه مرجع صلاحیتدار اظهار نظر در اینگونه مسائل می باشند درخواست می کنیم به دلایل ما با دیده تحقیق و انتقاد بنگرند. موجب کمال امتنان اینجانب خواهد بود اگر مستدلا نظر خود را در تاءید یا رد این گفته ها ابراز نمایند. برای بررسی این مطلب لازم است اولاً بحثی درباره اساس و ریشه حقوق انسانی انجام دهیم و سپس خصوص حقوق زن و مرد را مورد مطالعه قرار دهیم .

بد نیست قبلاً اشاره مختصری به نهضت‌های حقوقی قرون جدید که به نظریه تساوی زن و مرد منتهی شد بنماییم .

ḡ yōŭ ōh ʔ: kʒλʏ xʒθŭf v̄ ʒvŭā̄t

(در اروپا از قرن ۱۷ به بعد به نام حقوق بشر زمزمه هایی آغاز شد. نویسندگان و متفکران قرن ۱۷ و ۱۸ افکار خود را در باره حقوق طبیعی و فطری و غیرقابل سلب بشر با پشتکار عجیبی در میان مردم پخش کردند. ژان ژاک روسو و ولتر و منتسکیو از این دسته از متفکران و نویسندگان اند. اولین نتیجه عملی که از افکار طرفداران حقوق طبیعی بشر حاصل شد این بود که در انگلستان بک کشمکش طولانی میان هیئات حاکمه و ملت به وجود آمد. ملت موفق شد در سال ۱۶۸۸ میلادی پاره ای از حقوق اجتماعی و سیاسی خود را طبق یک اعلام نامه حقوق پیشنهاد کنند و مسترد دارند.)^(۱۱)

نتیجه علمی بارز دیگر شیوع این افکار در جنگهای استقلال امریکا علیه انگلستان ظاهر شد. سیزده مستعمره انگلستان در امریکای شمالی در اثر فشار و تحمیلات زیادی که بر آنها وارد می شد سر به طغیان و عصیان بلند کردند و بالاخره استقلال خویش را بدست آوردند.

در سال ۱۷۷۶ میلادی کنگره ای در فیلادلفیا تشکیل شد که استقلال عمومی را اعلان و اعلامیه ای در این زمینه منتشر کرد و در مقدمه آن چنین نوشت:

(جمیع افراد بشر در خلقت یکسانند و خالق به هر فردی حقوق ثابت و لایتغیری تفویض فرموده است مثل حق حیات و حق آزادی، و علت غایی تشکیل حکومتها حفظ حقوق

مزبور است و قوه حکومت و نفوذ کلمه او منوط به رضایت ملت خواهد بود...^(۱۲) اما آن که به نام (اعلامیه حقوق بشر) در جهان معروف شد آن چیزی است که پس از انقلاب کبیر فرانسه به نام اعلان حقوق منتشر شد. این اعلامیه عبارت است از یک سلسله اصول کلی که در آغاز قانون اساسی فرانسه قید شده و جزء لاینفک قانون اساسی فرانسه محسوب می شود. این اعلامیه مشتمل می شود بر یک مقدمه و هفده ماده .

ماده اول آن این است : (افراد بشر آزاد متولد شده و مادام العمر آزاد مانده و در حقوق با یکدیگر مساویند...). در قرن ۱۹ تحولات و افکار تازه ای در زمینه حقوق بشری در مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی رخ داد که منتهی به ظهور سوسیالیسم و لزوم تخصیص منافع به طبقات زحمتکش و انتقال حکومت از دست سرمایه دار به دست کارگر گردید.

تا اوایل قرن بیستم هر چه در اطراف حقوق بشر بحث شده است مربوط است به حقوق ملتها در برابر دولتها و یا حقوق طبقات رنجبر و زحمتکش در برابر کارفرمایان و اربابان .

در قرن بیستم برای اولین بار مسأله (حقوق زن) در برابر حقوق مرد عنوان شد. انگلستان - که قدیمترین کشور دموکراسی به شمار می رود - فقط در اوایل قرن بیستم برای زن و مرد حقوق مساوی قائل شد. دول متحده آمریکا با آنکه در قرن هجده ضمن اعلان استقلال به حقوق عمومی بشر اعتراف کرده بودند، در سال ۱۹۲۰ میلادی قانون تساوی زن و

مرد را در حقوق سیاسی تصویب کردند و همچنین فرانسه در قرن بیستم تسلیم این امر شد.

به هر حال در قرن بیستم گروه‌های زیادی در همه جهان طرفدار تحول عمیقی در روابط مرد و زن از نظر حقوق و وظایف گردیدند. به عقیده اینها تحول و دگرگونی در روابط ملتها با دولتها و روابط زحمتکشان و رنجبران با کارفرمایان و سرمایه داران، مادامی که در روابط حقوقی مرد و زن اصلاحاتی صورت نگیرد وافی به تامین عدالت اجتماعی نیست.

از این رو برای اولین بار در اعلامیه جهانی حقوق بشر - که پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۸ میلادی (۱۳۲۷ هجری شمسی) از طرف سازمان ملل متحد منتشر شد - در مقدمه آن چنین قید شد:

(از آنجا که مردم ملل متحد ایمان خود را به حقوق بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجدداً در منشور اعلام کرده اند...)

تحول و بحران ماشینی قرن نوزدهم و بیستم و به فلاکت افتادن کارگران و به خصوص زنان بیش از پیش سبب شد که به موضوع حقوق زن رسیدگی شود. در تاریخ آلبرماله، جلد ۶، می نویسد:

(تا زمانی که دولتها به احوال کارگران و طرز رفتار کارفرمایان با آن طبقه توجه نداشتند، سرمایه داران هر چه می خواستند می کردند... صاحبان کارخانه ها زنان و کودکان خردسال را با مزد بسیار کم به کار می گماشتند، و چون ساعات کار ایشان زیاد بود غالباً گرفتار

امراض گوناگون می شدند و در جوانی می مردند.)

این بود تاریخچه مختصری از نهضت حقوق بشر در اروپا. چنانکه می دانیم همه موارد اعلامیه های حقوق بشر که برای اروپاییان تازگی دارد در چهارده قرن پیش در اسلام پیش بینی شده و بعضی از دانشمندان عرب و ایرانی آنها را با مقایسه به این اعلامیه ها در کتابهای خود آورده اند. البته اختلافی در بعضی قسمتها میان آنچه در این اعلامیه ها آمده با آنچه اسلام آورده وجود دارد و این خود بحث دلکش و شیرینی است، از آن جمله است مسأله حقوق زن و مرد که اسلام تساوی را می پذیرد اما تشابه و وحدت و یکنواختی را در زمینه حقوق زن و مرد نمی پذیرد.

(از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان ، اساس آزادی و عدالت و صلح را تشکیل می دهد.

از آنجا که عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه ای گردیده است که روح بشریت را به عصیان واداشته ، و ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان عقیده ، آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند به عنوان بالاترین آمال بشر اعلام شده است .

از آنجا که اساسا حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد.

از آنجا که اساسا لازم است توسعه روابط دوستانه بین ملل را مورد تشویق قرار داد .

از آنجا که مردم ملل متحد، ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجددا در منشور اعلام کرده اند و تصمیم راسخ گرفته اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیطی آزادتر وضع زندگی بهتری به وجود آورند.

... Մի յիճՏՁ ։ Մ

مجمع عمومی ، این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل اعلام می کند تا جمیع افراد و همه ارکان اجتماع این اعلامیه را دائما در مد نظر داشته باشند و مجاهدت کنند که به وسیله تعلیم و تربیت احترام این حقوق و آزادیها توسعه یابد و با تدابیر تدریجی ملی و بین المللی ، شناسائی و اجرای واقعی و حیاتی آنها، چه در میان خود ملل عضو و چه در بین مردم کشورهای که در قلمرو آنها می باشد تامین گردد (...)

جمله های طلایی بالا مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر است ؛ مقدمه همان اعلامیه ایست که درباره اش می گویند : (بزرگترین توفیقی است که تا این تاریخ در طریق تاءیید حقوق انسانی نصیب عالم بشریت شده است) .

روی هر کلمه و هر جمله آن حساب شده است ، و چنانکه در مقاله پیش گفتیم مظهر افکار چندین قرن فلاسفه آزادیخواه و حقوق شناس جهان است .

این اعلامیه در ۳۰ ماده تنظیم شده است. بگذریم از اینکه بعضی مسائل در برخی مواد مکرر شده و یا لاقلاً ذکر یک مطلب در یک ماده از ذکر مندرجات بعضی مواد دیگر بی نیاز کننده است و یا بعضی مواد اعلامیه به مواد مختلفی قابل تجزیه است.

نکات مهم مقدمه این اعلامیه که شایسته است مورد توجه قرار گیرد چند تا است:

۱. بشر از یک نوع حیثیت و احترام و حقوق ذاتی غیر قابل انتقال برخوردار است.

۲. حیثیت و احترام و حقوق ذاتی بشر کلی و عمومی است، تمام افراد انسانی را در بر می گیرد، تبعیض بردار نیست، سفید و سیاه، بلند و کوتاه، زن و مرد یکسان از آن برخوردارند. همان طوری که در میان اعضای یک خانواده احدی نمی تواند گوهر خود را از سایر اعضا شریفتر و اصیل تر بداند، همه افراد بشر نیز که عضو یک خانواده بزرگتر و اعضای یک پیکر می باشند از لحاظ شرافت متساویند، هیچکس نمی تواند خود را از فرد دیگر شریفتر بداند.

۳. اساس آزادی و صلح و عدالت این است که همه افراد در عمق وجدان خود به این حقیقت (حیثیت و احترام ذاتی همه انسانها) ایمان و اعتراف داشته باشند.

این اعلامیه می خواهد بگوید منشأ کلیه ناراحتیهایی که افراد بشر برای یکدیگر به وجود می آورند کشف کرده است. منشأ بروز جنگها و

ظلم‌ها و تجاوزها و اعمال وحشیانه افراد و اقوام نسبت به یکدیگر، عدم شناسایی حیثیت و احترام ذاتی انسان است. این عدم شناسایی از طرف عده ای، طرف مقابل را وادار به عصیان و طغیان می‌کند و از همین راه صلح و امنیت به خطر می‌افتد.

۴. بالاترین آرزویی که همه در راه تحقق بخشیدن به آن باید بکوشند، ظهور دنیایی است که در آن آزادی عقیده و امنیت و رفاه مادی به طور کامل وجود داشته باشد؛ اختناق، ترس، فقر ریشه کن شده باشد. مواد سی‌گانه اعلامیه برای تحقق بخشیدن به این آرزو تنظیم شده است.

۵. ایمان به حیثیت ذاتی انسانها و احترام به حقوق غیر قابل سلب و انتقال آنها تدریجا به وسیله تعلیم و تربیت باید در همه افراد به وجود آید.

ἡ ἀνθρώπου ἰσοτιμία καὶ ἡ ἀνθρώπου

اعلامیه حقوق بشر چون بر اساس احترام به انسانیت و آزادی و مساوات تنظیم شده و برای احیای حقوق بشر به وجود آمده ، مورد احترام و تکریم هر انسان با وجدانی است . ما مردم مشرق زمین از دیر زمان از ارزش و مقام و احترام انسان دم زده ایم . در دین مقدس اسلام - چنانکه در مقاله پیش گفتیم - انسان ، حقوق انسان ، آزادی و مساوات آنها نهایت ارزش و احترام را دارد . نویسندگان و تنظیم کنندگان این اعلامیه و همچنین فیلسوفانی که در حقیقت الهام دهنده نویسندگان این اعلامیه هستند، مورد ستایش و تعظیم ما می باشند. ولی چون این اعلامیه یک متن فلسفی است ، به دست بشر نوشته شده نه به دست فرشتگان ، استنباط گروهی از افراد بشر است ، هر فیلسوفی حق دارد آن را تجزیه و تحلیل کند و احیانا نقاط ضعفی که در آن می بیند تذکر دهد.

این اعلامیه خالی از نقاط ضعف نیست ولی ما در این مقاله روی نقاط ضعف آن انگشت نمی گذاریم ، روی نقطه قوت آن انگشت می گذاریم .

تکیه گاه این اعلامیه (مقام ذاتی انسان) است ، شرافت و حیثیت ذاتی انسان است . از نظر این اعلامیه انسان به واسطه یک نوع کرامت و شرافت مخصوص به خود دارای یک سلسله حقوق و آزادیها شده است که سایر جانداران به واسطه فاقد بودن آن حیثیت و شرافت و کرامت ذاتی ، از آن حقوق و آزادیها

بی بهره اند. نقطه قوت این اعلامیه همین
است .

3̄θF zūU vIϕPI θh iŭϕTŭ BZλ& γ Q̄εF

اینجاست که بار دیگر با یک مسأله فلسفی کهن مواجه می شویم : ارزیابی انسان ، مقام و شرافت انسان نسبت به سایر مخلوقات ، شخصیت قابل احترام انسان . باید بپرسیم آن حیثیت ذاتی انسانی که منشاء حقوقی برای انسان گشته و او را از اسب و گاو و گوسفند و کبوتر متمایز ساخته چیست ؟ و همین جاست که یک تناقض واضح میان اساس اعلامیه حقوق بشر از یک طرف و ارزیابی انسان در فلسفه غرب از طرف دیگر نمایان می گردد .

در فلسفه غرب سالهاست که انسان از ارزش و اعتبار افتاده است . سخنانی که در گذشته درباره انسان و مقام ممتاز وی گفته می شد و ریشه همه آنها در مشرق زمین بود ، امروز در اغلب سیستمهای فلسفه غربی مورد تمسخر و تحقیر قرار می گیرد .

انسان از نظر غربی تا حدود یک ماشین تنزل کرده است ، روح و اصالت آن مورد انکار واقع شده است . اعتقاد به علت غایی و هدف داشتن طبیعت یک عقیده ارتجاعی تلقی می گردد .

در غرب از اشرف مخلوقات بودن انسان نمی توان دم زد ، زیرا به عقیده غرب عقیده به اشرف مخلوقات بودن انسان و اینکه سایر مخلوقات طفیلی انسان و مسخر انسان می باشند ناشی از یک عقیده بطلمیوسی کهن درباره هیئت زمین و آسمان و مرکزیت زمین و گردش کرات آسمانی به دور زمین بود ؛ با رفتن این عقیده جایی برای اشرف مخلوقات بودن انسان باقی نمی ماند . از نظر

غرب ، اینها همه خود خواهیهای بوده است که در گذشته دامنگیر بشر شده است . بشر امروز متواضع و فروتن است ، خود را مانند موجودات دیگر بیش از مشتی خاک نمی داند، از خاک پدید آمده و به خاک باز می گردد و به همین جا خاتمه می یابد .

غربی متواضعانه روح را به عنوان جنبه ای مستقل از وجود انسان و به عنوان حقیقی قابل بقا نمی شناسد و میان خود و گیاه و حیوان از این جهت فرقی قائل نمی شد . غربی میان فکر و اعمال روحی و میان گرمای زغال سنگ از لحاظ ماهیت و جوهر تفاوتی قائل نیست ؛ همه را مظاهر ماده و انرژی می شناسد . از نظر غرب صحنه حیات برای همه جانداران و از آن جمله انسان میدان خونینی است که نبرد لاینقطع زندگی آن را به وجود آورده است . اصل اساسی حاکم بر وجود جانداران و از آن جمله انسان اصل تنازع بقاست . انسان همواره می کوشد خود را در این نبرد نجات دهد . عدالت و نیکی و تعاون و خیر خواهی و سایر مفاهیم اخلاقی و انسانی همه مولود اصل اساسی تنازع بقا می باشد و بشر این مفاهیم را به خاطر حفظ موقعیت خود ساخته و پرداخته است .

از نظر برخی فلسفه های نیرومند غربی انسان ماشینی است که محرك او جز منافع اقتصادی نیست . دین و اخلاق و فلسفه و علم و ادبیات و هنر همه رو بناهایی هستند که زیر بنای آنها طرز تولید و پخش و تقسیم ثروت است ؛ همه اینها جلوه ها و مظاهر جنبه های

اقتصادی زندگی انسان است . خیر، اینهم برای انسان زیاد است ؛ محرك و انگیزه اصلی همه حرکتهای و فعالیتهای انسان عوامل جنسی است . اخلاق و فلسفه و علم و دین و هنر همه تجلیات و تظاهرات رقیق شده و تغییری شکل داده عامل جنسی وجود انسان است .

من نمی دانم اگر بناست منکر هدف داشتن خلقت باشیم و باید معتقد باشیم که طبیعت جریانات خود را کورکورانه طی میکند، اگر یگانه قانون ضامن حیات انواع جانداران تنازع بقا و انتخاب اصلح و تغییرات کاملاً تصادفی است و بقا و موجودیت انسان مولود تغییرات تصادفی و بی هدف و یک سلسله جنایات چند میلیون سالی است که اجداد وی نسبت به انواع دیگر روا داشته تا امروز به این شکل باقی مانده است ، اگر بناست معتقد باشیم که انسان خود نمونه ای است از ماشینهایی که اکنون خود به دست خود سازد، اگر بناست اعتقاد به روح و اصالت و بقای آن خودخواهی و اغراق و مبالغه درباره خود باشد، اگر بناست انگیزه و محرك اصلی بشر در همه کارها امور اقتصادی یا جنسی یا برتری طلبی باشد، اگر بناست نیک و بد به طور کلی مفاهیم نسبی باشند و الهامات فطری و وجدانی سخن یاوه شمرده شود، اگر انسان جنساً بنده شهوات و میلهای نفسانی خود باشد و جز در برابر زور سر تسلیم خم نکند، و اگر... چگونه می توانیم از حیثیت و شرافت انسانی و حقوق غیر قابل سلب و شخصیت قابل احترام انسان دم بزنیم و آن را اساس و پایه همه فعالیتهای خود قرار دهیم ؟!

“Ἐἰ τῆς Πλευρῆς Θύρα ἰϋϕτῦ τῶν ἑν ὕψ”

در فلسفه غرب تا آنجا که ممکن بوده به حیثیت ذاتی انسان لطمه وارد شده و مقام انسان پایین آمده است. دنیای غرب از طرفی انسان را از لحاظ پیدایش و علی که او را به وجود آورده است، از لحاظ هدف دستگاه آفرینش درباره او، از لحاظ ساختمان و تار و پود وجود و هستی اش، از لحاظ انگیزه و محرك اعمالش، از لحاظ وجدان و ضمیرش، تا این اندازه او را پایین آورده که گفتیم.

آنگاه اعلامیه بالابلند درباره ارزش و مقام انسان و حیثیت و کرامت و شرافت ذاتی و حقوق مقدس و غیر قابل انتقالش صادر می کند و همه افراد بشر را دعوت می کند که به این اعلامیه بالابلند ایمان بیاورند.

برای غرب لازم بود اول در تفسیری که از انسان می کند تجدید نظری به عمل آورد، آنگاه اعلامیه های بالا بلند در زمینه حقوق مقدس و فطری بشر صادر کند.

من قبول دارم که همه فلاسفه غرب انسان را آنچنان که شرح داده شد تفسیر نکرده اند؛ عده زیادی از آنها انسان را کم و بیش آنچنان تفسیر کرده اند که شرق تفسیر می کند. نظر من طرز تفکری است که در اکثریت مردم غرب به وجود آمده و مردم جهان را تحت تاءثیر قرار داده است.

اعلامیه حقوق بشر را باید کسی صادر کند که انسان را در درجه ای عالیتر از یک ترکیب مادی ماشینی می بیند، انگیزه ها و محرکهای انسان را منحصر به امور

حیوانی و شخصی نمی داند، برای انسان وجدان انسانی قائل است. اعلامیه حقوق بشر را باید شرق صادر کند که به اصل انی جاعل فی الارض خلیفه^(۱۳) ایمان دارد و در انسان نمونه ای از مظاهر الوهیت سراغ دارد. کسی باید دم از حقوق بشر بزند که در انسان آهنگ سیر و سفری تا سر منزل **یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه**^(۱۴) قائل است.

اعلامیه حقوق بشر بشر شایسته آن سیستمهای فلسفی است که به حکم و نفس و **ماسویها فالهمها فجورها و تقواها**^(۱۵) در سرشت انسان تمایل به نیکی قائلند. اعلامیه حقوق بشر را باید کسی صادر کند که به سرشت بشر خوشبین است و به حکم **لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم**^(۱۶) آن را معتدلتترین و کاملترین سرشتهای می داند.

آنچه شایسته طرز تفکر غربی در تفسیر انسان است، اعلامیه حقوق بشر نیست بلکه همان طرز رفتاری است که غرب عملاً درباره انسان روا دارد، یعنی کشتن همه عواطف انسانی، به بازی گرفتن ممیزات بشری، تقدم سرماییه بر انسان، اولویت پول بر بشر، معبود بودن ماشین، خدایی ثروت، استثمار انسانها، قدرت بی نهایت سرماییه داری، که اگر احیاناً یک نفر میلیونر ثروت خود را برای بعد از خودش به سگ محبوبش منتقل کند آن سگ احترامی مافوق احترام انسانها پیدا می کند؛ انسانها در خدمت یک سگ ثروتمند به عنوان پیشکار، منشی، دفتردار استخدا می شوند و در مقابل او دست به سینه می ایستند و تعظیم می کنند.

200 ḡ ṬḥeṬḥ ḠZṬzÜḥI ÜḐ ḥZṬḠ 2U ṛ ÜḥF
ÜḐ ḥZḠ zÜḥḠ

مسأله مهم اجتماع بشر در امروز این است که بشر به تعبیر قرآن (خود) را فراموش کرده است ، هم خود را فراموش کرده و هم خدای خود را. مسأله مهم این است که (خود) را تحقیر کرده است ، از درون بیینی و توجه به باطن و ضمیر غافل شده و توجه خویش را یکسره به دنیای حسی و مادی محدود کرده است . هدفی برای خود جز چشیدن مادیات نمی بیند و نمی داند، خلقت را عبث می نگارد، خود را انکار می کند، روح خود را از دست داده است . بیشتر بدبختیهای امروز بشر ناشی از این طرز تفکر است و متأسفانه نزدیک است جهانگیر شود و یکباره بشریت را نیست و نابود کند. این طرز تفکر درباره انسان سبب شده که هر چه تمدن توسعه پیدا کند و عظیم تر می گردد، تمدن به سوی حقارت می گراید. این طرز تفکر درباره انسان موجب گشته که انسانهای واقعی را همواره در گذشته باید جستجو کرد و دستگاه عظیم تمدن امروز به ساختن هرچیز عالی و دست اول قادر است جز به ساختن انسان .

گاندی می گوید :

(غربی برای آن مستحق دریافت لقب خدایی زمین است که همه امکانات و موهبتهای زمینی را مالک است . او به کارهای زمینی قادر است که ملل دیگر آنها را در قدرت خدا می دانند. لکن غربی از یک چیز عاجز است و آن تاءمل در باطن خویش است . تنها این موضوع برای اثبات پوچی درخشندگی کاذب تمدن جدید کافی است .

تمدن غربی اگر غربیان را مبتلا به خوردن مشروب و توجه به اعمال جنسی نموده است، به خاطر این است که غربی به جای (خویشتن جویی) در پی نسیان و هدر ساختن خویشتن است. ... قوه عملی او بر اکتشاف و اختراع و تهیه وسائل جنگی، ناشی از فرار غربی از (خویشتن) است نه قدرت و تسلط استثنایی وی بر خود... ترس از تنهایی و سکوت، و توسل به پول، غربی را از شنیدن ندای باطن خود عاجز ساخته و انگیزه فعالیت‌های مداوم او همینهاست. محرك او در فتح جهان، ناتوانی او در (حکومت به خویشتن) است. به همین علت غربی پدید آورنده آشوب و فساد در سراسر دنیا است... وقتی انسان روح خود را از دست بدهد، فتح دنیا به چه درد او می‌خورد... کسانی که انجیل به آنان تعلیم داده است که در جهان مبشر حقیقت و محبت و صلح باشند، خودشان در جستجوی طلا و برده به هر طرف روانند؛ به جای اینکه مطابق تعالیم انجیل در مملکت خداوند در جستجوی بخشش و عدالت باشند، برای تبرئه سیئات خود از حربه مذهب استفاده می‌کنند و به جای نشر کلام الهی، بر سر ملتها بمب می‌ریزند.)

و به همین علت اعلامیه حقوق بشر بیش از همه و پیش از همه از طرف خود غرب نقض شده است. فلسفه ای که غرب عملاً در زندگی طی کند، راهی جز شکست اعلامیه حقوق بشر باقی نمی‌گذارد.

بخش ششم : مبانی طبیعی حقوق خانوادگی

(*) ЗАНУЗТУЧ КЗЛҮ ЗОЗЪ ЗТӰЪ

مقدمه گفتیم که روح و اساس اعلامیه حقوق بشر این است که انسان از یک نوع حیثیت و شخصیت ذاتی قابل احترام برخوردار است و در متن خلقت و آفرینش یک سلسله حقوق و آزادیها به او داده شده است که هیچ نحو قابل سلب و انتقال نمی باشند.

و گفتیم این روح و اساس ، مورد تایید اسلام و فلسفه های شرقی است و آنچه با روح و اساس این اعلامیه ناسازگار است و آن را بی پایه جلوه می دهد همانا تفسیرهایی است که در بسیاری از سیستمهای فلسفی غرب درباره انسان و تاروپود هستی اش می شود.

بدیهی است که یگانه مرجع صلاحیتدار برای شناسایی حقوق واقعی انسانها کتاب پر ارزش آفرینش است . با رجوع به صفحات و سطور این کتاب عظیم حقوق واقعی مشترک انسانها و وضع حقوقی زن و مرد در مقابل یکدیگر مشخص می گردد.

عجیب این است که بعضی از ساده دلان به هیچ وجه حاضر نیستند این مرجع عظیم را به رسمیت بشناسند. از نظر اینها یگانه مرجع صلاحیتدار گروهی از افراد بشر هستند که دست در کار تنظیم این اعلامیه بوده اند و امروز بر همه جهان سیادت و حکمرانی دارند، هر چند خودشان عملاً چندان پابند مواد این اعلامیه نیستند؛ دیگران را نرسد در آنچه آنها می گویند چون و چرا کنند. ولی ما به نام همان (حقوق بشر) برای خود

حق چون و چرا قائل هستیم ، دستگاه باعظمت آفرینش را که کتاب گویای الهی است یگانه مرجع صلاحیتدار می دانیم .

من بار دیگر از خوانندگان محترم معذرت می خواهم از اینکه برخی مسائل را در این سلسله مقالات مطرح می کنم که اندکی رنگ فلسفی دارد و خشک به نظر می رسد و برای بعضی از خوانندگان محترم خستگی آور است . خودم تا حد امکان از طرح این گونه مسائل اجتناب دارم ، ولی گاهی ارتباط مسائل حقوق زن با این مسائل خشک فلسفی به قدری است که بحث درباره آنها اجتناب ناپذیر است .

رابطه حقوق طبیعی و هدفداری طبیعت از نظر ما حقوق طبیعی و فطری از آنجا پیدا شده که دستگاه خلقت با روشن بینی و توجه به هدف ، موجودات را به سوی کمالاتی که استعداد آنها در وجود آنها نهفته است سوق می دهد.

هر استعداد طبیعی مبنای يك (حق طبیعی) است و يك (سند طبیعی) برای آن به شمار می آید. مثلا فرزند انسان حق درس خواندن و مدرسه رفتن دارد، اما بچه گوسفند چنین حقی ندارد، چرا؟

برای اینکه استعداد درس خواندن و دانا شدن در فرزند انسان هست ، اما در گوسفند نیست . دستگاه خلقت این سند طلبکاری را در وجود انسان قرار داده و در وجود گوسفند قرار نداده است . همچنین است حق فکر کردن و رای دادن و اراده آزاد داشتن .

بعضی خیال می کنند فرضیه (حقوق طبیعی) و اینکه خلقت و آفرینش ، انسان را به نوعی از حقوق ممتاز ساخته است يك

ادعای پوچ و خودخواهانه است و باید آن را دور افکند؛ هیچ فرقی میان انسان و غیر انسان از لحاظ حقوق نیست .

خیر، این طور نیست . استعدادهای طبیعی مختلف است . دستگاه خلقت هر نوعی از انواع موجودات را در مدار مخصوص به خود او قرار داده است و سعادت او را هم در این قرار داده که در مدار طبیعی خودش حرکت کند . دستگاه آفرینش در این کار خود هدف دارد و این سندها را به صورت تصادف و از روی بی خبری و ناآگاهی به دست مخلوقات نداده است . در این سلسله مقالات توضیح بیشتر درباره این مطلب میسر نیست .

ریشه و اساس حقوق خانوادگی را - که مسأله مورد بحث ماست - مانند سایر حقوق طبیعی در طبیعت باید جستجو کرد . از استعدادهای طبیعی زن و مرد و انواع سندهایی که خلقت به دست آنها سپرده است می توانیم بفهمیم آیا زن و مرد دارای حقوق و تکالیف مشابهی هستند یا نه ؟ فراموش نکنید ، همچنانکه در مقاله های پیش گفتیم مسأله مورد بحث حقوق خانوادگی زن و مرد است نه تساوی حقوق آنها .

حقوق اجتماعی افراد بشر از لحاظ حقوق اجتماعی غیر خانوادگی یعنی از لحاظ حقوقی که در اجتماع بزرگ ، خارج از محیط خانواده نسبت به یکدیگر پیدا می کنند ، هم وضع مساوی دارند و هم وضع مشابه ؛ یعنی حقوق اولی طبیعی آنها برابر یکدیگر و مانند یکدیگر است ؛ همه مثل هم حق دارند از مواهب خلقت استفاده کنند ؛ مثل هم حق دارند کار کنند ؛ مثل هم حق دارند در مسابقه زندگی شرکت

کنند؛ همه مثل هم حق دارند خود را نامزد هر پست از پستهای اجتماعی بکنند و برای تحصیل و به دست آوردن از طریق مشروع کوشش کنند، همه مثل هم حق دارند استعدادهای علمی و عملی وجود خود را ظاهر کنند.

و البته همین تساوی در حقوق اولیه طبیعی تدریجا آنها را از لحاظ حقوق اکتسابی در وضع نامساوی قرار می دهد؛ یعنی همه به طور مساوی حق دارند کار کنند و در مسابقه زندگی شرکت نمایند اما چون پای انجام وظیفه و شرکت در مسابقه میان می آید، همه در این مسابقه يك جور از آب در نمی آیند: بعضی پر استعدادترند و بعضی کم استعدادتر، بعضی پر کارترند و بعضی کم کارتر، بآلآخره بعضی عالمتر، باکمال تر، باهنرتر، کارآمدتر، لایقتر از بعضی دیگر از کار در می آیند. قهرا حقوق اکتسابی آنها صورت نامتساوی به خود می گیرد و اگر بخواهیم حقوق اکتسابی آنها را نیز مانند حقوق اولی و طبیعی آنها مساوی قرار دهیم، عمل ما جز ظلم و تجاوز نامی نخواهد داشت.

3dũ0ΣFHÛ 3PγÛ 3Q2`b KZλY ɔũϒP ıÛ ÛθA
αhTΘÛh 3Y`ũRεε γ zyũϕε εbγ hÛθIÛ υΣV ρ

برای اینکه مطالعه در احوال بشر ثابت می کند که افراد بشر طبیعتاً هیچکدام رئیس یا مرئوس آفریده نشده اند، هیچکس کارگر یا صنعتگر یا استاد یا معلم یا افسر یا سرباز یا وزیر به دنیا نیامده است. اینها مزایا و خصوصیات است که جزء حقوق اکتسابی بشر است؛ یعنی افراد در پرتو لیاقت و استعداد و کار و فعالیت باید آنها را از اجتماع بگیرند و اجتماع با يك قانون قراردادی آنها را به افراد خود واگذار می کند.

تفاوت زندگی اجتماعی انسان با زندگی اجتماعی حیوانات اجتماعی از قبیل زنبور عسل در همین جهت است. تشکیلات زندگی آن حیوانات صد در صد طبیعی است؛ پستها و کارها به دست طبیعت در میان آنها تقسیم شده نه بدست خودشان؛ طبیعتاً بعضی رئیس و بعضی مرئوس، بعضی کارگر و بعضی مهندس و بعضی مأمور انتظامی آفریده شده اند. اما زندگی اجتماعی انسان اینطور نیست.

به همین جهت بعضی از دانشمندان یکباره این نظریه قدیم فلسفی را که گوید (انسان طبیعتاً اجتماعی است) انکار کرده و اجتماع انسانی را صددرصد (قراردادی) فرض کرده اند.

حقوق خانوادگی این در اجتماع غیر خانوادگی. اما در اجتماع خانوادگی چطور؟ آیا افراد بشر در اجتماع نیز از لحاظ حقوق اولیه طبیعی وضع مشابه و همانندی دارند و تفاوت آنها در حقوق اکتسابی است؟ یا میان اجتماع

خانوادگی یعنی اجتماعی که از زن و شوهر، پدر و مادر و فرزندان و برادران و خواهران تشکیل می شود. با اجتماع غیر خانوادگی، از لحاظ حقوق اولیه نیز متفاوت است و قانون طبیعی، حقوق خانوادگی را به شکلی مخصوص وضع کرده است ؟

در اینجا دو فرض وجود دارد : یکی اینکه زن و شوهری و پدر و فرزندی یا مادر و فرزندی مانند سایر روابط اجتماعی و همکاریهای افراد با یکدیگر در مؤسسات ملی یا مؤسسات دولتی، سبب نمی شود که بعضی افراد طبعا وضع مخصوص به خود داشته باشند. فقط مزایای اکتسابی سبب می شود که یکی مثلا رئیس و دیگری مرئوس، یکی مطیع و دیگری مطاع، یکی دارای ماهانه بیشتر و یکی کمتر باشد، زن بودن یا شوهر بودن، پدر یا مادر بودن و فرزند بودن نیز سبب نمی شود که هر کدام وضع مخصوص به خود داشته باشند. فقط مزایای اکتسابی می تواند وضع آنها را نسبت به یکدیگر معین کند.

فرضیه (تشابه حقوق زن و مرد در حقوق خانوادگی) که به غلط نام (تساوی حقوق) به آن داده اند مبتنی بر همین فرض است. طبق این فرضیه زن و مرد با استعدادها و احتیاجات مشابه و با سندهای حقوقی مشابهی که از طبیعت در دست دارند در زندگی خانوادگی شرکت می کنند. پس باید حقوق خانوادگی براساس یکسانی و همانندی و تشابه تنظیم شود.

فرض دیگر این است که خیر، حقوق طبیعی اولیه آنها نیز متفاوت است. شوهر بودن از آن جهت که شوهر بودن است وظایف و حقوق خاصی را ایجاب می کند و زن بودن از آن جهت که زن بودن است وظایف و

حقوق دیگری ایجاب می کند. همچنین
است پدر یا مادر بودن و فرزند بودن و
به هر حال اجتماع خانوادگی با
سایر شرکتها و همکاریهای اجتماع
متفاوت است. فرضیه (عدم تشابه به
حقوق خانوادگی زن و مرد) که اسلام آن را
پذیرفته مبتنی بر این اصل است.
حالا کدامیک از دو فرض بالا درست
است و از چه راه می توانیم درستی یکی
از این دو فرض را بفهمیم؟

() ЗАНЎЗТУҶ КЗАҶ ЗОЗ Ё ЗТУЪ

مقدمه برای اینک که خوانندگان محترم بتوانند خوب نتیجه گیری کنند، باید مطالبی که در فصل گذشته گفته شد در نظر داشته باشند. گفتیم :

۱. حقوق طبیعی از آنجا پیدا شده که طبیعت هدف دارد و با توجه به هدف، استعدادهایی در وجود موجودات نهاده و استحقاقهایی به آنها داده است.

۲. انسان از آن جهت که انسان است از يك سلسله حقوق خاص که (حقوق انسانی) نامیده می شود برخوردار است و حیوانات از این نوع حقوق برخوردار نمی باشند.

۳. راه تشخیص حقوق طبیعی و کیفیت آنها مراجعه به خلقت و آفرینش است. هر استعداد طبیعی يك سند طبیعی است برای يك حق طبیعی.

۴. افراد انسان از لحاظ اجتماع مدنی همه دارای حقوق طبیعی مساوی و مشابهی می باشند و تفاوت آنها در حقوق اکتسابی است که بستگی دارد به کار و انجام وظیفه و شرکت در مسابقه انجام تکالیف.

۵. علت اینک که افراد بشر در اجتماع مدنی دارای حقوق طبیعی مساوی و مشابهی هستند این است که مطالعه در احوال طبیعت انسانها روشن می کند که افراد انسان - برخلاف حیوانات اجتماعی از قبیل زنبور عسل - هیچ کدام طبیعتاً رئیس یا مرئوس، مطیع یا مطاع، فرمانده یا فرمانبر، کارگر یا کارفرما، افسر یا سرباز به دنیا نیامده اند. تشکیلات زندگی انسانها طبیعی نیست؛ کارها و پستها و وظیفه ها به دست طبیعت تقسیم نشده است.

۶. فرضیه تشابه حقوق خانوادگی زن و مرد مبتنی بر این است که اجتماع خانوادگی مانند اجتماع مدنی است. افراد خانواده دارای حقوق همانند و متشابهی هستند. زن و مرد با استعدادها و احتیاجهای مشابه در زندگی خانوادگی شرکت می کنند و سندهای مشابهی از طبیعت در دست دارند. قانون خلقت به طور طبیعی برای آنها تشکیلاتی در نظر نگرفته و کارها و پستها را میان آنها تقسیم نکرده است.

و اما فرضیه عدم تشابه حقوق خانوادگی مبتنی بر این است که حساب اجتماع خانوادگی از اجتماع مدنی جداست. زن و مرد با استعدادها و احتیاجهای مشابهی در زندگی خانوادگی شرکت نمی کنند و سندهای مشابهی از طبیعت در دست ندارند. قانون خلقت آنها را در وضع نامشابهی قرار داده و برای هر يك از آنها مدار و وضع معینی در نظر گرفته است.

اکنون ببینیم کدامیک از دو فرضیه بالا درست است و از چه راه باید درستی یکی از این دو فرض را بفهمیم.

با مقیاسی که قبلا در دست دادیم تعیین اینکه کدامیک از دو فرض بالا صحیح است کار چندان دشواری نیست. به استعدادها و احتیاجهای طبیعی زن و مرد، به عبارت دیگر به سندهای طبیعی که قانون خلقت به دست هر يك از زن و مرد داده است مراجعه می کنیم، تکلیف روشن شود.

آیا زندگی خانوادگی طبیعی است یا قراردادی؟ در مقاله پیش گفتیم که درباره (زندگی اجتماعی انسان) دو نظر است: بعضی زندگی اجتماعی انسان را طبیعی میدانند، به اصطلاح انسان را

(مدنی بالطبع) می دانند. بعضی دیگر برعکس، زندگی اجتماعی را يك امر قراردادی می دانند که انسان به اختیار خود و تحت تاءثیر عوامل اجبار کننده خارجی - نه عوامل درونی - آن را انتخاب کرده است .

در باب زندگی خانوادگی چطور؟ آیا در اینجا هم دو نظر است؟ خیر، در اینجا يك نظر بیشتر وجود ندارد. زندگی خانوایی بشر صد در صد طبیعی است؛ یعنی انسان طبیعتاً (منزلی) آفریده شده است . فرضاً در طبیعی بودن زندگی (مدنی) انسان تردید کنیم، در طبیعی بودن زندگی (منزلی) یعنی زندگی خانوایی او نمی توانیم تردید کنیم . همچنانکه بسیاری از حیوانات با آنکه زندگی اجتماعی طبیعی ندارند بلکه به کلی از زندگی اجتماعی بی بهره اند. دارای نوعی زندگانی زناشویی طبیعی می باشند مانند کبوتران و بعضی حشرات که به طور (جفت) زندگی کنند.

حساب زندگی خانوادگی از زندگی اجتماعی جداست . در طبیعت تدابیری به کار برده شده که طبیعتاً انسان و بعضی حیوانات به سوی زندگانی خانوادگی و تشکیل کانون خانوادگی و داشتن فرزند گرایش دارند.

قرائن تاریخی، دوره ای را نشان نمی دهد که در آن دوره انسان فاقد زندگی خانوادگی باشد؛ یعنی زن و مرد منفرد از یکدیگر زیست کنند و یا رابطه جنسی میان افراد صورت اشتراکی و عمومی داشته باشد. زندگی قبایل وحشی عصر حاضر - که نمونه ای از زندگانی قدیم به شمار می رود - نیز چنین نیست .

زندگی بشر قدیم ، خواه به صورت (مادرشاهی) و خواه به صورت (پدرشاهی) شکل خانوادگی داشته است .

فرضیه چهار دوره در مسأله مالکیت ، این حقیقت مورد قبول همگان واقع شده که در ابتدا صورت اشتراکی داشته است و اختصاص بعدا پیدا شده است ، ولی در مسأله جنسیت هرگز چنین مطلبی نیست . علت اینکه مالکیت در آغاز زندگی بشری جنبه اشتراکی داشته این است که در آن وقت اجتماع بشر قبیله ای بوده و صورت خانوادگی داشته است ؛ یعنی افراد قبیله که با هم می زیسته اند، از عواطف خانوادگی بهره مند بوده اند و به همین جهت از لحاظ مالکیت وضع اشتراکی داشته اند. در ادوار اولیه فرضا قانون و رسوم و عاداتی نبوده که زن و مرد را در مقابل یکدیگر مسؤول قرار دهد. خود طبیعت و احساسات طبیعی آنها، آنها را به وظایف و حقوقی مقید می کرده است و هرگز زندگی و آمیزش جنسی بدون قید و شرط نداشته اند. همچنانکه حیواناتی که به صورت (جفت) زندگی می کنند، قانون اجتماعی و قراردادی ندارند ولی به حکم قانون طبیعی حقوق و وظایفی را رعایت می کنند و زندگی و آمیزش آنها بدون قید و شرط نیست . خانم مهرانگیز منوچهریان در مقدمه کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران می گویند :

(از نظر جامعه شناسی زندگی زن و مرد در نقاط مختلف زمین یکی از این چهار مرحله را می پیماید : ۱. مرحله طبیعی ۲. مرحله تسلط مرد ۳. مرحله اعتراض زن ۴. مرحله تساوی حقوق زن و مرد .

در مرحله اول زن و مرد بدون هیچ گونه قید و شرطی با هم و آمیزش دارند...)

جامعه شناسی این گفته را نمی پذیرد. آنچه جامعه شناسی می پذیرد حداکثر این است که حیانا در میان بعضی قبایل وحشی چند برادر مشترکا با چند خواهر ازدواج می کرده اند. همه آن برادرها با همه این خواهرها آمیزش داشته اند و فرزندان هم به همه تعلق داشته است. و یا این است که پسران و دختران قبل از ازدواج هیچ محدودیتی نداشته اند و تنها ازدواج آنها را محدود می کرده است. و اگر حیانا در میان بعضی قبایل وحشی وضع جنسی از این هم عمومی تر بوده و به اصطلاح، زن (ملی) بوده است جنبه استثنایی داشته و انحراف از وضع طبیعی و عمومی به شمار می رود.

ویل دورانت در جلد اول تاریخ تمدن می گوید:

(ازدواج از اختراعات نیاکان حیوانی ما بوده است. در بعضی از پرندگان چنین نظر می رسد که حقیقت هر پرنده فقط به همسر خود اکتفا می کند. در گوریلها و اورانگوتانها رابطه میان نر و ماده تا پایان دوره پرورش نوزاد ادامه دارد. و این ارتباط از بسیاری از نظرها شبیه به روابط زن و مرد است و هرگاه ماده بخواهد با نر دیگری نزدیکی کند به سختی مورد تنبیه نر خود قرار می گیرد. دوکرسپینی در خصوص اورانگوتانهای برنئو می گوید که (آنها در خانواده هایی به سر می برند که از نر و ماده و کودکان آنها تشکیل می شود). و دکتر ساواژ در مورد گوریلها می نویسد که (عادت آنها چنین است که پدر و مادر زیر درختی می نشینند و به خوردن میوه

و پرچانگی می پردازند. و کودکان دور و بر پدر و مادر بر درختها جستن می کنند. زناشویی در صفحات تاریخ پیش از ظهور انسان آغاز شده است. اجتماعی که در آنها زناشویی موجود نباشد بسیار کم است. ولی کسی که در جستجو باشد می تواند عده ای از چنین جامعه ها را پیدا کند).

غرض این است که احساسات خانوادگی برای بشر يك امر طبیعی و غریزی است. مولود عادت و نتیجه تمدن نیست، همچنانکه بسیاری از حیوانات به طور طبیعی و غریزی دارای احساسات خانوادگی می باشند. علیهذا هیچ دوره ای بر بشر نگذشته که جنس نر و جنس ماده به طور کلی بدون هیچ گونه قید و شرط و تعهد ولو تعهد طبیعی با هم زیست کرده باشند. چنان دوره فرضی مساوی است با اشتراکیت جنسی که حتی طرفداران اشتراکیت مالی در ادوار اولیه چنان دوره ای را ادعا نمی کنند. فرضیه چهار دوره در روابط زن و مرد يك تقلید ناشیانه ای است از فرضیه چهار دوره ای که سوسیالیست درباره مالکیت قائلند. آنها می گویند بشر از لحاظ مالکیت چهار دوره را طی کرده است: مرحله اشتراك اولیه، مرحله فئودالیسم، مرحله کاپیتالیسم و مرحله سوسیالیسم و کمونیسم که بازگشت به اشتراك اولیه ولی در سطح عالیتر است.

جای خوشبختی است که خانم منوچهریان نام دوره چهارم روابط زن و مرد را تساوی حقوق زن و مرد گذاشته اند و در این جهت از سوسیالیستها تقلید نکرده و آخرین مرحله را بازگشت به حالت اشتراك اولین نام نهاده اند. اگر چه مشارالیها میان دوره چهارم آن طور که خودشان تصور کرده اند و دوره اول شباهت

زیادی قائلند زیرا تصریح می کنند که :
(در مرحله چهارم که شباهت
زیادی به مرحله اول دارد. زن و مرد
بدون هیچ گونه سلطه و تفوقی نسبت به
یکدیگر با هم زندگی می کنند.)
من هنوز نتوانسته ام مقصود ایشان
را از این (شباهت زیاد) بفهمم . اگر
مقصود تنها عدم تسلط و تفوق مرد و
تساوی تعهدات و شرایط آنها
نسبت به یکدیگر باشد، دلیل نمی
شود میان این دوره و دوره ای که به
عقیده مشارالیهها هیچ گونه تعهد و شرط و
قیدی وجود نداشته و زندگی زن و مرد
شکل خانوادگی نداشته است شباهت وجود
داشته باشد. و اگر مقصود این است که در
دوره چهارم تدریجا همه قیود و تعهدات از
میان می رود و زندگی خانوادگی منسوخ می
گردد و نوعی اشتراك جنسی میان افراد بشر
حکمرما می گردد. معلوم می شود مفهوم
ایشان از (تساوی حقوق) که طرفدار جدی
آن هستند چیزی است غیر آن چیزی که
سایر طرفداران تساوی حقوق طالب آن هستند
و احیانا برای آنها وحشتناک است .
اکنون ما باید توجه خود را به سوی
طبیعت حقوقی خانوادگی زن و مرد معطوف
کنیم و در این زمینه دو چیز را
باید در نظر بگیریم : یکی اینکه
آیا زن و مرد از لحاظ طبیعت
اختلافاتی دارند یا نه ؟ به عبارت
دیگر آیا اختلافات زن و مرد فقط از لحاظ
جهاز تناسلی است ؟ یا اختلافات
آنها عمیقتر از اینها است . دیگر
اینکه اگر اختلافات و تفاوتهای دیگری در
کار است ، آیا آن اختلافات از نوع
اختلافات و تفاوتهایی است که در تعیین
حقوق و تکالیف آنها مؤثر است ، یا از

نوع اختلاف رنگ و نژاد است که با طبیعت حقوقی بشر بستگی ندارد؟

زن در طبیعت در قسمت اول گمان نمی‌کنم جای بحث باشد. هر کس فی الجمله مطالعه ای در این زمینه داشته باشد می‌داند که اختلافات و تفاوت‌های زن و مرد منحصر به جهاز تناسلی نیست. اگر سخنی هست، در این جهت است که آیا آن تفاوتها در تعیین حقوق و تکالیف زن و مرد تاءثیر دارد یا ندارد؟

دانشمندان و محققان اروپا قسمت اول را به طور شایسته ای بیان کرده اند. دقت در مطالعات زیست‌شناسی و روان‌شناسی و اجتماعی این دانشمندان کوچکترین تردیدی در این قسمت باقی نمی‌گذارد. آنچه کمتر مورد توجه این دانشمندان واقع شده این است که این تفاوتها در تعیین حقوق و تکالیف خانوادگی مؤثر است و زن و مرد را از این جهت در وضع نامشابهی قرار می‌دهد.

الکسیس کارل، فیزیولوژیست و جراح و زیست‌شناس معروف فرانسوی که شهرت جهانی دارد در کتاب بسیار نفیس خود (انسان موجود ناشناخته) به هر دو قسمت اعتراف می‌کند؛ یعنی هم می‌گوید زن و مرد به حکم قانون خلقت متفاوت آفریده شده اند و هم می‌گوید این اختلافات و تفاوتها وظایف و حقوق آنها را متفاوت می‌کند.

وی در فصلی که تحت عنوان (اعمال جنسی و تولید مثل) در کتاب خود باز کرده است می‌گوید:

(بیضه و تخمدانها اعمال پر دامنه ای دارند: نخست اینکه سلولهای نر یا ماده می‌سازند که پیوستگی این دو موجود تازه انسانی را پدید می‌آورد. در عین حال موادی ترشح کنند و

در خون می ریزند که در نسوج و اندامها و شعور ما خصایص جنس مرد یا زن را آشکار می سازد. همچنین به تمام اعمال بدنی ما شدت می دهند. ترشح بیضه ها موجب تهور و جوش و خروش و خشونت می گردد و این همان خصایصی است که گاو نر جنگی را از گاو که در مزارع برای شخم به کار می رود متمایز می سازد. تخمدان نیز به همین طریق بر روی وجود زن اثر می کند.

... اختلافی که میان زن و مرد موجود است تنها مربوط به شکل اندامهای جنسی آنها و وجود زهدان و انجام زایمان نزد زن و طرز تعلیم خاص آنها نیست، بلکه نتیجه علتی عمیقتر است که از تاءثیر مواد شیمیایی مترشحه غدد تناسلی در خون ناشی می شود.

به علت عدم توجه به این نکته اصلی و مهم است که طرفداران نهضت زن فکر می کنند که هر دو جنس می توانند یک قسم تعلیم و تربیت یابند و مشاغل و اختیارات و مسؤ ولیتهای یکسانی به عهده گیرند. زن در حقیقت از جهات زیادی با مرد متفاوت است. یکایک سلولهای بدنی، همچنین دستگاههای عضوی، مخصوصا سلسله عصبی نشانه جنس او را بر روی خود دارد. قوانین فیزیولوژی نیز همانند قوانین جهان ستارگان، سخت و غیر قابل تغییر است؛ ممکن نیست تمایلات انسانی در آنها راه یابد. ما مجبوریم آنها را آن طوری که هستند بپذیریم. زنان باید به بسط مواهب طبیعی خود در جهت و مسیر سرشت خاص خویش بدون تقلید کورکورانه از مردان بکوشند. وظیفه ایشان در راه تکامل بشریت خیلی بزرگتر از مردها است و

نبایستی آن را سرسری گیرند و رها کنند.)^(۱۷)

کارل پس از توضیحاتی درباره کیفیت پیدایش سلول نطفه مرد و تخمک زن و پیوستن آنها به یکدیگر و اشاره به اینکه وجود ماده برای تولید نسل ضروری است - برخلاف وجود نر - و اینکه بارداری جسم و روح زن را تکمیل می کند، در آخر فصل می گوید :

(نبایستی برای دختران جوان نیز همان طرز فکر و همان نوع زندگی و تشکیلات فکری و همان هدف و ایده آلی را که برای پسران جوان در نظر می گیریم معمول داریم . متخصصین تعلیم و تربیت باید اختلافات عضوی و روانی جنس مرد و زن و وظایف طبیعی ایشان را در نظر داشته باشند و توجه به این نکته اساسی در بنای آینده تمدن ما حائز کمال اهمیت است .)

چنانکه ملاحظه می فرمایید این دانشمند بزرگ ، هم تفاوت‌های طبیعی زیاد زن و مرد را بیان می کند و هم معتقد است این تفاوتها زن و مرد را از لحاظ وظیفه و حقوق در وضع نامشابهی قرار می دهد.

در فصل آینده نیز نظریات دانشمندان را درباره تفاوتها زن و مرد نقل خواهیم کرد و سپس نتیجه گیری خواهیم کرد که زن و مرد در چه قسمت‌هایی دارای استعدادهای مشابهی هستند و باید حقوق مشابهی داشته باشند و در چه قسمتها وضع مشابهی ندارند و باید حقوق و تکالیف نامشابهی داشته باشند.

برای بررسی و تعیین حقوق و تکالیف خانوادگی زن و مرد این قسمت حساسترین قسمتهاست .

۵- بخش هفتم : نظام حقوق زن در اسلام

(۱) *həz ɣ ʔ züYFyüFF*

تفاوت‌های زن و مرد. عجب حرف مزخرفی ! معلوم می‌شود هنوز هم با این که نیمه دوم قرن بیستم را طی می‌کنیم ، در گوشه و کنار افرادی پیدا می‌شوند که طرز تفکر قرون وسطایی دارند و فکر کهنه و پوسیده تفاوت زن و مرد را دنبال می‌کنند و خیال می‌کنند زن و مرد با یکدیگر تفاوت دارند، و لابد می‌خواهند مانند مردم قرون وسطی نتیجه بگیرند که زن جنس پست تر است ، زن انسان کامل نیست ، زن برزخ میان حیوان و انسان است ، زن لیاقت و شایستگی اینکه در زندگی مستقل و آزاد باشد ندارد و باید تحت قیمومت و سرپرستی مرد زندگی کند، در صورتی که امروز دیگر این حرفها کهنه و پوسیده شده است . امروز معلوم شده همه این حرفها جعلیاتی بوده که مردان به حکم زورگویی در دوره تسلط بر زن ساخته بودند؛ معلوم شده برعکس است ، زن جنس برتر و مرد جنس پست تر و ناقص تر است .

خیر، آقا! در قرن بیستم و در پرتو پیشرفتهای حیرت انگیز علوم ، تفاوت‌های زن و مرد بیشتر روشن و مشخص شده است . جعل و افترا نیست ، حقایق علمی و تجربی است . اما این تفاوتها به هیچ وجه به اینکه مرد یا زن جنس برتر است و دیگری جنس پایین تر و پست تر و ناقص تر مربوط نیست . قانون خلقت از این تفاوتها منظور دیگری داشته است . قانون خلقت این تفاوتها را برای این به وجود آورده است که پیوند

خانوادگی زن و مرد را محکمتر کند و شالوده وحدت آنها را بهتر بریزد. قانون خلقت این تفاوتها را به این منظور ایجاد کرده است که به دست خود حقوق و وظایف خانوادگی را میان زن و مرد تقسیم کند. قانون خلقت تفاوتهای زن و مرد را به منظوری شبیه منظور اختلافات میان اعضای يك بدن ایجاد کرده است. اگر قانون خلقت هر يك از چشم و گوش و پا و دست و ستون فقرات را در وضع مخصوصی قرار داده است، نه از آن جهت است که با دو چشم به آنها نگاه می کرده و نظر تبعیض داشته و به یکی نسبت به دیگری جفا روا داشته است.

تناسب است یا نقص و کمال؟ یکی از موضوعاتی که برای من موجب تعجب است این است که بعضی اصرار دارند که تفاوت زن و مرد را در استعدادهای جسمی و روانی، به حساب ناقص بودن زن و کاملتر بودن مرد بگذارند؛ چنین وانمود می کنند که قانون خلقت بنا به مصلحتی زن را ناقص آفریده است.

ناقص الخلقه بودن زن پیش از آنکه در میان ما مردم مشرق زمین مطرح باشد، در میان مردم غرب مطرح بوده است. غربیان در طعنه به زن و ناقص خواندن وی بیداد کرده اند. گاهی از زبان مذهب و کلیسا گفته اند: (زن باید از اینکه زن است شرمسار باشد). گاهی گفته اند: (زن همان موجودی است که گیسوان بلند دارد و عقل کوتاه)، (زن آخرین موجود وحشی است که مرد او را اهلی کرده است)، (زن برزخ میان حیوان و انسان است) و امثال اینها.

از این عجیب تر اینکه برخی از غربیان اخیراً با يك گردش صد و هشتاد

درجه ای اکنون می خواهند با هزار و یک دلیل ثابت کنند که مرد موجود ناقص الخلقه و پست و زبون ، و زن موجود کامل و برتر است .

اگر کتاب زن جنس برتر اشلی مونتآگو را - که در مجله زن روز منتشر می شد - خوانده باشید، می دانید که این مرد با چه زور زدن ها و مهمل بافی ها می خواهد ثابت کند که زن از مرد کاملتر است . این کتاب تا آنجا که مستقیماً مطالعات پزشکی یا روانی یا آمار اجتماعی را عرضه می دارد بسیار گرانبهاست ، ولی آنجا که خود نویسنده شخصاً به (استنتاج) می پردازد و می خواهد برای هدف خود - که همان عنوان کتاب است - نتیجه گیری کند مهمل بافی را به نهایت می رساند. چرا باید يك روز زن را اینقدر پست و زبون و حقیر بخوانند که روز دیگر مجبور شوند برای جبران مافات ، همه آن نواقص و نقایص را از روی زن بردارند و روی مرد بگذارند؟ چه لزومی دارد که تفاوت های زن و مرد را به حساب ناقص بودن یکی و کاملتر بودن دیگری بگذاریم که مجبور شویم گاهی طرف مرد را بگیریم و گاهی طرف زن را؟

اشلی مونتآگو از طرفی اصرار دارد زن را جنس برتر از مرد معرفی کند و از طرف دیگر امتیازات مرد را مولود عوامل تاریخی و اجتماعی بشمارد نه مولود عوامل طبیعی .

به هر حال ، تفاوت های زن و مرد (تناسب) است نه نقص و کمال . قانون خلقت خواسته است با این تفاوتها تناسب بیشتری میان زن و مرد - که قطعاً برای زندگی مشترك ساخته شده اند و مجرد

زیستن انحراف از قانون خلقت است - بوجود آورد. این مطلب از بیانات بعدی ضمن توضیح تفاوتها روشن تر می شود.

نظریه افلاطون این مسأله یک مسأله تازه که در قرن ما مطرح شده باشد نیست؛ حداقل دو هزار و چهارصد سال سابقه دارد، زیرا این مسأله به همین صورت در کتاب جمهوریت افلاطون مطرح است.

افلاطون با کمال صراحت مدعی است که زنان و مردان دارای استعدادهای مشابهی هستند و زنان می توانند همان وظایفی را عهده دار شوند که مردان عهده دار می شوند و از همان حقوقی بهره مند گردند که مردان بهره مند می گردند.

هسته تمام افکار جدیدی که در قرن بیستم در مورد زن پیدا شده و حتی آن قسمت از افکار از نظر مردم قرن بیستم نیز افراطی و غیر قابل قبول به نظر می رسد، در افکار افلاطون پیدا می شود و به همین جهت موجب اعجاب ناظران نسبت به این مرد - که پدر فلسفه نامیده می شود - گردیده است. افلاطون در رساله جمهوریت کتاب پنجم حتی درباره اشتراکیت زن و فرزند، درباره اصلاح نژاد و بهبود نسل و محروم کردن بعضی از زنان و مردان از تناسل و اختصاص دادن تناسل به افرادی که از خصایص عالیتری برخوردارند، درباره تربیت فرزندان در خارج از محیط خانواده، درباره اختصاص دادن تناسل به سنین معینی از عمر زن و مرد که سنین قوت و جوشش نیروی حیاتی آنها به شمار می رود بحث کرده است.

افلاطون معتقد است همانطوری که به مردان تعلیمات جنگی داده می شود به زنان

نیز باید داده شود، همانطوری که مردان در مسابقات ورزشی شرکت می کنند زنان نیز باید شرکت کنند.

اما دو نکته در گفته افلاطون هست : یکی اینکه اعتراف می کند که زنان از مردان چه در نیروهای جسمی ، چه در نیروهای روحی و دماغی ناتوان ترند؛ یعنی تفاوت زن و مرد را از نظر (کمی) اعتراف دارد، هر چند مخالف تفاوت کیفی آنها از لحاظ استعدادهاست . افلاطون معتقد است استعدادهایی که در مردان و زنان وجود دارد مثل یکدیگر است ؛ چیزی که هست زنان در هر رشته ای از رشته ها از مردان ناتوان ترند و این جهت سبب نمی شود که هر يك از زن و مرد به کاری غیر از کار دیگری اختصاص داشته باشند.

افلاطون روی همین جهت که زن را از مرد ضعیفتر می داند، خدا را شکر می کند که مرد آفریده شده نه زن . می گوید : (خدا را شکر می کنم که یونانی زاییده شدم نه غیر یونانی ، آزاد به دنیا آمدم نه برده ، مرد آفریده شدم نه زن) .

دیگر اینکه افلاطون آنچه در موضوع بهبود نسل ، پرورش متساوی استعدادهای زن و مرد، اشتراکیت زن و فرزند و غیره گفته ، همه مربوط است به طبقه حاکمه ، یعنی فیلسوفان حاکم و حاکمان فیلسوف که وی آنها را منحصرأ شایسته حکومت می داند. چنانکه میدانیم افلاطون در روش سیاسی مخالف دموکراسی و طرفدار اریستوکراسی است . آنچه افلاطون در زمینه های بالا گفته مربوط است به طبقه اریستوکرات ، و در غیر طبقه اریستوکرات طور دیگری نظر می دهد.

افلاطون و ارسطو، رو در روی یکدیگر بعد از افلاطون، کسی که آراء و عقایدش در دنیای قدیم در دست است، شاگرد وی ارسطوست. ارسطو در کتاب سیاست عقاید خویش را درباره تفاوت زن و مرد اظهار داشته و با عقاید استاد خود افلاطون سخت مخالفت کرده است. ارسطو معتقد است که تفاوت زن و مرد تنها از جنبه (کمی) نیست، از جنبه کیفی نیز متفاوتند. او می گوید: نوع استعدادها و مرد تفاوت است و وظایفی که قانون خلقت به عهده هر یک از آنها گذاشته و حقوقی که برای آنها خواسته، در قسمتهای زیادی با هم تفاوت دارد. به عقیده ارسطو فضایل اخلاق زن و مرد نیز در بسیاری از قسمتها متفاوت است: یک خلق و خوی می تواند برای مرد فضیلت شمرده شود و برای زن فضیلت نباشد. برعکس، یک خلق و خوی دیگر ممکن است برای زن فضیلت باشد و برای مرد فضیلت شمرده نشود.

نظریات ارسطو نظریات افلاطون را در دنیای قدیم نسخ کرد. دانشمندی که بعدها آمدند، نظریات ارسطو را بر نظریات افلاطون ترجیح دادند.

نظر دنیای امروز اینها که گفته شد مربوط به دنیای قدیم بود. اکنون باید ببینیم دنیای جدید چه می گوید. دنیای جدید تنها به حدس و تخمین متوسل نمی شود؛ سر و کارش با مشاهده و آزمایش است، با آمار و ارقام است، با مطالعات عینی است. در دنیای جدید در پرتو مطالعات عمیق پزشکی، روانی و اجتماعی تفاوتهای بیشتر و فراوانتری میان زن و مرد کشف شده است

که در دنیای قدیم به هیچ وجه به آنها پی
نبرده بودند.

مردم دنیای قدیم زن و مرد را که
ارزیابی می کردند، تنها از این جهت بود
که یکی درشت اندام تر است و دیگری
کوچکتر، یکی خشن تر است و دیگری ظریف
تر، یکی بلندتر است و دیگری کوتاه تر،
یکی کلفت آوازتر است و دیگری نازک
آوازتر، یکی پرپشم و مو تر است و
دیگری صافتر. حداکثر که از این حد
تجاوز می کردند، این بود که تفاوت
آنها را از لحاظ دوره بلوغ در نظر
می گرفتند و یا تفاوت آنها را از
لحاظ عقل و احساسات به حساب می
آوردند. مرد را مظهر عقل و زن را
مظهر مهر و عاطفه می خواندند.

اما امروز علاوه بر اینها قسمتهای
زیاد دیگری کشف شده است؛ معلوم شده است
دنیای زن و مرد در بسیاری از قسمتها با
هم متفاوت است.

ما مجموع تفاوتهای زن و مرد
را تا آنجا که از نوشته های اهل
تحقیق به دست آورده ایم. ذکر می کنیم و
سپس به فلسفه این تفاوتها و اینکه چقدر
از این تفاوتها از طبیعت
ناشی می شود و چقدر از آنها
مولود عوامل تاریخی و فرهنگی و اجتماعی
است می پردازیم. و البته قسمتی از این
تفاوتها را هر کس می تواند با مختصر
تجربه و مطالعه به دست آورد و قسمتی هم
آنچنان واضح و بدیهی است که قابل انکار
نیست.

دوگانگی ها از لحاظ جسمی مرد به
طور متوسط درشت اندام تر است و زن کوچک
اندام تر. مرد بلندتر است و زن
کوتاه قدتر. مرد خشن تر است و

زن ظریفتر. صدای مرد کلفت تر و خشن تر است و صدای زن نازکتر و لطیفتر. رشد بدنی زن سریعتر است و رشد بدنی مرد بطیءتر. حتی گفته می شود جنین دختر از جنین پسر سریعتر رشد می کند. رشد عضلانی مرد و نیروی بدنی او از زن بیشتر است. مقاومت زن در مقابل بسیاری از بیماریها از مقاومت مرد بیشتر است. زن زودتر از مرد به مرحله بلوغ می رسد و زودتر از مرد هم از نظر تولید مثل از کار می افتد. دختر زودتر از پسر به سخن می آید. مغز متوسط مرد از مغز متوسط زن بزرگتر است ولی با در نظر گرفتن نسبت مغز به مجموع بدن، مغز زن از مغز مرد بزرگتر است. ریه مرد قادر به تنفس هوای بیشتری از ریه زن است. ضربان قلب زن از ضربان قلب مرد سریعتر است.

دوگونگی ها از لحاظ روانی میل مرد به ورزش و شکار و کارهای پر حرکت و جنبش بیش از زن است. احساسات مرد مبارزانه و جنگی و احساسات زن صلح جویانه و بزمی است. مرد متجاوزتر و غوغاگرتر است و زن آرامتر و ساکت تر. زن از توسل به خشونت درباره دیگران و درباره خود پرهیز می کند و به همین دلیل خودکشی زنان کمتر از مردان است. مردان در کیفیت خودکشی نیز از زنان خشن ترند. مردان به تفنگ، دار، پرتاب کردن خود از روی ساختمان های مرتفع متوسل می شوند و زنان به قرص خواب آور و تریاک و امثال اینها.

احساسات زن از مرد جوشانتر است. زن از مرد سریع الهیجان تر است یعنی زن در مورد اموری که مورد علاقه یا

ترسش هست زودتر و سریعتر تحت تاءثیر احساسات خویش قرار می گیرد و مرد سرد مزاج تر از زن است . زن طبعاً به زینت و زیور و جمال و آرایش و مدهای مختلف علاقه زیاد دارد برخلاف مرد . احساسات زن بی ثبات تر از مرد است . زن از مرد محتاطتر، مذهبی تر، پر حرف تر و ترسو تر و تشریفاتی تر است . احساسات زن مادرانه است . و این احساسات از دوران کودکی در او نمودار است . علاقه زن به خانواده و توجه ناآگاهانه او به اهمیت کانون خانوادگی بیش از مرد است . زن در علوم استدلالی و مسائل خشک عقلانی به پای مرد نمی رسد ولی در ادبیات ، نقاشی و سایر مسائل که با ذوق و احساسات مربوط است دست کمی از مرد ندارد . مرد از زن بیشتر قدرت کتمان راز دارد و اسرار ناراحت کننده را در درون خود حفظ می کند و به همین دلیل ابتلای مردان به بیماری ناشی از کتمان راز بیش از زنان است . زن از مرد رقیق القلب تر است و فوراً به گریه و احیاناً به غش متوسل می شود .

دوگونگی ها از نظر احساسات (نسبت) به یکدیگر مرد بنده شهوت خویشان است و زن در بند محبت مرد است . مرد زنی را دوست می دارد که او را پسندیده و انتخاب کرده باشد و زن مردی را دوست می دارد که ارزش او را درک کرده باشد و دوستی خود را قبلاً اعلام کرده باشد مرد می خواهد شخص زن را تصاحب کند و در اختیار بگیرد و زن می خواهد دل مرد را مسخر کند و از راه دل او بر او مسلط شود . مرد می خواهد از بالای سر زن بر او مسلط شود و زن می خواهد از درون

قلب مرد بر مرد نفوذ کند. مرد می خواهد زن را بگیرد، زن می خواهد او را بگیرند. زن از مرد شجاعت و دلیری می خواهد و مرد از زن زیبایی و دلبری. زن حمایت مرد را گرانبهارترین چیزها برای خود می‌شمارد. زن بیش از مرد قادر است بر شهوت خود مسلط شود. شهوت مرد ابتدایی و تهاجمی است و شهوت زن انفعالی و تحریکی.

(۱) hœə ʎ ʔ zũYFYũFF

نظریه يك پروفیسور روانشناس در شماره ۹۰ مجله زن روز نظریه يك پروفیسور روانشناس مشهور آمریکایی به نام پروفیسور ريك - كه سالیان دراز به تفحص و جستجو در احوال زن و مرد پرداخته و نتایجی به دست آورده و در كتاب بزرگی تفاوت‌های بی شمار زن و مرد را نوشته است - منعكس شد.

این پروفیسور می گوید : دنیای مرد با دنیای زن بكلی فرق می كند. اگر زن نمی تواند مانند مردم فكر كند یا عمل نماید، از این روست كه دنیای آنها با هم فرق می كند.

می گوید : در تورات آمده است : (زن و مرد از يك گوشت به وجود آمده اند). بلی ، با وجودی كه هر دو از يك گوشت به وجود آمده اند، جسمهای متفاوت دارند و از نظر تركيب به كلی با هم فرق می كنند. علاوه بر این ، احساس این دو موجود هیچ وقت مثل هم نخواهند بود و هیچگاه يك جور در مقابل حوادث و اتفاقات عكس العمل نشان نمی دهند. زن و مرد بنا به مقتضیات جنسی رسمی خود به طور متفاوت عمل می كنند و درست مثل دو ستاره روی دو مدار مختلف حرکت می كنند. آنها می توانند همدیگر را بفهمند و مكمّل یکدیگر باشند ولی هیچگاه یکی نمی شوند و به همین دلیل است كه زن و مرد می توانند با هم زندگی كنند، عاشق یکدیگر بشوند و از صفات و اخلاق یکدیگر خسته و ناراحت نشوند.

پروفیسور یك مقایسه‌های میان روحیه زن و مرد به عمل آورده و تفاوت‌هایی به دست آورده است. از آن جمله می‌گوید:

(برای مرد خسته کننده است که دائم نزد زنی که دوستش دارد به سر برد اما هیچ لذتی برای زن بالاتر از این نیست که همیشه در کنار مرد مورد علاقه اش بسر برد. مرد دلش می‌خواهد هر روز به همان حالت همیشگی باقی بماند. اما یك زن همیشه می‌خواهد موجود تازه ای باشد و هر صبح با قیافه تازه تری از بستر برخیزد. بهترین جمله ای که مرد می‌تواند به زنی بگوید اصطلاح (عزیزم تو را دوست دارم) است. زیباترین جمله ای که یك زن به مرد مورد علاقه اش می‌گوید جمله (من به تو افتخار می‌کنم) می‌باشد.

اگر مردی در دوران زندگی با چندین معشوقه به سر برده باشد، به نظر زنان دیگر مردی جالب توجه می‌آید. مردها از زنی که بیش از یك مرد در زندگی وجود داشته باشد بدشان می‌آید.

مردها وقتی که پیر می‌شوند احساس بدبختی می‌کنند، چون تکیه گاه خود یعنی کارشان را از دست می‌دهند. زنهای مسن احساس رضایت می‌کنند، چون بهترین چیزها را از نظر خودشان دارا هستند: یك خانه و چندین نوه.

خوشبختی از نظر مردها به دست آوردن مقام و شخصیتی قابل احترام در میان اجتماع است. خوشبختی برای یك زن یعنی به دست آوردن قلب یك مرد و نگاهداری او برای تمام عمر.

يك مرد همیشه می‌خواهد که زن مورد علاقه اش را به دین و ملیت خود درآورد. برای یك زن همان قدر که تغییر دادن نام خانوادگی اش بعد از ازدواج آسان است

، عوض کردن دین و ملیت نیز به خاطر مردی که دوستش دارد آسان است .)

شاهکار خلقت صرف نظر از اینکه تفاوت‌های زن و مرد موجب تفاوت‌هایی در حقوق و مسؤ‌ولیت‌های خانوادگی زن و مرد می‌شود یا نمی‌شود، اساساً این مسأله یکی از عجیب‌ترین شاهکارهای خلقت است؛ درس توحید و خداشناسی است. آیت و نشانه‌ای است از نظام حکیمانه و مدبرانه جهان، نمونه بارزی است از اینکه جریان خلقت تصادفی نیست، طبیعت جریان‌ات خود را کورمال کورمال طی نمی‌کند، دلیل روشنی است از اینکه بدون دخالت دادن اصل (علت غایی) نمی‌توان پدیده‌های جهان را تفسیر کرد.

دستگاه عظیم خلقت برای اینکه به هدف خود برسد و نوع را حفظ کند، جهاز عظیم تولید نسل را به وجود آورده است، دائماً از کارخانه خود هم جنس نر به وجود می‌آورد و هم جنس ماده، و در آنجا که بقا و دوام نسل احتیاج دارد به همکاری و تعاون دو جنس (مخصوصاً در نوع انسان) برای اینکه این دو را به کمک یکدیگر در این کار وا دارد، طرح وحدت و اتحاد آنها را ریخته است کاری کرده است که خود خواهی و منفعت طلبی - که لازمه هر ذی‌حیاتی است - تبدیل به خدمت و تعاون و گذشت و ایثار گردد، آنها را طالب همزیستی با یکدیگر قرار داده است؛ و برای اینکه طرح کاملاً عملی شود و جسم و جان آنها را بهتر به هم بپیوندد تفاوت‌های عجیب جسمی و روحی در میان آنها قرار داده است و همین تفاوتها است که آنها را بیشتر به یکدیگر

جذب می کند، عاشق و خواهان یکدیگر قرار می دهد. اگر زن دارای جسم و جان و خلق و خوی مردانه بود محال بود که بتواند مرد را به خدمت خود وا دارد و مرد را شیفته وصال خود نماید، و اگر مرد همان صفات جسمی و روانی زن را می داشت ممکن نبود زن او را قهرمان زندگی خود حساب کند و عالی ترین هنر خود را صید و شکار و تسخیر قلب او به حساب آورد. مرد، جهانگیر و زن مردگیر آفریده شده است .

قانون خلقت ، زن و مرد را طالب و علاقه مند به یکدیگر قرار داده است اما نه از نوع علاقه ای که به اشیاء دارند. علاقه ای که انسان به اشیاء دارد از خودخواهی او ناشی می شود؛ یعنی انسان اشیاء را برای خود می خواهد، به چشم ابزار به آنها نگاه می کند، می خواهد آنها را فدای خود و آسایش خود کند. اما علاقه زوجیت به این شکل است که هر یک از آنها سعادت و آسایش دیگری را می خواهد، از گذشت و فداکاری درباره دیگری لذت می برد.

پیوندی بالاتر از شهوت عجیب است که بعضی از افراد نمی توانند میان شهوت و راءفت فرق بگذارند؛ خیال کرده اند که آن چیزی که زوجین را به یکدیگر پیوند می دهد منحصرأ طمع و شهوت است ، حس استخدام و بهره برداری است ، همان چیزی است که انسان را با ماءکولات و مشروبات و ملبوسات و مرکوبات پیوند می دهد. اینها نمی دانند که در خلقت و طبیعت علاوه بر خودخواهی و منفعت طلبی علایق دیگری هم هست . آن علایق ناشی از خودخواهی نیست ، از علاقه مستقیم به

غیر ناشی می شود. آن علایق است که منشاء فداکاریها و گذشتها و رنج خود و راحت غیر خواستن ها واقع می شوند. آن علایق است که نمایش دهنده انسانیت انسان است، بلکه قسمتی از آنها یعنی در حدودی که به جفت و فرزند مربوط است در حیوانات نیز دیده می شود.

این افراد گمان کرده اند که مرد به زن همیشه به آن چشم نگاه می کرده و می کند که احیانا يك جوان عذب به يك زن هر جایی نگاه می کند، یعنی فقط شهوت است که آن دو را به یکدیگر پیوند می دهد، در صورتی که پیوندی بالاتر از شهوت هست که پایه وحدت زوجین را تشکیل می دهد. آن همان چیزی است که قرآن کریم از آن به نامهای (مودت و رحمت) یاد کرده است. می فرماید: **ومن آیاته ان خلق لکم من انفسکم**

ازواج لتسکنوا الیها و جعل بینکم موده و رحمه. (۱۸)

چقدر اشتباه است که تاریخ روابط زن و مرد را فقط از نظر حس استخدام و استثمار و بر پایه اصل تنازع بقا تفسیر کنیم، و چقدر مهملات در این زمینه بافته شده است! راستی من وقتی که برخی نوشته ها را می خوانم و می بینم در تفسیر تاریخ روابط زن و مرد، یگانه اصلی را که به کار می برند اصل تضاد است (زن و مرد را مانند دو طبقه دیگر اجتماعی که دائما در جنگ و کشمکش بوده است فرض می کنند) دچار تعجب می شوم و بر جهالت و نادانی آنها تاءسف می خورم. اگر تاریخ روابط پدران و فرزندان را بتوان از نظر حس استخدام و استثمار تفسیر کرد، روابط تاریخی زنان و شوهران را نیز می توان از این نظر تفسیر کرد. درست است که مرد از زن همیشه زورمندتر بوده است اما قانون خلقت مرد را از

نظر غریزی به شکلی قرار داده است که نمی توانسته است نوع ستم‌هایی که به غلامان و بردگان و زیردستان و همسایگان خود روا می داشته درباره زن روا دارد، همان طوری که نمی توانسته است آن نوع ستمها را بر فرزندان خود روا دارد. من منکر ستمهای مردان بر زنان نیستم ، منکر تفسیری هستم که از این ستمها می شود. مردان بر زنان در طول تاریخ ستمهای فراوانی کرده اند اما ریشه این ستمها همان چیزهایی است که سبب شده به فرزندان خود نیز با کمال علاقه ای که به آنها و سرنوشت آنها و سعادت آنها داشته اند ستم کنند؛ همان چیزهایی است که سبب شده به نفس خود نیز ستم کنند، یعنی ریشه جهالت و تعصب و عادت دارد نه ریشه منفعت طلبی . شاید فرصتی پیش آمد و در موقع مناسبی بحث مفصلی درباره تفسیر تاریخ روابط زن و مرد بنماییم .

دوگونگی احساسات مرد و زن نسبت به هم نه تنها علاقه خانوادگی زن و مرد به یکدیگر با علاقه به اشیاء فرق می کند، علاقه خود آنها به یکدیگر نیز متشابه نیست ؛ یعنی نوع علاقه مرد به زن با نوع علاقه زن به مرد متفاوت است . با اینکه تجاذب طرفینی است اما به عکس اجسام بیجان ، جسم کوچکتر جسم بزرگتر را به سوی خود می کشاند. آفرینش ، مرد را مظهر طلب و عشق و تقاضا و زن را مظهر محبوبیت و معشوقیت قرار داده است . احساسات مرد نیازآمیز و احساسات زن نازخیز است . احساسات مرد طالبانه و احساسات زن مطلوبانه است . چندی پیش یکی از روزنامه های خبری عکس يك دختر جوان روسی را که خودکشی کرده

بود چاپ کرده بود. این دختر در نوشته ای که از او باقی مانده نوشته است : هنوز مردی مرا نبوسیده است ، بنابراین زندگی برای من قابل تحمل نیست .

برای يك دختر این جهت شکست بزرگی است که محبوب مردی واقع نشده است ، مردی او را نبوسیده است . اما پسر جوان کی از زندگی نومید می شود؟ وقتی که دختری او را نبوسیده است ؟ خیر، وقتی که دختری را نبوسیده باشد.

ویل دورانت در بحثهای مفصل و جامع خود پس از آنکه می گوید اگر مزیت دختری فقط در دانش و اندیشه باشد نه دل انگیزی طبیعی و زرنگی نیمه آگاهی ، در پیدا کردن شوهر چندان کامیاب نخواهد شد، شصت درصد زنان دانشگاه بی شوهر می مانند، می گوید :

(خانم مونیوا کوالوسکی که دانشمند برجسته ای بود شکایت می کرد که کسی با او ازدواج نمی کند و می گفت : چرا کسی مرا دوست ندارد؟ من می توانم از بیشتر زنان بهتر باشم . با اینهمه ، بیشتر زنان کم اهمیت مورد عشق و علاقه هستند و من نیستم .

ملاحظه می فرمایید که نوع احساس شکست این خانم با نوع احساس شکست يك مرد متفاوت است . می گوید چرا کسی مرا دوست ندارد؟)

مرد آنگاه در امر زناشویی احساس شکست می کند که زن محبوب خود را پیدا نکرده باشد، یا اگر پیدا کرده است نتوانسته باشد او را در اختیار خود بگیرد.

همه اینها يك فلسفه دارد : پیوند و اتحاد محکمتر و عمیقتر. برای چه این پیوند؟ برای اینکه زن و مرد از زندگی لذت بیشتری ببرند؟ نه ، تنها

این نیست ؛ شالوده اجتماع انسانی و بنیان تربیت نسل آینده بر این اساس نهاده شده است .

نظریه يك خانم روانشناس در مجله زن روز، شماره صد و يك ، يك بحث روانشناسی از يك خانم روانشناس به نام کلیودالسون نقل کرده است . این خانم می گوید :

(به عنوان يك زن روانشناس ، بزرگترین علاقه ام مطالعه روحیه مردهاست . چندی پیش به من مأموریت داده شد که تحقیقاتی درباره عوامل روانی زن و مرد به عمل آورم و به این نتیجه رسیده ام :

۱. تمام زنها علاقمندند که تحت نظر شخص دیگری کار کنند و به طور خلاصه از مرئوس بودن و تحت نظر رئیس کار کردن بیشتر خوششان می آید.

۲. تمام زنها می خواهند احساس کنند که وجودشان مؤثر و مورد نیاز است .)
سپس این خانم این طور اظهار عقیده می کند :

(به عقیده من این دو نیاز روحی زن از این واقعیت سرچشمه می گیرد که خانمها تابع احساسات و آقایان تابع عقل هستند. بسیار دیده شده که خانمها از لحاظ هوش نه فقط با مردان برابری می کنند، بلکه گاهی در این زمینه از آنها برتر هستند. نقطه ضعف خانمها فقط احساسات شدید آنهاست . مردان همیشه عملی تر فکر می کنند، بهتر قضاوت می کنند، سازمان دهنده بهتری هستند و بهتر هدایت می کنند. پس برتری روحی مردان بر زنان چیزی است که طراح آن طبیعت می باشد. هر قدر هم خانمها بخواهند با این واقعیت مبارزه کنند بی فایده خواهد

بود. خانمها به علت اینکه حساستر از آقایان هستند، باید این حقیقت را قبول کنند که به نظارت آقایان در زندگی شان احتیاج دارند... بزرگترین هدف خانمها در زندگی (تأمین) است و وقتی به هدف خود نایل شدند دست از فعالیت می کشند. زن برای رسیدن به این هدف از روبه رو شدن با خطرات بیم دارد. ترس، تنها احساسی است که زن در برطرف کردن آن به کمک احتیاج دارد... کارهایی که به تفکر مداوم احتیاج دارد، زن را کسل و خسته می کند...)

نهضت عجولانه نهضتی که در اروپا برای احقاق حقوق پایمال شده زن صورت گرفت به دلیل اینکه دیر به این فکر افتاده بودند با دستپاچی و عجله زیادی انجام گرفت. احساسات مهلت نداد که علم نظر خود را بگوید و راهنما قرار گیرد. از این رو ترس و خشک با یکدیگر سوخت. این نهضت یک سلسله بدبختیها را از زن گرفت و حقوق زیادی به او داد و درهای بسته ای به روی او باز کرد اما در عوض، بدبختیها و بیچارگیهای دیگری برای خود زن و برای جامعه بشریت به وجود آورد. مسلماً اگر آنچنان شتابزدگی به خرج داده نمی شد، احقاق حقوق زن به شکل بسیار بهتری صورت می گرفت و فریاد فرزنانگان از وضع ناهنجار حاضر و از آینده بسیار وحشتناکتر به فلك نمی رسید. ولی این امید باقی است که علم و دانش جای خود را باز کند و نهضت زن به جای آنکه مانند گذشته از احساسات سرچشمه گیرد، از علم و دانش الهام گیرد. اظهار نظرهای

دانشمندان اروپایی در این زمینه خود نشانه امید بخشی از این جریان است . به نظر می رسد آن چیزهایی که مقلدان غرب را در زمینه روابط زن و مرد، تازه به نشئه فرو برده است ، خود غربیان دوره خمار آنها را طی می کنند.

نظریه ویل دورانت ویل دورانت در کتاب لذات فلسفه قسمت چهارم ، بحثهای بسیار مفصل و جامعی در زمینه مسائل جنسی و خانوادگی به عمل آورده است . ما قسمت‌های مختصری از آن کتاب را برای خوانندگان انتخاب می کنیم تا بهتر و بیشتر به جریانات فکری که در میان دانشمندان غربی وجود دارد آشنا بشوند و از قضاوت‌های عجولانه خودداری کنند.

ویل دورانت در فصل هفتم از قسمت چهارم کتاب خود تحت عنوان عشق می گوید :

(نخستین نغمه صریح عشق با فرا رسیدن بلوغ آغاز می گردد. کلمه (پوبرتی) که در زبان انگلیسی معنی بلوغ می دهد، با توجه به اصل لاتینی آن معنی (سن موی) است یعنی سنی که در آن موی بر بدن پسران می روید و مخصوصاً موی سینه که پسران این همه به آن می نازند و موی صورت که با صبر سی سی فوس آن را می تراشند. کیفیت و کمیت مو (در صورت تساوی امور دیگر) ظاهراً با قدرت توالد و تناسل بستگی دارد و بهترین وضع آن هنگام اوج گرفتن نشاط زندگی است . این نمو ناگهانی موی تواءم با خشونت صدا جزء صفات ثانوی جنسی است که به هنگام بلوغ عارض پسر می شود. اما طبیعت در این سن به دختران نرمش اطراف و حرکات می بخشد که دیدگان را خیره می سازد و کفل آنان را

پهن می کند تا امر مادری آسانتر شود و سینه شان را برای شیر دادن به کودک پر و برجسته می سازد. علت ظهور این صفات ثانوی چیست؟ کسی نمی داند ولی نظریه پرفسور ستارلینگ در این میان طرفدارانی پیدا کرده است. به موجب این نظریه سلولهای تناسلی به هنگام بلوغ نه تنها تخم و نطفه تولید می کنند بلکه همچنین نوعی هورمون نیز می سازند که داخل خون می شود و مایه تغییرات جسمی و روحی میگردد. در این سن نه تنها جسم از نیروهای تازه بهره مند می گردد، روح و خوی نیز به هزاران نوع متاثر می گردد. رومن رولاند می گوید: (در طی سالهای زندگی زمانی فرا می رسد که تغییرات جسمانی آهسته ای در وجود یک مرد صورت می گیرد و در وجود زن آنچه گفتیم مهمترین همه این تغییرات است... دلیری و توانایی، دلهای نرم را به تپش می آورد و نرمی و لطافت میل و هوس زورمندان را بر می انگیزد...). دموسه می گوید: (تمام مردان، دروغ زن و مکار و گزافه گو و دو رو و ستیزه جو هستند و همه زنان خودپسند و ظاهرساز و خیانتکار، ولی در جهان فقط یک چیز مقدس و عالی وجود دارد و آن آمیزش است این دو موجود ناقص است...)

آداب جفت جویی در بزرگسالان عبارت است از جمله برای تصرف در مردان و عقب نشینی برای دلیری و فریبندگی در زنان (البته در بعضی جاها استثناهایی دیده می شود). چون مرد طبعاً جنگی و حیوان شکاری است عملش مثبت و تهاجمی است، زن برای او همچون جایزه ای است که باید آن را برباید و مالک شود. جفت جویی جنگ و پیکار است و ازدواج تصاحب و اقتدار.

عفت فراوان زن خادم مقاصد توالد است ، زیرا امتناع محجوبانه او کمکی به انتخاب جنس است . عفت ، زنان را توانا می سازد که با جستجوی بیشتر عاشق خود را یعنی کسی را که افتخار پدری فرزندان او را خواهد داشت برگزینند . منافع گروه و نوع از زبان زن سخن می گوید ، همچنان که منافع فرد از گلوی مرد بیرون می آید... در عشقبازی ، زن از مرد ماهرتر است زیرا میل او چندان شدید نیست که دیده عقل او را ببندد .

داروین ملاحظه کرده است که در بیشتر انواع ، ماده به عالم عشق بی علاقه است . لمبرزو و کیش و کرافت ابینگ می گویند : زنان بیشتر به دنبال ستایشها و تحسینهای مطلق و مبهم مردانند و بیشتر می خواهند مردان به خواست آنها توجه کنند و این امر از میل آنها به لذات جنسی بیشتر است . لمبرزو می گوید : پایه طبیعی عشق زن فقط يك صفت ثانوی از مادری اوست و همه احساسات و عواطفی که زنی را به مردی می پیوندد از دواعی جسمی بر نمی خیزد ، بلکه از غرایز برای انطباق با اوضاع به وجود آمده است .

ویل دورانت در فصلی که تحت عنوان (مردان و زنان) منعقد کرده می گوید : (کار خاص زن خدمت به بقای نوع است و کار خاص مرد خدمت به زن و کودک . ممکن است کارهای دیگری هم داشته باشند ولی همه از روی حکمت و تدبیر تابع این دو کار اساسی گشته است . این مقاصد ، اساسی است اما نیمه ناآگاه است و طبیعت معنی انسان و سعادت را در آن نهفته است ... طبیعت زن بیشتر پناه جویی است نه جنگجویی . به نظر می رسد

که در بعضی انواع ماده اصلا غریزه جنگی وجود ندارد. اگر ماده خود به جنگ آید برای کودکان خویش است .

... زن از مرد شکیباتر است .

گرچه شجاعت مرد در کارهای خطیر و بحرانی زندگی بیشتر است اما تحمل دائمی و روزانه زن در مقابل ناراحتیهای جزئی بی شمار بیشتر است ... جنگجویی زن در وجود دیگری است ؛ زن سربازان را دوست دارد و از مرد توانا خوشش می آید؛ در مشاهده قدرت ، نوعی عامل عجیب خوشی فرودستانه (مازوشیستیک) او را تحریک می کند، اگر چه خودش قربانی این قدرت باشد .

... این خوشی دیرین در لذت از قدرت و مردانگی ، گاهی بر احساسات اقتصادی زن نوین غالب می آید چنانکه گاهی ترجیح می دهد با دیوانه شجاعی ازدواج کند. زن به مردی که فرماندهی بلد است با خوشحالی تسلیم می شود. اگر این روزها فرمانبرداری زن کمتر شده است برای آن است که مردان در قدرت و اخلاق ضعیفتر از پیش شده اند... توجه زن به امور خانوادگی است و محیط او معمولا خانه خویش است . او مانند طبیعت عمیق است اما مانند خانه محدود خود محصور هم هست .

غریزه او را به سنن دیرین می پیوندد. زن نه در ذهن اهل آزمایش است نه در عادت (باید بعضی از زنان شهرهای بزرگ را استثنا کرد). اگر هم به عشق آزاد رو می آورد نه برای آن است که در آن آزادی می جوید، بلکه برای آن است که در زندگی خود از ازدواج معمولی با یک مرد مسؤ ول مایوس شده است . اگر گاهی در سالهای جوانی مفتون عبارات و اصطلاحات سیاسی می گردد و احساس خود را به همه جنبه های انسانی بسط می دهد، پس از یافتن شوهر وفاداری از تمام آن

فعالیتها چشم می پوشد و به سرعت خود و شوهرش را از این فعالیت عمومی بیرون می کشد و به شوهرش یاد می دهد که حس وفاداری شدید خود را به خانه محدود کند. زن بی اینکه نیاز به تفکر داشته باشد می داند که تنها اصلاحات سالم از خانه بر می خیزد. زن آنجا که مرد خیالی سرگردان را به مرد فداکار و پای بست به خانه و کودکان خود تبدیل می سازد، عامل حفظ و بقای نوع است. طبیعت به قوانین و دولتها اعتنا ندارد؛ عشق او به خانه و کودک است، اگر در حفظ اینها موفق شود به دولتها بی قید و بی علاقه است و به کسانی که سرگرم تغییر این قوانین اساسی هستند می خندد. اگر امروز طبیعت در حفظ خانواده و کودک، ناتوان به نظر می رسد برای آنست که زن مدتی است که طبیعت را از یاد برده است. ولی شکست طبیعت همیشگی نیست، هر وقت که بخواهد می تواند به صدها مصالحی که در ذخیره دارد برگردد. هستند اقوام و نژادهای دیگری که در وسعت و عده از ما بیشترند و طبیعت، دوام قطعی و نامشخص خود را می تواند از میان آنها تاءمین کند.)

این بود بیان کوتاهی از تفاوتهای زن و مرد و نظریات دانشمندان در این زمینه. در نظر داشتیم تحت عنوان (راز تفاوتها) در اطراف اینکه عوامل تاریخی و اجتماعی چه اندازه می توانسته است در این تفاوتها مؤثر باشد بحثی بکنم. برای پرهیز از دراز شدن دامنه مطلب، از بحث مستقل در آن صرف نظر می کنم؛ در ضمن مباحث آینده کاملاً مطلب روشن خواهد شد.

بخش هشتم : مهر و نفقه

(۱) *ὑλῆτ ὄ ἑΥε*

مقدمه یکی از سنن بسیار کهن در روابط خانوادگی بشری این است که مرد هنگام ازدواج برای زن (مهر) قائل می شده است؛ چیزی از مال خود به زن یا پدر زن خویش می پرداخته است و به علاوه در تمام مدت ازدواج عهده دار مخارج زن و فرزندان خویش بوده است.

ریشه این سنت چیست؟ چرا و چگونه به وجود آمده است؟ مهر دیگر چه صیغه ای است؟ نفقه دادن به زن برای چه؟ آیا اگر بنا باشد هر يك از زن و مرد به حقوق طبیعی و انسانی خویش نائل گردند و روابط عادلانه و انسانی میان آنها حکمفرما باشد و با زن مانند يك انسان رفتار شود، مهر و نفقه مورد پیدا می کند؟ یا اینکه مهر و نفقه یادگار عهدهایی است که زن مملوک مرد بوده است؛ مقتضای عدالت و تساوی حقوق انسانها - خصوصا در قرن بیستم - این است که مهر و نفقه ملغی گردد، ازدواجها بدون مهر صورت گیرد و زن خود مسؤ ولیت مالی زندگی خویش را به عهده بگیرد و در تکفل مخارج فرزندان نیز با مرد متساویا شرکت کند. سخن خود را از مهر آغاز می کنیم. ببینیم مهر چگونه پیدا شده و چه فلسفه ای داشته و جامعه شناسان پیدایش مهر را چگونه توجیه کرده اند؟

تاریخچه مهر می گویند در ادوار ماقبل تاریخ که بشر به حال

توحش می زیسته و زندگی شکل قبیلله ای داشته ، به علل نامعلومی ازدواج با همخون جایز شمرده نمی شده است . جوانان قبیلله که خواستار ازدواج بوده اند، ناچار بوده اند از قبیلله دیگر برای خود همسر و معشوقه انتخاب کنند. از این رو برای انتخاب همسران به میان قبایل دیگر می رفته اند. در آن دوره ها مرد به نقش خویش در تولید فرزند واقف نبوده است ؛ یعنی نمی دانسته که آمیزش او با زن در تولید فرزند مؤثر است . فرزندان را به عنوان فرزند همسر خود می شناخته نه به عنوان فرزندان خود. با اینکه شباهت فرزندان را با خود احساس می کرده نمی توانسته علت این شباهت را بفهمد. قهرا فرزندان نیز خود را فرزندان زن می دانسته اند نه فرزند مرد، و نسب از طریق مادران شناخته می شد نه از طریق پدران . مردان موجودات عقیم و نازا به حساب می آمده اند و پس از ازدواج به عنوان يك طفیلی که زن فقط به رفاقت با او و به نیروی بدنی او نیازمند است در میان قبیلله زن به سر می برده است . این دوره را (مادر شاهی) نامیده اند. دیری نپایید که مرد به نقش خویش در تولید فرزند واقف شد و خود را صاحب اصلی فرزند شناخت از این وقت زن را تابع خود ساخت و ریاست خانواده را به عهده گرفت و به اصطلاح دوره (پدر شاهی) آغاز شد.

در این دوره نیز ازدواج با همخون جایز شمرده نمی شد و مرد ناچار بود از میان قبیلله دیگر برای خود همسر انتخاب کند و به میان قبیلله خود بیاورد. و چون همواره حالت جنگ و تصادم میان قبایل حکمفرما بود، انتخاب همسر از راه ربودن دختر

صورت می گرفت ؛ یعنی جوان دختر مورد نظر خویش را از میان قبیله دیگر می ربود. تدریجا صلح جای جنگ را گرفت و قبایل مختلف می توانستند همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند. در این دوره رسم ربودن زن منسوخ شد و مرد برای اینکه دختر مورد نظر خویش را به چنگ آورد می رفت به میان قبیله دختر اجیر پدر زن می شد و مدتی برای او کار می کرد و پدر زن در ازای خدمت داماد، دختر خویش را به او می داد و او آن دختر را به میان قبیله خویش می برد.

تا اینکه ثروت زیاد شد. در این وقت مرد دریافت که به جای اینکه سالها برای پدر عروس کار کند بهتر این است که یکجا هدیه لایقی تقدیم او کند و دختر را از او بگیرد. این کار را کرد و از این جا (مهر) پیدا شد.

روی این حساب در مراحل اولیه ، مرد به عنوان طفیلی زن زندگی می کرده و خدمتکار زن بوده است . در این دوره زن بر مرد حکومت می کرده است . در مرحله بعد که حکومت به دست مرد افتاد، مرد زن را از قبیله دیگر می ربوده است . در مرحله سوم مرد برای اینکه زن را به چنگ آورد به خانه پدر زن می رفته و سالها برای او کار می کرده است . در مرحله چهارم مرد مبلغی به عنوان (پیشکش) تقدیم پدر زن می کرده است و رسم مهر از اینجا ناشی شده است .

می گویند مرد از آن وقتی که سیستم (مادرشاهی) را ساقط کرد و سیستم (پدرشاهی) را تاسیس نمود، زن را در حکم برده و لااقل در حکم اجیر و مزدور خویش قرار داد و به او به چشم يك ابزار اقتصادی که احیانا شهوت او را نیز

تسکین می داد نگاه می کرد، به زن استقلال اجتماعی و اقتصادی نمی داد. محصول کارها و زحمات زن متعلق به دیگری یعنی پدر یا شوهر بود. زن حق نداشت به اراده خود شوهر انتخاب کند و به اراده خود و برای خود فعالیت اقتصادی و مالی داشته باشد، و در حقیقت پولی که مرد به عنوان مهر می داد و مخارجی که به عنوان نفقه می کرده است در مقابل بهره اقتصادی بوده که از زن در ایام زناشویی می برده است .

مهر در نظام حقوقی اسلام مرحله پنجمی هم هست که جامعه شناسان و اظهار نظرکنندگان درباره آن سکوت می کنند. در این مرحله مرد هنگام ازدواج يك (پیشکشی) تقدیم خود زن می کند و هیچ يك از والدین حقیقی به آن پیشکشی ندارند. زن در عین اینکه از مرد پیشکشی دریافت می دارد، استقلال اجتماعی و اقتصادی خود را حفظ کند. اولاً به اراده خود شوهر انتخاب می کند نه به اراده پدر یا برادر. ثانیاً در مدتی که در خانه پدر است، همچنین در مدتی که به خانه شوهر می رود کسی حق ندارد او را به خدمت خود بگمارد و استثمار کند. محصول کار و زحمتش به خودش تعلق دارد نه به دیگری و در معاملات حقوقی خود احتیاجی به قیمومت مرد ندارد.

مرد از لحاظ بهره برداری از زن، فقط حق دارد در ایام زناشویی از وصال او بهره مند شود و مکلف است مادامی که زناشویی ادامه دارد و از وصال زن بهره مند می شود،

زندگی او را در حدود امکانات خود تاءمین نماید.

این مرحله همان است که اسلام آن را پذیرفته و زناشویی را بر این اساس بنیان نهاده است. در قرآن کریم آیات زیادی هست درباره اینکه مهر زن به خود زن تعلق دارد نه به دیگری. مرد باید در تمام مدت زناشویی عهده دار تاءمین مخارج زندگی زن بشود و در عین حال در آمدی که زن تحصیل می کند و نتیجه کار او، به شخص خودش تعلق دارد نه به دیگری (پدر یا شوهر).

اینجاست که مسأله مهر و نفقه شکل معماوشی پیدا می کند، زیرا در وقتی که مهر به پدر دختر تعلق می گرفت و زن مانند يك برده به خانه شوهر می رفت و شوهر او را استثمار می کرد، فلسفه مهر بازخرید دختر از پدر بود و فلسفه نفقه مخارج ضروری است که هر مالکی برای مملوك خود می کند. اگر بناست چیزی به پدر زن داده نشود و شوهر هم حق ندارد زن را استثمار و از او بهره برداری اقتصادی بکند و زن از لحاظ اقتصادی استقلال کامل دارد و حتی از جنبه حقوقی نیازی به قیمومت و اجازه و سرپرستی ندارد، مهر دادن و نفقه پرداختن برای چه؟

نگاهی به تاریخ اگر بخواهیم به فلسفه مهر و نفقه در مرحله پنجم پی ببریم، باید اندکی توجه خود را به دوره های چهارگانه ای که قبل از این مرحله گفته شده معطوف کنیم. حقیقت این است آنچه در این باره گفته شده جز يك سلسله فرضها و تخمینها چیزی نیست؛ نه حقایق تاریخی است و نه حقایق علمی و تجربی. پاره ای قرائن از يك طرف و

بعضی فرضیه های فلسفی درباره انسان و جهان از طرف دیگر، منشاء پدید آمدن این فرضها و تخمینها درباره زندگی بشر ماقبل تاریخ شده است. آنچه درباره دوره به اصطلاح مادرشاهی گفته شده چیزی نیست که به این زودیاها بتوان باور کرد، و همچنین چیزهایی که درباره فروختن دختران از طرف پدران و استثمار زنان از طرف شوهران گفته اند.

در این فرضها و تخمینها دو چیز به چشم می خورد: یکی اینکه سعی شده تاریخ بشر اولیه فوق العاده قساوت آمیز و خشونت بار و عاری از عواطف انسانی تفسیر شود. دیگر اینکه نقش طبیعت از لحاظ تدابیر حیرت انگیزی که برای رسیدن به هدفهای کلی خود به کار می برد، نادیده گرفته شده است.

این گونه تفسیر و اظهار نظر درباره انسان و طبیعت برای غربی میسر است اما برای شرقی - اگر افسون شده تقلید غرب نباشد - میسر نیست. غربی به علل خاصی با عواطف انسانی بیگانه است؛ قهرا نمی تواند برای عاطفه و جرقه های انسانی نقش اساسی در تاریخ قائل شود. غربی اگر از دنده اقتصاد برخیزد، نان می بیند و بس. تاریخ از نظر او ماشینی است که تا نان به خوردش ندهی حرکت نمی کند. و اگر از دنده مسائل جنسی برخیزد، انسانیت و تاریخ انسانیت با همه مظاهر فرهنگی و هنری و اخلاقی و مذهبی و با همه تجلیات عالی و باشکوه معنوی، جز بازیهای تغییر شکل یافته جنسی نیست. و اگر از دنده سیادت و برتری طلبی برخیزد، سرگذشت بشریت از نظر او یکسره خونریزی و بیرحمی است.

غربی در قرون وسطی از مذهب و به نام مذهب شکنجه ها دیده و آزارها کشیده و زنده زنده در آتش انداختن ها مشاهده کرده است . به همین جهت از نام خدا و مذهب و هر چیزی که این بو را بدهد وحشت می کند و از این رو با همه آثار و علائم فراوان علمی که از هدف داشتن طبیعت واگذار نبودن جهان به خود می بیند کمتر جرات می کند به اصل (علت غایی) اعتراف کند. ما از این مفسران نمی خواهیم که به وجود پیامبران - که در طول تاریخ ظهور کرده اند و منادی عدالت و انسانیت بوده اند و با انحرافات مبارزه می کرده اند و نتایج ثمربخشی از مبارزات خود می گرفته اند اقرار و اعتراف کنند؛ از آنها می خواهیم که لااقل نقش آگاهانه طبیعت را فراموش نکنند.

در تاریخ روابط زن و مرد قطعاً مظالم فراوان و قساوت های بی شماری رخ داده است . قرآن قساوت آمیزترین آنها را حکایت کرده است . اما نمی توان گفت سراسر این تاریخ قساوت و خشونت بوده است .

فلسفه حقیقی مهر به عقیده ما پدید آمدن مهر نتیجه تدبیر ماهرانه ای است که در متن خلقت و آفرینش برای تعدیل روابط زن و مرد و پیوند آنها به یکدیگر به کار رفته است .

مهر از آنجا پیدا شده که در متن خلقت نقش هر یک از زن و مرد در مسأله عشق مغایر نقش دیگری است . عرفا این قانون را به سراسر هستی سرایت می دهند، می گویند قانون عشق و جذب و انجذاب بر سراسر موجودات و

مخلوقات حکومت می کند با این خصوصیت که موجودات و مخلوقات از لحاظ اینکه هر موجودی وظیفه خاصی را باید ایفا کند متفاوتند؛ سوز در يك جا و ساز در جای دیگر قرار داده شده است .
فخرالدین عراقی ، شاعر معروف می گوید :

ساز طرب عشق که داند که چه ساز است
کز زخمه آن نه فلک اندر تک و تاز است
رازی است در این پرده گگر آن را بشناسی
دانی که حقیقت ز چه در بند مجاز است
عشق است که هر دم به دگر رنگ در آید
ناز است به جای و به يك جای نیاز است
در صورت عاشق چه در آید همه سوز است
در کسوت معشوق چه آید همه ساز است

ما در مقاله چهارده از این سلسله مقالات ، آنجا که تفاوت های زن و مرد را بیان می کردیم گفتیم که نوع احساسات زن و مرد نسبت به یکدیگر يك جور نیست . قانون خلقت ، جمال و غرور و بی نیازی را در جانب زن ، و نیازمندی و طلب و عشق و تغزل را در جانب مرد قرار داده است . ضعف زن در مقابل نیرومندی بدنی به همین وسیله تعدیل شده است و همین جهت موجب شده که همواره مرد از زن خواستگاری می کرده است . قبلا دیدیم که طبق گفته جامعه شناسان ، هم در دوره مادرشاهی و هم در دوره پدرشاهی ، مرد بوده است که به سراغ زن می رفته است .

دانشمندان می گویند : مرد از زن شهوانی تر است . در روایات اسلامی وارد شده که مرد از زن شهوانی تر نیست بلکه برعکس است ، لکن زن از مرد در مقابل شهوت تواناتر و خوددارتر آفریده شده است . نتیجه هر دو سخن یکی است . به هر حال مرد در مقابل غریزه از زن ناتوان تر است . این خصوصیت همواره به زن فرصت داده است که دنبال مرد نرود و زود تسلیم او نشود و بر عکس ، مرد را وادار کرده است که به زن اظهار نیاز کند و برای جلب رضای او اقدام کند . یکی از آن اقدامات این بوده که برای جلب رضای او و به احترام موافقت او هدیه ای نثار او می کرده است .

چرا افراد جنس نر همیشه برای تصاحب جنس ماده با یکدیگر رقابت می کرده اند و به جنگ و ستیز با یکدیگر می پرداخته اند اما هرگز افراد جنس ماده برای تصاحب جنس نر حرص و ولع نشان نداده اند؟ برای اینکه نقش جنس نر و جنس ماده یکی نبوده است . جنس نر همواره حالت و نقش متقاضی را داشته نه جنس ماده ، و جنس ماده هرگز با حرص و ولع جنس نر به دنبال او نمی رفته است ، همواره از خود نوعی بی نیازی و استغنا نشان می داده است .

مهر با حیا و عفاف زن یک ریشه دارد . زن به الهام فطری دریافته است که عزت و احترام او به این است که خود را رایگان در اختیار مرد قرار ندهد به اصطلاح شیرین بفروشد .

همینها سبب شده که زن توانسته با همه ناتوانی جسمی ، مرد را به عنوان خواستگار به آستانه خود بکشاند ، مردها را به رقابت با یکدیگر وادار کند ، با خارج کردن خود از دسترسی مرد عشق رمانتیک به وجود آورد ،

مجنون ها را به دنبال لیلی ها بدواند و آنگاه که تن به ازدواج با مرد می دهد عطیه و پیشکشی از او به عنوان نشانه ای از صداقت او دریافت دارد.

می گویند در بعضی قبایل وحشی دخترانی که با چند خواستگار و عاشق بی قرار مواجه می شده اند، آنها را وادار به (دوئل) می کرده اند؛ هر کدام که دیگری را مغلوب می کرده یا می کشته، شایستگی همسری با آن دختر را احراز می کرده است.

چندی پیش روزنامه های تهران نوشتند که یک دختر دو پسر خواستگار خود را در همین تهران به (دوئل) وادار کرد، آنها را در حضور خود با اسلحه سرد به جان یکدیگر انداخت.

از نظر کسانی که قدرت را فقط در زور بازو شناسند و تاریخ روابط زن و مرد را یکسره ظلم و استثمار مرد می بیند، باوری نیست که زن، این موجود ضعیف و ظریف، بتواند اینچنین افراد جنس خشن و نیرومند را به جان یکدیگر بیندازد، اما اگر کسی اندکی با تدابیر ماهرانه خلقت و قدرت عجیب و مرموز زنانه ای که در وجود زن تعبیه شده آشنا باشد، می داند که این چیزها عجیب نیست.

زن در مرد تاءثیر فراوان داشته است. تاءثیر زن در مرد از تاءثیر مرد در زن بیشتر بوده است. مرد بسیاری از هنرهای و شجاعتها و دلاوریها و نبوغها و شخصیتهای خود را مدیون زن و خودداریهای ظریفانه زن است، مدیون حیا و عفاف زن است، مدیون (شیرین فروشی) زن است. زن همیشه مرد رامی ساخته و مرد اجتماع را. آنگاه که حیا و عفاف و خودداری زن از میان

برود و زن بخواهد در نقش مرد ظاهر شود، اول به زن مهر باطله می خورد و بعد مرد مردانگی خود را فراموش می کند و سپس اجتماع منهدم می گردد. همان قدرت زنانه که توانسته در طول تاریخ شخصیت خود را حفظ کند و به دنبال مرد نرود و مرد را به عنوان خواستگار به آستان خود بکشاند، مردان را به رقابت و جنگ با یکدیگر درباره خود وادارد و آنها را تا سرحد کشته شدن ببرد، حیا و عفاف را شعار خود قرار دهد، بدن خود را از چشم مرد مستور نگه دارد و خود را اسرار آمیز جلوه دهد، الهام بخش مرد و خالق عشق او باشد، هنرآموز و شجاعت بخش و نبوغ آفرین او واقع شود، در او حس (تغزل) و ستایشگری بوجود آورد و او به فروتنی و خاکساری و ناچیزی خود در مقابل زن به خود ببالد، همان قدرت می توانسته مرد را وادار کند که هنگام ازدواج عطیه ای به نام (مهر) تقدیم او کند. مهر ماده ای از يك آیین نامه کلی که طرح آن در متن خلقت ریخته شده و با دست فطرت تهیه شده است.

۶-نظام حقوق زن در اسلام

﴿آٲٲ ٲٲ ٲٲٲ﴾

قرآن کریم مهر را به صورتی که در مرحله پنجم گفتیم ابداع و اختراع نکرد، زیرا مهر به این صورت ابداع خلقت است. کاری که قرآن کرد این بود مهر را به حالت فطری آن برگردانید.

قرآن کریم با لطایف و ظرافت بی نظیری می گوید: **وآتوا النساء صدقاتهن** نحله یعنی کابین زنان را که به خود آنها تعلق دارد (نه به پدران یا برادران آنها) و عطیه و پیشکشی است از جانب شما به آنها، به خودشان بدهید.

قرآن کریم در این جمله کوتاه به سه نکته اساسی اشاره کرده است:

اولا با نام (صدقه) (به ضم دال) یاد کرده است نه با نام (مهر). صدقه از ماده صدق است و بدان جهت به مهر صداق یا صدقه گفته می شود که نشانه راستین بودن علاقه مرد است. بعضی مفسرین مانند صاحب کشاف به این نکته تصریح کرده اند؛ همچنانکه بنا به گفته راغب اصفهانی در مفردات غریب القرآن علت اینکه صدقه (به فتح دال) را صدقه گفته اند این است که نشانه صدق ایمان است. دیگر اینکه با ملحق کردن ضمیر (هن) به این کلمه می خواهد بفرماید که مهریه به خود زن تعلق دارد نه پدر و مادر؛ مهر مزد بزرگ کردن و شیر دادن و نان دادن به او نیست. سوم اینکه با کلمه (نحله) کاملا تصریح می کند که مهر هیچ

عنوانی جز عنوان تقدیمی و پیشکشی و عطیه و هدیه ندارد.

دوگونگی احساسات در حیوانات اختصاص به انسان ندارد؛ در همه جاندارها آنجا که قانون دو جنسی حکمفرماست، با اینکه دو جنس به یکدیگر نیازمندند، جنس نر نیازمندتر آفریده شده یعنی احساسات او نیازمندانه تر است و همین جهت به نوبه خود سبب شده که جنس نر گامهایی در طریق جلب رضایت جنس ماده بردارد و هم سبب شده که روابط دو جنس تعدیل شود و جنس نر از زور و قدرت خود سوء استفاده نکند، حالت فروتنی و خضوع به خود بگیرد.

هدیه و کادو در روابط نامشروع منحصر به ازدواج و پیمان مشروع زناشویی نیست؛ آنجا هم که زن و مرد به صورت نامشروع می‌خواهند از وجود یکدیگر لذت ببرند و به اصطلاح می‌خواهند از عشق آزاد بهره ببرند، باز مرد است که به زن هدیه می‌دهد. اگر احیاناً قهوه یا چایی یا غذایی صرف کنند، مرد وظیفه خود می‌داند که پول آنها را بپردازد. زن برای خود نوعی اهانت تلقی می‌کند که به خاطر مرد مایه بگذارد و پول خرج کند. عیاشی برای پسر مستلزم داشتن پول و امکانات مالی است و عیاشی برای یک دختر وسیله ای است برای دریافت کادوها. این عادات که حتی در روابط نامشروع و غیرقانونی هم جاری است ناشی از نوع احساسات نامتشابه زن و مرد نسبت به یکدیگر است.

معاشقه فرنگی از ازدواجش طبیعی تر است در دنیای غرب هم که به نام تساوی حقوق انسانها حقوق خانوادگی را از صورت طبیعی خارج کرده اند و سعی می کنند علی رغم قانون طبیعت ، زن و مرد را در وضع مشابهی قرار دهند و دل‌های مشابهی در زندگی خانوادگی به عهده آنها بگذارند، آنجا که به اصطلاح پای عشق آزاد به میان می آید و قوانین قراردادی ، آنها را از مسیر طبیعت خارج نکرده است ، مرد همان وظیفه طبیعی خود یعنی نیاز و طلب و مایه گذاشتن و پول خرج کردن را انجام می دهد، مرد به زن هدیه می دهد و متحمل مخارج او می شود در صورتیکه در ازدواج فرنگی مهر وجود ندارد و از لحاظ نفقه نیز مسؤ ولیت سنگینی به عهده زن می گذارند؛ یعنی معاشقه فرنگی از ازدواج فرنگی با طبیعت هماهنگ تر است .

مهر یکی از نمونه هائی است که می رساند زن و مرد با استعدادهاى نامتشابهی آفریده شده اند و قانون خلقت از لحاظ حقوق فطری و طبیعی سندهای نامتشابهی به دست آنها داده است .

مقدمه در فصل پیش فلسفه و علت اصلی پیدایش مهر را ذکر کردیم . معلوم شد مهر از آنجا پیدا شده که قانون خلقت در روابط دو جنس به عهده هر يك از آنها نقش جداگانه ای گذاشته است . معلوم شد مهر از احساسات رقیق و عطوفت آمیز مرد ناشی شده نه از احساسات خشن و مالکانه او . آنچه از ناحیه زن در این امر دخالت داشته حس خودداری مخصوص او بوده ، نه ضعف و بی اراده بودن او ، مهر تدبیری است از ناحیه قانون خلقت برای بالا بردن ارزش زن و قرار دادن او در سطح عالیتری . مهر به زن شخصیت می دهد . ارزش معنوی مهر برای زن بیش از ارزش مادی آن است .

رسوم جاهلیت که در اسلام منسوخ شد قرآن کریم رسوم جاهلیت را درباره مهر منسوخ کرد و آن را به حالت اولی و طبیعی آن برگردانید .

در جاهلیت ، پدران و مادران مهر را به عنوان حق الزحمه و (شیربها) حق خود می دانستند .

در تفسیر کشاف و غیره می نویسند هنگامی که دختری برای یکی از آنها متولد می شد و دیگری می خواست به او تبریک بگوید ، می گفت : (هنئاً لك النافجه) یعنی این مایه افزایش ثروت ، تو را گوارا باد ، کنایه از اینکه بعداً این دختر را شوهر می دهی و مهر دریافت می داری .

در جاهلیت ، پدران و در نبودن آنها برادران ، چون از طرفی برای خود حق ولایت و قیمومت قائل بودند و دختر را به اراده خودشان شوهر می دادند و نه به اراده او ،

و از طرف دیگر مهر دختر را متعلق به خود می دانستند نه به دختر، دختران را معاوضه می کردند به این نحو که مردی به مرد دیگر می گفت که من دختر یا خواهرم را به عقد تو در می آورم که در عوض دختر یا خواهر تو زن من باشد و او هم قبول می کرد. به این ترتیب هر يك از دو دختر مهر دیگری به شمار میرفت و به پدر یا برادر دیگری تعلق می گرفت. این نوع نکاح را نکاح (شغار) می نامیدند. اسلام این رسم را منسوخ کرد. پیغمبر اکرم فرمود (لا شغار فی الاسلام) یعنی در اسلام معاوضه دختر یا خواهر ممنوع است.

در روایات اسلامی آمده است که پدر نه تنها حقی به مهر ندارد بلکه اگر در عقد ازدواج برای پدر به عنوان امری جداگانه از مهر چیزی شرط شود و مهر به خود دختر داده شود، باز هم صحیح نیست؛ یعنی پدر حق ندارد برای خود در ازدواج دختر بهره ای قائل شود، هر چند به صورت امر جداگانه از مهر باشد.

اسلام آیین کار کردن داماد برای پدر زن را - که طبق گفته جامعه شناسان در دوره هایی وجود داشته که هنوز ثروت قابل مبادله ای در کار نبوده - منسوخ کرد.

کارکردن داماد برای پدر زن تنها از این جهت نبوده است که پدران می خواسته اند از ناحیه دختران خود بهره ای برده باشند؛ علل و ریشه های دیگر نیز داشته است که احیانا لازمه آن مرحله از تمدن بوده است و در حد خود ظالمانه هم نبوده است. به هر حال چنین رسمی قطعاً در دنیای قدیم وجود داشته است.

داستان موسی و شعیب که در قرآن کریم آمده است، از وجود چنین رسمی

حکایت می‌کند. موسی در حال فرار از مصر وقتی که به سر چاه (مدین) رسید، به حالت دختران شعیب که در کناری با گوسفندان خویش ایستاده بودند و کسی رعایت حال آنها را نمی‌کرد رحمت آورد و برای گوسفندان آنها آب کشی کرد. دختران پس از مراجعت نزد پدر، جریان روز را برای پدر نقل کردند و او یکی از آنها را پی موسی فرستاد و او را به خانه خویش دعوت کرد. پس از آشنا شدن با یکدیگر، يك روز شعیب به موسی گفت: من دلم می‌خواهد یکی از دو دختر خود را به تو به زنی بدهم به این شرط که تو هشت سال برای من کار کنی و اگر دل خودت خواست دوسال دیگر هم اضافه کن ده سال برای من کار کن. موسی قبول کرد و به این ترتیب موسی داماد شعیب شد. اینچنین رسمی در آن زمان بوده و ریشه این رسم دو چیز است: اول نبودن ثروت. خدمتی که داماد به زن یا پدر زن می‌توانسته بکند غالباً منحصر به این بوده که برای آنها کار کند. دیگر رسم جهاز دادن. جامعه شناسان معتقدند که رسم جهاز دادن به دختر از طرف پدر، یکی از رسوم و سنن کهن است. پدر برای اینکه بتواند جهاز برای دختر خود فراهم کند داماد را اجیر خود می‌کرد و یا از او پولی دریافت می‌کرد. عملاً آنچه پدر از داماد می‌گرفت به نفع دختر و برای دختر بوده است.

به هر حال در اسلام این آئین منسوخ شد و پدر زن حق ندارد مهر را مال خود بداند، هر چند هدف و منظور این باشد که آن را صرف و خرج دختر کند. این خود دختر است که اختیار

آن مال را دارد که به هر نحو بخواهد مصرف کند. در روایات اسلامی تصریح شده که این گونه مهر قرار دادن در دوره اسلامی روا نیست.

در زمان جاهلیت رسوم دیگری نیز بود که عملاً موجب محروم بودن زن از مهر می شد. یکی از آنها رسم ارث زوجیت بود. اگر کسی می مرد وارثان او از قبیل فرزندان و برادران همان طوری که ثروت او را به ارث می بردند، همسری زن او را نیز به ارث می بردند پس از مردن شخص. پسر یا برادر میت حق همسری میت را باقی می پنداشت و خود را مختار می دانست که زن او را به دیگری تزویج کند و مهر را خودش بگیرد و یا او را بدون مهر جدیدی و به موجب همان مهری که میت قبلاً پرداخته زن خود قرار دهد.

قرآن کریم رسم ارث زوجیت را منسوخ کرد، فرمود: **یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها** (۱۹) ای مردمی که به پیغمبر و قرآن ایمان دارید، باید بدانید که برای شما روا نیست که زنان مورثان خود را به ارث ببرید. در حالی که خود آن زنان میل ندارند که همسر شما باشند.

قرآن کریم در آیه دیگر به طور کلی ازدواج با زن پدر را قدغن کرد هر چند به صورت ارث نباشد و بخواهند آزادانه با هم ازدواج کنند. فرمود: **(ولا تنکحوا ما نکح آباؤکم)** (با زنان پدران خود ازدواج نکنید).

قرآن کریم هر رسمی که موجب تضییع مهر زنان می شد منسوخ کرد، از آن جمله اینکه وقتی که مردی نسبت به زنش دلسرد و بی میل می شد او را در مضیقه و شکنجه قرار می داد؛ هدفش این بود که با

تحت شکنجه قرار دادن او، او را به طلاق راضی کند و تمام یا قسمتی از آنچه به عنوان مهر به او داده از او پس بگیرد. قرآن کریم فرمود: **ولا تعضلوهن لتذهبنوا ببعض ما آتیتموه** یعنی زنان را به خاطر اینکه چیزی از آنها بگیرید و قسمتی از مهری که به آنها داده اید جبران کنید، تحت مضیقه و شکنجه قرار ندهید.

یکی دیگر از آن رسوم این بود که مردی با زنی ازدواج می کرد و برای او احیاناً مهر سنگینی قرار می داد. اما همینکه از او سیر می شد و هوای تجدید عروسی به سرش می زد، زن بیچاره را متهم می کرد به فحشا و حیثیت او را لکه دار می کرد و چنین وانمود می کرد که این زن از اول شایستگی همسری مرا نداشته و ازدواج باید فسخ شود و من مهری که داده ام باید پس بگیرم. قرآن کریم این رسم را نیز منسوخ کرد و جلوی آن را گرفت.

سیستم مهری اسلام خاص خودش است یکی از مسلمات دین اسلام این است که مرد حقیقی به مال زن و کار زن ندارد؛ نه می تواند به او فرمان دهد که برای من فلان کار را بکن و نه اگر زن کاری کرد که به موجب آن کار ثروتی به او تعلق می گیرد مرد حق دارد که بدون رضای زن در آن ثروت تصرف کند، و از این جهت زن و مرد وضع مساوی دارند. و برخلاف رسم معمول در اروپای مسیحی که تا اوایل قرن بیستم رواج داشت، زن شوهردار از نظر اسلام در معاملات و روابط حقوقی خود تحت قیمومت شوهر نیست؛ در انجام معاملات خود استقلال و آزادی کامل دارد. اسلام در عین اینکه

به زن چنین استقلال اقتصادی در مقابل شوهر داد و برای شوهر هیچ حقی در مال زن و کار زن و معاملات زن قرار نداد، آئین مهر را منسوخ نکرد. این خود می‌رساند که مهر از نظر اسلام به خاطر این نیست که مرد بعداً از وجود زن بهره اقتصادی می‌برد و نیروی بدنی او را استثمار می‌کند. پس معلوم می‌شود اسلام سیستم مهری مخصوص به خود دارد. این سیستم مهری و فلسفه اش را نباید با سایر سیستمهای مهری اشتباه کرد و ایراداتی که بر آن سیستمها وارد است بر این سیستم وارد دانست.

آیین فطرت همچنانکه در مقاله پیش گفتیم قرآن کریم تصریح می‌کند که مهر (نحله) و عطیه است. قرآن این عطیه و پیشکشی را لازم می‌داند. قرآن رموز فطرت بشر را با کمال دقت رعایت کرده است و برای اینکه هر يك از زن و مرد نقش مخصوصی که در طبیعت از لحاظ علائق دوستانه به عهده آنها گذاشته شده فراموش نکند، لزوم مهر را تاکید کرده است. نقش زن این است که پاسخگوی محبت مرد باشد. محبت زن خوب است به صورت عکس العمل محبت مرد باشد نه به صورت ابتدایی. عشق ابتدایی زن، یعنی عشقی که از ناحیه زن شروع بشود و زن بدون آنکه مرد قبلاً او را خواسته باشد عاشق مردی بشود، همواره مواجه با شکست عشق و شکست شخصیت خود زن است، برخلاف عشقی که به صورت پاسخ به عشق دیگری در زن پیدا می‌شود؛ اینچنین عشق نه خودش شکست می‌خورد و نه به شخصیت زن لطمه و شکست وارد می‌آورد.

ἡ ἄστυγία ἀπὸ τῆς ἀστυγίας ἀπὸ τῆς ἀστυγίας ἀπὸ τῆς ἀστυγίας
 ἡ ἄστυγία ἀπὸ τῆς ἀστυγίας ἀπὸ τῆς ἀστυγίας ἀπὸ τῆς ἀστυγίας
 ἀπὸ τῆς ἀστυγίας ἀπὸ τῆς ἀστυγίας ἀπὸ τῆς ἀστυγίας ἀπὸ τῆς ἀστυγίας

این ، هم راست است و هم دروغ .
 راست است اگر عشق از زن شروع شود. اگر
 زنی ابتدا عاشق مردی بشود و به او دل
 ببندد آتشش زود سرد می شود. به چنین
 عشقی نباید اعتماد کرد. اما دروغ است
 در صورتیکه عشق آتشین زن به صورت عکس
 العملی از عشق صادقانه مردی و به عنوان
 پاسخگویی به عشق راستین پیدا شده باشد.
 این چنین عشقی عملاً مستبعد است که فسخ
 بشود. مگر آنکه عشق مرد به سردی بگراید
 و البته در این صورت عشق زن تمام می
 شود. عشق فطری زن همین نوع از عشق است .
 شهرت زن به بی وفائی در عشقهای
 نوع اول است و ستایش هایی که از وفاداری
 زن شده مربوط به عشقهای نوع دوم است .
 جامعه اگر بخواهد پیوندهای زناشویی
 استحکام پیدا کند، چاره ای ندارد
 از اینکه از همان راهی برود که قرآن
 رفته است . یعنی قوانین فطرت را
 رعایت کند. و از آن جمله نقش خاص
 هر يك از زن و مرد در مسأله عشق در نظر
 بگیرد. قانون مهر هماهنگی با طبیعت
 است از این رو که نشانه و زمينه آن است
 که عشق از ناحیه مرد آغاز شده و زن
 پاسخگوی عشق اوست و مرد به احترام او
 هدیه ای نثار او می کند. از این رو
 نباید قانون مهر که يك ماده از
 يك اساسنامه کلی است و بدست طراح طبیعت
 تدوین شده - به نام تساوی حقوق زن و مرد
 ملغی گردد.

چنانکه ملاحظه فرمودید قرآن
 در باب مهر، رسوم و قوانین

جاهلیت را علی رغم میل مردان آن روز عوض کرد. آنچه خود قرآن در باب مهر گفت رسم معمول جاهلیت نبود که بگوییم قرآن اهمیتی به بود و نبود مهر نمی دهد. قرآن می توانست مهر را به کلی منسوخ کند و مردان را از این نظر راحت کند، ولی این کار را نکرد.

انتقادهای اکنون که نظر اسلام را درباره مهر دانستید و معلوم شد مهر از نظر اسلام چه فلسفه ای دارد. خوب است سخن کسانی را که به این قانون اسلامی انتقاد دارند. نیز بشنوید.

خانم منوچهریان در کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران در فصلی که تحت عنوان (مهر) باز کرده اند چنین نوشته اند :

(همچنانکه برای داشتن باغ یا خانه یا اسب یا استر، مرد باید مبلغی بپردازد. برای خریدن زن هم باید پولی از کیسه خرج کند. و همچنانکه بهای خانه و باغ و استر بر حسب بزرگی و کوچکی و زشتی و زیبایی و بهره و فایده متفاوت است، بهای زن هم بر حسب زشتی و زیبایی و پولداری و بی پولی او تفاوت می کند. قانونگذاران مهربان و جوانمرد ما قریب ۱۲ ماده درباره قیمت زن نوشته اند و فلسفه آنان آن است که اگر پول در میان نباشد رشته استوار زناشویی سخت سست و زود گسل می شود.)

اگر قانون مهر از طرف اجنبی آمده بود، آیا باز هم این قدر مورد بی مهری و تهمت و افترا بود؟ مگر هر پولی که کسی به کسی می دهد، می خواهد او را بخرد؟! پس باید رسم هدیه و بخشش و پیشکش را منسوخ کنند. ریشه

قانون مهر که در قانون مدنی آمده قرآن است. قرآن تصریح می کند که مهر عنوانی جز عطیه و پیشکشی ندارد. به علاوه، اسلام قوانین اقتصادی خود را آنچنان تنظیم کرده که مرد حق هیچ گونه بهره برداری اقتصادی از زن ندارد. در این صورت چگونه می توان مهر را به عنوان قیمت زن یاد کرد؟

ممکن است بگویید عملاً مردان ایرانی از زنان خود بهره برداری اقتصادی می کنند. من هم قبول دارم که بسیاری از مردان ایرانی این طورند، ولی این چه ربطی به مهر دارد؟ مردان که نمی گویند ما به موجب اینکه مهر پرداخته ایم به زنان خود تحکم می کنیم. تحکم مرد ایرانی به زن ایرانی ریشه های دیگری دارد. چرا به جای اینکه مردم را اصلاح کنید، قانون فطرت را خراب می کنید و بر مفاسد می افزایید؟ در تمام این گفته ها يك منظور بیشتر نهفته نیست و آن اینکه ایرانی و مشرق زمینی باید خود را و فلسفه زندگی خود را و معیارهای انسانی خود را فراموش کنند و رنگ و شکل اجنبی به خود بگیرد تا بهتر آماده بلعیده شدن باشد.

خانم منوچهریان می گویند :
(اگر زن از نظر اقتصادی مانند مرد باشد، دیگر چه حاجت است که ما برای او نفقه و کسوه و مهر قائل شویم؟ همچنانکه هیچ يك از این پیش بینی ها و محکم کاری ها در مورد مرد به میان نمی آید، در مورد زن هم آن وقت نباید وجود داشته باشد).

اگر این سخن را خوب بشکافیم معنی اش این است : در دوره هایی که برای زن حق مالکیت و استقلال اقتصادی قائل نبودند

مهر و نفقه می توانست تا اندازه ای موجه باشد، ولی اگر به زن استقلال اقتصادی داده شود (همچنانکه در اسلام این استقلال به زن داده شده) دیگر نفقه و مهر هیچ وجهی ندارد. ایشان گمان کرده اند که فلسفه مهر صرفاً این است که در مقابل سلب حقوق اقتصادی زن پولی به او برسد. آیا بهتر نبود که ایشان مراجعه کوتاهی به آیات قرآن می کردند و اندکی درباره تعبیراتی که قرآن از مهر کرده تاءمل می کردند و فلسفه اصلی مهر را در می یافتند و آنگاه از اینکه کتاب آسمانی کشورشان دارای چنین منطق عالی است به خود می بالیدند؟

نویسنده (چهل پیشنهاد) در شماره ۸۹ مجله زن روز، پس از ذکر وضع ناهنجار زن در جاهلیت و اشاره به خدمات اسلام در این راه چنین نوشته است :

(چون زن و مرد مساوی آفریده شده اند، پرداخت بها یا اجرت از طرف یکی به دیگری منطبق و دلیل عقلانی ندارد زیرا همان گونه که مرد احتیاج به زن دارد، زن هم به وجود مرد نیازمند است و آفرینش آنها را به یکدیگر محتاج خلق کرده و در این احتیاج هر دوی آنها وضع مساوی دارند، و لذا الزام یکی به دادن وجه به دیگری به دلیل خواهد بود. ولیکن از نظر اینکه طلاق در اختیار مرد بوده و زن برای زندگی مشترک با مرد تاءمین نداشته، لذا به زن حق داده شده علاوه بر اعتماد به شخصیت زوج، نوعی وثیقه و اعتبار مالی نیز از مرد مطالبه نماید...)

در می گوید :

اگر ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی که مقرر می‌دارد : (مرد می‌تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد) اصلاح گردد و طلاق بسته به میل و هوس مرد نباشد، اساساً صداق و مهر فلسفه وجودی خود را از دست خواهد داد.

از آنچه تاکنون گفته ایم بی‌پایگی این سخنان روشن گشت . معلوم شد که مهر، بها یا اجرت نیست و منطق عقلانی هم دارد. هم معلوم شد زن و مرد در احتیاج به یکدیگر وضع مساوی ندارند و خلقت ، آنها را در دو وضع مختلف قرار داده است .

از همه بی‌پایه تر اینکه فلسفه مهر را وثیقه مالی در مقابل حق طلاق برای مرد ذکر کرده است و مدعی است علت اینکه اسلام مهر را مقرر کرده است همین جهت است .

از این گونه اشخاص باید پرسید : چرا اسلام حق طلاق را به مرد داد تا زن به وثیقه مالی احتیاج پیدا کند؟ به علاوه معنی این سخن این است : علت اینکه پیغمبر اکرم برای زنان خود مهر قرار می‌داد این بود که می‌خواست به آنها در مقابل خودش وثیقه مالی بدهد، و علت اینکه در ازدواج علی و فاطمه برای فاطمه مهر قرار داد این بود که می‌خواست برای فاطمه در مقابل علی یک وثیقه مالی و وسیله اطمینان فکری بگیرد.

اگر این چنین است پس چرا پیغمبر اکرم زنان را توصیه کرد که متقابلاً مهر خود را به شوهر ببخشند و برای این بخشش پاداشها ذکر کرد؟ به علاوه ، چرا توصیه کرد که حتی الامکان مهر زنان زیاد نباشد؟ آیا جز این است که از نظر پیغمبر اسلام هدیه زناشویی مرد به نام مهر، و

بخشش مهر یا معادل آن از طرف زن به مرد موجب استحکام الفت و علقه زناشویی می شود؟

اگر نظر اسلام به این بود که مهر يك وثیقه مالی باشد، چرا در کتاب آسمانی خود گفت : **(واتوالنساء صدقاتهن نخله)**؛ چرا نگفت (واتوالنساء صدقاتهن وثیقه)؟

گذشته از همه اینها، نویسنده مزبور پنداشته که رسم مهر در صدر اسلام همین بوده که امروز هست. معمول امروز این است که مهر بیشتر جنبه ذمه و عهده دارد، یعنی مرد مبلغی را طبق عقد و سند به عنوان مهر به عهده می گیرد و زن معمولاً آن را مطالبه نمی کند مگر وقتی که اختلاف و مشاجره ای به میان آید. این گونه مهرها می تواند جنبه وثیقه به خود بگیرد. در صدر اسلام معمول این بود که مرد هر چه به عنوان مهر متعهد می شد، نقد می پرداخت. علیهذا به هیچ وجه نمی توان گفت که نظر اسلام از مهر این بوده که وثیقه ای در اختیار زن قرار دهد.

تاریخ نشان می دهد که پیغمبر اکرم به هیچ وجه حاضر نبود زنی را بدون مهر در اختیار مردی قرار دهد. داستانی با اندک اختلاف در کتب شیعه و سنی آمده است. از این قرار :

زنی آمد به خدمت پیغمبر اکرم و در حضور جمع ایستاد و گفت :

یا رسول الله مرا به همسری خود بپذیر. رسول اکرم در مقابل تقاضای زن سکوت کرد، چیزی نگفت. زن سر جای خود نشست. مردی از اصحاب به پا خاست و گفت : یا رسول الله. اگر شما مایل نیستید، من حاضرم.

پیغمبر اکرم سؤ ال کرد :

مهر چی می دهی ؟
 - هیچی ندارم .
 - اینطور که نمی شود. برو به خانه ات
 شاید چیزی پیدا کنی و به عنوان مهر به
 این زن بدهی .
 مرد به خانه اش رفت و برگشت و گفت :
 در خانه ام چیزی پیدا نکردم .
 - باز هم برو بگرد. يك انگشتر آهنی هم
 که بیاوری کافی است .
 دو مرتبه رفت و برگشت و گفت :
 انگشتر آهنی هم در خانه ما پیدا نمی
 شود. من حاضرم همین جامه که به تن دارم
 مهر این زن کنم .
 یکی از اصحاب که او را می
 شناخت گفت : یا رسول الله ! به خدا
 این مرد جامه ای غیر از این جامه ندارد.
 پس نصف این جامه را مهر زن قرار دهید.
 پیغمبر اکرم فرمود : اگر نصف این
 جامه مهر زن باشد کدامیک بپوشند؟ هر
 کدام بپوشند دیگری برهنه می ماند. خیر،
 این طور نمی شود.
 مرد خواستگار سر جای خود نشست . زن هم
 به انتظار، جای دیگری نشسته بود. مجلس
 وارد بحث دیگری شد و طول کشید.
 مرد خواستگار حرکت کرد برود.
 رسول اکرم او را صدا کرد :
 آهای بیا.
 آمد.
 - بگو ببینم قرآن بلدی ؟
 - بلی یا رسول الله ! فلان سوره و فلان
 سوره را بلدم .
 - می توانی از حفظ قرائت کنی ؟
 - بلی می توانم .
 - بسیار خوب ، درست شد. پس این زن
 را به عقد تو در آوردم و مهر او این
 باشد که تو به او قرآن تعلیم بدهی .
 مرد دست زن خود را گرفت و رفت .

در باب مهر مطالب دیگری هست ولی ما
سخن را همین جا کوتاه می‌کنیم .

مقدمه نظر اسلام را درباره مهر و فلسفه مهر بیان کردیم . اکنون نوبت آن است که مسأله نفقه را مورد بحث قرار دهیم .
قبلا باید بدانیم که در قوانین اسلامی ، نفقه نیز مانند مهر وضع مخصوص به خود دارد و نباید با آنچه در دنیای غیر اسلامی می گذشته یا می گذرد یکی دانست .
اگر اسلام به مرد حق می داد که زن را در خدمت خود بگمارد و محصول کار و زحمت و بالأخره ثروتی که زن تولید می کند مال خود بداند، علت و فلسفه نفقه دادن مرد به زن روشن بود زیرا واضح است اگر انسان ، حیوان یا انسان دیگری را مورد بهره برداری اقتصادی قرار دهد ناچار است مخارج زندگی او را نیز تاءمین کند. اگر گاریچی به اسب خود گاه و جو نهد آن اسب برای او بارکشی نمی کند.

اما اسلام چنین حقی برای مرد قائل نیست ؛ به زن حق داد مالک شود، تحصیل ثروت کند و به مرد حق نداده در ثروتی که به او تعلق دارد تصرف کند؛ و در عین حال بر مرد لازم دانسته که بودجه خانواده را تاءمین کند، مخارج زن و فرزندان و نوکر و کلفت و مسکن و غیره را بپردازد، چرا و به چه علتی ؟
تاءسفانه غرب مآب های ما به هیچ وجه حاضر نیستند درباره این امور ذره ای فکر کنند؛ چشمها را به روی هم می گذارند و عین انتقاداتی را که غربیان بر سیستمهای حقوقی خودشان می کنند - و البته آن انتقادات صحیح هم هست - اینها در مورد سیستم حقوقی اسلامی ذکر می کنند.

واقعا اگر کسی بگوید نفقه زن در غرب تا قرن نوزدهم چیزی جز جیره خواری و نشانه بردگی زن نبوده است راست گفته است ، زیرا وقتی که زن موظف باشد مجانا داخله زندگی مرد را اداره کند و حق مالکیت نداشته باشد، نفقه ای که به او داده می شود از نوع جیره ای است که به اسیر یا علوفه ای است که به حیوانات بارکش داده می شود.

اما اگر قانون به خصوصی در جهان پیدا شود که اداره داخله زندگی مرد را به عنوان يك وظیفه لازم از دوش زن بردارد و به او حق تحصیل ثروت و استقلال کامل اقتصادی بدهد، در عین حال او را از شرکت در بودجه خانوادگی معاف کند، ناچار فلسفه دیگری در نظر گرفته و بایست در اطراف آن فلسفه تاءمل کرد.

محموریت زن فرنگی تا نیمه دوم قرن نوزدهم در شرح قانون مدنی ایران تاءلیف دکتر شایگان ، چنین نوشته شده :

(استقلالی که زن در دارایی خود دارد و فقه شیعه از ابتدا آن را شناخته است ، در حقوق یونان و رم و ژاپن و تا چندی پیش هم در حقوق غالب کشورها وجود نداشته ؛ یعنی زن مثل صغیر و مجنون ، محجور و از تصرف در اموال خود ممنوع بوده است . در انگلستان که سابقا شخصیت زن کاملا در شخصیت شوهر محو بود دو قانون ، یکی در سال ۱۸۷۰ و دیگری در سال ۱۸۸۲ میلادی به اسم قانون مالکیت زن شوهردار ، از زن رفع حجر نمود. در ایتالیا قانون ۱۹۱۹ میلادی زن را از شمار محجورین خارج کرد. در قانون مدنی آلمان (۱۹۰۰ میلادی) و در قانون مدنی

سوئس (۱۹۰۷ میلادی) زن مثل شوهر خود
اهلیت دارد.
ولی زن شوهردار در حقوق پرتغال
و فرانسه هنوز در عداد محجورین است ،
گو که قانون ۱۸ فوریه ۱۹۳۸
فرانسه در حدودی حجر زن شوهردار
را تعدیل کرده است .)
چنانکه ملاحظه می فرمایید
هنوز يك قرن نمی گذرد از وقتی که
اولین قانون استقلال مالی زن در
مقابل شوهر (۱۸۸۲ در انگلستان)
در اروپا تصویب شد و به اصطلاح از زن
شوهردار رفع محجوریت شد .

αηŭh 3Pŭε Q!λFεŭ ŭYŔŭT ŭ γΘŭ ŭθΑ

حالا چطور شد که در يك قرن چنين حادثه مهمی رخ داد؟ آیا احساسات انسانی مردان اروپایی به غلیان آمد و به ظالمانه بودن کار خود پی بردند؟

پاسخ این پرسش را از ویل دورانت بشنوید. وی در لذات فلسفه بحثی تحت عنوان (علل) باز کرده است و در آنجا به اصطلاح علل آزادی زن را در اروپا شرح می دهد.

متأسفانه در آنجا به حقیقت وحشتناکی برمی خوریم. معلوم می شود زن اروپایی برای آزادی و حق مالکیت خود، از ماشین باید تشکر کند نه از آدم، و در مقابل چرخهای عظیم ماشین باید سر تعظیم فرود آورد نه در مقابل مردان اروپایی. آزمندی و حرص صاحبان کارخانه بود که برای اینکه سود بیشتری ببرند و مزد کمتری بدهند قانون استقلال اقتصادی را در مجلس انگلستان گذراند.

ویل دورانت می گوید :

(این واژگونی سریع عادات و رسوم محترم و قدیمتر از تاریخ مسیحیت را چگونه تعلیل کنیم؟ علت عمومی این تغییر، فراوانی و تعدد ماشین آلات است. (آزادی) زن از عوارض انقلاب صنعتی است...

يك قرن پیش در انگلستان کار پیدا کردن بر مردان دشوار گشت. اما اعلانها از آنان می خواست که زنان و کودکان خود را به کارخانه ها بفرستند. کارفرمایان باید در اندیشه سود و سهام خود

باشند و نباید خاطر خود را با اخلاق و رسوم حکومتها آشفته سازند. کسانی که ناآگاه بر (خانه براندازی) توطئه کردند کارخانه داران وطن دوست قرن نوزدهم انگلستان بودند.

نخستین قدم برای آزادی مادران بزرگ ما قانون ۱۸۸۲ بود. به موجب این قانون، زنان بریتانیای کبیر از آن پس از امتیاز بی سابقه ای برخوردار می شدند و آن اینکه پولی را که به دست می آوردند حق داشتند برای خود نگه دارند. این قانون اخلاقی عالی و مسیحی را کارخانه داران مجلس عوام وضع کردند تا بتوانند زنان انگلستان را به کارخانه ها بکشانند. از آن سال تا به امسال سودجویی مقاومت ناپذیری آنان را از بندگی و جان کندن در خانه رها کرده، گرفتار بندگی و جان کندن در مغازه و کارخانه کرده است. چنانکه ملاحظه می فرمایید سرمایه داران و کارخانه داران انگلستان بودند که به خاطر منافع مادی این قدم را به نفع زن برداشتند.

قرآن و استقلال اقتصادی زن اسلام در هزار و چهارصد سال پیش این قانون را گذراند و گفت: **للرجال نصیب مما اكتسبوا وللنساء مما اكتسبن** (۲۰) مردان را از آنچه کسب می کنند و به دست می آورند بهره ای است و زنان را از آنچه کسب می کنند و به دست می آورند بهره ای است. قرآن مجید در آیه کریمه همان طوری که مردان را در نتایج کار و فعالیتشان ذی حق دانست، زنان را نیز در نتیجه کار و فعالیتشان ذی حق شمرد.

در آیه دیگر فرمود: **للرجال نصيب مما ترك الوالدان و الاقربون و للنساء نصيب مما ترك الوالدان و الاقربون** ^(۲۱) یعنی مردان را از مالی که پدر و مادر و یا خویشاوندان بعد از مردن خود باقی می گذارند بهره ای است و زنان را هم از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود باقی می گذارند بهره ای است . این آیه حق ارث بردن زن را تثبیت کرد. ارث بردن یا نبردن زن تاریخیچه مفصلی دارد که به خواست خدا بعدا ذکر خواهیم کرد. عرب جاهلیت حاضر نبود به زن ارث بدهد، اما قرآن کریم این حق را برای زن تثبیت کرد.

یک مقایسه پس قرآن کریم سیزده قرن قبل در اروپا به زن استقلال اقتصادی داد، با این تفاوت :
اولا انگیزه ای که سبب شب اسلام به زن استقلال اقتصادی بدهد جز جنبه های انسانی و عدالت دوستی و الهی اسلام نبوده . در آنجا مطالبی از قبیل مطامع کارخانه داران انگلستان وجود نداشت که به خاطر پر کردن شکم خود این قانون را گذراندند، بعد با بوق و کرنال دنیا را پر کردند که ما حق زن را به رسمیت شناختیم و حقوق زن و مرد را مساوی دانستیم .
ثانیا اسلام به زن استقلال اقتصادی داد، اما به قول ویل دورانت خانه براندازی نکرد، اساس خانواده ها را متزلزل نکرد، زنان را علیه شوهران و دختران را علیه پدران به تمرد و عصیان وادار نکرد، اسلام با این دو آیه انقلاب عظیم اجتماع به وجود آورد، اما آرام و بی ضرر و بی خطر.

ثالثاً آنچه دنیای غرب کرد این بود که به قول ویل دورانت زن را از بندگی و جان کندن در خانه رها کند و گرفتار بندگی و جان کندن در مغازه و کارخانه کرد؛ یعنی اروپا غل و زنجیری از دست و پای زن باز کرد و غل و زنجیر دیگری که کمتر از اولی نبود به دست و پای او بست. اما اسلام زن را از بندگی و بردگی مرد در خانه و مزارع و غیره رها کند و با الزام مرد به تاءمین بودجه اجتماع خانوادگی، هر نوع اجبار و الزامی را از دوش زن برای تاءمین مخارج خود و خانواده برداشت. زن از نظر اسلام در عین اینکه حق دارد طبق غریزه انسانی به تحصیل ثروت و حفظ و افزایش آن بپردازد، طوری نیست که جبر زندگی او را تحت فشار قرار دهد و غرور و جمال و زیبایی را - که همیشه با اطمینان خاطر باید همراه (وی) باشد - از او بگیرد. اما چه باید کرد؛ چشمها و گوشهای برخی نویسندگان ما بسته تر از آن است که درباره این حقایق مسلم تاریخی و فلسفی بیندیشند.

انتقاد و پاسخ خانم منوچهریان در کتاب
انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران می
نویسند:

(قانون مدنی ما از يك سو مرد را وای دارد که به زن خود نفقه بدهد یعنی جامه، خوراک و مسکن وی را آماده کند. همچنانکه مالک اسب و استر باید برای آنان خوراک و مسکن فراهم آورد، مالک زن نیز باید این حداقل زندگی را در دسترس او بگذارد. ولی از سوی دیگر معلوم نیست چرا ماده ۱۱۱۰ قانون مدنی مقرر می دارد که در عده وفات

، زن نفقه ندارد و حال آنکه در هنگام مرگ شوهر، زن به ملاحظت و تسلیت احتیاج دارد و می خواهد به محض از دست دادن مالک خود پریشان روزگار و آشفته خاطر نشود. ممکن است بگویید : شما که دم از آزادی می زنید و می خواهید در همه جا با مرد یکسان باشید، چرا در اینجا می خواهید باز هم زن بنده و جیره خوار مرد باشد و چشم داشته باشد که پس از وی نیز این بندگی و جیره خواری ادامه یابد؟ ما در پاسخ می گوییم : مطابق همان فلسفه بردگی زن که طرح این قانون مدنی بر پایه آن ریخته شده است ، خوب بود که به قول سعدی (مالکان تحریر) پس از خود نیز نفقه را برای زن مقرر می داشتند و قانون هم این موضوع را رعایت می کرد. ما از این نویسنده می پرسیم که از کجای قانون مدنی و از کجای قانون اسلام (یا به قول شما فلسفه بردگی زن) شما استنباط کردید که مرد مالک زن است و علت نفقه دادن مرد مملوک بودن زن است ؟ این چطور مالکی است که حق ندارد به مملوک خود بگوید این کاسه آب را به من بده ؟ این چطور مالکی است که مملوکش هر کاری بکند به خودش تعلق دارد نه به مالک ؟ این چطور مالکی است که مملوکش در کوچکترین قدمی که برای او بردارد - اگر دل خودش بخواهد - حق دارد مطالبه مزد بکند؟ این چطور مالکی است که حق ندارد به مملوک خودش تحمیل کند که بچه ای را که در خانه مالک خود زاییده است مجاناً شیر دهد.

ثانیاً مگر هر کس نفقه خور کسی بود مملوک اوست ؟ از نظر اسلام و هر قانون دیگری فرزندان ، واجب النفقه پدر یا پدر و مادرند.

آیا این دلیل است که همه قوانین جهان فرزندان را مملوک پدران می دانند؟ در اسلام پدر و مادر اگر فقیر باشند واجب النفقه فرزند می باشند بدون اینکه فرزند حق تحمیلی به آنها داشته باشد. پس آیا باید بگوییم اسلام پدران و مادران را مملوک فرزندان خود شناخته است؟

ثالثاً از همه عجیباتر این است که می گویند: چرا نفقه زن در عده وفات واجب نیست در صورتی که زن در این وقت که شوهر خود را از دست می دهد بیشتر به پول شوهر احتیاج دارد؟

مثلاً این است که این نویسنده گرامی در اروپای صد سال پیش زندگی می کند. ملاک نفقه دادن مرد به زن احتیاج زن نیست. اگر از نظر اسلام زن در مدتی که با شوهر خود زندگی می کند حق مالکیت نمی داشت، این مطلب درست بود که بعد از مردن شوهر بلافاصله وضع زن مختل می شود. ولی (با توجه به) قانونی که به زن حق مالکیت داده است و زنان به واسطه تاءمین شدن از جانب شوهران همیشه ثروت خود را حفظ می کنند، چه لزومی دارد که پس از به هم خوردن آشیانه زندگی باز هم تا مدتی نفقه بگیرند؟ نفقه حق زینت بخشیدن به آشیانه مرد است. پس از خرابی آشیانه لزومی ندارد که این حق برای زن ادامه پیدا کند.

hZHy' vλIT DZT vE R!EÜ Θh vλIT DZT vE
: hθÜh

نوع اول نفقه ای که مالک باید صرف مملوک خود بکند. مخارجی که مالک حیوانات برای آنها می کند، از این قبیل است. ملاک این نوع نفقه مالکیت و مملوکیت است.

نوع دوم نفقه ای است که انسان باید صرف فرزندان خود در حالی که صغیر یا فقیرند و یا صرف پدر و مادر خود که فقیرند بنماید. ملاک این نوع نفقه مالکیت و مملوکیت نیست، بلکه حقوقی است که طبیعتاً فرزندان بر به وجود آورندگان خود پیدا می کنند و حقوقی است که پدر و مادر به حکم شرکت در ایجاد فرزندان و به حکم زحماتی که در دوره کودکی فرزندان خود متحمل شده اند بر فرزندان پیدا می کنند. شرط این نوع از نفقه، ناتوان بودن شخص واجب النفقه است.

نوع سوم نفقه ای است که مرد در مورد زن صرف می کند. ملاک این نوع از نفقه نه مالکیت و مملوکیت است و نه حق طبیعی به مفهومی که در نوع دوم گفته شد و نه عاجز بودن و ناتوان بودن و فقیر بودن زن.

زن فرضاً میلیونر و دارای درآمد سرشاری باشد و مرد ثروت و درآمد کمی داشته باشد باز هم مرد باید بودجه خانوادگی و از آن جمله بودجه شخصی زن را تاءمین کند. فرق دیگری که این نوع از نفقه با نوع اول و دوم دارد. این است که در نوع اول و دوم اگر شخص از زیر بار وظیفه شانه خالی کند و نفقه ندهد گناهکار است. اما تخلف وظیفه به

صورت يك دين قابل مطالبه و استيفا در
نمی آید یعنی جنبه حقوقی ندارد. ولی در
نوع سوم اگر از زیر بار وظیفه شانه خالی
کند زن حق دارد به صورت يك امر حقوقی
اقامه دعوا کند و در صورت اثبات از مرد
بگیرد. ملاك این نوع از نفقه چیست ؟ ان
شاء الله در مقاله آینده درباره آن بحث
خواهیم کرد.

□hVŪZΨ ζστ υλϕτ γ θΥε ιΥεαŪ ι? ūzǺ

مقدمه گفتیم : از نظر اسلام تاءمین بودجه کانون خانوادگی ، از آن جمله مخارج شخصی زن به عهده مرد است . زن از این نظر مسؤولیتی ندارد . زن فرضاً دارای ثروت هنگفتی بوده و چندین برابر شوهر دارائی داشته باشد . ملزم نیست در این بودجه شرکت کند . شرکت زن در این بودجه ، چه از لحاظ پولی که بخواهد خرج کند و چه از لحاظ کاری که بخواهد صرف کند . اختیاری و وابسته به میل و اراده خود اوست .

از نظر اسلام با اینکه بودجه زندگی زن جزء بودجه خانوادگی و بر عهده مرد است ، مرد هیچ گونه تسلط اقتصادی و حق بهره برداری از نیرو و کار زن ندارد ، نمی تواند او را استثمار کند . نفقه زن از این جهت مانند نفقه پدر و مادر است که در موارد خاصی بر عهده فرزند است اما فرزند در مقابل این وظیفه که انجام می دهد هیچ گونه حقی از نظر استخدام پدر و مادر پیدا نمی کند .

رعایت جانب زن در مسائل مالی اسلام به شکل بی سابقه ای جانب زن را در مسائل مالی و اقتصادی رعایت کرده است . از طرفی به زن استقلال و آزادی کامل اقتصادی داده و دست مرد را از مال و کار او کوتاه کرده و حق قیمومت در معاملات زن را - که در دنیای قدیم سابقه ممتد دارد و در اروپا تا اوایل قرن بیستم رایج بود - از مرد گرفته است . و از طرف دیگر با برداشتن مسؤ ولیت تاءمین بودجه خانوادگی از دوش زن ، او را از هر نوع

اجبار و الزام برای دويدن به دنبال پول معاف کرده است .

غرب پرستان آنگاه که می خواهند به نام حمايت از زن از اين قانون انتقاد کنند، چاره ای ندارند از اينکه به يك دروغ شاخدار متوسل شوند. اينها می گویند : فلسفه نفقه اين است که مرد خود را مالک زن می داند و او را به خدمت خود می گمارد. همان طوری که مالک حيوان ناچار است مخارج ضروری حيوانات مملوک خود را بپردازد تا آن حيوانات بتوانند به او سواری بدهند و برايش بارکشی کنند. قانون نفقه هم برای همین منظور حداقل بخور و نمیر را برای زن واجب کرده است .

اگر کسی قانون اسلام را در اين مسائل از آن جهت مورد حمله قرار دهد که اسلام بيش از حد لازم زن را نوازش کرده و مرد را زیر بار کشیده و او را به صورت خدمتکار بی مزد و اجری برای زن در آورده است ، بهتر می تواند به ايراد خود آب و رنگ و سر و صورتی بدهد تا اين که به نام زن و به نام حمايت زن بر اين قانون ايراد بگيرد.

حقیقت اين است که اسلام نخواستہ به نفع زن و عليه مرد یا به نفع مرد و عليه زن قانونی وضع کند. اسلام نه جانبدار زن است و نه جانبدار مرد. اسلام در قوانين خود سعادت مرد و زن و فرزندانى که بايد در دامن آنها پرورش يابند و بالاخره سعادت جامعه بشریت را در نظر گرفته است . اسلام راه وصول زن و مرد و فرزندان آنها و جامعه بشریت را به سعادت ، در اين می بيند که قواعد و قوانين طبيعت و اوضاع و

احوالی که به دست توانا و مدبر خلقت به وجود آمده نادیده گرفته نشود. همچنانکه مکرر گفته ایم. اسلام در قوانین خود این قاعده را همواره رعایت کرده است که مرد مظهر نیاز و احتیاج و زن مظهر بی نیازی باشد. اسلام مرد را به صورت خریدار و زن را به صورت صاحب کالا می شناسد. از نظر اسلام در وصال و زندگی مشترک زن و مرد، این مرد است که باید خود را به عنوان بهره گیر بشناسد و هزینه این کار را تحمل کند. زن و مرد نباید فراموش کنند که در مسأله عشق، از نظر طبیعت دو نقش جداگانه به عهده آنها واگذار شده است. ازدواج هنگامی پایدار و مستحکم و لذت بخش است که زن و مرد در نقش طبیعی خود ظاهر شوند.

علت دیگر که برای لزوم نفقه زن بر مرد در کار است این است که مسؤلیت و رنج و زحمات طاقت فرسای تولید نسل از لحاظ طبیعت به عهده زن گذاشته شده است. آنچه در این کار از نظر طبیعی به عهده مرد است يك عمل لذت بخش آنی بیش نیست. این زن است که باید این بیماری ماهانه را (در غیر ایام کودکی و پیروی) تحمل کند، سنگینی دوره بارداری و بیماری مخصوص این دوره را به عهده بگیرد. سختی زایمان و عوارض آن را تحمل نماید، کودک را شیر بدهد و پرستاری کند.

اینها همه از نیروی بدنی و عضلانی زن می کاهد، توانایی او در کار و کسب کاهش می دهد. اینهاست که اگر بنا بشود قانون، زن و مرد را از لحاظ تاءمین بودجه زندگی در وضع مشابهی قرار دهد و به حمایت زن بر نخیزد، زن وضع رقت باری پیدا خواهد کرد. و همین ها سبب شده که

در جاندارانی که به صورت جفت زندگی می کنند، جنس نر همواره به حمایت جنس ماده برخیزد، او را در مدت گرفتاری تولید نسل در خوراک و آذوقه کمک کند.

به علاوه زن و مرد از لحاظ نیروی کار و فعالیتهای خشن تولیدی و اقتصادی، مشابه و مساوی آفریده نشده اند. اگر بنای بیگانگی باشد و مرد در مقابل زن قد علم کند و به او بگوید ذره ای از درآمد خودم را خرج تو نمی کنم، هرگز زن قادر نیست خود را به پای مرد برساند.

گذشته از اینها و از همه بالاتر اینکه احتیاج زن به پول و ثروت از احتیاج مرد افزونتر است. تجمل و زینت جزء زندگی زن و از احتیاجات اصلی زن است. آنچه يك زن در زندگی معمولی خود خرج تجمل و زینت و خودآرائی می کند برابر است با مخارج چندین مرد. میل به تجمل به نوبت خود میل به تنوع و تفنن را در زن به وجود آورده است. برای يك مرد دست لباس تا وقتی قابل پوشیدن است که کهنه و مندرس نشده است، اما برای يك زن چطور؟ برای يك زن تا وقتی قابل پوشیدن است که جلوه تازه ای به شمار رود. ای بسا که يك دست لباس یا یکی از زینت آلات برای زن ارزش بیش از يك بار پوشیدن را نداشته باشد. توانایی کار و کوشش زن برای تحصیل ثروت از مرد کمتر است، اما استهلاك ثروت زن به مراتب از مرد افزونتر است.

به علاوه زن باقی مانده زن، یعنی باقی ماندن جمال و نشاط و غرور در زن، مستلزم آسایش بیشتر و تلاش

کمتر و فراغ خاطر زیادتري است . اگر زن مجبور باشد مانند مرد دائماً در تلاش و کوشش و در حال دويدن و پول درآوردن باشد. غرورش در هم می شکنند. چين ها و گره های که گرفتاریهای مالی به چهره و ابروی مرد انداخته است در چهره و ابروی او پیدا خواهد شد. مکرر شنیده شده است زنان غربی که بیچاره ها در کارگاهها و کارخانه ها و اداره ها اجباراً در تلاش معاشند، آرزوی زندگی زن شرقی را دارند. بدیهی است زنی که آسایش خاطر ندارد، فرصتی نخواهد یافت که به خود برسد و مایه سرور و بهجت مرد نیز واقع شود.

لذا نه تنها مصالحت زن ، بلکه مصالحت مرد و کانون خانوادگی نیز در این است که زن از تلاشهای اجباری خردکننده معاش معاف باشد. مرد هم می خواهد کانون خانوادگی برای او کانون آسایش و رفع خستگی و فراموشخانه گرفتاریهای بیرونی باشد. زنی قادر است کانون خانوادگی را محل آسایش و فراموشخانه گرفتاریها قرار دهد که خود به اندازه مرد خسته و کوفته کار بیرون نباشد. وای به حال مردی که خسته و کوفته پا به خانه بگذارد و با همسری خسته تر و کوفته تر از خود روبه رو شود. لهذا آسایش و سلامت و نشاط و فراغ خاطر زن برای مرد نیز ارزش فراوان دارد.

سر اینکه مردان حاضرند با جان کندن پول در آورند و دو دستی تقدیم زن خود کنند تا او با گشاده دستی خرج سر و بر خود کند این است که مرد نیاز روحی خود را به زن دریافته است ، دریافته است که خداوند زن را مایه آسایش و آرامش روح

او قرار داده است ؛ **وجعل منها زوجها لیسکن الیها** (۲۲) دریافتی است که هر اندازه موجبات آسایش و فراغ خاطر همسر خود را فراهم کند غیر مستقیم به سعادت خود خدمت کرده است و کانون خانوادگی خود را رونق بخشیده است . دریافتی است که از دو همسر لازم است لااقل یکی مغلوب تلاشها و خستگیها نباشد تا بتواند آرامش دهنده روح دیگری باشد، و در این تقسیم کار آنکه بهتر است در معرکه زندگی وارد نبرد شود مرد است و آن که بهتر می تواند آرامش دهنده روح دیگری باشد زن است . زن از جنبه مالی و مادی نیازمند به مرد آفریده شده است و مرد از جنبه روحی . زن بدون اتکاء به مرد نمی تواند نیازهای فراوان مادی خود را - که چندین برابر مرد است - رفع کند. از این رو اسلام همسر قانونی زن (فقط همسر قانونی او را) نقطه اتکاء او معین کرده است .

زن اگر بخواهد آن طور که دلش می خواهد با تجمیل زندگی کند، اگر به همسر قانونی خود متکی نباشد به مردان دیگر متکی خواهد شد. این همان وضعی است که مع الاسف نمونه های زیادی پیدا کرده و رو به افزایش است .

۷-نظام حقوق زن در اسلام

Πλῆθος ἐπιπέδων ἐπιπέδων

مردان شکارچی این نکته را دریافته اند و یکی از علل تبلیغ علیه نفقه زن بر شوهر همین است که احتیاج فراوان زن به پول اگر از شوهر بریده شود زن به آسانی به دامن شکارچی خواهد افتاد.

اگر در فلسفه حقوقهای گزافی که در مسسات به خانمها پرداخته می شود دقت کنید، مفهوم عرض مرا بهتر درخواهید یافت . شك نداشته باشید که الغاء نفقه موجب ازدیاد فحشا می شود.

چگونه برای يك زن مقدر است که حساب زندگی خود را از مرد جدا کند و آنگاه بتواند خود را چنانکه طبیعتش اقتضا می کند اداره کند؟

حقیقت را اگر بخواهید فکر الغاء نفقه از طرف مردانی هم که از تجمل و اسراف زنان به ستوه آمده اند تقویت می شود. اینها می خواهند با دست خود زن و به نام آزادی و مساوات ، انتقام خود را از زنان اسراف کار و تجمل پرست بگیرند.

ویل دوران در لذات فلسفه پس از آنکه تعریفی از ازدواج نوین به این صورت می کند : (زناشویی قانونی با جلوگیری قانونی از حمل و با حق اطلاق وابسته به رضایت طرفین و نبودن فرزند و نفقه) می گوید :

(زنان تجمل پرست طبقه متوسط سبب خواهند شد که به زودی انتقام مرد زحمتکش از تمام جنس زن گرفته شود. ازدواج چنان تغییر خواهد کرد که دیگر زنان بیکاری که

فقط مایه زینت و وحشت خانه های پرخرج بودند وجود نخواهند داشت . مردان از زنان خود خواهند خواست که خود مخارج خود را در بیاورند. زناشویی دوستانه (ازدواج نوین) حکم می کند که زن بایند تا هنگام حمل کار کند. در این جا نکته ای هست که موجب تکمیل آزادی زن خواهد شد و آن اینکه از این به بعد باید خود خرج خود را از اول تا آخر بپردازد. انقلاب صنعتی نتایج بیرحمانه خود را (درباره زن) ظاهر می سازد. زن باید در کارخانه با شوهر خود کار کند. زن به جای آنکه در اتاق خلوتی بنشیند و مرد را ناگزیر سازد که برای جبران بی حاصلی او دو برابر کار کند، باید در کار و پاداش و حقوق و تکالیف با او برابر باشد.)

آنگاه به صورت طنز می گوید : (معنی آزادی زن این است).

دولت به جای شوهر این جهت که وظایف طبیعی زن در تولید نسل ایجاب می کند که زن از نقطه نظر مالی و اقتصادی نقطه اتکایی داشته باشد، مطلبی نیست که قابل انکار باشد.

در اروپای امروز افرادی هستند که طرفداری از آزادی زن را به آنجا رسانده اند که از بازگشت دوره (مادرشاهی) و طرد پدر به طور کلی از خانواده دم می زنند. به عقیده اینها با استقلال کامل اقتصادی زن و تساوی او در همه شؤون با مرد، در آینده پدر عضو زائد شناخته خواهد شد و برای همیشه از خانواده حذف خواهد شد.

در عین حال همین افراد دولت را دعوت می کنند که جانشین پدر شود و به مادران که قطعاً حاضر نخواهند بود به تنهایی تشکیل عائله بدهند و همه مسؤولیتها را به عهده بگیرند، پول و مساعده بدهد تا از بارداری جلوگیری نکنند و نسل اجتماع منقطع نگردد؛ یعنی زن خانواده که در گذشته نفقه خور و به قول اعتراض کنندگان مملوک مرد بوده است، از این به بعد نفقه خور و مملوک دولت باشد؛ وظایف و حقوق پدر به دولت منتقل گردد.

ای کاش افرادی که تیشه برداشته، کورکورانه بنیان استوار کانون مقدس خانوادگی ما را - که بر اساس قوانین مقدس آسمانی بنیان شده است - خراب می کنند، می توانستند به عواقب کار بیندیشند و شعاع دورتری را ببینند.

برتراند راسل در کتاب زناشویی و اخلاق فصلی تحت عنوان (خانواده و دولت) باز کرده است. در آنجا پس از آن که درباره بعضی دخالت‌های فرهنگی و بهداشتی دولت درباره کودکان بحثی می کند، می گوید:

(ظاهراً چیزی نمانده که پدر علت وجودی بیولوژیک خود را از دست بدهد... یک عامل نیرومند دیگر در طرد پدر مؤثر است و آن تمایل زنان به استقلالی است. زنانی که در رأی دادن شرکت می کنند غالباً متاهل نیستند و اشکالات زنان متاهل امروز بیش از زنان مجرد است و با وجود امتیازات قانونی، در رقابت برای مشاغل عقب می مانند... برای زنان متاهل دو راه است که استقلال

اقتصادی خود را حفظ کنند : یکی آن است که در مشاغل خود باقی بمانند و لازمه این فرض این است که پرستاری اطفال خود را به پرستاران مزدبگیر واگذار کنند و بالنتیجه کودکانها و پرورشگاهها توسعه زیادی خواهد یافت و نتیجه منطقی این وضع این است که از لحاظ روانشناسی برای کودک نه پدری وجود خواهد داشت نه مادری . راه دیگر آن است که به زنان جوان مساعده ای بپردازند که خودشان از اطفال نگهداری کنند. طریقه اخیر به تنهایی مفید نبوده و باید با مقررات قانونی مبتنی بر استخدام مجدد مادر پس از آنکه طفلش به سن معینی رسید تکمیل شود. اما این طریقه این امتیاز را دارد که مادر می تواند خود طفلش را بزرگ کند بدون اینکه برای این امر تحت تعلق حقارت آور مردی قرار گیرد... با فرض تصویب چنین قانونی باید انتظار عکس العمل آن را بر روی اخلاق فامیل داشت . قانون ممکن است مقرر دارد که مادر طفل نامشروع حق مساعده ندارد و یا اینکه در صورت وجود دلایلی حاکی از زنای مادر مساعده به پدر خواهد رسید. در این صورت پلیس محلی موظف خواهد بود که رفتار زنان متاهل را تحت نظر بگیرد. اثرات این قانون چندان درخشان نخواهد بود، ولی این خطر را دارد که در ذائقه کسانی که موجد این تکامل اخلاقی بوده اند چندان خوشایند واقع نشود. بالنتیجه می توان احتمال داد که دخالت های پلیس در این باره قطع شده و حتی مادرهای نامشروع از مساعده برخوردار شوند. در

این صورت وظیفه اقتصادی پدر در طبقات کارگر به کلی از میان رفته و اهمیتش بیش از سگها و گربه ها برای اولادشان نخواهد بود... تمدن یا لاقول تمدنی که تاکنون توسعه یافته متمایل به تضعیف احساسات مادری است .

محتملا برای حفظ تمدنی که تحول و تکامل زیادی یافته لازم خواهد شد به زنان برای بارداری آنقدر پول بدهند که آنان در این کار نفع مسلمی بیابند. در این صورت لازم نیست که تمام یا اکثریتشان شغل مادری را برگزینند، این هم شغلی چون مشاغل دیگر که زنان آن را با جدیت و وقوف کامل استقبال خواهند کرد. اما تمام اینها فرضیاتی بیش نیست و منظورم این است که نهضت زنان باعث زوال خانواده پدرشاهی است که از ماقبل تاریخ نماینده پیروزی مرد بر زن بوده است . جانشین شدن دولت به جای پدر در مغرب زمین که با آن مواجه هستیم ، پیشرفتی شمرده می شود...)

الغاء نفقه زن (به قول این آقایان : استقلال مادی زنان) طبق گفته های بالا نتایج و آثار ذیل را خواهد داشت :

سقوط و طرد پدر از خانواده و لاقول از اهمیت افتادن پدر و بازگشت به دوره مادرشاهی ، جانشین شدن دولت به جای پدر و مساعده و نفقه گرفتن مادران از دولت به جای پدر، تضعیف احساسات مادری ، در آمدن مادری از صورت عاطفی به صورت شغل و کار و کسب . بدیهی است که نتیجه همه اینها سقوط کامل خانواده است که قطعاً مستلزم سقوط انسانیت است . همه چیز درست خواهد

شد و فقط يك چیز جای خالی خواهد داشت و آن سعادت و مسرت و برخورداری از لذات معنوی مخصوص کانون خانوادگی است .

به هر حال منظورم این است که حتی طرفداران استقلال و آزادی کامل زن و طرد پدر از محیط خانواده ، وظیفه طبیعی زن را در تولید نسل مستلزم حقی و مساعده ای و احیاناً مزد و کرایه ای می دانند که به عقیده آنها دولت باید این حق را بپردازد، برخلاف مرد که وظیفه طبیعی او هیچ حقی را ایجاب نمی کند.

در قوانین کارگری جهان حداقل مزدی که برای يك مرد قائل می شوند، شامل زندگی زن و فرزندانش نیز می شود، یعنی قوانین کارگری جهان حق نفقه زن و فرزند را به رسمیت می شناسد.

ἡ ἰσοϋστάτης ἀνθρώπων ἐλευθερία καὶ ἀσφάλεια τῆς συνείδησός τοῦ καθενός
καὶ τῆς ἀσφάλειας τῆς ζωῆς

در اعلامیه حقوق بشر ماده ۲۳، بند ۳
چنین آمده است :

(هر کسی که کار می کند به مزد
منصفانه و رضایت بخشی ذی حق می شود که
زندگی او و خانواده اش را موافق شؤ و ن
انسانی تاءمین کند.)

در ماده ۲۵، بند ۱ می گوید :
(هر کس حق دارد که سطح زندگی او
سلامت و رفاه خود و خانواده اش را از حیث
خوراک و مسکن و مراقبت های طبی و خدمات
لازم اجتماعی تاءمین کند.)

در این دو ماده ضمناً تاءمینی
شده است که هر مردی که عائله ای
تشکیل می دهد باید متحمل مخارج و نفقه
زن و فرزندان خود بشود؛ مخارج آنها جزء
مخارج لازم و ضروری آن مرد محسوب می شود.
اعلامیه حقوق بشر با اینکه تصریح می
کند که زن و مرد دارای حقوق مساوی می
باشند نفقه دادن مرد به زن را با تساوی
حقوق زن و مرد منافی ندانسته است .
علیهذا کسانی که همواره با اعلامیه حقوق
بشر و تصویب آن در مجلسین استناد می
کنند، باید مسأله نفقه را یک مسأله
خاتمه یافته تلقی کنند. و آیا غرب
پرستانی که به هر چیزی که رنگ اسلامی
دارد نام ارتجاع و تاءخر می دهند،
به خود اجازه خواهند داد که به ساحت قدس
اعلامیه حقوق بشر هم توهین کنند و آن را
از آثار مالکیت مرد و مملوکیت زن معرفی
کنند؟

از این بالاتر اینکه اعلامیه حقوق بشر
در ماده بیست و پنجم چنین می گوید :

(هر كس حق دارد كه در موقع بیکاری ، بیماری ، نقص اعضاء ، بیوگی ، پیری یا در تمام مواردی كه به علل خارج از اراده انسان وسایل امرار معاش از دست رفته باشد، از شرایط آبرومندانة زندگی برخوردار شود.)

در اینجا اعلامیه حقوق بشر گذشته از اینکه از دست دادن شوهر را به عنوان از دست دادن وسیله معاش برای زن معرفی کرده است . بیوگی را در ردیف بیکاری ، بیماری ، نقص اعضاء ذکر کرده است ، یعنی زنان را در ردیف بیکاران و بیماران و پیران و افراد ناقص الاعضاء ذکر کرده است . آیا این يك توهین بزرگ نسبت به زن نیست ؟ مسلماً اگر در یکی از کتابها یا دفترچه های قانونی مشرق زمین چنین تعبیری یافت می شد، فریاد اعتراض به آسمان بلند بود، همچنانکه نظیر آن را در مورد بعضی قوانین ایران خودمان دیدیم .

اما يك انسان واقع بین كه تحت تاءثیر جنجال نباشد و تمام جوانب را ببیند، می داند كه نه قانون خلقت كه مرد را یکی از وسایل معاش زن قرار داده و نه اعلامیه حقوق بشر كه (بیوگی) را به عنوان از دست دادن وسیله معیشت یاد کرده است و نه قانون اسلام كه زن را واجب النفقه مرد شمرده است . هیچ کدام به زن توهین نکرده اند، چون این يك جانب قضیه است كه زن نیازمند به مرد آفریده شده است و مرد نقطه اتكاء زن شمرده می شود.

قانون خلقت برای اینکه زن و مرد را بهتر و بیشتر به یکدیگر بپیوندد و كانون خانوادگی را - كه پایه اصلی سعادت بشر است - استوارتر سازد، زن و مرد را نیازمند به یکدیگر

آفریده است . اگر از جنبه مالی مرد را نقطه اتکاء زن قرار داده است ، از جنبه آسایش روحی زن را نقطه اتکاء مرد قرار داده است . این دو نیاز مختلف ، بیشتر آنها را به یکدیگر نزدیک و متحد می کند .

بخش نهم : مسأله ارث

Ṫahħe

دنیای قدیم یا به زن اصلا ارث نمی داد و یا ارث می داد اما با او مانند صغیر رفتار می کرد یعنی به او استقلال و شخصیت حقوقی نمی داد. احیانا در بعضی از قوانین قدیم جهان اگر به دختر ارث می دادند و به فرزندان او ارث نمی دادند، بر خلاف پسر که هم خودش می توانست ارث ببرد و هم فرزندان او می توانستند و ارث مال پدربزرگ بشوند. و در بعضی از قوانین دیگر جهان که به زن مانند مرد ارث می دادند نه به صورت سهم قطعی و به تعبیر قرآن (نصیبا مفروضا) بود بلکه به این صورت بود که به مورث حق می دادند که درباره دختر خود نیز اگر بخواهد وصیت کند.

تاریخچه ارث زن طولانی است. محققین و مطلعین، بحث های فراوانی کرده و نوشته های زیادی در اختیار گذاشته اند. لزومی نمی بینم به نقل گفته ها و نوشته های آنها بپردازم. خلاصه اش همین بود که ذکر شد.

ᲗᲑᲞᲞ ᲛᲟᲗ ᲛᲡᲟᲗᲟᲥᲗᲡ ᲠᲣᲠ

علت اصلی محرومیت زنان از ارث ، جلوگیری از انتقال ثروت خانواده ای به خانواده دیگر بوده است . طبق عقاید قدیمی نقش مادر در تولید فرزند ضعیف است ، مادران فقط ظروفی هستند که در آن ظرفها نطفه مردان پرورش می یابد و فرزند به وجود می آید. از این رو معتقد بودند که فرزندان پسر یک مرد ، فرزندان او و جزء خانواده او هستند و اما فرزندان دختر او فرزندان او و جزء خانواده او نیستند ، بلکه جزء خانواده پدر شوهر دختر محسوب می شوند. روی این حساب اگر دختر ارث بببرد و بعد ارث او به فرزندان او منتقل شود ، سبب می شود که ثروت یک خانواده به یک خانواده بیگانه منتقل گردد.

در کتاب ارث در حقوق مدنی ایران تاءلیف مرحوم دکتر موسی عمید ، پس از آن که می گویند : در دوره های قدیم ، مذهب اساس خانواده ها را تشکیل می داده نه علقه طبیعی ، می گویند :

(ریاست مذهبی در این خانواده (پدرشاهی) با پدربزرگ خانواده بود و پس از او اجرای مراسم و تشریفات مذهب خانوادگی فقط به واسطه اولاد ذکور از نسلی به نسل بعد منتقل می شد و پیشینیان مردان را فقط وسیله ابقای نسل می دانستند و پدر خانواده چنانکه حیات بخش پسر خویش بود همچنین عقاید و رسوم دینی خود و حق نگهداشتن

آتش و خواندن ادعیه مخصوصه مذهبی را نیز بدو انتقال می داد. چنانکه در وداهای هند و قوانین یونان و رم مسطور است که قوه تولید منحصر به مردان است و نتیجه این عقیده کهن این شد که ادیان خانوادگی به مردان اختصاص یابد و زنان را بی واسطه پدر یا شوهر هیچ گونه دخالتی در امر مذهب نبوده... و چون در اجرای مراسم مذهبی سهم نبودند از سایر مزایای خانوادگی نیز قهرا بی بهره بودند، چنانکه بعدها که وراثت ایجاد شد زنان از این حق محروم شدند.)

محرومیت زن از ارث علل دیگر نیز داشته است، از آن جمله ضعف قدرت سربازی زن است. آنجا که ارزشها بر اساس قهرمانیها و پهلوانیها بود و یکی مرد جنگی را به از صد هزار آدم ناتوان می دانستند زن را به خاطر عدم توانایی بر انجام عملیات دفاعی و سربازی از ارث محروم می کردند.

عرب جاهلیت از همین نظر مخالف ارث بردن زن بود و تا پای مردی - ولو در طبقات بعدی - در میان بود به زن ارث نمی داد. لهذا وقتی که آیه ارث نازل شد و تصریح کرد به اینکه: **للرجال**

نصيب مما ترك الوالدان والأقربون وللنساء نصيب مما ترك الوالدان و

الأقربون مما قل منه أو كثر نصيبا مفروضا (۲۳) باعث تعجب

اعراب شد. اتفاقا در آن اوقات برادر حسان بن ثابت، شاعر معروف عرب، مرد و از او زنی با چند دختر باقی ماند. پسر عموهای او همه دارایی او را تصرف کردند و چیزی به زن و فرزندان او ندادند. زن او شکایت نزد رسول اکرم برد. رسول اکرم آنها را احضار کرد. آنها

گفتند زن که قادر نیست سلاح بپوشد و در مقابل دشمن بایستد، این ما هستیم که باید شمشیر دست بگیریم و از خودمان و از این زن‌ها دفاع کنیم ، پس ثروت هم باید متعلق به مردان باشد. ولی رسول اکرم حکم خدا را به آنها ابلاغ کرد.

Ἐπιπέρας ἐφ' ἑσθῆ

اعراب جاهـلـیت گاهی کسی را پسر خوانده قرار می دادند و در نتیجه آن پسر خوانده مانند يك پسر حقیقی وارث میت شمرده می شد. رسم پسرخواندگی در میان ملت‌های دیگر و از آن جمله ایران و روم قدیم موجود بوده است. طبق این رسم يك پسر خوانده به دلیل اینکه پسر است از مزایایی برخوردار بود که دختران نسلی برخوردار نبودند. از جمله مزایای پسر خوانده ارث بردن بود، همچنان (که) ممنوعیت ازدواج شخص با زن پسر خوانده یکی دیگر از این مزایا و آثار بود. قرآن کریم این رسم را نیز منسوخ کرد.

ἡ ἄλλοι εἰς ἑαυτὴν

اعراب رسم دیگر نیز در ارث داشتند که آن را نیز قرآن کریم منسوخ کرد و آن رسم (هم پیمانی) بود. دو نفر بیگانه با یکدیگر پیمان می بستند که (خون من خون تو و تعرض به من تعرض به تو. و من از تو ارث ببرم و تو از من ارث ببری). به موجب این پیمان این دو نفر بیگانه در زمان حیات از یکدیگر دفاع می کردند و هر کدام زودتر می مرد دیگری مال او را به ارث می برد.

اعراب گاهی زن میت را جز اموال و دارایی او به حساب می آوردند و به صورت سهم الارث او را تصاحب می کردند. اگر میت پسری از زن دیگر می داشت ، آن پسر می توانست به علامت تصاحب ، جامه ای بر روی آن زن بیندازد و او را از آن خویش بشمارد. بسته به میل او بود که آن زن را به عقد نکاح خود درآورد و یا او را به زنی به شخص دیگری بدهد و از مهر او استفاده کند. این رسم نیز منحصر با اعراب نبوده است و قرآن آن را منسوخ کرد.

در قوانین قدیم هندی و ژاپنی و رومی و یونانی و ایرانی تبعیضهای ناروا در مسأله ارث ، زیاد وجود داشته است و اگر بخواهیم به نقل آنچه مطلعین گفته اند پردازیم چندین مقاله خواهد شد.

3Tŭĕŭĕ ūŭəzŭ θĥ ū ʔ ʔθŭ

مرحوم سعید نفیسی در تاریخ اجتماعی ایران از زمان ساسانیان تا انقراض امویان می نویسد :

(در زمینه تشکیل خانواده نکته جالب دیگری که در تمدن ساسانی دیده می شود این است که چون پسری به سن رشد و بلوغ می رسید، پدر یکی از زنان متعدد خود را به عقد زناشویی وی در می آورده است . نکته دیگر این است که زن در تمدن ساسانی شخصیت حقوقی نداشته است و پدر و شوهر اختیارات بسیار وسیعی در دارایی وی داشته اند . هنگامی که دختری به پانزده سالگی می رسید و رشد کامل کرده بود، پدر یا رئیس خانواده مکلف بود او را به شوی بدهد . اما سن زناشویی پسر را بیست سالگی دانسته اند و در زناشویی رضایت پدر شرط بود . دختری که به شوی می رفت دیگر از پدر یا کفیل خود ارث نمی برد و در انتخاب شوهر هیچ گونه حقی برای او قائل نبودند . اما اگر در سن بلوغ ، پدر در زناشویی وی کوتاهی می کرد حق داشت به ازدواج نامشروع اقدام بکند و در این صورت از پدر ارث نمی برد .

شماره زنانی که مردی می توانست بگیرد نامحدود بود و گاهی در اسناد یونانی دیده شده است که مردی چند صد زن در خانه داشته است . اصول زناشویی در دوره ساسانی چنانکه در کتابهای دینی زردشتی آمده - بسیار پیچیده و در هم بوده و پنج قسم زناشویی رواج داشته است :

۱. زنی که به رضای پدر و مادر، شوهر می رفت فرزندی می زاد که در این

جهان و آن جهان از او بودند و او را (پادشای زن) می گفتند.

۲. زنی که یگانه فرزند پدر و مادرش بود، او را (اوگ زن) یعنی زن یگانه می گفتند و نخستین فرزندی که می زاد به پدر و مادرش داده می شد تا جانشین فرزندی بشود که از خانه آنها رفته است و شوهر کرده و پس از آن این زن را هم (پادشاه زن) می گفتند.

۳. اگر مردی در سن بلوغ بی زن می مرد، خانواده اش زن بیگانه ای را جهیز می داد و او را به کابین مرد بیگانه ای در می آورد و آن زن را (سذر زن) یعنی زن خوانده می گفتند و هر چه فرزند او می زاد نیمی به آن مرد مرده تعلق می گرفت و در آن جهان فرزند او می شد و نیمی دیگر از آن شوهر زنده بود.

۴. زن بیوه ای که دوبار شوهر کرده بود (چغر زن) می گفتند که به معنی چاکر زن یعنی زن خادمه باشد، و اگر از شوی اول خود فرزند نداشت و او را (سذرزن) می دانستند...

۵. زنی که بی رضای پدر و مادرش به شوهر می رفت، در میان زنان پست ترین پایه را داشت و او را (خودسرای زن) یعنی زن خودسر می گفتند و از پدر و مادر خود ارث نمی برد مگر پس از آنکه پسرش به سن بلوغ برسد و او را به عنوان (اوگ زن) به عقد در آورد.

در قوانین اسلام هیچیک از ناهمواریهای گذشته در مورد ارث وجود ندارد. چیزی که در قوانین اسلامی مورد اعتراض مدعیان تساوی حقوق است این است که سهم الارث زن در اسلام معادل نصف سهم الارث مرد است. از نظر اسلام پسر دو برابر دختر و برادر دو برابر خواهر و

شوهر دو برابر زن ارث می برد. تنها در مورد پدر و مادر است که اگر میت فرزندی داشته باشد و پدر و مادرش نیز زنده باشد، هر يك از پدر و مادر يك ششم از مال میت را به ارث می برند.

علت اینکه اسلام سهم الارث زن را نصف سهم الارث مرد قرار داد وضع خاصی است که زن از لحاظ مهر و نفقه و سربازی و برخی قوانین جزائی دارد. یعنی وضع خاص ارثی زن معلول وضع خاصی است که زن از لحاظ مهر و نفقه و غیره دارد.

اسلام به موجب دلائلی که در مقالات پیش گفتیم مهر و نفقه را اموری لازم و مؤثر در استحکام زناشویی و تامین آسایش خانوادگی و ایجاد وحدت میان زن و شوهر می شناسد. از نظر اسلام الغاء مهر و نفقه و خصوصاً نفقه موجب تزلزل اساس خانوادگی و کشیده شدن زن به سوی فحشاء است. و چون مهر و نفقه را لازم میدانند و به این سبب قهراً از بودجه زندگی زن کاسته شده است و تحمیلی از این نظر بر مرد شده است، اسلام می خواهد این تحمیل از طریق ارث جبران بشود. لهذا برای مرد دو برابر زن سهم الارث قرار داده است. پس مهر و نفقه است که سهم الارث زن را تنزل داده است.

﴿ٱفءهه. ٱهف هٱهزٱ﴾

برخی از غرب پرستان وقتی که در این مسأله داد سخن می دهند و نقص سهم الارث زن را يك وسیله تبلیغ و هیاهو علیه اسلام قرار می دهند، موضوع مهر و نفقه را پیش می کشند. می گویند چه لزومی دارد که ما سهم زن را در ارث از سهم مرد کمتر قرار دهیم و آنگاه این کمبود را به وسیله مهر و نفقه جبران کنیم ؟ چرا چپ اندرچیگی کار کنیم و لقمه را از پشت گردن به دهان ببریم ؟ از اول سهم الارث زن را معادل سهم الارث مرد قرار می دهیم تا مجبور نشویم با مهر و نفقه آن را جبران کنیم .

اولا این دایگان مهربانتر از مادر، علت را به جای معلول و معلول را به جای علت گرفته اند. اینها خیال کرده اند مهر و نفقه معلول وضع خاص ارثی زن است ، غافل از اینکه وضع خاص ارثی زن معلول مهر و نفقه است . ثانيا گمان کرده اند آنچه در اینجا وجود دارد صرفا جنبه مالی و اقتصادی است . بدیهی است اگر تنها جنبه مالی و اقتصادی مطرح بود دلیلی نداشت که مهر و نفقه ای در کار باشد و یا سهم الارث زن و مرد تفاوت داشته باشد. چنانکه در مقاله پیش گفتیم ، اسلام جهات زیادی را که بعضی طبیعی و بعضی روانی است در نظر گرفته است . از يك طرف احتیاجات و گرفتاریهای زیاد زن از لحاظ تولید نسل در صورتی که مرد طبعاً از همه آنها آزاد است ، از طرف دیگر قدرت کمتر او از مرد در تولید و تحصیل ثروت ، و از جانب سوم استهلاك ثروت بیشتر او از مرد،

به علاوه ملاحظات روانی و روحی خاص زن و مرد و به عبارت دیگر روانشناسی زن و مرد و اینکه مرد همواره باید به صورت خرج کننده برای زن باشد و بالأخره ملاحظات دقیق روانی و اجتماعی که سبب استحکام علقه خانوادگی می شود، اسلام همه اینها را در نظر گرفته و مهر و نفقه را از این جهات لازم دانسته است. این امور ضروری و لازم به طور غیرمستقیم سبب شده که بر بودجه مرد تحمیل وارد شود. از این رو اسلام دستور داده که به خاطر جبران تحمیلی که بر مرد شده است، مرد دو برابر زن سهم الارث ببرد. پس تنها جنبه مالی و اقتصادی در میان نیست که گفته شود چه لزومی دارد در يك جا سهم زن كسر شود و در جای دیگر جبران گردد.

ЖӨҮ ҮР_{қол}ұңа е̄ R!EҮ OhF Ү±hḡT: hḡzḡ

گفتیم از نظر اسلام مهر و نفقه علت است و وضع ارثی زن معلول . این مطلبی نیست که تازه ابراز شده باشد، از صدر اسلام مطرح بوده است . ابن ابی العوجا مردی است که در قرن دوم می زیسته و به خدا و مذهب اعتقاد نداشته است . این مرد از آزادی آن عصر استفاده می کرد و عقاید الحادی خود را همه جا ابراز می داشت . حتی گاهی در مسجدالحرام یا مسجدالنبی می آمد و با علماء عصر راجع به توحید و معاد و اصول اسلام به بحث می پرداخت . یکی از اعتراضات او به اسلام همین بود، می گفت : ما بال المرئه المسکینه الضعیفه تاخذ سهما و یاخذ الرجل سهمین ؟ یعنی چرا زن بیچاره که از مرد ناتوانتر است باید یک سهم ببرد و مرد که تواناتر است دو سهم ببرد؟ این خلاف عدالت و انصاف است . امام صادق فرمود : این برای این است که اسلام سربازی را از عهده زن برداشته و به علاوه مهر و نفقه را به نفع او بر مرد لازم شمرده است و در بعضی جنایات اشتباهی که خویشاوندان جانی باید دیه بپردازند، زن از پرداخت دیه و شرکت با دیگران معاف است . از این رو و سهم زن در ارث از مرد کمتر شده است . امام صادق صریحا وضع خاص ارثی زن را معلول مهر و نفقه و معافیت از سربازی و دیه شمرده .

نظیر این پرسشها از سایر ائمه دین شده است و همه آنها به همین نحو پاسخ گفته اند .

بخش دهم : حق طلاق

(۱) K!b k¥

مقدمه هیچ عصری مانند عصر ما خطر انحلال کانون خانوادگی و عوارض سوء ناشی از آن را مورد توجه قرار نداده است ، و در هیچ عصری مانند این عصر عملاً بشر دچار این خطر و آثار سوء ناشی از آن نبوده است .

قانونگذاران ، حقوقدانان ، روانشناسان هر کدام با وسایلی که در اختیار دارند سعی می کنند بنیان ازدواجها را استوار و پایدارتر و خصل ناپذیرتر سازند. اما (از قضا سر کنگبین صفرافزود). آمارها نشان می دهد که سال به سال بر عدد طلاقها افزوده می شود و خطر از هم پاشیدن بر بسیاری از کانون های خانوادگی سایه افکنده است .

معمولاً هر وقت يك بیماری مورد توجه قرار می گیرد و مساعی مادی و معنوی برای مبارزه و جلوگیری از آن به کار می رود، از میزان تلفات آن کاسته می شود و احیاناً ریشه کن می گردد اما بیماری طلاق برعکس است .

افزایش طلاق در زندگی جدید در گذشته کمتر درباره طلاق و عوارض سوء آن و علل پیدایش و افزایش آن و راه جلوگیری از وقوع آن فکرمی کردند. در عین حال کمتر طلاق صورت می گرفت و کمتر آشیانه ها به هم می خورد. مسلماً تفاوت دیروز و امروز در این است که امروز علل طلاق فزونی یافته است . زندگی اجتماعی شکلی پیدا کرده

است که موجبات جدایی و تفرقه و از هم گسستن پیوندهای خانوادگی بیشتر شده است و از همیمنان جهت مساعی دانشمندان و خیرخواهان تاکنون به جایی نرسیده است و متأسفانه آینده خطرناکتری در پیش است .

در شماره ۱۰۵ مجله زن روز مقاله جالبی از مجله نیوزویک تحت عنوان (طلاق در آمریکا) درج شد. این مجله می نویسد : (طلاق گرفتن در آمریکا به آسانی تاکسی گرفتن است).

و هم می نویسد :

(در میان مردم آمریکا دو ضرب المثل از همه ضرب المثلهای دیگر در باره طلاق معروفتر است : یکی اینکه (حتی دشوارترین سازشها هم میان زن و شوهر از طلاق بهتر است). این ضرب المثل را شخصی به نام سروانتس در حدود چهار قرن پیش گفته است . ضرب المثل دوم که از شخصی است به نام سامی کاهن ، در نیمه دوم قرن بیستم گفته شده است و درست نقطه مقابل ضرب المثل اول است و شعاری است بر ضد او و آن این است : عشق دوم دلپذیرتر است .)

از متن مقاله نامبرده بر می آید که ضرب المثل دوم کار خود را در آمریکا کرده است ، زیرا می نویسد :

(سراب طلاق نه تنها (تازه پیوندها) بلکه مادران آنها و زن و شوهران (دیرینه پیوند) را هم به خود می کشد، به طوری که از جنگ دوم به این طرف سطح طلاق در آمریکا به طور متوسط از سالی ۴۰۰/۰۰۰ طلاق پایین تر نرفته است و ۴۰ درصد ازدواجهای به هم خورده ۱۰ سال یا بیشتر و ۱۳ درصد آن ازدواجها بیش از ۲۰ سال دوام داشته است . سن متوسط دو

میلیون زن مطلقه آمریکایی ۴۵ سال است . ۶۲ درصد زنان مطلقه به هنگام جدایی کودکان کمتر از ۱۸ سال داشته اند. زنان مزبور در واقع نسل خاصی را تشکیل می دهند.

سپس می نویسد :

(با وجودی که پس از طلاق ، زن آمریکایی (خویشتن را (آزادتر از آزاد) حس می کند ولی مطلقه های آمریکایی ، چه جوان و چه میانسال ، شادکام نیستند و این ناشادی را می توان از میزبان روزافزون مراجعات زنان به روانکاو و روانشناس یا از پناه بردن آنها به الکل و یا از افزایش سطح خودکشی در میان آنان دریافت . از هر ۴ زن مطلقه یکی الکی می شود و میزان خودکشی میان آنها سه برابر زنان شوهردار است . خلاصه اینکه زن آمریکایی همینکه از دادگاه طلاق با پیروزی بیرون می آید می فهمد که زندگی بعد از طلاق آنچنان که می پنداشته بهشت نیست . . دنیایی که ازدواج را بعد از قوانین طبیعی محکمترین رابطه انسانی دانسته ، بسیار دشوار است که عقیده خوبی در باره زنی که این پیوند راگسسته نشان دهد. ممکن است جامعه چنین زنی را گرامی بدارد، پرستش کند و حتی بر او غبطه خورد ولی هرگز به چشم کسی که در زندگی خصوصی دیگری وارد شود و ایجاد خوشبختی کند بدو نمی نگردد.)

این مقاله ضمناً این پرسش را طرح می کند که آیا علت طلاقهای فراوان ، ناسازگاری و عدم توافق اخلاقی میان زن و شوهر است یا چیز دیگر است ؛ می گوید :

(اگر ناسازگاری را عامل جدایی (جوانان نو پیوند) بدانیم پس جدایی زوجهای (دیرینه پیوند) را چگونه باید

توجیه کرد؟ با توجه به امتیازی که قوانین آمریکا به زن مطلقه می دهد، جواب این است که علت طلاق در ازدواجهای ده یا بیست ساله ناسازگاری نیست بلکه بی میلی به تحمل ناسازگارهای دیرین و هوس برای درك لذت بیشتر و کامجوییهای دیگر است . در عصر قرصهای ضد حاملگی و دوران انقلاب جنسی و اعتلای مقام زن ، این عقیده در میان بسیاری از زنان قوت گرفته که خوشی و لذت مقدم بر استواری و نگهداری کانون خانوادگی است . زن و شوهری را می بینید که سالها با هم زندگی می کنند، بچه دار می شوند و در غم و شادی هم شرکت داشته اند، ولی ناگهان زن برای طلاق تلاش می کند بدون آنکه هیچ تغییری در وضع مادی و معنوی شوهرش پدید آمده باشد. علت این است که تا دیروز حاضر بود یکنواختی کسل کننده زندگی را تحمل کند ولی اکنون به تحمل یکنواختی تمایلی ندارد. زن آمریکایی امروز کامجوتر از زن دیروزی بوده و در برابر نارسایی آن کم تحمل تر از مادر بزرگ خویش است .)

طلاق در ایران افزایش طلاق منحصر به آمریکا نیست ، بیماری عمومی قرن است . در هر جا که آداب و رسوم جدید غربی بیشتر نفوذ کرده است ، آمار طلاق هم افزایش یافته است . مثلا اگر ایران خودمان را در نظر بگیریم ، طلاق در شهرها بیش از ولایات است و در تهران که آداب و عادات غربی رواج بیشتری دارد بیش از شهرهای دیگر است .

در روزنامه اطلاعات شماره ۱۱۵۱۲ آمار مختصری از ازدواجها و طلاقهای ایران ذکر کرده بود، نوشته بود :

(بیش از يك چهارم طلاقهای ثبت شده سراسر کشور مربوط به تهران است؛ یعنی ۲۷ درصد طلاقهای ثبت شده را تهران تشکیل می دهد، با اینکه نسبت جمعیت تهران به جمعیت سراسر کشور ۱۰ درصد می باشد. به طور کلی درصد طلاق در شهر تهران بیش از درصد ازدواج است. وقایع ازدواج تهران ۱۵ درصد کل ازدواج کشور است.)

محیط طلاق زای آمریکا بگذارید حالا که سخن از افزایش طلاق در آمریکا به میان آمد و از مجله نیوزویک نقل شد که زن آمریکایی کامجویی و لذت را بر استواری و نگهداری کانون خانوادگی مقدم می دارد، گامی جلوتر برویم و ببینیم چرا زن آمریکایی چنین شده است. مسلماً مربوط به سرشت زن آمریکایی نیست، علت اجتماعی دارد؛ این محیط آمریکاست که این روحیه را به زن آمریکایی داده است. غرب پرستان ما سعی دارند بانوان ایرانی را در مسیری بیندازند که زنان آمریکایی رفته اند. اگر این آرزو جامعه عمل بپوشد، مسلماً زن ایرانی و کانون خانوادگی ایرانی نیز سرنوشتی نظیر سرنوشت زن آمریکایی و خانواده آمریکایی خواهد داشت.

□ □ΤΘÛΣΟΘΗ ΘΗ ΗÛΟΘR,αÛ̄̄̄ ὄΟΘαÛ̄̄̄ ὄΟΘFIV
 : hZ̄̄̄ ὄF#ZT t2εA (□ ▯□/□)

(ببینید کار به کجا کشیده که صدای فرانسویان هم بلند شده که (آمریکاییها دیگر شورش را در آورده اند). عنوان برجسته مقاله روزنامه فرانس سوار این است که در بیش از ۲۰۰ رستوران و کاباره ایالت کالیفرنیا پیشخدمتهای زن با سینه باز کار می کنند. در این مقاله نوشته شده که (مونوکینی) مایویی که سینه های زنان را نمی پوشانند، در سانفرانسیسکو و لوس آنجلس به عنوان لباس کار شناخته شده است. در شهر نیویورک دهها سینما فیلمهایی را نشان می دهند که فقط در زمينه مسایل جنسی است و تصاویر برهنه زنان بر بالای در آنها به چشم می خورد. اسامی بعضی از آنها از این قرار است: (مردانی که زنان خود را با هم عوض می کنند)، (دخترانی که مخالف اخلاقند)، (تنکه ای که هیچ چیز را نمی پوشاند)، در ویتترین کتابخانه ها کمتر کتابی است که عکس زن لخت در پشت آن نباشد؛ حتی کتابهای کلاسیک هم از این قاعده مستثنی نیست و در میان آنها کتابهایی از این قبیل به حد وفور دیده می شود: (وضع جنسی شوهران آمریکایی)، (وضع جنسی مردان غرب)، (وضع جنسی جوانهای کمتر از بیست سال)، (شیوه های جدید در امور جنسی براساس تازه تری اطلاعات). نویسنده روزنامه فرانس سوار آنگاه با تعجب و نگرانی از خودش می پرسد که آمریکا دارد به کجا می رود؟)

بامشاد آنگاه می نویسد :
(راستش اینک هر کجا که می خواهد
برود... من فقط دلم برای آن عده از مردم
مملکت می سوزد که خیال می کنند در پهنه
جهان سرمشق مناسبی پیدا کرده اند و در
این راه سر از پا نمی شناسند.)
پس معلوم می شود اگر زن
آمریکایی سربه هوا شده است و کامجویی را
بر وفاداری به شوهر و خانواده ترجیح می
دهد زیاد مقصر نیست ؛ این محیط اجتماعی
است که چنین تیشه به ریشه قانون مقدس
خانوادگی زده است .

عجبا! پیشقراولان قرن ما روز
به روز عوامل اجتماعی طلاق و
انحلال قانون خانوادگی را افزایش می
دهند و با یکدیگر در این راه مسابقه می
دهند و آنگاه فریاد می کشند که
چرا طلاق این قدر زیاد است ؟
اینها از طرفی عوامل طلاق را
افزایش می دهند و از طرف دیگر می
خواهند با قید و بند قانون جلو آن را
بگیرند. (این حکم چنین بود که کج دار و
مریز).

فرضیه ها اکنون مطلب را از ریشه
مورد بحث قرار دهیم . اول از
جنبه نظری ببینیم آیا طلاق خوب است یا
بد؟ آیا خوب است راه طلاق به طور کلی
باز باشد؟ آیا خوب است که کانونهای
خانوادگی پشت سر هم از هم بپاشند؟ اگر
این خوب است ، پس هر جریانی که
بر افزایش طلاقها بیفزاید عیب ندارد. و
یا باید راه طلاق به کلی بسته
باشد و پیوند ازدواج اجباراً
شکل ابدیت داشته باشد و جلو هر
جریانی که موجب سستی پیوند مقدس ازدواج
می شود گرفته شود؟ یا راه سومی در کار

است : قانون نباید راه طلاق را به طور کلی بر زن و مرد ببندد بلکه باید راه را باز بگذارد؛ طلاق احیاناً ضروری و لازم تشخیص داده می شود. در عین حال که قانون راه را به کلی نمی بندد، اجتماع باید مساعی کافی به کار برد که موجبات تفرقه و جدایی میان زنان و شوهران به وجود نیاید. اجتماع باید با عللی که سبب تفرقه و جدایی زنان و شوهران و بی آشیانه شدن کودکان می گردد مبارزه کند؛ و اگر اجتماع موجبات طلاق را فراهم کند، منع و بست قانون نمی تواند کاری صورت بدهد.

اگر بنا بشود قانون راه طلاق را باز بگذارد، آیا بهتر است به چه شکلی باز بگذارد؟ آیا باید این راه تنها برای مرد یا برای زن باز باشد یا باید برای هر دو باز باشد؟ و بنابر شق دوم ، آیا بهتر است راهی که باز می گذارد برای زن و مرد به یک شکل باشد؟ راه خروجی زن و مرد را از حصار ازدواج به یک نحو قرار دهد؟ یا بهتر این است که برای هر یک از زن و مرد یک در خروجی جداگانه قرار دهد؟

ἡ ἄλλοθεν ἔρχεται ἡ ἀποκατάστασις τοῦ κόσμου
: ἡ ἀποκατάστασις τοῦ κόσμου

۱. بی اهمیتی طلاق و برداشتن همه قید و بندهای قانونی و اخلاقی جلوگیری از طلاق . کسانی که به ازدواج تنها از نظر کامجویی فکر می کنند، جنبه تقدس و ارزش خانواده را برای اجتماع در نظر نمی گیرند و از طرفی فکر می کنند پیوندهای زناشویی هر چه زودتر تجدید و تبدیل شود لذت بیشتری به کام زن و مرد می ریزد، این فرضیه را تاءیید می کنند. آن کس که می گوید (عشق دوم همیشه دلپذیرتر است) طرفدار همین فرضیه است . در این فرضیه ، هم ارزش اجتماعی کانون خانوادگی فراموش شده است و هم مسرت و صفا و صمیمیت و سعادت که تنها در اثر ادامه پیوند زناشویی و یکی شدن و یکی دانستن دو روح پیدا می شود نادیده گرفته شده است . این فرضیه ناپخته ترین و ناشیانه ترین فرضیه ها در این زمینه است .

۲. اینک که ازدواج یک پیمانان مقدس است ، وحدت دلها و روحهاست و باید برای همیشه این پیمان ثابت و محفوظ بماند و طلاق از قاموس اجتماع بشری باید حذف شود. زن و شوهری که با یکدیگر ازدواج می کنند، باید بدانند که جز مرگ چیزی آنها را از یکدیگر جدا نمی کند.

این فرضیه همان است که کلیسای کاتولیک قرنهاست طرفدار آن است و به هیچ قیمتی حاضر نیست از آن دست بردارد. طرفداران این فرضیه در جهان رو به کاهش اند. امروز جز در ایتالیا و اسپانیای کاتولیک به این

قانون عمل نمی شود. مکرر در روزنامه می خوانیم که فریاد زن و مرد ایتالیایی از این قانون بلند است و کوششها می شود که قانون طلاق به رسمیت شناخته شود و بیش از این ازدواجهای ناموفق به وضع ملالت بار خود ادامه ندهند.

چندی پیش در یکی از روزنامه های عصر مقاله ای از روزنامه دیلی اکسپرس تحت عنوان (ازدواج در ایتالیا یعنی بندگی زن) ترجمه شده بود و من خواندم. در آن مقاله نوشته بود: در حال حاضر به واسطه عدم وجود طلاق در ایتالیا عملاً افراد بسیاری از مردم به صورت نامشروع روابط جنسی برقرار می کنند. طبق نوشته آن مقاله (در حال حاضر بیش از پنج میلیون نفر ایتالیایی معتقدند که زندگی آنها چیزی نیست جز گناه محض و روابط نامشروع).

در همان روزنامه از روزنامه فیگارو نقل کرده بود که ممنوعیت طلاق مشکل بزرگی برای مردم ایتالیا به وجود آورده است: (بسیاری تابعیت ایتالیا را به همین خاطر ترک کرده اند. یک مؤسسه ایتالیایی اخیراً از زنان آن کشور نظر خواسته است که آیا اجرای مقررات طلاق برخلاف اصول مذهبی است یا نه؟ ۹۷ درصد از زنان به این پرسش پاسخ منفی داده اند.)

کلیسا در نظر خود پافشاری می کند و به تقدس ازدواج و لزوم استحکام هر چه بیشتر آن استدلال می کند.

تقدس ازدواج و لزوم استحکام و خلل ناپذیر بودن آن مورد قبول است، اما به شرطی که عملاً این پیوند میان زوجین محفوظ باقی مانده باشد. مواردی پیش می آید که سازش میان زن و شوهر امکان پذیر نیست. در این گونه

موارد نمی توان به زور قانون آنها را به هم چسباند و نام آن را پیوند زناشویی گذاشت . شکست نظریه کلیسا قطعی است . بعید نیست کلیسا اجبارا در عقیده خود تجدید نظر کند، لهذا لزومی ندارد ما بیش از این درباره نظر کلیسا و انتقاد از آن بحث کنیم .

۳. اینکه ازدواج از طرف مرد قابل فسخ و انحلال است و از طرف زن به هیچ نحو قابل انحلال نیست . در دنیای قدیم چنین نظری وجود داشته است ، ولی امروز گمان نمی کنم طرفدارانی داشته باشد و به هر حال این نظر نیز احتیاجی به بحث و انتقاد ندارد .

۴. اینکه ازدواج ، مقدس و کانون خانوادگی محترم است ، اما راه طلاق در شرایط مخصوص برای هر يك از زوجین باید باز باشد و راه خروجی زوج و زوجه از این بن بست باید به يك شكل و يك جور باشد .

مدعیان تشابه حقوق زن و مرد در حقوق خانوادگی که به غلط از آن به (تساوی حقوق) تعبیر می کنند، طرفدار این فرضیه اند. از نظر این گروه همان شرایط و قیود و حدودی که برای زن وجود دارد باید برای مرد وجود داشته باشد و همان راهها که برای خروج مرد از این بن بست باز می شود عینا باید برای زن باز باشد و اگر غیر از این باشد ظلم و تبعیض و نارو است .

۵. اینکه ازدواج ، مقدس و کانون خانوادگی محترم و طلاق امر منفور و مبعوضی است . اجتماع موظف است که علل وقوع طلاق را از بین ببرد. در عین حال قانون نباید راه طلاق را برای ازدواجهای ناموفق ببندد. راه خروج از قید و بند ازدواج هم برای

مرد باید باز باشد و هم برای زن ،
اما راهی که برای خروج مرد از این بن
بست تعیین می شود با راهی که برای خروج
زن تعیین می شود دو تاست و از جمله
مواردی که زن و مرد حقوق نامشابهی دارند
طلاق است .

این نظریه همان است که اسلام ابداع
کرده و کشورهای اسلامی به طور ناقص (نه
به طور کامل) از آن پیروی می کنند.

يك مشكله بزرگ جهانی طلاق در عصر ما يك مشكله بزرگ جهانی است . همه می نالند و شكایت دارند. آنانكه طلاق در قوانین شان به طور کلی ممنوع است ، از نبودن طلاق و بسته بودن راه خلاص از ازدواجهای ناموفق و نامناسب كه قهرا پیش می آید می نالند. آنان كه برعكس ، راه طلاق را به روی زن و مرد متساویا باز کرده اند فریادشان از زیادی طلاقها و ناستواری بنیان خانواده ها با همه عوارض و آثار نامطلوبی كه دارد به آسمان رسیده است . و آنان كه حق طلاق را تنها به مرد دادند از دو ناحیه شكایت دارند :

۱. از ناحیه طلاقهای ناجوانمردانه بعضی از مردان كه پس از سالها پیوند زناشویی ناگهان هوس زن نو در دلشان پیدا می شود و زن پیشین را كه عمر و جوانی و نیرو و سلامت خود را در خانه آنها صرف کرده و هرگز باور نمی کرده كه روزی آشیانه گرم او را از او بگیرند، با يك رفتن به محضر طلاق او را دست خالی از آشیانه خود می رانند.

۲. از ناحیه امتناعهای ناجوانمردانه بعضی مردان از طلاق زنی كه امید سازش و زندگی مشترك میان آنها وجود ندارد.

بسیار اتفاق می افتد كه اختلافات زناشویی به علل خاصی به جایی می كشد كه امید رفع آنها از میان می رود، تمام اقدامات برای اصلاح بی نتیجه می ماند، تنفر شدید میان زن و شوهر حكمفرما می شود و آن دو عملا يكدیگر را ترك می كنند و جدا از هم به سر می برند. در همچو وضعی هر عاقلی می فهمد راه منحصر به فرد این

است که این پیوند که عملاً بریده شده قانوناً نیز بریده شود و هر کدام از اینها همسر دیگری برای خود اختیار کنند. اما بعضی از مردان برای اینکه طرف را زجر بدهند و او را در همه عمر از برخورداری از زندگی زناشویی محروم کنند، از طلاق خودداری می‌کنند و زن بدبخت را در حال بلاتکلیفی و به تعبیر قرآن کالمعلقه نگه می‌دارند.

چون این‌گونه افراد که قطعاً از اسلام و مسلمانی جز نامی ندارند به نام اسلام و به اتکاء قوانین اسلامی این کارها را می‌کنند، این شبهه برای بعضی که با عمق و روح تعلیمات اسلامی آشنا نیستند پیدا شده که آیا اسلام خواسته است کار طلاق به همین نحو باشد؟!

اینها با لحن اعتراض می‌گویند: آیا واقعاً اسلام به مردان اجازه داده که گاهی به وسیله طلاق دادن و گاهی به وسیله طلاق ندادن، هر نوع زجری که دلشان می‌خواهد به زن بدهند و خیالشان هم راحت باشد که از حق مشروع و قانونی خود استفاده کرده و می‌کنند؟

می‌گویند: مگر این کار ظلم نیست؟ اگر این کار ظلم نیست پس ظلم چیست؟ مگر شما نمی‌گویید اسلام با ظلم به هر شکل و به هر صورت مخالف است و قوانین اسلامی بر اساس عدل و حق تنظیم شده است؟ اگر این کار ظلم است و قوانین اسلامی نیز بر اساس حق و عدالت تنظیم شده است، پس بگویید ببینیم اسلام برای جلوگیری از این‌گونه ظلمها چه تدبیری اندیشیده است؟

در ظلم بودن این‌گونه کارها بحثی نیست و بعداً خواهیم گفت اسلام برای این جریانها تدابیری اندیشیده و به حال خود

نگذاشته است . اما يك مطلب ديگر هست كه
نمی توان و از آن غافل بود و آن این
است كه راه جلوگیری از این ظلم و ستمها
چیست ؟ آیا آن چیزی كه سبب شده این
گونه ظلمها صورت بگیرد تنها قانون طلاق
است و تنها با تغییر دادن قانون می توان
جلو آن را گرفت ؟ یا ریشه این ظلمها را
در جای دیگر باید جستجو كرد و تغییر
قانون نیز نمی تواند جلو آنها را بگیرد ؟
فرقی كه میان نظر اسلام و
برخی نظریات دیگر در حل
مشكلات اجتماعی هست این است كه
بعضی تصور می كنند همه مشكلات را با وضع
و تغییر قانون می توان حل كرد . اسلام
به این نكته توجه دارد كه قانون فقط در
دایره روابط خشك و قراردادی افراد
بشر می تواند مؤثر باشد اما آنجا
كه پای روابط عاطفی و قلبی در
میان است تنها از قانون كار
ساخته نیست ، از علل و عوامل دیگر
و از تدبیر دیگر نیز باید استفاده كرد .
ما ثابت خواهیم كرد كه اسلام در این
مسائل در حدودی كه قانون می توانسته مؤ
ثر باشد از قانون استفاده کرده است و از
این جهت کوتاهی نكرده است .

طلاقهای ناجوانمردانه نخست درباره
مشكله اول امروز ما یعنی طلاقهای
ناجوانمردانه بحث می كنیم .
اسلام با طلاق ، سخت مخالف است .
اسلام می خواهد تا حدود امکان طلاق صورت
نگیرد . اسلام طلاق را به عنوان يك
چاره جویی در مواردی كه چاره
منحصر به جدایی است تجویز کرده است
. اسلام مردانی را كه مرتب زن می
گیرند و طلاق می دهند و به اصطلاح (مطلق
) می باشند دشمن خدا می داند .

در کافی می نویسد :

رسول خدا به مردی رسید و از او پرسید :

با زنت چه کردی ؟

گفت : او را طلاق دادم .

فرمود : آیا کار بدی از او دیدی ؟

گفت : نه ، کار بدی هم از او ندیدم .

قضیه گذشت و آن مرد بار دیگر ازدواج کرد . پیغمبر از او پرسید : زن دیگر گرفتی ؟

گفت : بلی .

پس از چندی که باز به او رسید پرسید :

با این زن چه کردی ؟

گفت : طلاقش دادم .

فرمود : کار بدی از او دیدی ؟

گفت : نه ، کار بدی هم از او ندیدم .

این قضیه نیز گذشت و آن مرد نوبت سوم ازدواج کرد . پیغمبر اکرم از او پرسید :

باز زن گرفتی ؟

گفت : بلی یا رسول الله .

مدتی گذشت و پیغمبر اکرم به او رسید و پرسید :

با این زن چه کردی ؟

- این را هم طلاق دادم .

- بدی از او دیدی ؟

- نه بدی از او ندیدم .

رسول اکرم فرمود : خداوند دشمن می دارد و لعنت می کند مردی را که دلش می خواهد مرتب زن عوض کند و زنی را که دلش می خواهد مرتب شوهر عوض کند .

به پیغمبر اکرم خبر دادند که ابویوب انصاری تصمیم گرفته زن خود ام ایوب را طلاق دهد . پیغمبر که ام ایوب را می شناخت و می دانست طلاق ابو ایوب براساس يك دليل صحیحی نیست ، فرمود : (ان طلاق ام ایوب لحوب) یعنی طلاق ام ایوب گناه بزرگ است .

ایضا پیغمبر اکرم فرمود : جبرئیل آن قدر به من درباره زن سفارش و توصیه

کرد که گمان کردم طلاق زن جز در وقتی که مرتکب فحشاء شده باشد سزاوار نیست .
امام صادق از پیغمبر اکرم نقل کرده که فرمود : (چیزی در نزد خدا محبوبتر از خانه ای که در آن پیوند ازدواجی صورت گیرد وجود ندارد و چیزی در نزد خدا مبغوضتر از خانه ای که در آن خانه پیوندی با طلاق بگسلد وجود ندارد.)
امام صادق آنگاه فرمود : اینکه در قرآن نام طلاق مکرر آمده و جزئیات کار طلاق مورد عنایت و توجه قرآن واقع شده ، از آن است که خداوند جدایی را دشمن می دارد .

طبری در مکارم الاخلاق از رسول خدا نقل کرده است که فرمود : (ازدواج کنید ولی طلاق ندهید، زیرا عرش الهی از طلاق به لرزه در می آید).

امام صادق فرمود : (هیچ چیز حلالی مانند طلاق مبغوض و منفور پیشگاه الهی نیست . خداوند مردمان بسیار طلاق دهنده را دشمن می دارد.)

اختصاص به روایات شیعه ندارد، اهل تسنن نیز نظیر اینها را روایت کرده اند. در سنن ابوداود از پیغمبر اکرم نقل می کند : ما احل الله شیئا ابغض الیه من الطلاق یعنی خداوند چیزی را حلال نکرده که در عین حال آن را دشمن داشته باشد مانند طلاق .

مولوی در داستان معروف موسی و شبان ، اشاره به همین حدیث نبوی می کند آنجا که می گوید :

تا توانی پا منه اندر فراق ابغض الاشياء عندی الطلاق

آنچه در سیرت پیشوایان دین مشاهده می شود این است که تا حدود امکان از طلاق پرهیز داشته اند و لهذا طلاق از طرف آنها بسیار به ندرت صورت گرفته است و هر وقت صورت گرفته دلیل معقول و منطقی داشته است . مثلا امام باقر زنی اختیار می کند و آن زن خیلی مورد علاقه ایشان واقع می شود . در جریان امام متوجه می شود که این زن (ناصبیه) است یعنی با علی بن ابیطالب علیه السلام دشمنی می ورزد و بغض آن حضرت را در دل می پروراند . امام او را طلاق داد . از امام پرسیدند : تو که او را دوست داشتی چرا طلاقش دادی ؟ فرمود : نخواستم قطعه آتشی از آتشیهای جهنم در کنارم باشد .

۸- نظام حقوق زن در اسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در اینجا لازم است به يك شایعه بی اساس که دست جنایتکار خلفای عباسی آن را به وجود آورده و در میان عموم مردم شهرت یافته ، اشاره مختصر بکنم . در میان عموم مردم شهرت یافته و در بسیاری از کتابها نوشته شده که امام مجتبی فرزند برومند امیرالمؤمنین علیه السلام از کسانی بوده که زیاد زن می گرفته و طلاق می داده است و چون ریشه این شایعه تقریبا از يك قرن بعد از وفات امام بوده است به همه جا پخش شده است و دوستان آن حضرت نیز (آن را پذیرفته اند) بدون تحقیق در اصل مطلب و بدون توجه به اینکه این کار از نظر اسلام يك کار مبغوض و منفوری است و شایسته مردم عیاش و غافل است نه شایسته مردی که یکی از کارهایش این بود که پیاده به حج می رفت ، متجاوز از بیست بار تمام ثروت و دارایی خود را با فقرا تقسیم کرد و نیمی را خود برداشت و نیم دیگر را به فقرا و بیچارگان بخشید، تا چه رسد به مقام اقدس امامت و طهارت آن حضرت .

چنانکه می دانیم در گردش خلافت از امویان به عباسیان ، بنی الحسن یعنی فرزند زادگان امام حسن با بنی العباس همکاری داشتند، اما بنی الحسین یعنی فرزند زادگان امام حسین - که در راءس آنها در آن وقت امام صادق بود - از همکاری با بنی العباس خودداری کردند. بنی العباس با

اینکه در ابتدا خود را تسلیم و خاضع نسبت به بنی الحسن نشان می دادند و آنها را از خود شایسته تر می خواندند، در پایان کار به آنها خیانت کردند و اکثر آنها را با قتل و حبس از میان بردند.

بنی العباس برای پیشبرد سیاست خود شروع کردند به تبلیغ علیه بنی الحسن . از جمله تبلیغات ناروای آنها این بود که گفتند : ابوطالب - که جد اعلای بنی الحسن و عموی پیغمبر است - مسلمان نبود و کافر از دنیا رفت و اما عباس که عموی دیگر پیغمبر است و جد اعلای ماست مسلمان شد و مسلمان از دنیا رفت . پس ما که اولاد عموی مسلمان پیغمبریم از بنی الحسن که اولاد عموی کافر پیغمبرند برای خلافت شایسته تریم . در این راه پولها خرج کردند و قصه ها جعل کردند . هنوز هم که هست ، گروهی از اهل تسنن تحت تاءثیر همان تبلیغات و اقدامات فتوا به کفر ابوطالب می دهند . هر چند اخیرا تحقیقاتی در میان محققان اهل تسنن در این زمینه به عمل آمده و افق تاریخی از این نظر روشنتر می شود .

موضوع دومی که بنی العباس علیه بنی الحسن عنوان کردند این بود که گفتند نیای بنی الحسن بعد از پدرش علی به خلافت رسید و اما چون مرد عیاشی بود و به زنان سرگرم بود و کارش زن گرفتن و زن طلاق دادن بود از عهده برنیامد؛ از معاویه که رقیب سرسختش بود پول گرفت و سرگرم عیاشی و زن گرفتن و طلاق دادن شد و خلافت را به معاویه واگذار کرد .

خوشبختانه محققان با ارزش عصر اخیر در این زمینه تحقیقاتی کرده و ریشه این دروغ را پیدا کرده اند. ظاهراً اول کسی که این سخن از او شنیده شده است قاضی انتصابی منصور دوانیقی بوده که به امر منصور مأمور بوده این شایعه را بپراکند. به قول یکی از مورخان: اگر امام حسن این همه زن گرفته است پس فرزندان کجا هستند؟! چرا عدد فرزندان امام اینقدر کم بوده است؟ امام که عقیم نبوده و از طرفی رسم جلوگیری یا سقط جنین هم که معمول نبوده است.

من از ساده دلی بعضی از ناقلان حدیث شیعی مذهب تعجب می کنم که از طرفی از پیغمبر اکرم و ائمه اطهار اخبار و احادیث بسیار زیادی روایت می کنند که خداوند دشمن می دارد یا لعنت می کند مردمان بسیار طلاق را، پشت سرش می نویسند: امام حسن مرد بسیار طلاق داده. این اشخاص فکر نکرده اند که یکی از سه راه را باید انتخاب کنند: یا بگویند طلاق عیب ندارد و خداوند مرد بسیار طلاق را دشمن نمی دارد، یا بگویند امام حسن مرد بسیار طلاق نبوده است، یا بگویند - العیاذ بالله - امام حسن پابند دستورهای اسلام نبوده است. اما این آقایان محترم از يك طرف احادیث مبعوضیت طلاق را صحیح و معتبر می دانند و از طرف دیگر نسبت به مقام قدس امام حسن خضوع و تواضع می کنند و از طرف دیگر نسبت بسیار طلاق را برای امام حسن نقل می کنند و بدون اینکه انتقاد کنند از آن می گذرند.

بعضی کار را به آنجا کشانیده اند که گفته اند امیرالمؤمنین علی علیه السلام از این کار فرزندش ناراحت بود؛ در منبر به مردم اعلام کرد که به پسر حسن زن

ندهید زیرا دختران شما را طلاق می دهد، اما مردم جواب دادند ما افتخار داریم که دخترانمان همسر فرزندان عزیز پیغمبر بشود، او دلش خواست نگه می دارد و اگر نخواست طلاق می دهد.

شاید بعضی ها موافقت دختران و فامیل دختران را به طلاق برای اینکه مبعوضیت و منفوریت طلاق از میان برود کافی بشمارند خیال کنند طلاق آن وقت منفور است که طرف راضی نباشد، اما در مورد زنی که مایل است به افتخاری نایل گردد و چند صباحی با مرد مایه افتخارش زندگی کند طلاق مانعی ندارد.

اما چنین نیست. رضایت پدران دختران به طلاق و همچنین رضایت خود دختران به طلاق از مبعوضیت طلاق نمی کاهد، زیرا آنچه اسلام می خواهد این است که ازدواج پایدار و کانون خانوادگی استوار بماند. تصمیم زوجین به جدایی تاءثیر زیادی در این جهت ندارد.

اسلام که طلاق را مبعوض و منفور شناخته، تنها به خاطر زن و برای تحصیل رضایت زن نبوده است که با رضایت زن و فامیل زن مبعوضیتش از میان برود.

علت اینکه موضوع امام حسن را طرح کردم، گذشته از اینکه يك تهمة تاریخی را از يك شخصیت تاریخی در هر فرصتی باید رفع کرد، این است که بعضی از خدابی خبران ممکن است این کار را بکنند و بعد هم امام حسن را به عنوان دلیل و سند برای خود ذکر کنند.

به هر حال آنچه تردید در آن نیست این است که طلاق و جدایی زوجین فی حد ذاته از نظر اسلام مبعوض و منفور است.

چرا اسلام طلاق را تحریم نکرد؟ در اینجا يك سؤال مهم پیش می آید و آن اینکه اگر طلاق تا این اندازه مبعوض است که خداوند مرد این کاره را دشمن می دارد، پس چرا اسلام طلاق را تحریم نکرده است؟ چه مانعی داشت که اسلام طلاق را تحریم کند و فقط در موارد خاص و معینی آن را مجاز بشمارد؟ به عبارت دیگر آیا بهتر نبود که اسلام برای طلاق شرایط قرار می داد و تنها در صورت وجود آن شرایط به مرد اجازه طلاق می داد؟ و چون طلاق مشروط بود قهرا جنبه قضائی پیدا می کرد؛ هر وقت مردی می خواست زن خود را طلاق دهد مجبور بود اول دلیل خود را از نظر تحقق شرایط به محکمه عرضه بدارد، محکمه اگر دلایل او را کافی می دانست به او اجازه طلاق می داد و الا نه .

اساساً معنی این جمله :
(مبعوض ترین حلالها در نزد خدا طلاق است)
چیست؟ طلاق اگر حلال است مبعوض نیست و اگر مبعوض است حلال نیست .
مبعوض بودن با حلال بودن ناسازگار است .

بعد از همه اینها آیا اجتماع ، یعنی آن هیأتی که به نام محکمه و غیره نماینده اجتماع است ، حق دارد در - امر طلاق که می گوئید از نظر اسلام منفور و مبعوض است - این قدر مداخله کند که از تسریع در تصمیم به طلاق جلوگیری کند و آنقدر طلاق را به تاءخیر بیندازد که مرد از تصمیم خود پشیمان شود و یا بر اجتماع یعنی همان هیأت روشن شود که ازدواج مورد نظر سازش

پذیر نیست و بهتر این است که زناشویی
فسخ شود؟

مقدمه مطلب به اینجا رسید که طلاق از نظر اسلام سخت منفور و مـبغوض است ؛ اسلام مایل است پیمان ازدواج محکم و استوار بماند. آنگاه این پرسش را طرح کردیم : اگر طلاق تا این اندازه منفور و مـبغوض است ، چرا اسلام آن را تحریم نکرده است ؟ مگر نه این است که اسلام هر عملی را که منفور می داند مانند شرابخواری و قماربازی و ستمگری ، آن را تحریم کرده است ؟ پس چرا طلاق را یکباره تحریم نکرده و برای آن مانع قانونی قرار نداده است ؟ و اساساً این چه منطقی است که طلاق ، حلال مـبغوض است ؟ اگر حلال است مـبغوض بودن چه معنی دارد؟ و اگر مـبغوض است چرا حلال اعلام شده است ؟ اسلام از طرفی مرد طلاق دهنده را زیر نگاههای خشم آلود خود قرار می دهد، از او تنفر و بیزارى دارد، از طرف دیگر وقتی که مرد می خواهد زن خود را طلاق دهد مانع قانونی در جلو او قرار نمی دهد، چرا؟

این پرسش بسیار به جاست . همه رازها در همین نکته نهفته است . راز اصلی مطلب این است که زوجیت و زندگانی زنـاشویی يك علقه طبیعی است نه قراردادی ، و قوانین خاصی در طبیعت برای او وضع شده است . این پیمان با همه پیمانهای دیگر اجتماعی از قبیل بیع و اجاره و صلح و رهن و وکالت و غیره این تفاوت را دارد که آنها همه صرفاً يك سلسله قراردادهای اجتماعی هستند، طبیعت و غریزه در آنها دخالت ندارد و قانونی هم از نظر طبیعت و غریزه برای آنها وضع نشده است ،

برخلاف پیمان ازدواج که براساس يك خواهش طبیعی از طرفین که به اصطلاح مکانیسم خاصی دارد باید تنظیم شود. از این رو اگر پیمان ازدواج مقررات خاصی دارد که با سایر عقود و پیمانها متفاوت است نباید مورد تعجب واقع شود.

قوانین فطرت در مورد ازدواج و طلاق یگانه قانون طبیعی در اجتماع مدنی قانون آزادی - مساوات - است. تمام مقررات اجتماعی باید بر اساس دو اصل آزادی و مساوات تنظیم شود نه چیز دیگر، برخلاف پیمان ازدواج که در طبیعت جز اصلهای آزادی و مساوات قوانین دیگری نیز برای آن وضع شده است و چاره ای از رعایت و پیروی آن قوانین نیست. طلاق مانند ازدواج قبل از هر قانون قراردادی در متن طبیعت دارای قانون است. همان طوری که در آغاز کار و وسط کار یعنی در ازدواج باید رعایت قانون طبیعت بشود (ما قسمتهایی تحت عنوان خواستگاری و مهر و نفقه و مخصوصا تحت عنوان تفاوتهای زن و مرد گفتیم) در طلاق نیز که پایان کار است باید آن قوانین رعایت شود. سربه سر گذاشتن با طبیعت فایده ندارد. به قول الکسیس کارل: قوانین حیاتی و زیستی مانند قوانین ستارگان سخت و بیرحم و غیر قابل مقاومت است.

ازدواج وحدت و اتصال است، و طلاق جدایی و انفصال. وقتی که طبیعت، قانون جفتجویی و اتصال زن و مرد را به این صورت وضع کرده است که از طرف يك نفر اقدام برای تصاحب است و از طرف نفر دیگر عقب نشینی برای دلبری و فریبندگی، احساسات يك طرف را بر اساس در اختیار

گرفتن شخص طرف دیگر و احساسات آن طرف دیگر را براساس در اختیار گرفتن قلب او قرار داده است ، وقتی که طبیعت پایه ازدواج را بر محبت و وحدت و همدلی قرار داده نه بر همکاری و رفاقت ، وقتی که طبیعت منظور خانوادگی را بر اساس مرکزیت جنس ظریفتر و گردش جنس خشن تر به گرد او قرار داده است ، خواه ناخواه جدایی و انفصال و از هم پاشیدگی این کانون و متلاشی شدن این منظومه را نیز تابع مقررات خاصی قرار می دهد.

در مقاله ۱۵ از یکی از دانشمندان نقل کردیم که :

(جفتجویی عبارت است از حمله برای تصرف در مردان و عقب نشینی برای دلبری و فریبندگی در زنان . چون مرد طبعاً حیوان شکاری است عملش تهاجمی و مثبت است و زن برای مرد همچون جایزه ای است که باید آن را برباید. جفتجویی جنگ است و پیکار و ازدواج تصاحب و اقتدار.)

پیمانی که اساسش بر محبت و یگانگی است نه بر همکاری و رفاقت ، قابل اجبار و الزام نیست . با زور و اجبار قانونی می توان دو نفر را ملزم ساخت با یکدیگر همکاری کنند و پیمان همکاری خود را براساس عدالت محترم ۲۵ بشمارند و سالیان دراز به همکاری خود ادامه دهند، اما ممکن نیست با زور و اجبار قانونی دو نفر را وادار کرد که یکدیگر را دوست داشته باشند، نسبت به هم صمیمیت داشته باشند، برای یکدیگر فداکاری کنند، هر کدام از آنها سعادت دیگری را سعادت خود بدانند.

اگر بخواهیم میان دو نفر به این شکل رابطه محفوظ بماند باید جز اجبار قانونی تدابیر عملی و اجتماعی دیگر به کار بریم .

مکانیسم طبیعی ازدواج که اسلام قوانین خود را بر آن اساس وضع کرده این است که زن در منظومه خانوادگی محبوب و محترم باشد. بنابراین اگر به علی زن از این مقام خود سقوط کرد و شعله محبت مرد نسبت به او خاموش ، و مرد نسبت به او بی علاقه شد، پایه و رکن اساس خانوادگی خراب شده ؛ یعنی يك اجتماع طبیعی به حکم طبیعت از هم پاشیده است . اسلام به چنین وضعی با نظر تأسف می نگرد، ولی پس از آنکه می بیند اساس طبیعی این ازدواج متلاشی شده است نمی تواند از لحاظ قانونی آن را يك امر باقی و زنده فرض کند. اسلام کوششها و تدابیر خاصی به کار می برد که زندگی خانوادگی از لحاظ طبیعی باقی بماند، یعنی زن در مقام محبوبیت و مطلوبیت و مرد در مقام طلب و علاقه و حضور به خدمت باقی بماند.

توصیه های اسلام بر اینکه زن حتما باید خود را برای شوهر خود بیاراید، هنرهای خود را در جلوه های تازه برای شوهر به ظهور برساند، رغبت های جنسی او را اشباع کند و با پاسخ منفی دادن به تقاضای او در او ایجاد عقده و ناراحتی روحی نکند، و از آن طرف به مرد توصیه کرده به زن خود محبت و مهربانی کند، به او اظهار عشق و علاقه نماید، محبت خود را کتمان نکند، و همچنین تدابیر اسلام مبنی بر اینکه التذاذات جنسی محدود به محیط خانوادگی باشد، اجتماع بزرگ محیط کار و فعالیت باشد نه کانون التذاذات جنسی ، توصیه های اسلام مبنی بر اینکه

برخوردهای زنان و مردان در خارج از کادر زناشویی لزوماً و حتماً باید پاک و بی آرایش باشد، همه و همه برای این است که اجتماعات خانوادگی از خطرات از هم پاشیدگی مصون و محفوظ بمانند.

مقام طبیعی مرد در حیات خانوادگی از نظر اسلام منتهای اهانت و تحقیر برای يك زن این است که مرد بگوید من تو را دوست ندارم ، از تو تنفر دارم ، و آنگاه قانون بخواهد به زور و اجبار آن زن را در خانه آن مرد نگه دارد. قانون می تواند اجباراً زن را در خانه مرد نگه دارد، ولی قادر نیست زن را در مقام طبیعی خود در محیط زناشویی ، یعنی مقام محبوبیت و مرکزیت نگهداری کند. قانون قادر است مرد را مجبور به نگهداری از زن و پرداخت نفقه و غیره بکند اما قادر نیست مرد را در مقام و مرتبه يك فداکار و به صورت يك نقطه (گردان) در گرد يك نقطه مرکزی نگه دارد.

از این رو هر زمان که شعله محبت و علاقه مرد خاموش شود ازدواج از نظر طبیعی مرده است .

اینجا پرسش دیگری پیش می آید و آن اینکه اگر این شعله از ناحیه زن خاموش بشود چطور؟ آیا حیات خانوادگی با از میان رفتن علاقه زن به مرد باقی است یا از میان می رود؟ اگر باقی است چه فرقی میان زن و مرد است که سلب علاقه مرد موجب پایان حیات خانوادگی می شود و سلب علاقه زن موجب پایان این حیات نمی شود؟ و اگر با سلب علاقه زن نیز حیات خانوادگی پایان می یابد پس در صورتی که زن از مرد سلب علاقه کند باید ازدواج را پایان یافته

تلقى کنیم و به زن هم مثل مرد حق طلاق بدهیم .

جواب این است که حیات خانوادگی وابسته است به علاقه طرفین نه يك طرف . تنها چیزی که هست روانشناسی زن و مرد در این جهت متفاوت است و ما در مقالات گذشته با استناد به تحقیقات دانشمندان آن را بیان کردیم . طبیعت علایق زوجین را به این صورت قرار داده است که زن را پاسخ دهنده به مرد قرار داده است . علاقه و محبت اصیل و پایدار زن همان است که به صورت عکس العمل به علاقه و احترام يك مرد نسبت به او به وجود می آید . از این رو علاقه زن به مرد معلول علاقه مرد به زن و وابسته به اوست . طبیعت ، کلید محبت طرفین را در اختیار مرد قرار داده است ، مرد است که اگر زن را دوست بدارد و نسبت به او وفادار بماند زن نیز او را دوست می دارد و نسبت به او وفادار می ماند . به طور قطع زن طبعاً از مرد وفادارتر است و بی وفایی زن عکس العمل بی وفایی مرد است .

طبیعت کلید فسخ طبیعی ازدواج را به دست مرد داده است ، یعنی این مرد است که با بی علاقه و بی وفایی خود نسبت به زن او را نیز سرد و بی علاقه می کند . برخلاف زن که بی علاقه اگر از او شروع شود تاءثیر در علاقه مرد ندارد بلکه احیاناً آن را تیزتر می کند . از این رو بی علاقه مرد منجر به بی علاقه طرفین می شود ، ولی بی علاقه زن منجر به بی علاقه طرفین نمی شود . سردی و خاموشی علاقه مرد مرگ ازدواج و پایان حیات خانوادگی است اما سردی و خاموشی علاقه زن به مرد آن را به صورت مریضی نیمه جان در می آورد که امید بهبود و شفا دارد . در

صورتی که بی‌علاقگی از زن شروع شود مرد اگر عاقل و وفادار باشد می‌تواند با ابراز محبت و مهربانی علاقه زن را بازگرداند و این کار برای مرد اهانت نیست که محبوب رمیده خود را به زور قانون نگه دارد تا تدریجاً او را رام کند، ولی برای زن اهانت و غیرقابل تحمل است که برای حفظ حامی و دل‌باخته خود به زور و اجبار قانون متوسل شود.

البته این در صورتی است که علت بی‌علاقگی زن فساد اخلاق و ستمگری مرد نباشد. اگر مرد ستمگری آغاز کند و زن به خاطر ستمگری و اضرار مرد به او بی‌علاقه گردد مطلب دیگری است و ما جداگانه آنجا که درباره مسأله دوم این بحث یعنی خودداریهای ناجوانمردانه از طلاق بحث می‌کنیم درباره آن بحث خواهیم کرد و خواهیم گفت که به مرد اجازه داده نخواهد شد که سوء استفاده کند و زوجه را برای اضرار و ستمگری نگه دارد.

به هر حال تفاوت زن و مرد در این است که مرد به شخص زن نیازمند است و زن به قلب مرد. حمایت و مهربانی قلبی مرد آنقدر برای زن ارزش دارد که ازدواج بدون آن برای زن قابل تحمل نیست.

نظر يك بانوی روانشناس در شماره ۱۱۳ زن روز مقاله ای از يك كتاب به نام (روانشناسی مادران) به قلم يك بانوی فرانسوی به نام (بناتریس ماریو) درج شده بود. این خانم طبق مندرجات آن مقاله دکتر در روانشناسی است، روانشناس و روانکاو مخصوص بیمارستانهای پاریس است و خودش نیز مادر است و سه فرزند دارد.

در قسمتهایی از این مقاله ، نیازمندیهای يك زن - در حالی که باردار یا بچه دار است - به محبت و مهربانی شوهر به خوبی تشریح شده است . می گوید : (از وقتی که يك زن حس می کند که به زودی بچه دار خواهد شد شروع می کند به نگرستن ، جستجو کردن و بو کشیدن بدن و اندام خود، مخصوصا اگر بچه اولش باشد. این حالت کنجکاو بسیار شدید است ، درست مثل این که زن با خود بیگانه است ، می خواهد وجود خویشتن را کشف کند، وقتی که زن نخستین ضربه های کوچولوی بچه اش را در شکم خویش احساس کرد شروع می کند به گوش دادن به همه صداهای اندام خود، حضور موجود دیگری در بدن زن چنان سعادت و خوشحالی به او می دهد که کم کم میل به انزوا و تنهایی پیدا می کند و از دنیای خارج قطع ارتباط می کند، زیرا می خواهد با کوچولویی که هنوز به دنیا نیامده است خلوت کند...

مردها در روزهای آبستنی همسرانشان وظایف بسیار مهمی به عهده دارند و متأسفانه همیشه از انجام این وظایف شانه خالی می کنند. مادر آینده نیاز دارد که حس کند شوهرش او را می فهمد دوست دارد و پشتیبان او است و گرنه وقتی دید که شکمش بالا آمده است ، زیباییش لطمه خورده ، حالت استفراغ دارد و از زایمان می ترسد، همه این ناراحتیها را به حساب شوهرش خواهد گذاشت او را آبستن ساخته است ... مرد وظیفه دارد که در ماههای آبستنی بیشتر از پیش در کنار زنش باشد، خانواده به پدری مهربان نیاز دارد تا زن و بچه ها بتوانند از همه مشکلات و شادیها و اندوه های خود با او حرف بزنند. حتی اگر

حرفهایشان بی معنی یا خسته کننده باشد. زن آبستن خیلی نیازمند آن است که از بچه اش با او حرف بزنند. تمام غرور و افتخار يك زن مادر شدن اوست ، و وقتی احساس کند که شوهرش نسبت به کودکی که او به زودی به دنیا خواهد آورد بی اعتناست ، این احساس غرور و افتخار جایش را به احساس حقارت و بیهودگی می دهد، از مادر بودن بیزار می شود و آبستنی برایش معنی يك (احتضار) پیدا می کند. ثابت شده است که چنین زنانی دردهای آبستنی را خیلی به دشواری تحمل می کنند... رابطه مادر و فرزند يك رابطه دو نفری نیست ، بلکه يك رابطه سه نفری است : مادر كودك پدر، و پدر حتی اگر غایب باشد (زن را طلاق داده باشد) در زندگی درونی مادر، در تخیلات و تصورات او، و نیز در احساس مادری نقش اساسی دارد ...)

اینها بود سخنان يك بانوی دانشمند که هم روانشناس است و هم مادر.

بنیانی که بر اساس عواطف بنا شده است اکنون درست فکر کنید موجودی که تا این اندازه به عواطف و علایق قلبی و حمایت و مهربانی موجود دیگر نیازمند است ، همه چیز را با عواطف و مهربانی او می تواند تحمل کند، بدون عواطف و مهربانیهای او حتی فرزند برای او مفهوم درستی ندارد، موجودی که به قلب و احساسات موجود دیگر نیازمند است نه تنها به وجود او، چگونه ممکن است با زور قانون او را به آن موجود دیگر که نامش مرد است چسبانید؟

آیا این اشتباه نیست که ما از طرفی موجبات بلهوسی و بی علاقی مردان را نسبت به همسرانشان فراهم کنیم

و زمينه های هوسرانی را هر روز فراهم تر سازيم و آنگاه بخواهيم با زور قانون آنها را به مردان متصل كنيم و به اصطلاح به ريش مردان بچسبانيم ؟ اسلام كاری كرده كه مرد عملاً زن را بخواهد و دوستدار او باشد، اسلام هرگز نخواسته كه به زور زن را به مرد بچسباند.

به طور كلي هر جا كه پای علاقه و ارادت و اخلاص در میان باشد و این امور پایه و ركن كار محسوب شوند جای اجبار قانونی نیست . ممكن است جای تاءسف باشد ولی جای اجبار و الزام و اكراه نیست .

مثالی ذكر كنم : می دانيم كه در نماز جماعت عدالت امام و اعتقاد مومين به عدالت او شرط است . ارتباط و اجتماع امام و مومين ارتباط و اجتماعی است كه بر اساس عدالت امام و ارادت و علاقه و اخلاص مومين استوار شده است . قلب و احساسات ركن اساسی این ارتباط و اجتماع است . به همین دلیل این اجتماع و ارتباط اجبار بردار و الزام بردار نیست . قانون نمی تواند ضامن بقا و ادامه آن باشد . اگر مومين نسبت به امام جماعت خود بی علاقه گردند و اراده و اخلاصشان سلب گردد این ارتباط و اجتماع طبعاً از هم پاشیده است خواه سلب اراده و علاقه و اخلاص مومين از امام به جا باشد یا بی جا . فرضاً امام جماعت دارای عالیترین درجه عدالت و تقوا و صلاحیت باشد نمی توان مومين را مجبور به اقتدا كرد . *مضحك* است اگر امام جماعتی به دادگستری عرض حال بدهد چرا مردم به من ارادت ندارند؟ چرا مردم به من اعتقاد ندارند؟ و بالاخره چرا مردم به من اقتدا نمی كنند؟ بلکه

منتهای اهانت به مقام يك امام جماعت این است که مردم را با قوه جبریه به اقتداء به او وادار کنند.

همچنین است رابطه انتخاب کنندگان و نمایندگان . این ارتباط نیز يك ارتباطی است که بر اساس علاقه و عقیده و ایمان باید استوار باشد. قلب و احساسات رکن این ارتباط و اجتماع است . مردم باید معتقد و علاقمند و مؤمن باشند و نماینده ای که انتخاب می کنند. حالا اگر مردمی شخصی را انتخاب نکنند نمی توان و نباید مردم را به انتخاب او مجبور کرد هر چند آن مردم در اشتباه باشند و شخص مورد نظر در منتهای صلاحیت ، و واجد شرایط باشد. زیرا طبیعت انتخاب کردن و راءی دادن با اجبار ناسازگار است و چنین شخصی نمی تواند به استناد صلاحیت خود به دادگاه شکایت کند که چرا مردم مرا که چنین و چنانم انتخاب نمی کنند.

کاری که در این قبیل موارد باید انجام داد این است که سطح فکر مردم بالا برده شود. تربیت آنها به شکل صحیح در آید تا اینکه در وقتی که می خواهند فریضه دینی خود را ادا کنند عادلهای واقعی را پیدا کنند و به آنها ارادت بورزند و اقتدا کنند، و وقتی که می خواهند فرضیه اجتماعی خود را ادا کنند افراد صلاحیت دار را پیدا کنند و از روی میل و علاقه به آنها راءی بدهند و اگر احیاناً مردم پس از مدتی ارادت ، تغییر عقیده دادند و به سوی کس دیگر رفتند و بی جهت هم این کار را کردند، تاءسف و تاءثر هست ، اما جای اجبار و اکراه و دخالت زور نیست .

فرضیه خانوادگی نیز درست مانند همان فرضیه دینی و فرضیه اجتماعی است . پس عمده این است که بدانیم اسلام زندگی

خانوادگی را يك اجتماع طبیعی می داند و برای این اجتماع طبیعی يك مکانیسم مخصوص تشخیص داده است ، و رعایت آن مکانیسم را لازم و غیر قابل تخلف دانسته است .

بزرگترین اعجاز اسلام در تشخیص این مکانیسم است . علت اینکه دنیای غرب نتوانسته است بر مشکلات خانوادگی فایق آید و هر روز مشکلی بر مشکلات آن افزوده است عدم توجه به همین جهت است . اما خوشبختانه تحقیقات علمی تدریجا آن را روشن می کند. من ماننند این آفتاب عالمتاب روشن می بینم که دنیای غرب در پرتو علم تدریجا اصول اسلامی را در مقررات خانوادگی خواهد پذیرفت . و البته من هرگز تعلیمات متین و نورانی اسلام را با آنچه به این نام در دست مردم است یکی نمی دانم .

آنچه بنیان خانوادگی را استوار می سازد بیش از تساوی است آنچه دنیای غرب در حال حاضر خود را فریفته آن نشان می دهد (تساوی) است ، غافل از آنکه مسأله تساوی را در چهارده قرن پیش اسلام حل کرده است . در مسائل خانوادگی که نظام خاصی دارد چیزی بالاتر از (تساوی) وجود دارد. طبیعت در اجتماع مدنی فقط قانون تساوی را وضع کرده و گذشته ولی در اجتماع خانوادگی جز تساوی قوانین دیگری نیز وضع کرده است . تساوی به تنهایی کافی نیست که روابط خانوادگی را تنظیم کند. سایر قوانین طبیعت را در اجتماع خانوادگی باید شناخت .

تساوی در فساد متاءسفانه کلمه
تساوی به واسطه تکرار و تلقین زیاد
خاصیت اصلی خودش را از دست داده است .
کمتر فکر می کنند که مقصود
از تساوی ، تساوی در حقوق است .
خیال می کنند همین قدر که مفهوم (تساوی
) در يك موردی صدق کرد کار تمام است .
به عقیده این بی خبران ، در گذشته مردها
به زنها زور می گفتند، اما امروز چون
آنها نیز به مردها زور می گویند، پس
همه چیز درست شد، زیرا تساوی در زورگویی
برقرار شده است . در گذشته در حدود ده
درصد ازدواجها از ناحیه مردها منجر به
طلاق و جدایی می شد، اما حالا در
بعضی نقاط جهان چهل درصد ازدواجها
منجر به طلاق می شود و نیمی از این طلاق
ها را زنها به وجود می آورند، پس
جشن بگیریم و شادی کنیم زیرا (تساوی)
کامل حکم فرما است . در گذشته فقط
مردها بودند که به زنها خیانت می کردند،
مردها بودند که پابند عفت و تقوی
نبودند، اما امروز بحمدالله زنها نیز خیانت
می کنند، پابند عفت و تقوا
نیستند، چه از این بهتر؟! زنده باد
تساوی ، مرگ بر تفاوت ! در گذشته مردها
مظهر بی رحمی و قساوت بودند، مردها
بودند که با داشتن چند كودك دلبنده زن و
فرزند را رها کرده به دنبال معشوقه نو
می رفتند، امروز زنان دیرینه پیوند نیز
پس از سالها زناشویی و داشتن
چند كودك در اثر يك آشنایی در مجلس
رقص با يك مرد دیگر، با کمال
قساوت و بیرحمی خانیه و
آشیانه را رها می کنند و به
دنبال هوس دل خود می روند، به به
، چه از این بالاتر؟ زن و مرد در يك پایه
قرار گرفتند و (تساوی) برقرار شد!

این است که به جای درمان دردهای بی پایان اجتماع و به جای اصلاح نقاط ضعف مردان و زنان ، و استوار ساختن کانون خانوادگی ، روز به روز پایه کانون خانوادگی را سست تر و متزلزل تر می کنیم ، در عوض رقص و پایکوبی می کنیم که بحمدالله هر چه هست به سوی تساوی می رویم . بلکه تدریجا زنها در فساد و انحراف و قساوت و بیرحمی از مردان گوی سبقت می ربایند.

از آنچه گفته شد معلوم شد که چرا اسلام با اینکه طلاق را مَبغوض و منفور می داند مانع قانونی در جلو آن قرار نمی دهد. معلوم شد معنی حلال مَبغوض چیست ؟ چطور می شود يك چیز هم حلال باشد و هم بی نهایت منفور و مَبغوض .

مقدمه از بحثهای پیش معلوم شد اسلام با طلاق و انحلال کانون خانوادگی نظر مخالف دارد، آن را دشمن می دارد، انواع تدابیر اخلاقی و اجتماعی برای حفظ این کانون از خطر انحلال به کار برده است، برای جلوگیری از وقوع طلاق به هر وسیله ای متوسل شده و از هر سلاحی استفاده کرده است، جز وسیله زور و سلاح قانون.

اسلام با این جهت که از زور و سلاح قانون برای جلوگیری مرد از طلاق استفاده شود و زن با زور قانون در خانه مرد بماند مخالف است، آن را با مقام و موقعی که زن باید در محیط خانواده داشته باشد مغایر می داند، زیرا رکن اساسی زندگی خانوادگی احساسات و عواطف است و آنکس که باید احساسات و عواطف زناشویی را دریافت و جذب کند تا بتواند به نوبه خود به فرزندان خود مهر و محبت بپاشد زن است. بی مهری شوهر و خاموش شدن شعله احساسات شوهری او نسبت به زن محیط خانوادگی را سرد و تاریک می کند. زیرا حتی احساسات مادرانه يك زن نسبت به فرزندان بستگی زیادی دارد به احساسات شوهر درباره او. به قول خانم بئاتریس ماریو - که قسمتی از گفتار او را در مقاله پیش نقل کردیم - احساسات مادری غریزه نیست، به این معنی که چنین نیست که به هر حال مادر مقادیری احساسات ثابت و غیر قابل کاهش و افزایش نسبت به فرزندان خود داشته باشد، و برخورداري او از عواطف شوهر تاءثیر فراوانی در احساسات مادری او دارد.

نتیجه اینکه وجود زن باید از وجود مرد عواطف و احساسات بگیرد تا بتواند فرزندان را از سرچشمه فیاض عواطف خود سیراب کند.

مرد مانند کوهسار است و زن به منزله چشمه و فرزندان به منزله گلها و گیاهها. چشمه باید باران کوهساران را دریافت و جذب کند تا بتواند آن را به صورت آب صاف و زلال بیرون دهد و گلها و گیاهها و سبزه ها را شاداب و خرم نماید. اگر باران به کوهساران نبارد یا وضع کوهسار طوری باشد که چیزی جذب زمین نشود، چشمه خشک و گلها و گیاهها می میرند.

پس همان طوری که رکن حیات دشت و صحرا، باران و بالاخص باران کوهستانی است، رکن حیات خانوادگی احساسات و عواطف مرد نسبت به زن است. از این عواطف است که هم زندگی زن و هم زندگی فرزندان صفا و جلا و خرمی می گیرد. وقتی که احساسات و عواطف مرد نسبت به زن این چنین وضع و موقعی در روح زندگی خانوادگی دارد، چگونه ممکن است از قانون به عنوان يك سلاح و يك تازیانه علیه مرد استفاده کرد؟ اسلام با طلاقهای ناجوانمردانه، یعنی با اینکه مردی پس از امضاء پیمان زناشویی و احیاناً مدتی زندگی مشترك به خاطر هوس زن نو یا يك هوس دیگر زن پیشین را از خود براند، سخت مخالف است. اما راه چاره از نظر اسلام این نیست که (ناجوانمرد) را مجبور به نگهداری زن کند، این چنین نگهداری با قانون طبیعی زندگی خانوادگی مغایرت دارد.

اگر زن با زور قانون و قوه مجریه بخواهد به خانه شوهر برگردد، می تواند آن خانه را اشغال نظامی کند اما نمی تواند بانوی آن خانواده و رابطه

جذب احساسات از شوهر و دفع احساسات به فرزندان بوده باشد، و هم نمی تواند وجدان نیازمند به مهر خود را اشباع و اقناع نماید.

اسلام کوششها کرده که ناجوانمردی و طلاقهای ناجوانمردانه از میان برود و مردان جوانمردانه از زنان نگهداری و پذیرایی کنند. ولی اسلام بر خود به عنوان یک قانونگذار و بر زن به عنوان مرکز منظومه خانوادگی و رابط جذب و دفع احساسات، نمی پسندد که زن را به زور و اجبار در نزد مرد ناجوانمرد نگهداری کند.

آنچه اسلام کرده است درست نقطه مقابل کاری است که غرب و غرب پرستان کرده و می کنند. اسلام با عوامل ناجوانمردی و بی وفایی و هوسبازی سخت نبرد می کند اما حاضر نیست زن را به زور به ناجوانمرد و بی وفا بچسباند. اما غربیان و غرب پرستان روز به روز بر عوامل ناجوانمردی و بی وفایی و هوسبازی مرد می افزایند آنگاه می خواهند زن را به زور به مرد هوسباز و بی وفا و ناجوانمرد بچسبانند...

تصدیق می فرمایید که اسلام با اینکه ناجوانمردان را به هیچ وجه در نگهداری زن مجبور نکرده و آنها را آزاد گذاشته است و همه مساعی خود را در راه زنده نگهداشتن روح انسانیت و جوانمردی به کار برده است، عملاً توانسته است به میزان بسیار قابل توجهی از طلاقهای ناجوانمردانه بکاهد، در صورتی که دیگران که توجهی به این مسائل ندارند و همه سعادتها را از زور و سرنیزه طلب می کنند موفقیتهای بسیار کمتری در

این زمینه داشته اند. گذشته از طلاق هایی که به تقاضای زنان در اثر ناسازگاری و به قول مجله نیوزویک به خاطر (کامجویی) زنان صورت می گیرد، طلاقهایی که به وسیله بوالهوسی مردان در آنجاها صورت گرفته و می گیرد از آنچه در میان ما صورت می گیرد بسی افزونتر است.

طبیعت صلح خانوادگی با سایر صلحها جداست به طور قطع در میان زن و مرد باید صلح و سازش برقرار باشد. اما صلح و سازشی که در زندگی زناشویی باید حکمفرما باشد با صلح و سازشی که میان دو همکار، دو شریک، دو همسایه، دو دولت مجاور و هم مرز باید برقرار باشد تفاوت بسیار دارد. صلح و سازش در زندگی زناشویی نظیر صلح و سازشی است که میان پدران و مادران با فرزندان باید برقرار باشد که مساوی است با گذشت و فداکاری و علاقمندی به سرنوشت یکدیگر و شکستن حصار دوگانگی، و سعادت او را سعادت خود دانستن و بدبختی او را بدبختی خود دانستن، برخلاف صلح و سازش میان دو همکار یا دو شریک یا دو همسایه یا دو دولت مجاور.

این گونه صلحها عبارت است از عدم تعرض و عدم تجاوز به حقوق یکدیگر. در میان دو دولت متخاصم (صلح مسلح) هم کافی است. اگر نیروی سومی دخالت کند و نوار مرزی دو کشور را اشغال کند و مانع تصادم نیروهای دو کشور شود، صلح برقرار شده است زیرا صلح سیاسی جز عدم تعرض و عدم تصادم مفهومی ندارد.

اما صلح خانوادگی غیر از صلح سیاسی است. در صلح خانوادگی عدم تجاوز به حقوق یکدیگر کافی نیست، از صلح مسلح کاری ساخته نیست. چیزی بالاتر و

اساسی تر ضرورت دارد، اتحاد و یگانگی و آمیخته شدن روحها باید تحقق پذیرد، همچنانکه در صلح و سازش میان پدران و فرزندان نیز چیزی بالاتر از عدم تعرض ضروری است. متأسفانه مغرب زمین به علل تاریخی و احیانا منطقه ای، با عواطف (حتی در محیط خانوادگی) بیگانه است، صلح خانوادگی از نظر غربی با صلح سیاسی یا اجتماعی تفاوتی ندارد. غربی همان طوری که با تمرکز نیرو در مرز دو کشور صلح برقرار می کند، می خواهد با تمرکز قوه دادگستری در مرز حیات زن و مرد صلح برقرار کند، غافل از اینکه اساس زندگی خانوادگی برچیده شدن مرز است، وحدت است، بیگانه شمردن هر نیروی دیگر است.

غرب پرستان به جای اینکه مغرب زمین را به اشتباهاتش در مسائل خانوادگی واقف کنند و به افتخارات خود بنازند چنان در هم رنگ شدن با آنها سر از پا نمی شناسند که خودشان را هم فراموش کرده اند. اما این خود گم کردن دیری نخواهد پایید و با زمانی که مشرق زمین شخصیت خود را باز یابد و قلاده بندگی غرب را پاره نماید و به فکر مستقل و فلسفه مستقل زندگی خویش تکیه کند فاصله زیادی نداریم.

طلاق دو نفر عادل را پیدا می کنند و نام زوجین را در حضور آنها می برند. مثلاً می گویند: زوج احمد و زوجه فاطمه، من به وکالت از زوج زوجه را طلاق دادم. اما این احمد و فاطمه کیست؟ آیا عدلین که به عنوان شهود صیغه طلاق را گوش می کنند آنها را دیده اند؟ آیا اگر روزی بنای شهادت شد می توانند شهادت بدهند که در حضور ما طلاق این دو نفر بالخصوص جاری شده است؟ البته نه. پس این چه جور شهادتی است؟ من نمی دانم.

به هر حال یکی از اموری که موجب انصراف مردان از طلاق می گردد لزوم حضور عدلین است، اگر به صورت صحیحی عمل بشود. اسلام برای ازدواج که آغاز پیمان است حضور عدلین را شرط ندانسته است، زیرا نمی خواسته است عملاً موجبات تاءخیر افتادن کار خیری را فراهم کند. ولی برای طلاق با اینکه پایان کار است حضور عدلین را شرط دانسته است.

همچنین اسلام در مورد ازدواج، عادت ماهانه زن را مانع وقوع عقد قرار نداده است، اما آن را مانع وقوع طلاق قرار داده است، با اینکه چنانکه می دانیم عادت ماهانه زن چون مانع آمیزش زناشویی زن و مرد است با ازدواج مربوط می شود نه با طلاق که فصل جدایی است و زن و مرد از آن به بعد با هم کاری ندارند. قاعدتا می بایست اسلام اجراء صیغه ازدواج را در حال عادت ماهانه زن جایز نشمارد. زیرا ممکن است زن و مردی که تازه به هم می رسند رعایت لزوم پرهیز در وقت عادت را نکنند، برخلاف طلاق که فصل جدایی است و عادت ماهانه در آن تاءثیر ندارد ولی اسلام از آنجا که طرفدار (وصل) و مخالف (فصل) است زمان

عادت را مانع صحت طلاق قرار داده ، ولی مانع صحت عقد ازدواج قرار نداده است . در بعضی از مواقع سه ماه (تربص) لازم است تا اجازه صیغه طلاق داده شود .

بدیهی است این همه عایق و مانع ایجاد کردن به منظور این است که در این مدت ناراحتیها و عصبانیت‌هایی که موجب تصمیم به طلاق شده است از میان برود و زن و مرد به زندگی عادی خود برگردند .

به علاوه ، آنجا که کرامت از طرف مرد باشد و طلاق به صورت رجعی صورت گیرد ، مدتی را به نام (عده) برای مرد مهلت قرار داده که می تواند در آن مدت رجوع کند .

اسلام به ملاحظه اینکه هزینه ازدواج و هزینه عده و نگهداری فرزندان را به عهده مرد گذاشته است يك مانعی عملی برای مرد تراشیده است مردی که بخواهد زن خود را طلاق دهد و زن دیگر بگیرد ، باید نفقه عده زن اول را بدهد ، هزینه فرزندان که از او دارد بر عهده بگیرد ، برای زن نو مهر قرار دهد ، و از نو زیر بار هزینه زندگی او و فرزندان که بعد از او متولد می شود برود .

این امور به علاوه مسؤ ولیت سرپرستی کودکان بی مادر ، دورنمای وحشتناکی از طلاق برای مرد می سازد و خود به خود جلو تصمیم او را به طلاق می گیرد . گذشته از همه اینها ، اسلام آنجا که بیم انحلال و از هم پاشیدگی کانون خانوادگی در میان باشد لازم دانسته است که دادگاه خانوادگی تشکیل و حکمیت برقرار گردد . به این ترتیب که يك نفر داور به نمایندگی از طرف مرد و يك نفر داور دیگر به نمایندگی از طرف زن برای رسیدگی و اصلاح معین می شوند .

داوران منتهای کوشش خود را در باره اصلاح آنها به عمل می آورند و اختلافات آنها را حل می کنند و احیاناً با مشورت قبلی با خود زن و مرد اگر جدایی میان آنها را اصلح تشخیص دادن آنها را از یکدیگر جدا می کنند. البته اگر در میان خاندان زوجین افرادی باشند که صلاحیت حکمیت داشته باشند آنها نسبت به دیگران اولویت دارند. این نص قرآن کریم است که در آیه ۳۵ از سوره النساء می فرماید :

وان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهلہ و حکما من اهلها ان یریدا
اصلاحا یوفق اللہ بینهما ان اللہ کان علیما خبیرا.

یعنی اگر بیم آن داشته باشید که میان زن و شوهر شکاف و جدایی بیفتد، یک نفر داور از خاندان مرد و یک نفر داور از خاندان زن برانگیزید. اگر داوران نیت اصلاح داشته باشند خداوند میان آنها توافق ایجاد می کند. خداوند دانا و مطلع است .

صاحب تفسیر کشاف در تفسیر کلمه (حکم) می گوید : ای رجلا مقنعا رضیا یصلح لحکومه العدل و الاصلاح بینهما یعنی کسی که به عنوان داور انتخاب می شود، باید مورد اعتماد و دارای نفوذ کلام و منطق نافذ بوده باشد، پسندیده و شایسته برای داوری عادلانه و برای اصلاح باشد. سپس می گوید : علت اینکه در درجه اول باید داورها از میان خاندان زوج و زوجه انتخاب شوند این است که نزدیکان زوجین از واقعیات جاری میان آنها با خبرترند، و هم علاقه آنها به اصلاح، به واسطه خویشاوندی، از بیگانان بهیچتر است. به علاوه زوجین اسرار دل خود را در حضور

خویشاوند بهتر از بیگانه آشکار می کنند. اسراری را که حاضر نیستند به بیگانه بگویند به خویشاوندان می گویند.

راجع به اینکه آیا تشکیل حکمیت واجب است یا مستحب ، میان علما اختلاف است . محققین عقیده دارند این کار وظیفه حکومت است و واجب است . شهید ثانی در مسالك صریحا فتوا می دهد که مسأله داورى به ترتیبی که گفته شد واجب و ضروری است و وظیفه حکام است که همواره این کار را بکنند.

سید محمد رشید رضا صاحب تفسیر المنار پس از آنکه راءى می دهد که تشکیل حکمیت واجب است ، به اختلاف علمای اسلامی راجع به وجوب و استحباب این کار اشاره می کند و سپس می گوید : آنچه عملا در میان مسلمین وجود ندارد خود این کار و استفاده از مزایای بی پایان آن است . طلاقها مرتب صورت می گیرد و شقاقها و خلافها در خانه ها راه می یابد بدون آنکه از اصل حکمیت که نص قرآن کریم است کوچکترین استفاده ای بشود. تمام نیروی علمای مسلمین صرف بحث و جدال در اطراف وجوب و استحباب این کار شده است . کسی پیدا نشد که بگوید بالاخره چه واجب و چه مستحب ، چرا قدمی برای عملی شدن آن بر نمی دارید؟ چرا همه نیروها صرف بحث و جدل می شود؟ اگر بنا است عمل نشود و مردم از مزایای آن استفاده نکنند چه فرق می کند که واجب باشد یا مستحب ؟

شهید ثانی راجع به شروطی که داورها به خاطر اصلاح میان زوجین می توانند به زوج تحمیل کنند این طور می گوید :

(مثلا داوران زوج را ملزم می کنند که زوجه را فلان شهر یا فلان خانه سکنی

دهد : یا اینکه فی المثل مادر خود را یا زن دیگر خود را در خانه او ولو در اتاق جداگانه سکنی ندهد. یا مثلاً مهر زن را که به ذمه گرفته است نقد بپردازد. یا اگر پولی از زن به قرض گرفته است فوراً بپردازد).

غرض این است که هر اقدامی که سبب تاءخیر اقدام زوج در تصمیم به طلاق بشود، از نظر اسلام عمل صحیح و مطلوبی است .

از اینجا پاسخ پرسشی که در مقاله ۲۲ به این صورت مطرح شد : (آیا اجتماع ، یعنی آن هیئاتی که به نام محکمه و غیره نماینده اجتماع است ، حق دارد در امر طلاق که از نظر اسلام مَبْغُوض و منفور است مداخله کند به این صورت که از تسریع در تصمیم مرد به طلاق جلوگیری کند؟). (روشن می شود).

جواب این است : البته می تواند چنین کاری بکند، زیرا همه تصمیمهایی که به طلاق گرفته می شود نشانه مرگ واقعی ازدواج نیست . به عبارت دیگر همه تصمیم های که درباره طلاق گرفته می شود دلیل خاموش شدن کامل شعله محبت مرد و سقوط زن از مقام و موقع طبیعی خود و عدم قابلیت مرد برای نگهداری از زن نیست ، غالب تصمیمها در اثر يك عصبانیت و یا غفلت و اشتباه پیدا می شود. جامعه هر اندازه و به هر وسیله اقداماتی به عمل آورد که تصمیمات ناشی از عصبانیت و غفلت عملی نشود به جاست و مورد استقبال اسلام است .

محاکم به عنوان نمایندگی از اجتماع ، می توانند متصدیان دفاتر طلاق را از اقدام به طلاق - تا وقتی محکمه عدم موفقیت خود را در ایجاد صلح و سازش میان زوجین به اطلاع آنها نرسانده است - منع

کنند. محاکم کوشش خود را در ایجاد صلح و سازش میان زوجین به عمل می آورند و فقط هنگامی که بر محکمه ثابت شد که امکان صلح و سازش میان زوجین نیست، گواهی عدم امکان سازش صادر و به اطلاع صاحبان دفاتر می رسانند.

سوابق خدمت زن در خانواده مطلب دیگری اینک که طلاق های ناجوانمردانه علاوه بر انحلال کانون مقدس خانوادگی اشکالات خاصی برای شخص زن به وجود می آورد که نباید آنها را نادیده گرفت. زنی سالها با صمیمیت در خانه مردی زندگی می کند و چون میان او و خودش دوگانگی قائل نیست و آن خانه را خانه خود و لانه خود می داند منتهای خدمت و مجاهدت را برای سر و سامان دادن به آن خانه به کار می برد. غالباً زنها (به استثنای زنان به اصطلاح طبقات متجدد شهری) کار خدمت و زحمت و صرفه جویی در خوراک و لباس و هزینه خانه را به جایی می رسانند که خود مردان را ناراضی می کنند، از آوردن خدمتکار به خاطر اینک که در هزینه زندگی صرفه جویی شود مضایقه می نمایند. نیرو و جوانی و سلامت خود را فدای خانه و لانه و آشیانه و در واقع فدای شوهر می کنند. اکنون فرض کنید شوهر چنین زنی پس از سالها زندگی مشترک هوس زن نو و طلاق همسر کهنه به سرش می زند و می خواهد زن نو را به لانه و آشیانه زن اول - که به قیمت عمر و جوانی و سلامت و آرزوهای بر باد رفته او تمام شده - بیاورد، می خواهد با محصول دسترنج زن اول با زن دیگر عیاشی و هوسرانی کند. تکلیف این کار چیست؟

اینجا دیگر تنها مسأله بهم خوردن کانون خانوادگی و گسیخته شدن رابطه زوجیت مطرح نیست که گفته شود ناجوانمردی شوهر مرگ ازدواج است و تحمیل زن به مرد ناجوانمرد دون شائن و مقام طبیعی زن است .

مسأله دیگری مطرح است : مسأله آواره و بی آشیانه شدن ، مسأله تحویل دادن آشیانه خود ساخته را به رقیب ، مسأله هدر رفتن رنجها و کارها و زحمتهای و خدمتها مطرح است .

شوهر و کانون خانوادگی و خاموش شدن شعله حیات خانوادگی به جهنم ! هر انسانی لانه و آشیانه ای می خواهد و به لانه و آشیانه ای که به دست خود برای خود ساخته است علاقه مند است . اگر مرغی را از خانه و لانه ای که برای خود ساخته است بیرون کنند از خود دفاع می کند، آیا زن حق ندارد از لانه و آشیانه خود دفاع کند؟ آیا این کار از طرف مرد ظلم واضح نیست ؟ اسلام از این نظر چه فکری کرده است ؟ به عقیده ما این مسئله کاملاً قابل توجه است . غالب ناراحتی هایی که به واسطه طلاق های ناجوانمردانه صورت می گیرد از این ناحیه است . در این گونه موارد است که طلاق تنها فسخ زوجیت نیست ، ورشکستگی و نابودی زن است .

اما همانطوری که در متن پرسش اشاره شد، مسأله خانه و آشیانه با مسأله طلاق دو تاست ، این دو را از یکدیگر باید تفکیک کرد . از نظر اسلام و مقررات اسلامی این مشکل حل شده است . این مشکل از جهل به مقررات اسلامی و از سوء استفاده مردان از حسن نیت و وفاداری زنان به وجود آمده است .

این مشکل از آنجا پیدا شده که غالباً مردان و زنان گمان می‌کنند کار و خدمتی که زن در خانه مرد می‌کند و محصولی که از آن کارها پدید می‌آید به مرد تعلق دارد، بلکه گمان می‌کنند مرد حق دارد که به زن مانند يك برده یا مزدور فرمان دهد و بر زن واجب است که فرمان او را در این مسائل بپذیرد، در صورتی که مکرر گفته ایم که زن از نظر کار و فعالیت آزادی کامل دارد و هر کاری که می‌کند به شخص خود او تعلق دارد و مرد حق ندارد به صورت يك کارفرما در مقابل زن ظاهر شود.

اسلام با استقلال اقتصادی که به زن داده و به علاوه هزینه زندگی او و فرزندان را به عهده مرد گذاشته است به او فرصت کافی و کامل داده که خود را از نظر مال و ثروت و امکانات يك زندگی آبرومندانه از مرد مستغنی نماید به طوری که طلاق و جدایی از این نظر برای او نگرانی به وجود نیاورد. زن تمام چیزهایی که خود برای لانه و آشیانه خود فراهم آورده باید متعلق به خود بداند و مرد حق ندارد آنها را از او بگیرد. این گونه نگرانیها در رژیمهایی وجود دارد که زن را مجبور به کار کردن در خانه شوهر می‌دانند و محصول کار او را هم متعلق به شوهر می‌دانند نه به خود او. نگرانیهایی هم که در میان مردم ما وجود دارد غالباً ناشی از جهالت و بی‌خبری از قانون اسلامی است.

علت دیگر این ناراحتیها سوء استفاده مرد از وفاداری زن است. برخی از زنان نه به خاطر بی‌خبری از قانون اسلام بلکه به خاطر اعتماد به شوهران در خانه آنها فداکاری می‌کنند، دلشان

می خواهد حساب من و تو در کار نباشد، سخن مال من و تو در میان نباشد. از این رو در فکر خود و در فکر استفاده از فرصتی که اسلام به آنها داده است نمی افتند. يك وقت چشم باز می کنند که می بینند عمر خود را در فداکاری برای يك عنصر بی وفا صرف کرده اند و فرصتهای کافی که اسلام به آنها داده است از کف داده اند.

این گونه زنان از اول باید توجه داشته باشند که (چه خوش بی مهربانی از دو سر بی) اگر بناست زن از حق شرعی خود در اندوختن مال و ثروت و تشکیل لانه و آشیانه به نام خود صرف نظر کند و نیروی کار خود را هدیه مرد نماید. مرد هم در عوض به حکم **وإذا حیتم بتحیه فحیوا باحسن منها اوردوها^(۲۴)** باید به همان

اندازه یا بیشتر به عنوان هدیه و بخشش نثار زن نماید. در میان مردان باوفا همیشه معمول بوده و هست که در عوض فداکاریها و به خدمات صادقانه زن ، اشیاء گرانبها و خانه و یا مستغل دیگری به زن خود هدیه کرده اند.

به هر حال مقصود این است که مشکله بی آشیانه شدن زن به قانون طلاق مربوط نیست . تغییر قانون طلاق آن را اصلاح نمی کنند. این مشکله به مسأله استقلال و عدم استقلال اقتصادی زن مربوط است و اسلام آن را حل کرده است . این مشکله در میان ما از بی خبری گروهی از زنان از تعالیم اسلامی ، و غفلت و ساده دلی گروهی دیگر ناشی می شود. زنان اگر به فرصتی که اسلام در این زمینه به آنها داده است آگاه شوند و در فداکاری و گذشت در راه

شوهر، ساده دلی نشان ندهند، این مشکل
خود به خود حل شده است .

۹-نظام حقوق زن در اسلام

(□) K!b kY

مقدمه خواننده محترم در یاد دارد که در فصل ۲۲ گفتیم ناراحتیهای طلاق در میان ما از دو ناحیه است: یکی از ناحیه طلاقهای ناجوانمردانه و ناشی از بی وفایی و نامردمی برخی مردان، دیگری از ناحیه خودداریهای ناجوانمردانه برخی مردان از طلاق زنی که امید سازش میان آنها نیست و فقط به خاطر زجر دادن زن، نه به خاطر زندگی با او، از طلاق خودداری می کنند.

در دو فصل پیش راجع به قسمت اول بحث کردیم، گفتیم اسلام از هر وسیله ای که مانع طلاقهای ناجوانمردانه بشود استقبال می کند و خود با تدابیر خاصی سعی کرده که این گونه طلاقها صورت نگیرد، اسلام فقط با استعمال زور و استفاده از قوه قهریه برای برقراری روابط خانوادگی مخالف است.

از آنچه گفته شد معلوم شد که خانواده از نظر اسلام يك واحد زنده است و اسلام کوشش می کند این موجود زنده به حیات خود ادامه دهد. اما وقتی که این موجود زنده مرد، اسلام با نظر تاءسف به آن می نگرد و اجازه دفن آن را صادر می کند ولی حاضر نیست پیکره او را با مومیای قانون مومیایی کند و با جسد مومیایی شده او خود را سرگرم نماید. معلوم شد علت اینک که مرد حق طلاق دارد این است که رابطه زوجیت بر پایه علقه طبیعی است و مکانیسم خاصی

دارد، کلید استحکام بخشیدن و هم کلید سست کردن و متلاشی کردن آن را خلقت به دست مرد داده است. هر يك از زن و مرد به حکم خلقت نسبت به هم وضع و موقع خاصی دارند که قابل عوض شدن یا همانند شدن نیست. این وضع و موقع خاص به نوبه خود علت اموری است و از آن جمله حق طلاق است. و به عبارت دیگر علت این امر نقش خاص و جداگانه ای است که هر يك از زن و مرد در مسأله عشق و جفتجویی دارند نه چیز دیگر.

حق طلاق ناشی از نقش خاص مرد در مسأله عشق است نه از مالکیت او از اینجا شما می توانید به ارزش تبلیغات عناصر ضد اسلامی پی ببرید. این عناصر گاهی می گویند علت اینکه اسلام به مرد حق طلاق داده است این است که زن را صاحب اراده و میل و آرزو نمی شناسد، او را در ردیف اشیاء می داند نه اشخاص، اسلام مرد را مالك زن می داند و طبعاً به حکم **الناس مسلطون علی اموالهم** به او حق می دهد هر وقت بخواهد مملوك خود را رها کند.

معلوم شد منطق اسلام مبتنی بر مالکیت مرد و مملوکیت زن نیست، معلوم شد منطق اسلام خیلی دقیقتر و عالیتر از سطح افکار این نویسندگان است. اسلام به شعاع وحی به نکات و رموزی در اساس و سازمان بنیان خانوادگی پی برده است که علم پس از چهارده قرن خود را به آنها نزدیک می کند.

طلاق از آن جهت رهایی است که ماهیت طبیعی ازدواج، تصاحب است و گاهی می گویند: طلاق چرا صورت رهایی دارد؟ حتماً باید صورت قضایی داشته باشد به

اینها باید گفت طلاق از آن جهت رهایی است که ازدواج تصاحب است ، شما اگر توانستید قانون جفتجویی را در مطلق جنس نر و ماده عوض کنید و حالت طبیعی ازدواج را از صورت تصاحب خارج کنید، اگر توانستید در روابط جنس نر و جنس ماده (اعم از انسان و حیوان)، برای هر يك از آنها نقش مشابه یکدیگر به وجود آورید و قانون طبیعت را تغییر دهید، می توانید طلاق را از صورت رهایی خارج کنید.

یکی از این عناصر می نویسد :

(عقد ازدواج را عموماً فقهای شیعه از عقود لازمه شمرده اند و قانون مدنی ایران را هم به ظاهر آن را عقد لازم می داند. و لیکن من می خواهم بگویم عقد نکاح مطابق فقه اسلام و قانون مدنی ایران فقط نسبت به زن لازم است ، نسبت به مرد عقدی است جایز زیرا او هر وقت می تواند اثر عقد مذکور را از بین برده ازدواج را بهم بزند.)

سپس می گوید :

(عقد ازدواج نسبت به مرد جایز است و نسبت به زن لازم می باشد و این يك بی عدالتی قانونی است که زن را اسیر مرد قرار داده است . من هر وقت عبارت ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی کشور شاهنشاهی ایران را (قانون حق مرد به طلاق) می خوانم ، از بانوان ایرانی و از این مدارس و دانشگاهها و از این قرن اتم و اقمار و دموکراسی خجالت می کشم .)

این آقایان اولاً نتوانسته اند يك امر واضحی را درك کنند و آن اینکه طلاق غیر از فسخ ازدواج است ، اینکه می گویند عقد ازدواج طبیعتاً لازم است ، یعنی هیچیک از زوجین (به استثنای موارد خاصی) حق فسخ ندارند. اگر عقد فسخ شود تمام آثار آن از میان می رود و

کائن لم یکن می شود. در مواردی که عقد ازدواج فسخ می گردد، تمام آثار و از آن جمله مهر از میان می رود، زن حق مطالبه آن را ندارد، همچنین نفقه ایام عده ندارد، بر خلاف طلاق که علقه زوجیت را از میان می برد ولی آثار عقد را بکلی از میان نمی برد، اگر مردی زنی را عقد کند و برای او فرضاً پانصد هزار تومان مهر قرار دهد و بعد از یک روز زندگی زناشویی بخواهد زن را طلاق دهد، باید تمام مهر را به علاوه نفقه ایام عده بپردازد. و اگر مرد بعد از عقد و قبل از ارتباط زناشویی زن را طلاق دهد باید نصف مهر را بپردازد و چون چنین زنی عده ندارد نفقه ایام عده طبعاً موضوع ندارد. پس معلوم می شود طلاق نمی تواند همه آثار عقد را از میان ببرد، در صورتی که اگر ازدواج نامبرده فسخ بشود زن حق مهر ندارد. از همین جا معلوم می شود طلاق غیر فسخ است. حق طلاق با لازم بودن عقد ازدواج منافات ندارد. اسلام دو حساب قائل شده است: حساب فسخ و حساب طلاق. حق فسخ را در مواردی قرار داده است که پاره ای از عیوب در مرد یا زن باشد. این حق را، هم به مرد داده و هم به زن بر خلاف حق طلاق که در صورت مردن و بی جان شدن حیات خانوادگی صورت می گیرد و منحصر به مرد است.

اینکه اسلام حساب طلاق را از حساب فسخ جدا کرده و برای طلاق مقررات جداگانه ای وضع کرده است، می رساند که در منطق اسلام، اختیار طلاق مرد ناشی از این نیست که اسلام خواسته امتیازی به مرد داده باشد.

به این اشخاص باید گفت که برای اینکه از مدارس و دانشگاهها و اقماری مصنوعی خجالت نکشید، بهتر این است مدتی به خود

زحمت بدهید درس بخوانید، تا هم فرق فسخ و طلاق را دریابید و هم با فلسفه عمیق و دقیق اجتماعی و خانوادگی اسلامی آشنا بشوید، که نه تنها از مدارس و دانشگاهها خجالت نکشید بلکه با گردن فرازی از مقابل آنها عبور کنید. اما افسوس که جهل دردی است سخت بی درمان .

جریمه طلاق در بعضی از قوانین جهان برای جلوگیری از طلاق ، جریمه برایش معین می کرده اند. من نمی دانم در قوانین امروز جهان چنین قانونی وجود دارد یا نه ، ولی می نویسند که امپراطوری های مسیحی رم برای شوهری که بدون علت موجه زن خود را طلاق دهد مجازات قائل شده بودند.

بدیهی است که این ، نوعی دیگر استفاده از اعمال زور برای ثبات بنیان خانوادگی است و نتیجه بخش نمی باشد.

حق طلاق برای زن به صورت حق تفویضی در اینجا ذکر یک مطلب لازم است و آن اینکه همه سخنان ما درباره این بود که طلاق به صورت یک حق طبیعی از مختصات مرد است . اما اینکه مرد می تواند به عنوان توکیل مطلقا یا در موارد خاصی از طرف خود به زن حق طلاق بدهد، مطلب دیگری است که هم در فقه اسلامی مورد قبول است و هم قانون مدنی ایران به آن تصریح کرده است . ضمنا برای اینکه مرد از توکیل خود صرف نظر نکند و این حق تفویضی را از زن سلب ننماید یعنی به صورت وکالت بلاعزل درآید، معمولا این توکیل را به عنوان شرط ضمنی در یک عقد لازم قرار می دهند. به موجب این

شرط، زن مطلقا یا در موارد خاصی که قبلا معین شده است می تواند خود را مطلقه نماید.

لهذا از قدیم الایام زنانی که از بعضی جهات نسبت به شوهران آینده شان نگرانی داشتند، به صورت شرط ضمن العقد برای خود حق طلاق را محفوظ می داشتند و عنداللزوم از آن استفاده می کردند.

علیهذا از نظر فقه اسلامی زن حق طلاق به صورت طبیعی ندارد اما به صورت قراردادی یعنی به صورت شرط ضمن العقد می تواند داشته باشد.

ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی چنین می گوید :
(طرفین عقد ازدواج می توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند، مثل اینکه شرط شود هر گاه شوهر، زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غایب شود یا ترك انفاق نماید یا بر علیه حیات زن سوء قصد کند یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر غیر قابل تحمل شود، زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی خود را مطلقه نماید.)

چنانکه ملاحظه می فرمایید، اینکه می گویند از نظر فقه اسلامی و قانون مدنی ایران طلاق حق يك جانبه است که به مرد داده شده و از زن به کلی سلب شده ، سخن صحیحی نیست .

از نظر فقه اسلامی و هم از نظر قانون مدنی ایران ، حق طلاق به صورت يك حق طبیعی برای زن وجود ندارد ولی به صورت يك حق قراردادی و تفویضی می تواند وجود داشته باشد.

اکنون نوبت آن است که به قسمت دوم بحث خود یعنی موضوع امتناع های

ناجوانمردانه و ستمگرانه بعضی
از مردان از طلاق بی‌پردازیم ، ببینیم
آیا اسلام راه حلی برای این مشکل -
که حقیقتاً هم مشکل بزرگی
است - پیش بینی کرده یا نه .
در فصل آینده در اطراف این مطلب تحت
عنوان (طلاق قضایی) بحث خواهیم کرد .
ضمناً از اینکه سخن ما در قسمت اول طولانی
شد معذرت می‌خواهم .

مقدمه طلاق قضایی یعنی طلاقى که به وسیله قاضى نه به وسیله زوج صورت بگیرد. در بسیاری از قوانین جهان اختیار طلاق مطلقاً در دست قاضى است و تنها محکمه است که می تواند به طلاق و انحلال زوجیت راءى بدهد. از نظر این قوانین تمام طلاقها طلاق قضایی است. ما در مقالات گذشته با توجه به روح ازدواج و هدف از تشکیل کانون خانوادگی و مقام و موقعی که زن باید در محیط خانوادگی داشته باشد بطلان این نظریه را روشن کردیم و ثابت کردیم طلاقهایی که جریان عادى خود را طی می کند نمی تواند بسته به نظر قاضى باشد.

بحث فعلی ما در این است که آیا از نظر اسلام قاضى (با همه شرایط سخت و سنگینی که اسلام برای قاضى قائل است) در هیچ شرایط و اوضاع و احوالی حق طلاق ندارد، یا اینکه در شرایط خاصی چنین حقی برای قاضى پیدا می شود هر چند آن شرایط خیلی استثنایی و نادرالوجود بوده باشد.

طلاق حق طبیعى مرد است، اما به شرط اینکه روابط او با زن جریان طبیعى خود را طی کند. جریان طبیعى روابط شوهر با زن به این است که اگر می خواهد با زن زندگی کند، از او به خوبی نگهداری کند، حقوق او را ادا نماید، با او حسن معاشرت داشته باشد. و اگر سر زندگی با او را ندارد به خوبی و نیکی او را طلاق دهد، یعنی از طلاق او امتناع نکند، حقوق واجبه او را به علاوه مبلغی دیگر به عنوان سپاسگزاری به او بپردازد

و متعوهن علی الموسع قدره و علی المقتر قدره (۲۰) و علقه

زناشویی را پایان یافته اعلام کند. اما اگر جریان طبیعی خود را طی نکند چطور؟ یعنی اگر مردی پیدا شود که نه سر زندگی و حسن معاشرت و تشکیل کانون خانوادگی سعادت‌مندان و اسلام‌پسندان دارد، و نه زن را آزاد می‌گذارد که دنبال کار خود برود، به عبارت دیگر نه به وظایف زوجیت و جلب نظر و رضایت زن تن می‌دهد، و نه به طلاق رضایت می‌دهد، در اینجا چه باید کرد؟

طلاق طبیعی نظیر زایمان طبیعی است که خود به خود جریان طبیعی خود را طی می‌کند. اما طلاق از طرف مردی که نه به وظایف خود عمل می‌کند و نه به طلاق تن می‌دهد، نظیر زایمان غیر طبیعی است که با کمک پزشک و جراح نوزاد را باید بیرون آورد.

مانعی نخواهد بود که قانون
ستمگرانه دیگری را به عنوان
(کزاز) و قانون دیگری را به بهانه (سل
) و قانون دیگری را به عنوان (فلج اعصاب
) و قوانین ستمگرانه دیگری را به بهانه
های دیگر بپذیریم .
اگر اینچنین است پس اصل (عدل) که رکن
اساسی تقنین اسلامی است کجا رفت ؟

ḡOḡḡ ḡOḡḡ ḡ2ˆTḡ ḡhḡ ḡḡ (Bḡḡ ḡˆ Rḡ2ḡ)

α ḡIḡ

می گویند : سرطان . عرض می کنم بسیار خوب ، سرطان . آیا اگر بیماری دچار سرطان شد و با يك عمل ساده بشود سرطان را عمل کرد، نباید فوری اقدام کرد و جان بیمار را نجات داد؟

زنی که به همسری مردی برای زندگی با او تن می دهد و بعد اوضاع و احوال به صورتی در می آید که آن مرد از اختیارت خود سوء استفاده می کند و از طلاق زن نه به خاطر زندگی و همسری ، بلکه برای اینکه از ازدواج آینده او با يك شوهر واقعی و مناسب جلوگیری کند و به تعبیر قرآن او را (کالمعلقه) نگه دارد خودداری می کند، حقا چنین زنی مانند يك بیمار سرطانی گرفتار است . اما این سرطان سرطانی است که به سهولت قابل عمل است . بیمار پس از يك عمل ساده شفای قطعی و کامل خود را باز می یابد. این گونه عمل و جراحی به دست حاکمان و قاضیان شرعی واجد شرایط امکان پذیر است .

همچنانکه در مقالات پیش اشاره کردیم یکی از دو مشکل بزرگ در جامعه ما امتناعهایی است که برخی مردان ستمگر از طلاق می کنند. و از این راه به نام دین و به بهانه دین ستم بزرگی مرتکب می شوند. این ستمگریها به ضمیمه آن طرز تفکر غلط به نام اسلام و دین که می گوید زن باید این گونه ستمها را به عنوان يك سرطان غیر قابل علاج تحمل کند، بیش از هر تبلیغ سوء دیگر علیه اسلام اثر گذاشته است .

با اینکه بحث در این مطلب جنبه فنی و تخصصی دارد و از حدود این سلسله مقالات خارج است ، لازم می دانم اندکی در اطراف این مطلب بحث کنم تا بر بدبینان روشن کنم که آنچه اسلام می گوید غیر از این حرفهاست

بن بست ها این گونه بن بست ها منحصر به مسائل ازدواج و طلاق نیست ، در موارد دیگر از قبیل مسائل مالی نیز پیش می آید. نخست ببینیم آیا اسلام در غیر مورد ازدواج و طلاق با این بن بستها چه کرده است . آیا اینها را به صورت بن بست و به صورت يك پدیده چاره ناپذیر پذیرفته است یا بن بست را از میان برده و چاره کرده است ؟

فرض کنید دو نفر از راه ارث یا از راه دیگر، مالك يك كالاى غير قابل تقسیم از قبیل يك گوهر یا يك انگشتر یا اتومبیل یا تابلو نقاشی می شوند و حاضر نیستند مشترکا از آن استفاده کنند به اینکه گاهی در اختیار یکی از آنها باشد و گاهی در اختیار دیگری ، هیچ کدام از آنها هم حاضر نیست سهم خود را به دیگری بفروشد و هیچ گونه توافق دیگری نیز در زمینه استفاده از آن مال در میان آنها صورت نمی گیرد. از طرفی می دانیم تصرف هر يك از آنها در آن مال موقوف به اذن و رضایت طرف دیگر است . در این گونه موارد چه باید کرد؟ آیا باید آن مال را معطل و بلااستفاده گذاشت و موضوع را به صورت يك مشكله لاینحل و يك حادثه بغرنج غیر قابل علاج رها کرد یا اینکه اسلام برای این گونه امور راه چاره معین کرده است ؟

حقیقت این است که فقه اسلامی این مسائل را به صورت يك مشكله لاینحل نمی پذیرد. حق مالکیت و اصل تسلط بر مال را آنجا که منجر به بی استفاده ماندن مال باشد محترم نمی شمارد. در این گونه موارد به خاطر جلوگیری از بلااستفاده ماندن ثروت، به حاکم شرعی به عنوان يك امر اجتماعی و یا به قاضی به عنوان يك مسأله اختلافی اجازه می دهد که علی رغم لجاجت و امتناع صاحبان حقوق، ترتیب صحیحی بدهند. مثلاً مال مورد نظر اجاره داده شود و مال الاجاره میان آنها تقسیم شود و یا آن مال فروخته شود و قیمت آن در میان آنها قسمت بشود. به هر حال وظیفه حاکم یا قاضی است که به عنوان (ولی ممتنع) ترتیب صحیحی به این کار بدهد. هیچ ضرورتی ندارد که صاحبان اصلی مال رضایت بدهند یا ندهند.

چرا در این گونه موارد رعایت حق مالکیت که يك حق قانونی است نمی شود؟ برای اینکه اصل دیگری در کار است: اصل جلوگیری از ضایع شدن و بلااستفاده ماندن مال. رعایت مالکیت و تسلط صاحبان مال تا آنجا لازم است که منجر به رکود و تعطیل و بلااستفاده ماندن مال و ثروت نشود.

فرض کنید مال مورد اختلاف گوهر یا شمشیر یا چیز دیگری از این قبیل است و هیچ يك از آنها حاضر نیست سهم خود را به دیگری بفروشد، اما هر دو نفر حاضرند آن را دو نیم کنند و هر کدام نیمی از آن را ببرند، یعنی کار لجاجت را به آنجا

کشانده اند که توافق کرده اند آن مال را از ارزش بیندازند. بدیهی است گوهر یا شمشیر یا اتومبیلی که دو نیم بشود از ارزش می افتد. آیا اسلام اجازه می دهد؟ خیر، چرا؟ چون تزییع مال است. علامه حلی از بزرگان درجه اول فقهای اسلام می گوید: اگر آنها بخواهند چنین کاری بکنند حاکم باید جلو آنها را بگیرد. توافق صاحبان ثروت کافی نیست که به آنها اجازه چنین کاری داده شود.

بن بست طلاق اکنون ببینیم در مسأله طلاق چه باید کرد. اگر مردی سر ناسازگاری دارد، حقوق و وظایفی را که اسلام بر عهده او گذاشته است که بعضی مالی است (نفقات) و بعضی اخلاقی است (حسن معاشرت) و بعضی مربوط به امر جنسی است (حق همخوابگی و آمیزش) انجام نمی دهد، خواه هیچ يك از این حقوق و وظایف را ادا نکند یا بعضی از آنها را، در عین حال حاضر هم نیست زن را طلاق دهد، در اینجا چه باید کرد؟ آیا اصل لازم و مورد اهمیتی از نظر اسلام وجود دارد که اسلام به حاکم یا قاضی شرعی اجازه مداخله بدهد (همان طوری که در مورد اموال چنین اجازه ای می دهد) یا چنین اصلی وجود ندارد؟

نظر آیت الله حلی من در اینجا رشته سخن را به دست یکی از فقهای طراز اول عصر حاضر، آیت الله حلی، مقیم نجف اشرف می دهیم. معظم له در رساله ای به نام (حقوق الزوجیه) درباره این مطلب نظر داده اند.

خلاصه نظریه ایشان در آنچه مربوط به حقوق زن و امتناع مرد است این است :
(ازدواج پیمان مقدسی است . در عین حال نوعی شرکت میان دو انسان است و يك سلسله تعهدات برای طرفین به وجود می آورد . تنها با انجام آن تعهدات است که سعادت طرفین تاءمین می گردد . به علاوه ، سعادت اجتماع نیز بستگی دارد به سعادت آنها و انجام یافتن تعهدات آنها در برابر یکدیگر .

حقوق عمده زوجه عبارت است از نفقه و کسوه ، حق همخوابگی و زناشویی ، حسن معاشرت اخلاقی .

اگر مرد از انجام تعهدات خود نسبت به زن شانه خالی کند و از طلاق نیز خودداری کند ، تکلیف زن چیست ؟ و چگونه باید با مرد مقابله شود ؟

در اینجا دو راه فرض می شود : یکی اینکه حاکم شرعی حق دخالت داشته باشد و با اجرای طلاق کار را یکسره کند ، دیگر اینکه زن نیز به نوبه خود از انجام تعهدات خود در برابر مرد خودداری نماید .

اما از نقطه نظر اول یعنی دخالت حاکم شرعی ، ببینیم روی چه اصل و چه مجوزی حاکم شرعی در این گونه موارد حق دخالت دارد .

قرآن کریم در سوره بقره چنین می فرماید : **الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان** ... (۲۷)
یعنی حق طلاق (و رجوع) دو نوبت بیش نیست . از آن پس یا نگهداری به شایستگی و یا رها کردن به نیکی .

و باز در سوره بقره می فرماید : **واذا**

طلقتن النساء فبلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف ولا

تمسکوهن ضرارا لتعتدوا و من یفعل ذلك فقد ظلم نفسه (۲۸)

یعنی هر گاه زنان را طلاق دادید و موقع

عده آنها رسید، یا از آنها به خوبی نگهداری کنید و یا به خوبی جلوشان را باز بگذارید. مبادا برای اینکه به آنها ستم کنید آنها را به شکل زیان آوری نگهداری کنید. هر که چنین کند باید بداند که به خویشتن ستم کرده است .

(از این آیات يك اصل کلی استفاده می شود و آن اینکه هر مردی در زندگی خانوادگی یکی از دو راه را باید انتخاب کند : یا تمام حقوق و وظایف را به خوبی و شایستگی انجام دهد (امساک به معروف = نگهداری به شایستگی) و یا علقه زوجیت را قطع و زن را رها نماید (تسریح به احسان = رها کردن به نیکی). شق سوم یعنی اینکه زن را طلاق ندهد و به خوبی و شایستگی هم از او نگهداری نکند، از نظر اسلام وجود ندارد. جمله **ولا تمسکوهن**

ضارا لتعتدوا همان شق سوم را نفی می کند. و بعید نیست که جمله فوق مفهوم اعمی داشته باشد، هم شامل مواردی بشود که زوج عمدا و تقصیرا زندگی را بر زن سخت و زیان آور می کند، و هم شامل مواردی بشود که هر چند زوج تقصیر و عمدی ندارد ولی به هر حال نگهداری زن جز زیان و ضرر برای زن چیزی نیست .

این آیات هر چند در مورد عده و رجوع و عدم رجوع مرد وارد شده و تکلیف مرد را روشن کند که رجوع او باید بر پایه اساسی باشد، به خاطر این باشد که بخواهد از زن به شایستگی نگهداری کند، نه به خاطر اینکه بخواهد زن بیچاره را اذیت کند، اما اختصاص به این مورد ندارد؛ يك اصل کلی است و حقوق زوجیت را در همه وقت و همه حال بیان می کند. یعنی زوج به طور کلی در زندگی باید یکی از دو راه گذشته را

انتخاب کند و راه سومی برایش وجود ندارد.

بعضی از فقها از همین جا دچار لغزش شده ، خیال کرده اند این آیات مخصوص مردانی است که می خواهند در عده رجوع کنند. خیر، این آیات تکلیف همه مردان را در هر حال در برابر همسرشان روشن می کند. دلیل ما بر این مطلب ، گذشته از سیاق آیات این است که ائمه اطهار به این آیات در غیر مورد عده نیز استدلال و استشهاد کرده اند، مثل اینکه امام باقر علیه السلام فرمود : ایلا کننده (یعنی کسی که قسم می خورد که با زن خود نزدیکی نکند) پس از چهار ماه اجبارا باید قسم خود را بشکند و كفاره بدهد و یا زن خود را طلاق دهد، زیرا خداوند می فرماید :

امساک بمعروف او تسریح باحسان

امام صادق در مورد مردی که به مرد دیگر وکالت داده بود که زنی برای او عقد کند و از جانب او مهر معین کند و وکیل این کار را کرد اما موکل وکالت خود را انکار کرد، امام فرمود : بر آن زن حرجی نیست که برای خود شوهر دیگری انتخاب کند اما اگر آن مرد واقعا وکالت داده و عقدی که صورت گرفته است از روی وکالت بوده است ، بر او واجب است فی مابینه و بین الله این زن را طلاق بدهد، نباید این زن را بلاطلاق بگذارد، زیرا خداوند در قرآن می فرماید :

فامساک بمعروف او تسریح باحسان پس معلوم می شود ائمه اطهار این آیه را یک اصل کلی می دانند، اختصاص به مورد خاص ندارد.

حاکم شرعی آنجا که مرد نه به وظایف زوجیت عمل می کند و نه طلاق می دهد باید زوج را احضار کند. اول به او تکلیف طلاق کند. اگر طلاق نداد خود حاکم طلاق می دهد. امام صادق در روایتی که ابوبصیر از آن حضرت نقل کرده است فرمود: هرکس زنی دارد و او را نمی پوشاند و نفقه او را نمی پردازد، بر پیشوای مسلمین لازم است که آنها را (به وسیله طلاق) از یکدیگر جدا کند.)

این بود خلاصه بسیار مختصری از نظریه *یک فقیه طراز اول عصر حاضر*. هر کس که تفصیل بیشتری بخواهد باید به رساله حقوق الزوجیه از تقریرات درس معظم له مراجعه کند.

چنانکه ملاحظه فرمودید جمله *امساک بمعروف او تسریح* به احسان *یک اصل و قاعده کلی* است که قرآن کریم در چهارچوب آن، حقوق زوجیت را مقرر داشته است. علیهذا اسلام به حکم این اصل و به خصوص به موجب *تاء کیدی* که با جمله *ولا تمسکوهن ضاراً*

لتعتدوا فرموده است، به هیچ وجه اجازه نمی دهد که مرد از خدا بی خبری از اختیارات خود سوء استفاده کند و زنی را نه به خاطر زندگی با او بلکه به خاطر در مضیقه قرار دادن او و جلوگیری او از ازدواج با مرد دیگر در قید ازدواج نگهدارد.

شواهد و دلائل دیگر علاوه بر شواهد و دلائلی که در رساله حقوق الزوجیه ذکر شده است، شواهد و دلائل زیادتر دیگری هست که می رساند جمله

امساک بمعروف او تسریح باحسان از نظر اسلام يك اصل کلی است و حقوق زوجیت باید در چهارچوب آن رعایت شود. هر چه انسان بیشتر در اطراف و جوانب این مطلب مطالعه می کند، آن را روشنتر می یابد و بیشتر به استحکام مقررات دین مبین اسلام پی می برد.

در کافی جلد ۵، از امام صادق روایت می کند که فرمود :

إذا اراد الرجل ان يتزوج المراه فليقل : اقررت بالميثاق الذی اخذ الله : امساک بمعروف او تسریح باحسان .

یعنی وقتی که مردی می خواهد ازدواج کند بگوید اعتراف می کنم به پیمانی که خداوند از من گرفته است و آن اینکه زن را به شایستگی نگهداری کنم و یا به نیکی طلاق دهم .

در آیه ۲۱ از سوره النساء می فرماید :
وکیف تاخذونه و قد افضی - بعضکم الی بعض واخذن منکم میثاقا

غلیظا یعنی چگونه مهتری که به زنان داده اید (با زور و با در مضیقه قرار دادن) از آنها می گیرید؟ و حال آنکه به یکدیگر رسیده و از یکدیگر کام گرفته اید و زنان از شما پیمان استوار و شدیدی گرفته اند.

مفسرین شیعه و سنی اعتراف دارند که مقصود از (پیمان استوار و شدید) همان پیمان خداست که خداوند با جمله امساک بمعروف او تسریح باحسان از مردان گرفته است . یعنی همان پیمانی که امام صادق علیه السلام فرمود : مرد هنگام ازدواج باید بدان اعتراف و اقرار کند، که زن را به شایستگی نگهداری کند و یا به نیکی رها نماید.

پیغمبر اکرم جمله معروفی دارد که در حجه الوداع فرمود و شیعه و سنی آن را نقل کرده اند. پیغمبر اکرم فرمود :

اتقوالله فی النساء فانکم اخذتموهن بامانه الله و استحلتتم فروجهن
بکلمه الله ...

یعنی ایها الناس ! در مورد زنان ، خدا را در نظر بگیرید و از او بترسید. شما آنها را به عنوان امانت خدا نزد خود برده اید و عصمت آنها را با کلمه خدا بر خود حلال کرده اید. ابن اثیر در کتاب النهایه می نویسد :
(مقصود از (کلمه خدا) که پیغمبر اکرم فرمود به موجب آن عصمت زنان بر مردان حلال می شود همان است که با این جمله در قرآن ادا شده :

امساک بمعروف او تسریح باحسان

نظر شیخ الطائفه شیخ طوسی در کتاب خلاف جلد ۲، صفحه ۱۸۵ پس از آنکه درباره (عنه) یعنی ناتوانی جنسی نظر می دهد و می گوید پس از آنکه ثابت شد که مرد (عنین) است ، زن خیار فسخ دارد، می گوید اجماع فقها بر این مطلب است . آنگاه می گوید : و نیز به این آیه استدلال شده است **امساک بمعروف او تسریح**

باحسان عنین چون قادر نیست از زن به خوبی و شایستگی نگهداری کند پس باید او را رها نماید.

از مجموع اینها به خوبی و به صورت قاطع می توان فهمید که اسلام هرگز به مرد زورگو اجازه نمی دهد که از حق طلاق سوء استفاده کند و زن را به عنوان يك محبوس نگهداری کند.

ولی از آنچه گفته شد نباید چنین استفاده شود که هر کسی که نام قاضی روی خود گذاشته حق مداخله در این گونه مسائل دارد. قاضی از نظر اسلام شرایط سخت و سنگینی دارد که اکنون جای بحث در آن نیست.

مطلب دیگری که باید به آن توجه داشته باشیم این است که طلاق قضایی از نظر اسلام - با آن همه عنایتی که اسلام در ابقاء کانون خانوادگی دارد - خیلی استثنائاً و نادرالوجود صورت می گیرد. اسلام به هیچ وجه اجازه نمی دهد که طلاق به آن صورتی درآید که در آمریکا و اروپا وجود دارد و نمونه اش را مرتب در روزنامه ها می خوانیم، مثلاً زنی از شوهر خودش شکایت و تقاضای طلاق می کند به خاطر اینکه فیلمی که من دوست دارم او دوست ندارد، یا فی فی سگ عزیزم را نمی بوسد و از این قبیل مسائل مسخره که مظهر سقوط بشریت است.

خواننده محترم از آنچه در این چند مقاله گفتیم، ضمناً به مفهوم مطلبی که در مقاله ۲۱ گفتیم پی برد. ما در آن مقاله پنج نظریه درباره طلاق ذکر کردیم، به این ترتیب:

۱. بی اهمیتی طلاق و برداشتن همه قیود اخلاقی و اجتماعی از جلو آن.

۲. ابدیت همه ازدواجها و جلوگیری از طلاق به طور کلی (نظریه کلیسای کاتولیک).

۳. ازدواج از طرف مرد قابل انحلال و از طرف زن به هیچ وجه قابل انحلال نباشد.

۴. ازدواج، هم از مرد و هم از طرف زن در شرایط خاصی قابل انحلال باشد، و راهی که برای هر یک

از زن و مرد قرار داده می شود يك جور و همانند باشد (نظریه مدعیان تساوی حقوق) (۵. راه طلاق همان طوری که برای مرد باز است، برای زن نیز بسته نیست، اما در خروجی مرد با در خروجی زن دوتا است. در آن مقاله گفتیم که اسلام نظر پنجم را تاءید می کند. از آنچه در مورد شرط ضمن العقد و هم در مورد طلاق قضایی گفتیم معلوم شد که اسلام هر چند طلاق را به صورت يك حق طبیعی برای زن نمی شناسد، اما راه را به کلی بر او نبسته است و درهای خروجی مخصوصی برای زن باز گذاشته است.

درباره طلاق قضایی بیش از اینها می توان بحث کرد، خصوصا با توجه به عقائدی که ائمه و فقهاء سایر مذاهب اسلامی دارند و عملی که در سایر کشورهای اسلامی بر طبق آنها می شود، اما ما همین قدر را برای این مقالات کافی می دانیم.

بخش یازدهم : تعدد زوجات

Ṭahhā

(تك همسرى) طبيعى ترين فرم زناشويى است . در تك همسرى روح اختصاص ، يعنى مالكييت فردى و خصوصى – كه البته با مالكييت خصوصى ثروت متفاوت است – حكمفرما است . در تك همسرى هر يك از زن و شوهر احساسات و عواطف و منافع جنسى ديگرى را (از آن) خود و مخصوص شخص خود مى دانند . نقطه مقابل تك همسرى ، (چند همسرى) يا زوجيت اشتراكى است . چند همسرى يا زوجيت اشتراكى به چند شكل ممكن است فرض شود .

یکی اینکه اختصاص در هیچ طرف وجود نداشته باشد، نه مرد به زن معین اختصاص داشته باشد و نه زن مخصوص مرد معین باشد. این فرض همان است که از آن به (کمونیسم جنسی) تعبیر می شود. کمونیسم جنسی مساوی است با نفی زندگی خانوادگی. تاریخ و حتی فرضیات مربوط به ماقبل تاریخ، دوره ای را نشان نمی دهد که در آن دوره بشر به کلی فاقد زندگی خانوادگی بوده و کمونیسم جنسی بر آن حاکم بوده است. آنچه را به این نام خوانده اند و مدعی هستند که در میان بعضی از مردمان وحشی وجود داشته، حالت متوسطی بوده میان زندگی اختصاصی خانوادگی و کمونیسم جنسی. می گویند در بعضی قبایل چند برادر مشترکا با چند خواهر ازدواج می کرده اند، یا گروهی از مردان يك طایفه بالاشترک با گروهی از زنان طایفه دیگر ازدواج می کرده اند. ویل دورانت در جلد اول تاریخ تمدن می گوید:

(در بعضی نقاط، ازدواج به صورت دسته جمعی صورت می پذیرفته به این معنی که گروهی از مردان يك طایفه گروهی از زنان طایفه دیگر را به زنی می گرفته اند. در تبت مثلا عادت بر آن بوده است که چند برادر چند خواهر را به تعداد خود به همسری اختیار می کرده اند به طوری که هیچ معلوم نبود کدام خواهر زن کدام برادر است و يك نوع کمونیسم در زناشویی وجود داشته و هر مرد با هر زن

که می خواسته همخوابه می شده است .
سزار به عادت مشابهی در میان مردم
قدیم انگلستان اشاره کرده است . از
بقایای این حوادث ، عادت همسری با زن
برادر پس از مرگ برادر را باید شمرد که
در میان قوم یهود و اقوام دیگر قدیم
شایع بوده است) .

1Zb!IÛ ÜzθDT

آنچنانکه از کتاب جمهوریت افلاطون بر می آید و عموم مورخین آن را تایید می کنند، افلاطون در نظریه (حاکمان فیلسوف و فیلسوفان حاکم) خود برای این طبقه اشتراک خانوادگی را پیشنهاد می کند، و چنانکه می دانیم برخی از رهبران کمونیسم در قرن ۱۹ نیز این چنین پیشنهادی نمودند ولی بنا به نقل کتاب فروید و تحریم زناشویی با محارم در اثر تجارب تلخ و فراوان، در سال ۱۹۳۸ از طرف برخی از کشورهای نیرومند کمونیستی قانون تك همسری یگانه قانون رسمی شناخته شد.

شکل دیگری چند همسری چند شوهری است ، یعنی اینکه يك زن در آن واحد بیش از يك شوهر داشته باشد. ویل دورانت می گوید : (این کیفیت در قبیلله تودا و بعضی از قبایل تبت قابل مشاهده است).

در صحیح بخاری از عایشه نقل می کند که :

(در جاهلیت عرب ، چهار نوع زناشویی وجود داشته است . يك نوع همان است که امروز معمول و جاری است که مردی به وسیله پدر دختر از دختر خواستگاری می کند و پس از تعیین مهر با او ازدواج می کند و فرزندی که از آن دختر پیدا می شود، از لحاظ تعیین پدر تکلیف روشنی دارد. نوع دیگر این بوده که مردی در خلال ایام زناشویی با زنی خود وسیله زناشویی او را با مرد دیگری برای يك مدت محدود فراهم می کرده است تا از او برای خود نسل بهتری به وجود آورد. به این ترتیب که آن مرد از زن خود کناره گیری می کرد. و زن خود را توصیه می کرد که خود را در اختیار فلان شخص معین بگذارد و تا وقتی که از آن مرد آبستن نمی شد به کناره گیری خودش ادامه می داد، همین که روشن می شد آبستن شده با او نزدیکی می کرد. این کار را در مورد کسانی می کردند که آنها را برای تولید فرزند از خود شایسته تر می دانستند. و در حقیقت این کار را برای بهبود نسل و اصلاح نژاد انجام می دادند. این نوع زناشویی را - که در واقع زناشویی در خلال

ایام زناشویی دیگر بود - (نکاح استبضاع) می نامیدند. نوع دیگر زناشویی این بود : گروهی که عده شان کمتر از ده نفر می بود با يك زن معین رابطه برقرار می کردند، آن زن آبستن می شد و فرزندی به دنیا می آورد، در این وقت آن زن همه آن گروه را نزد خود دعوت می کرد و طبق عادت و رسم آن زمان ، آن مردان نمی توانستند از آمدن سرپیچی کنند؛ همه می آمدند. در این هنگام آن زن هر کدام از آن مردان را که خود مایل بود به عنوان پدر برای فرزند خود انتخاب می کرد و آن مرد حق نداشت از قبول آن فرزند امتناع کند. به این ترتیب آن فرزند فرزند رسمی و قانونی آن مرد محسوب می شد.

نوع چهارم این بود که زنی رسماً عنوان (روسپی گری) داشت ، هر مردی - بدون استثناء - می توانست با او رابطه داشته باشد. این گونه زنان معمولاً پرچمی بالای خانه خود می زدند و با آن علامت شناخته می شدند. اینچنین زنان پس از آن که فرزندی به دنیا می آوردند همه مردانی را که با آنها ارتباط داشتند جمع می کردند و آنگاه کاهن و قیافه شناس آوردند. قیافه شناس از روی مشخصات قیافه راء می داد که این فرزند از آن کیست ، و آن مرد هم مجبور بود نظر قیافه شناس را بپذیرد و آن فرزند را فرزند رسمی و قانونی خود بداند.

همه این زناشویی ها در جاهلیت وجود داشت ، تا خداوند محمد ﷺ را به پیغمبری برگزید و او همه آنها را جز آنچه اکنون معمول است از میان برد.

از اینجا معلوم می شود که رسم چندشوهری در جاهلیت عرب وجود داشته است . منتسکیو در روح القوانین می گوید :

(ابوالظهیرالحسن ، جهانگرد عرب ، در قرن نهم میلادی که به هندوستان و چین رفت این رسم را (چند شوهری) مشاهده کرد و آن را دلیل بر فحشاء شمرد)
و هم او می نویسد :

(در سواحل مالابار قبیله ای به نام قبیله (نائیر) زندگی می کنند. مردان این قبیله نمی توانند بیش از يك زن بگیرند، در صورتی که زنهای آنها می توانند شوهرهای متعددی انتخاب کنند. به عقیده من علت وضع این قانون این است که مردان قبیله نائیر سلحشورترین قبایل می باشند و به واسطه اصالتی که دارند حرفه جنگ با آنهاست ، و همان طوری که ما در اروپا سربازان را از ازدواج منع می کنیم تا علایق زناشویی مانع از انجام حرفه سربازی آنها نشود، قبایل مالابار هم سعی کرده اند حتی المقذور مردان قبیله نائیر را از علایق خانوادگی معاف دارند. و چون به واسطه گرمی آب و هوا ممکن نمی شد مطلقاً آنان را از ازدواج ممانعت کنند، لذا مقرر داشته اند چند مرد دارای يك زن باشند تا علاقه خانوادگی آنها سست باشد و مانع انجام حرفه جنگی آنها نشود).

اشکال عمده و اساسی که چند شوهری به وجود می آورد و همان بیشتر سبب شده که این رسم عملاً موفقیتی نداشته باشد، اشتباه انساب است. در این نوع زناشویی رابطه پدر با فرزند عملاً نامشخص است، همچنان که در کمونیسم جنسی نیز رابطه پدران با فرزندان نامشخص است. و همان طوری که کمونیسم جنسی نتوانست برای خود جا باز کند، چند شوهری نیز نتوانست مورد پذیرش يك اجتماع واقعی بوده باشد، زیرا همچنانکه در یکی از مقالات گذشته گفتیم زندگی خانوادگی و تاءسیس آشیانه برای نسل آینده و ارتباط قطعی میان نسل گذشته و آینده، خواسته غریزه طبیعت بشر است. این که احیاناً و استثنائاً در میان بعضی طوایف بشری چند شوهری وجود پیدا کرده است، دلیل نمی شود که تشکیل عائله اختصاصی خواسته طبیعت مرد نیست، همان طوری که انتخاب مجرد و پرهیز از زندگی زناشویی از طرف عده ای از مردان یا زنان صرفاً دلیل بر نوعی انحراف است و دلیل نمی شود که بشر طبعاً خواهان زندگی زناشویی نمی باشد. چند شوهری نه تنها با طبیعت انحصارطلبی و فرزند دوستی مرد ناموافق است، با طبیعت زن نیز مخالف دارد. تحقیقات روان شناسی ثابت کرده است که زن بیش از مرد خواهان تك همسری است.

~ũHy' hñqF

شکل دیگر و نوع دیگر چند همسری ، چند زنی یا تعدد زوجات است . چند زنی یا تعدد زوجات برخلاف چند شوهری و کمونیسم جنسی ، رواج و موفقیت بیشتری داشته است ، نه تنها در میان قبایل وحشی وجود داشته است ، بسیاری از ملل متمدن نیز آن را پذیرفته اند. گذشته از عرب جاهلیت ، در میان قوم یهود و ملت ایران در زمان ساسانیان و بعضی ملل دیگر این رسم و قانون وجود داشته است . منتسکیو می گوید : (در قانون مالایو گرفتن سه زن مجاز بود) و هم او می گوید :

(والانتینین امپراطور روم ، به علل و جهات مخصوص اجازه داد مردها چندین زن بگیرند، ولی چون این قانون با آب و هوای اروپا مناسب نبود از طرف سایر امپراطوران روم مثل (تئودور) و (آکاردیوس) و (مونوریوس) لغو گردید.)

اسلام چند زنی را بر خلاف چند شوهری به کلی نسخ و لغو نکرد، بلکه آن را تحدید و تقیید کرد؛ یعنی از طرفی نامحدودی را از میان برد و برای آن حداکثر قائل شد که چهارتاست، و از طرف دیگر برای آن قیود و شرایطی قرار داد و به هرکس اجازه نداد که همسران متعدد انتخاب کند. در آینده درباره آن قیود و شرایط و همچنین درباره اینکه چرا اسلام چند زنی را به کلی لغو نکرد بحث خواهیم کرد. عجیب این است که در قرون وسطی از جمله تبلیغاتی که به ضد اسلام می کردند این بود که می گفتند پیغمبر اسلام برای اولین بار رسم تعدد زوجات را در جهان اختراع کرد!! و مدعی بودندشالوده اسلام تعدد زوجات است و علت پیشرفت سیرت اسلام در میان اقوام و ملل گوناگون اجازه تعدد زوجات است. و هم ادعا می کردند که علت انحطاط مشرق زمین نیز تعدد زوجات است.

ویل دورانت در جلد اول تاریخ تمدن می گوید:

(علمای دینی در قرون وسطی چنین تصور می کردند که تعدد زوجات از ابتکارات پیغمبر اسلام است، در صورتی که چنین نیست و چنانکه دیدیم در اجتماعات ابتدایی جریان چند همسری بیشتر مطابق آن بوده است. علی که سبب پیدایش عادت تعدد زوجات در اجتماعات ابتدایی گشته، فراوان است.

به واسطه اشتغال مردان به جنگ و شکار، زندگی مرد بیشتر در معرض خطر بود و به همین جهت مردان بیشتر از زنان تلف می شدند و فزونی عده زنان بر مردان سبب می شد که یا تعدد زوجات رواج پیدا کند و یا عده ای از زنان در بی شوهری به سر برنند، ولی در میان آن ملل که مرگ و میر فراوان بود هیچ شایستگی نداشت که عده ای زن مجرد بمانند و تولید مثل نکنند... بی شك تعدد زوجات در اجتماعات ابتدایی امر متناسبی بوده ، زیرا عده زنان بر مردان فزونی داشته است ، از لحاظ بهبود نسل هم باید گفت که سازمان تعدد زوجات بر تك همسری فعلی ترجیح داشته است ، چه همان گونه که می دانیم تواناترین و محتاط ترین مردان عصر جدید غالباً طوری است که دیر موفق به اختیار همسر می شوند و به همین جهت کم فرزند می آورند، در صورتی که در آن ایام گذشته تواناترین مردان ظاهراً به بهترین زنان دست می یافته و فرزندان بیشتر تولید می کردند به همین جهت است که تعدد زوجات مدت مدیدی در میان ملت‌های ابتدایی بلکه ملت‌های متمدن توانسته است دوام کند، و فقط در همین اواخر و در زمان ما است که رفته رفته دارد از کشورهای خاوری رخت برمی بندد. در زوال این عادت ، عواملی چند دخالت کرده است : زندگانی کشاورزی که حالت ثباتی دارد سختی و ناراحتی زندگی مردان را تقلیل داد و مخاطرات کمتر شد و به همین جهت عدد مرد و زن تقریباً مساوی یکدیگر شد، و در این هنگام چند زنی ، حتی در اجتماعات ابتدایی از امتیازات اقلیت ثروتمند گردید و توده مردم به همین جهت با يك زن

به سر می برند و عمل (زنا) را چاشنی آن
قرار می دهند!

گوستاولوبون در تاریخ تمدن می گوید :
(در اروپا هیچ يك از رسوم مشرق به
قدر تعدد زوجات بد معرفی نشده و درباره
هیچ رسمی هم این قدر نظر اروپا به
خطا نرفته است . نویسندگان اروپا تعدد
زوجات را شالوده مذهب اسلام
دانسته و در انتشار دیانت اسلام
و تنزل و انحطاط ملل شرقی ، آن را علة
العلل قرار داده اند . آنها علاوه بر همه
اعتراضات ، نسبت به زنان مشرق هم ابراز
همدردی نموده اند من جمله اظهار می کنند
که آن زنان بدبخت را زیر پنجه
خواجه سرایان ، سخت و شدید در چهار
دیوار خانه مقید نگاه داشته اند و به
مجرد حرکت مختصری که موجب رنجش و عدم
رضایت خانه خدایان شود حتی ممکن است
آنها را با کمال بی رحمی اعدام
کنند . ولی تصور مزبور از جمله تصوراتی
است که هیچ مدرک و اساسی برای آن
نیست . اگر خوانندگان این
کتاب از اهل اروپا ، برای مدت کمی
تعصبات اروپایی ، را از خود دور سازند
تصدیق خواهند کرد که رسم تعدد
زوجات برای نظام اجتماعی شرق يك
رسم عمده است که به وسیله آن ، اقوامی
که این رسم میان آنها جاری است
روح اخلاقی ایشان در ترقی ، و تعلقات و
روابط خانوادگی آنها قوی و پایدار
مانده و بلاء خره در نتیجه همین رسم است
که در مشرق اعزاز و اکرام زن بیش
از اروپا است . ما قبل از شروع به
اقامه دلیل و اثبات مدعای خود ، از ذکر
این مطلب ناچاریم که رسم تعدد زوجات
ابداً مربوط به اسلام نیست ، چه قبل از
اسلام هر رسم مذکور در میان تمام اقوام

شرقی از یهود، ایرانی، عرب و غیره شایع بوده است. اقوامی که در مشرق قبول اسلام کردند از این حیث فایده ای از اسلام حاصل نکردند و تاکنون هم در دنیا یک چنین مذهب مقتدری نیامده که این گونه رسوم مانند تعدد زوجات را بتواند ایجاد کند و یا آن را منسوخ سازد. رسم مذکور فقط بر اثر آب و هوای مشرق و در نتیجه خصایص نژادی و علل و اسباب دیگری که به طرز زندگانی مشرق مربوط بوده پیدا شده است، نه اینکه مذهب آن را آورده باشد... در مغرب هم با وجود اینکه آب و هوا و طبیعت هیچیک مقتضی برای وجود چنین رسمی نیست، معذک رسم وحدت زوجه رسمی است که ما آن را فقط در کتابهای قانون می بینیم درج است، والا خیال نمی کنم بشود این را انکار کرد که در معاشرت واقعی ما اثری از این رسم (رسم وحدت زوجه) نیست. راستی من متحیرم و نمی دانم که تعدد زوجات مشروع مشرق از تعدد زوجات سالوسانه اهل مغرب چه کمی دارد و چرا کمتر است؟ بلکه من می گویم که اولی از هر حیث بهتر و شایسته تر از دومی است. اهل مشرق وقتی بلاد معظمه ما را سیاحت می کنند از این اعتراضات و حملات ما دچار بهت و حیرت گردیده متغیر می شوند...)

آری، اسلام تعدد زوجات را ابتکار نکرد بلکه آن را از طرفی محدود ساخت و برای آن حداکثر قائل شد، و از طرف دیگر قیود و شرایط سنگینی برای آن مقرر کرد. اقوام و مللی که به دین اسلام گرویدند غالباً در میان خودشان این رسم وجود داشت و به واسطه

اسلام مجبور بودند حدود و قیودی را گردن
نهند.

Θη τϕϞ τϕϞζϞη ιϕϞϞϕ Θη ῥϞϞϕ? ηηϕϕ
: ηζζΑ ζα ιϕζτϕϕϕ ιϕα? Θη ιϕϞϞϕ ϕϕϕη

(اصل تعدد زوجات اساس تشکیل خانواده
در ایران زمان ساسانیان) به شمار می
رفت. در عمل، تعداد زنانی که مرد
می توانست داشته باشد به نسبت استطاعت
او بود. ظاهراً مردمان کم بضاعت به طور
کلی بیش از یک زن نداشتند. رئیس خانواده
از حق ریاست دودمان بهره مند بود.
یکی از زنان، سوگلی و صاحب حقوق
کامله محسوب شده و او را (زن
پادشاینها) (پادشاه زن) یا زن
ممتاز می خواندند. از او پست تر زنی بود
که عنوان خدمتکاری داشت و او را زن
خدمتکار (زن چگاریها) می گفتند. حقوق
قانونی این دو نوع زوجه مختلف بود.
ظاهراً کنیزان زرخرید و زنان اسیر جزو
طبقه چاکر زن بوده اند. معلوم نیست
که عده زنان ممتاز یک مرد محدود بوده
است یا خیر. اما در بسی از مباحثات
حقوقی از مردی که دو زن ممتاز دارد سخن
به میان آمده است. هر زنی از این طبقه
عنوان بانوی خانه داشته است و گویا هر
یک از آنها دارای خانه جداگانه بوده
اند. شوهر مکلف بود که مادام العمر زن
ممتاز خود را نان دهد و نگهداری کند. هر
پسری تا سن بلوغ و هر دختری تا سن
ازدواج دارای همین حقوق بوده اند،
اما زوجه هایی که عنوان چاکر زن داشته
اند فقط اولاد ذکور آنان در خانواده پدری
پذیرفته می شده است.)

در تاریخ اجتماعی ایران از انقراض
ساسانیان تا انقراض امویان (تاءلیف
مرحوم سعید نفیسی) می نویسد :

(شماره زنانی که مردی می توانست بگیرد نامحدود بود، و گاهی در اسناد یونانی دیده شده است که مردی چند صد زن در خانه داشته است.)

منتسکیو در روح القوانین از آکاتیاس ، مورخ رومی ، نقل می کند که :

(در زمان ژوستی نین چند نفر از فلاسفه رومی که مورد آزار و اذیت مسیحیان قرار گرفتند و نمی خواستند مذهب مسیح را قبول کنند، روم را ترک گفته و به دربار خسروپرویز پادشاه ایران پناه آوردند و در آنجا چیزی که بیشتر موجب حیرت آنها شد، این بود که نه تنها تعدد زوجات مرسوم بود بلکه مردها با زنهای دیگران آمیزش می کردند.)

ناگفته نماند که فلاسفه رومی به دربار انوشیروان پادشاه ایران پناه آوردند نه خسروپرویز. ذکر خسرو پرویز در کلام منتسکیو اشتباه است .

در میان اعراب تعدد زوجات حد و حصری نداشت . محدود کردن اسلام تعدد زوجات را و حداکثر معین کردن برای آن ، برای آن عده از اعراب که بیش از چهار زن داشتند اشکال به وجود می آورد، افرادی بودند که احیاناً ده زن داشتند و مجبور بودند که شش تای آنها را رها کنند.

پس معلوم شد اسلام تعدد زوجات را ابتکار و اختراع نکرده ، بلکه برعکس برای آن حدود و قیودی مقرر کرده است ، ولی آن را به کلی لغو و نسخ هم نکرده است . در فصلهای آینده ببینیم علت پیدایش تعدد زوجات در میان بشر چیست . آیا علت آن زورگویی مرد و تحکم او بر زن بوده است یا ضرورتهای خاصی در کار

بوده که آن را ایجاب می کرده است؟ آن ضرورتها چیست؟ آیا از نوع عوامل منطقه ای و جغرافیایی است یا از نوع دیگر است؟ و بالاخره چرا اسلام این رسم را الغاء نکرد؟ حدود و قیودی که اسلام برای تعدد زوجات مقرر کرده چیست؟ و بالاخره علت اینکه بشر امروز (اعم از مرد و زن) علیه تعدد زوجات قیام کرده چیست؟ آیا یک ریشه انسانی و اخلاقی دارد یا علل دیگری در کار است؟ اینها مطالبی است که در آینده درباره آن بحث خواهیم کرد.

۱۰- نظام حقوق زن در اسلام

ḥuqūq al-mar'at fī al-Islām (۱)

مقدمه علل تاریخی و اجتماعی تعدد زوجات چیست؟ چرا بسیاری از ملل جهان و مخصوصاً ملل شرقی این رسم و سنت را پذیرفتند و بعضی از ملل مانند ملل غربی هیچوقت آن را نپذیرفتند؟ چرا در میان شکل‌های سه گانه چند همسری، چند زنی رواج و مقبولیت به سزایی یافت، برخلاف چند شوهری و اشتراکیت جنسی که یا هرگز صورت عمل به خود نگرفته است و یا بسیار به ندرت واقع شده و جنبه استثنایی داشته است؟ تا درباره این علل تحقیق نکنیم نمی‌توانیم درباره تعدد زوجات از نظر اسلام بحث کنیم و هم نمی‌توانیم این مسأله را از نظر احتیاجات امروز بشر مورد بررسی قرار دهیم.

اگر ملاحظات روانی و اجتماعی زیادی که وجود دارد از نظر دور بداریم و مانند بسیاری از نویسندگان سطحی فکر کنیم، کافی است که برای توضیح و توجیه علل تاریخی و اجتماعی تعدد زوجات همان (ترجیح بند) معروفی که در این گونه زمین‌ها همواره بازگو می‌شود تکرار کنیم و بگوییم: خیلی واضح است که علت تعدد زوجات چیست و چه بوده است. علتش زورگویی و تسلط مرد و بردگی زن است، علتش پدرشاهی است. مرد چون بر زن تسلط و حکمروایی داشته است، رسوم و

قوانین را به نفع خود می چرخانده است و لهذا رسم چند زنی را به نفع خود و علیه زن قرن‌ها معمول داشته است ، و زن چون محکوم مرد بوده است نتوانسته است چند شوهری را به نفع خود مجری دارد. امروز که دوره پایان زورگویی مرد است امتیاز چند زنی نیز مانند بسیاری از امتیازات غلط دیگر جای خود را به حقوق متساوی و متقابل زن و مرد می دهد.

اگر اینچنین فکر کنیم بسیار سطحی و ناشیانه فکر کرده ایم . نه علت رواج یافتن چند زنی زور گویی مرد بوده است و نه علت شکست چند شوهری ضعف و محکومیت زن بوده است ، و نه علت اینکه امروز تعدد زوجات عملاً منسوخ می شود این است که دوران زورگویی مرد به پایان رسیده است ، و نه مرد امروز به واسطه ترك تعدد زوجات واقعا امتیازی را از دست می دهد. بلکه برعکس امتیازی به نفع خود علیه زن کسب می کند. من منکر عامل (زور و قدرت) به عنوان یکی از عوامل گرداننده تاریخ بشری نیستم ، و هم منکر اینکه مرد در طول تاریخ از قدرت خود علیه زن سوء استفاده کرده نمی باشم . اما معتقدم که منحصر کردن عاملها به عامل زور و قدرت مخصوصا در توجیه و توضیح روابط خانوادگی زن و مرد، ناشی از کوته فکری است .

اگر نظریه بالا درست باشد الزاما باید قبول کنیم که مواقع نادر و استثنایی که چند شوهری معمول شده ، مانند دوره جاهلیت عرب و یا زمانی که به قول منتسکیو در میان قبیله نائیر در سواحل مالایا چند شوهری معمول شده است ، زمانی

بوده که زن فرصتی یافته و قدرتی علیه مرد به دست آورده تا توانسته است چند شوهری را به مرد تحمیل کند، و باید قبول کنیم که این دوره ها دوره طلایی زن بوده است و حال آنکه می دانیم دوره جاهلیت عرب یکی از دوره های سیاه و تاریک زندگی زن است. در مقاله پیش از منتسکیو نقل کردیم که رواج چند شوهری در میان قبیله نائیر مربوط به قدرت و احترام زن نبوده است. علت این امر تصمیم اجتماع به دور نگهداشتن سربازان از علایق خانوادگی و حفظ روحیه سربازی بوده است. به علاوه، اگر علت تعدد زوجات ناشی از پدرشاهی و پدرسالاری است، چرا در میان ملل غربی رایج نشده است؟ آیا پدرشاهی منحصر به مشرق زمین است. مغرب زمین آنچنان عیسی رشتته و مریم بافته بوده اند که از ابتدا برای زن حقوق متساوی و متقابل نسبت به مرد قائل بوده اند؟ آیا فقط در مشرق زمین عامل قدرت به نفع مرد کار کرده است و در مغرب زمین این عامل در جهت عدالت سیر می کرده است؟

زن غربی تا نیم قرن پیش، از بدبخت ترین زنان دنیا بود؛ حتی در اموال خود نیازمند قیمومت شوهر بود. به اقرار خود غربی ها در قرون وسطی زن شرقی از زن غربی وضع بسیار بهتری داشته است. گوستاولوبون می گوید:

(در دوره تمدن اسلام به زنان عینا همان درجه و مقام داده شد که زنان اروپا بعد از مدت طولانی آن را دارا شدند؛ یعنی بعد از آنکه رفتار بهادرانه اعراب اندلس در اروپا بنای اشاعت را گذاشت... در اهالی اروپا اخلاق بهادرانه که يك جزء

عمده آن رفتار با زنان است از مسلمین آمده و از آنها تقلید شده است ، و مذهبی که توانست زن را از درجه پست و ذلت نجات بخشیده و به اوج عزت و رفعت نائل سازد، مذهب اسلام بوده است ، نه مذهب مسیح ، چنانکه عامه خیال می کنند، زیرا می بینیم که در قرون وسطی رؤسا و سردارهای ما با آنکه مسیحی بودند معهذا پاس احترام زن را نگه نمی داشتند و از بررسی تواریخ قدیمه در این مطلب شبیهه ای باقی نمی ماند که قبل از اینکه مسلمین رعایت و احترام زن را به اسلاف ما بیاموزند، امرا و سرداران ما نسبت به زن با کمال وحشیگری سلوک می نمودند.)

دیگران نیز کم و بیش اوضاع زن غربی را در قرون وسطی همینطور وصف کرده اند. با همه این احوال ، با اینکه پدرشاهی و زور و تحکم مرد به حد اعلا در اروپای قرون وسطی حکومت می کرده است ، چرا تعدد زوجات معمول نبوده است ؟

حقیقت این است که نه آنجا که چند شوهری معمول شده است به واسطه فرصت و قدرت زن بوده است ، و نه علت شکست چند شوهری ضعف و ناتوانی زن بوده است و نه موجب رواج تعدد زوجات در مشرق زمین زور و تحکم مرد بوده است و نه منشاء عدم رواج تعدد زوجات در مغرب زمین قدرت و برابری زن و مرد بوده است .

علت شکست چند شوهری این است که نه با طبیعت مرد موافق است و نه با طبیعت زن . اما از نظر مرد برای اینک که اولاً با روحیه انحصار طلبی مرد ناسازگار است و ثانیاً با اصل اطمینان پدری مخالف است . علاقه به فرزندی، طبیعی و غریزی بشر است . بشر طبعاً خواهد توالد و تناسل کند و می خواهد رابطه اش با نسل آینده و نسل گذشته مشخص و اطمینان بخش باشد . می خواهد بداند پدر کدام فرزند است و فرزند کدام پدر است . چند شوهری زن با این غریزه و طبیعت آدمی ناسازگار بوده است ، برخلاف چند زنی مرد که از این نظر نه به مرد لطمه می زند و نه به زن .

می گویند گروهی از زنان (در حدود چهل نفر) گرد آمدند و به حضور علی بن ابیطالب علیه السلام رسیدند، گفتند : چرا اسلام به مردان اجازه چند زنی داده اما به زنان اجازه چند شوهری نداده است ؟ آیا این امر یک تبعیض ناروا نیست ؟

علی علیه السلام دستور داد ظرفهای کوچکی از آب آوردند و هر یک از آنها را به دست یکی از آن زنان داد . سپس دستور داد همه آن ظرفها را در ظرف بزرگی که وسط مجلس گذاشته بود خالی کنند . دستور اطاعت شد . آنگاه فرمود : اکنون هر یک از شما دو مرتبه ظرف خود را از آب پر کنید ، اما باید هر کدام از شما عین همان آبی که در ظرف خود داشته بردارد . گفتند : این چگونه ممکن است ؟ آنها با یکدیگر مزوج شده اند و تشخیص آنها ممکن نیست . علی علیه السلام فرمود : اگر یک زن چند شوهر

داشته باشد خواه ناخواه با همه آنها هم بستر می شود و بعد آبستن می گردد. چگونه می توان تشخیص داد که فرزندی که به دنیا آمده است از نسل کدام شوهر است؟ این از نظر مرد.

اما از نظر زن، چند شوهری هم با طبیعت زن منافعی است و هم با منافع وی. زن از مرد فقط عاملی برای ارضاء غریزه جنسی خود نمی خواهد که گفته شود هر چه بیشتر برای زن بهتر. زن از مرد موجودی می خواهد که قلب آن موجود را در اختیار داشته باشد، حامی و مدافع او باشد، برای او فداکاری نماید، زحمت بکشد و پول در آورد و محصول کار و زحمت خود را نثار او نماید، غمخوار او باشد. پولی که مرد به زن به عنوان یک (روسپی) داده و می دهد، همچنین پولی که زن از راه کار و فعالیت به دست آورده و می آورد، نه به احتیاجات مالی وسیع زن - که چندین برابر احتیاجات مرد است - وافی بوده و نه ارزش آن پولی را داشته که مرد به خاطر علاقه و محبت و در راه عشق به زن می پرداخته است. احتیاجات مالی وسیع زن را همواره مرد به عنوان یک فداکار تاءمین کرده است. بهترین و نیرومندترین مشوق مرد به کار و فعالیت نیز کانون خانوادگی او یعنی همسر و فرزندان او بوده است.

زن در چند شوهری هرگز نمی توانسته است حمایت و محبت و عواطف خالصانه و فداکاری یک مرد را نسبت به خود جلب کند. از این رو چند شوهری نظیر روسپی گری همواره مورد تنفر زن بوده است. علیهذا چند شوهری نه با تمایلات و خواسته های مرد موافقت داشته است و نه با خواسته ها و تمایلات زن.

همچنانکه علت شکست اشتراکیت جنسی نیز همین است. اشتراکیت جنسی و از میان رفتن اختصاص از دو طرف، که نه زن به مرد معینی اختصاص داشته باشد و نه مرد به زن معینی - همچنانکه اشاره کردیم - از طرف افلاطون پیشنهاد شد، منتها در شعاع طبقه حاکمه یعنی طبقه حاکمان فیلسوف و فیلسوفان حاکم به عقیده افلاطون. این پیشنهاد نه تنها مورد پذیرش دیگران واقع نشده بلکه خود افلاطون نیز از عقیده خود عدول کرد.

در يك قرن اخير فردريك انگلس، پدر دوم کمونیسم نیز این فرضیه را پیشنهاد و از آن دفاع کرد اما دنیای کمونیسم آن را نپذیرفت. می گویند دولت شوروی در اثر تجربیات تلخ فراوان در اجرای تئوری اشتراکی خانوادگی انگلس، در سال ۱۹۳۸ قوانینی به نفع خانواده گذرانید و تک همسری را به عنوان زناشویی رسمی کمونیستی پذیرفت. چند زنی برای يك مرد می توانسته امتیازی شمرده شود، اما چند شوهری هیچ وقت برای زن امتیازی نبوده و نخواهد بود. علت این تفاوت این است که مرد طالب شخص زن است و زن طالب قلب مرد و فداکاریهای او. برای مرد مادامی که شخص زن را در اختیار دارد اهمیتی ندارد که قلب زن را از دست بدهد. از این رو مرد اهمیتی نمی داده که در چند زنی قلب و عواطف زن را از دست می دهد. ولی برای زن قلب و عواطف مرد اصالت دارد.

اگر آن را از دست بدهد، همه چیز را از دست داده است .

به عبارت دیگر، در امر زناشویی دو عنصر دخالت دارد : یکی مادی و دیگری معنوی . عنصر مادی زناشویی جنبه های جنسی آن است که در جوانی در منتهای اوج و غلیان است و تدریجا رو به کاهش و آرامش می رود. جنبه معنوی آن عواطف رقیق و صمیمانه ای است که میان آنها حکمفرما می شود و احیانا هر چه زمان می گذرد نیرومندتر می گردد. یکی از تفاوت های زن و مرد این است که برای زن عنصر دوم بیش از عنصر اول اهمیت دارد، برخلاف مرد. زناشویی برای زن بیشتر جنبه معنوی دارد و برای مرد بیشتر جنبه مادی ، و لاقبل جنبه مادی و معنوی زناشویی برای مرد مساوی است .

گذشته از اینها در مقاله ۲۴ گفتیم و سخنان يك بانوی روان شناس اروپایی را نیز شاهد آوردیم که زن از آن نظر که پرورش دهنده فرزند در رحم و دامن است ، حالات روانی مخصوصی دارد که سخت او را به محبت و عواطف مهرآمیز شوهر به عنوان پدر فرزندش نیازمند می سازد. حتی میزان محبت زن به فرزندان بستگی زیادی دارد به میزان محبت و علاقه مرد به او به عنوان پدر فرزندش و به عنوان عاملی که موجب به وجود آمدن فرزند شده است . این نیاز زن منحصر در تك شوهری بر آورده می شود.

علیهذا مقایسه چند شوهری به چند زنی و تصور اینکه فرقی میان چند زنی و چند شوهری نیست و علت اینکه چند زنی در قسمتی از جهان معمول و مجری شده است ، این است که مرد زورمندتر بوده است و علت

اینکه زن نتوانسته است چند شوهری را به عنوان يك امتیاز برای خود حفظ کند ضعف و ناتوانی زن بوده است ، اشتباه فاحش است

خانم منوچهریان در کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران می گوید :
(قانون مدنی ماده ۱۰۴۹ می گوید :
هیچ کس نمی تواند دختر برادر یا دختر خواهر زن را بگیرد مگر با اجازه زن خود... زن اگر اجازه دهد شوی وی می تواند دختر برادر یا خواهر او را بگیرد. حالا باید دید که اگر اجازه ندهد چه می شود؟ هیچ . به اصطلاح آنکه عوض دارد گله ندارد، مرد با دیگری ازدواج می کند. خوب ، حالا اگر قضیه را به عکس کنیم آن وقت چه خواهد شد؟ مثلاً اگر بگوییم زن نمی تواند با پسر برادر یا پسر خواهر شوهر خود ازدواج کند (در همان حالی که زن این شوهر است) مگر با اجازه شوهر، از شنیدن این سخن خون رگهای متعصب به جوش می آید و فریاد می زنند این پیشنهاد برخلاف اصول انسانیت است و اصلاً طبع و نهاد زن هم با آن مباین است دارد. در پاسخ باید گفت تنها این پیشنهاد مخالف با اصل بردگی زن است . همچنانکه يك مال بیش از يك مالك ندارد و یا اگر هم داشته باشد محصول آن پس از افراز باز به يك مالك بر می گردد، زن هم چون بنا به قوانین صریح و ضمنی کشور ما در حکم اموال است از این رو نباید بیشتر از يك مالك داشته باشد...)

در آن کتاب می گوید :

(ما می توانیم بگوییم همچنانکه مرد تا چهار زن می تواند داشته باشد، زن هم چون بشر است و با مرد برابر،

باید بتواند حقوقی را که او دارد
دارا شود. نتیجه این صغری کبری منطقی
برای مردان بسیار وحشت آور می شود.
اینجاست که خون در رگهای آنان به جوش
می آید و با چهره ای برافروخته و
چشمانی آتشبار فریاد می زنند : چگونه
زن می تواند بیش از یک شوهر داشته باشد؟
ما در پاسخ با سردی و آرامی می گوییم :
چرا مرد می تواند بیش از یک زن داشته
باشد؟

ما در اینجا نمی خواهیم ترویج فساد
اخلاق کنیم ، و نمی خواهیم عفت و
پاکدامنی زنان را ناچیز و بیهوده
بگیریم ، ولی می خواهیم به مردان
بفهمانیم که درباره زن عقیده آنان
چنانکه می پندارند بر پایه ای محکم و
تزلزل ناپذیر جای ندارد. زن یکی است و
مرد یکی . هر دو با هم برابرند. اگر به
مردان از لحاظ اینکه مردند حق داده شده
است که تا چهار زن بگیرند، باید
زنان هم همین حق را داشته
باشند. اگر فرضاً از لحاظ عقل توانا تر
از مرد نباشد، باید اذعان کرد که تجلی
روح و کیفیات نفسانی در زن ضعیف تر از
مرد نیست .)

چنانکه ملاحظه می فرمایید در
بیانات فوق هیچ فرقی میان چند زنی و چند
شوهری گذاشته نشده است جز
اینکه مرد چون زور داشته است
به نفع خود چند زنی را معمول
داشته است ، برخلاف زن که آزادی
نداشته از چند شوهری که تنها
اصل مخالف بردگی اوست دفاع کند. و نیز
در بیانات فوق چنین بیان شده که علت
رواج چند زنی و شکست چند شوهری مالکیت
مرد و مملوکیت زن بوده است . مرد چون
مالك زن بوده است می توانسته است زنان

متعدد یعنی اموال فراوان داشته باشد، اما زن چون مملوك بوده است و مملوك نمی توانسته است بیش از يك مالك داشته باشد از موهبت چند شوهری محروم مانده است .

اتفاقاً برخلاف نظر خانم نویسنده ، پذیرش نیافتن چند شوهری خود دلیل است که مرد به زن به چشم يك مال نگاه نمی کرده است ، زیرا شرکت در مال و مالك شدن چند نفر يك مال را و استفاده مشترك از آن یکی از قوانین جاری و ساری بشری در اموال است . اگر مرد به زن به چشم يك مال نگاه می کرد شرکت در آن را جایز می شمرد ، همچنانکه شرکت در مال و استفاده مشترك از آن را جایز شمرده است . در کجای دنیا معمول است که مال بیشتر از يك مالك نمی تواند داشته باشد تا قانون تك شوهری را ناشی از آن بدانیم ؟

می گویند چون مرد یکی است و زن یکی ، باید حقوق برابر داشته باشند . چرا مرد بتواند از حقوق چند زنی بهره مند شود و زن نتواند از حق چند شوهری استفاده کند؟

می گویم اشتباه شما همین جاست که خیال کرده اید تعدد زوجات جزء حقوق مرد است و تعدد شوهر جزء حقوق زن ، در صورتی که تعدد زوجات جزء حقوق زن است و تعدد شوهر نه جزء حقوق مرد است و نه جزء حقوق زن ، هم برخلاف مصالح و منافع مرد است و هم برخلاف مصالح و منافع زن . ما بعداً ثابت خواهیم کرد که قانون تعدد زوجات در اسلام به منظور احیاء و احقاق حقوق زن وضع شده است و اگر بنا بود جانب مرد رعایت شود اسلام همان کاری

را می کرد که دنیای غرب کرده است ؛ به مرد حق استفاده و بهره برداری از زنان دیگر جز زن او می داد ولی هیچ تعهدی برای مرد به نفع زن و فرزندان او به عنوان همسر قانونی و فرزندان قانونی قائل نمی شد. چند شوهری به نفع زن نبوده که حتی از او سلب شده باشد.

می گویند می خواهیم به مردان بفهمانیم که عقاید آنها درباره زن آنچنانکه خود می پندارند محکم و تزلزل ناپذیر نیست .

از قضا آنچه ما می خواهیم همین است . ما در مقالات آینده مبنای نظر اسلام را درباره تعدد زوجات خواهیم گفت . از این نویسنده و هر صاحب نظر دیگر ملتسمانه طلب می کنیم ببینند و نظر بدهند که آیا نظر اسلام مبتنی بر يك اصل تزلزل ناپذیر است یا نه . من قول شرف می دهم اگر کسی توانست خللی در مبنای نظر اسلامی راجع به این مسأله پیدا کند، من از تمام گفته های خود در زمینه حقوق زن صرف نظر می کنم .

() ḥhḡF ʒʒθḡF ḡḡḡ

مقدمه هوسرانی و تسلط بی چون و چراى مرد، به تنهایی برای پیدایش رسم (چند زنى) كافی نیست؛ حتما علل و عوامل دیگر نیز دخالت داشته است. زیرا برای مرد هوسران راه سهلتر و بی دردسرتتر از چند زنى این است كه حس تنوع طلبی خود را از راه زن بازى آزاد و رفیقّه و معشوقه گیرى ارضاء كند، بدون آنكه زن مورد نظر خود را به عنوان (همسرى) بپذیرد و نسبت به فرزندان احتمالی او تعهد و مسؤ ولیتی به عهده بگیرد.

از این رو در اجتماعاتی كه چند زنى معمول بوده است یا مواع اخلاقی و اجتماعى راه معشوقه گیرى و زن بازى آزاد را برای مرد هوسباز بسته بوده است و مرد هوسباز مجبور بوده غرامت تنوع طلبی خود را با بهای قبول همسرى قانون زن مورد استفاده خود و پدرى فرزندانش بپردازد، و یا باید فرض كنیم علل دیگرى (جغرافیایی یا اقتصادى یا اجتماعى) غیر از هوسبازى و تنوع طلبی مرد در كار بوده است.

3zũ2IÛøGH qaÛzđ

منتسکیو و گوستا ولوبون
اصلرار زیادی دارند که علل
جغرافیایی را دخالت دهند. به عقیده
این مفکران ، آب و هوای مشرق زمین مقتضی
رسم تعدد زوجات بوده است . در آب و
هوای مشرق زمین زن زودتر بالغ می شود و
هم زودتر پیر می شود و از این جهت مرد
به زن دوم و سوم احتیاج پیدا می کند. به
علاوه ، مرد پرورده آب و هوای مشرق
زمین از لحاظ نیروی جنسی طوری است که يك
زن نمی تواند او را اقناع کند.
گوستا ولوبون در تاریخ تمدن اسلام و
عرب می گوید :

(رسم مذکور رسم تعدد زوجات
فقط بر اثر آب و هوای مشرق و در نتیجه
خصایص نژادی و علل و اسباب دیگری که به
طرز زندگانی مشرق مربوط بوده پیدا شده
است ، نه اینکه مذهب آن را آورده باشد.
و معلوم است آب و هوا و خصایص قومی از
جمله عواملی است که فوق العاده قوی
و مؤثر بوده و حتی ما لازم هم نمی
دانیم که راجع به آن زیاد قلم
فرسایی کنیم . به علاوه ، اصل طبیعت و
ساختمان مخصوص زنان مشرق و لزوم حضانت
طفل و امراض و عوارض و غیره ، آنها را
اغلب مجبور ساخته که از شوهر کناره گیری
اختیار کنند، و چون آب و هوای
مشرق و جبلت قومی طوری است که
برای مرد تحمل این کناره جویی موقت
غالبا غیر ممکن بوده لهذا تعدد زوجات
لزوم پیدا نموده است .)

منتسکیو در روح القوانین می گوید :
در کشورهای که دارای آب و هوای گرم
می باشند زنها در سنین هشت و نه و ده

سالگی بالغ هستند و بعد از این که شوهر کردند بارور می شوند، به طوری که می توان گفت در کشورهای گرمسیر ازدواج و باروری زنها بلافاصله پشت هم صورت می گیرد.

پریود در شرح حال پیغمبر اسلام می گوید که آن حضرت در پنج سالگی خدیجه را به حباله نکاح در آورد و در هشت سالگی با وی همخواب شد. این است که زنها کشورهای گرمسیر در بیست سالگی پیر هستند و هنگامی که تازه می خواهند عقلشان به طرف کمال برود پیر شده اند... در کشورهایایی که هوا معتدل است، نظر به اینکه زیبایی زنها مدتی باقی می ماند و دیرتر به حد بلوغ می رسند و وقتی که ازدواج می کنند به واسطه زیادی سن تجربیاتی دارند و در موقع بچه دار شدن مقداری از سن آنها گذشته و زن و شوهر تقریباً در یک سن و در یک موقع پیر می شوند، این است که مساواتی بین زن و مرد برقرار شده و مردها بیش از یک زن نمی گیرند...

بنابراین قانون منع تعدد ازدواج در اروپا و مجاز کردن این عمل در آسیا مربوط به مقتضیات آب و هواست ...)

این توجیه به هیچ وجه صحیح نیست، زیرا اولاً رسم تعدد زوجات در مشرق زمین منحصر به مناطق گرمسیر نبوده است. در ایران با اینکه از لحاظ آب و هوا معتدل است، از قبل از اسلام تعدد زوجات معمول بوده است. اینکه منتسکیو می گوید در مناطق گرمسیر زنان در بیست سالگی پیر می شوند، گزافه ای بیش نیست. از آن گزافه تر اینکه به نقل از پریود می گوید: پیغمبر اسلام در پنج سالگی خدیجه را به

عقد خویش در آورد و در هشت سالگی با وی زفاف کرد، در صورتی که همه می دانند پیغمبر اسلام در بیست و پنج سالگی با خدیجه که در آن وقت چهل سال از سنش می گذشت ازدواج کرد.

ثانیا اگر زود پیر شدن زن و غلیان نیروی جنسی مرد موجب اصلی این کار بوده است، چرا مردم مشرق زمین همان راه مردم مغرب زمین را در قرون وسطی و قرون جدید پیش نگرفتند و به جای تعدد زوجات طبیعت خود را با فحشاء و زن بازی آزاد اقناع نکردند؟ زیرا در مغرب زمین به قول گوستاولوبون رسم وحدت زوجه رسمی است که فقط در کتابهای قانون درج است و در معاشرتهای مغرب زمین اثری از آن نیست.

و باز به قول او در مشرق زمین تعدد زوجات به شکل قانونی یعنی قبول تعهد همسری نسبت به زن و مسؤ ولیت پدری نسبت به فرزندان او وجود داشته است و در مغرب زمین به شکل سالوسانه و غیر قانونی یعنی به شکل معشوقه بازی و رفیقه بازی بدون قبول تعهد همسری نسبت به زن و تعهد پدری نسبت به فرزندان او.

tʒaː ŪeGa θh zəϕΣV hɛA Əby

من در اینجا لازم می دانم شرح مختصری از وضع چند همسری به شکل مغرب زمینی در قرون وسطی از زبان یکی از مورخان محقق مغرب زمین نقل کنم تا خوانندگان محترم و همه کسانی که مشرق زمین را به نام تعدد زوجات و احیاناً به نام حرمسرداری مورد انتقاد قرار می دهند و آن را مایه سرافکنگی مشرق زمین در مقابل مغرب زمین می شمارند، بدانند که آنچه در مشرق زمین وجود داشته ، با همه معایب و جنبه های ننگین آن نسبت به جریاناتی که از این نظر در مغرب زمین می گذشته ، هزار درجه فضیلت دارد.

ویلل دورانت در جلد ۱۷ تاریخ تمدن فصلی دارد تحت عنوان (سستی اخلاق) در این فصل وضع اخلاق عمومی را در ایتالیا در دوره رنسانس شرح می دهد. تمام این فصل که در یازده قسمت ذکر شده ، خواندنی است . من خلاصه ای از آنچه تحت عنوان (اخلاق در روابط جنسی) ضمن این فصل آمده است نقل می کنم .

ویلل دورانت اول مقدمه کوتاهی ذکر می کند و مثل اینکه با این مقدمه قبلا می خواهد معذرت خواهی کرده باشد.

مقدمتا چنین می گوید :

(حال با پرداختن به اخلاقیات مردم غیر روحانی و با آغاز از روابط جنسی ، باید نخست متذکر شویم که مرد ذاتا طبیعت چند همسری دارد، و فقط نیرومندترین قیود اخلاقی ، میزان مناسبی از فقر و کار سخت و نظارت دائمی زوجه می تواند يك همسری را به او تحمیل کند).

آنگاه به اصل مطلب پرداخته می گوید :
(معلوم نیست زناى محصنه در قرون
وسطى کمتر بوده است تا رنسانس ، و همان
گونه که در قرون وسطى زنا با بهادری
تلطیف می شد به همان طریق در دوره
رنسانس در میان طبقات تحصیل کرده با
آرمانى ساختن ظرافت و سحر آمیزی روحى زن
تربیت شده نرمش می یافت ... دختران
خانواده های اصیل تا حدی از
مردانى که با خاندان خودشان تعلق
نداشتند نسبتاً مجزا نگه داشته
می شدند. مزایای عفت پیش از زناشویی جدا
به آنان تعلیم داده می شد. گاه این
تعلیم چنان مؤثر می افتاد که بنا به
روایت ، زن جوانی پس از تجاوزی که
به ناموسش شد خود را در آب غرق کرد. آن
زن بی شك منحصر به فرد بوده است . زیرا
پس از مرگ او اسقفی درصدد بر آمد تا
مجسمه ای از او برپا کند.

ماجراهای قبل از ازدواج می
بایست قابل ملاحظه باشد. والا
مشکل بتوان برای اطفال نامشروع
بیشماری که در هر يك از شهرهای ایتالیای
رنسانس یافت می شد دلیلی جست . فرزند
حرامزاده نداشتن امتیازی به شمار می رفت
. اما داشتن آن ننگ فاحشی نبود.
مرد معمولاً به هنگام ازدواج زن
خود را ترغیب می کرد که طفل
حرامزاده خویش را به خانه بیاورد
تا با سایر فرزندان آن مرد پرورش یابد.
حرامزاده بودن از قدر کسی نمی
کاست . داغی که جامعه بر آن می زد
چندان مهم نبود. وانگهی مشروعیت
را می شد با رشوه دادن به یکی از اعضای
کلیسا به دست آورد. در نبودن وارثان
مشروع یا ذی صلاحیت پسران حرامزاده ،
ممکن بود به ملك یا حتی به تاج و تخت

برسند. همان گونه که فرنته اول وارث سلطنت الفونسوی اول پادشاه ناپل و لئونللودسته جانشین نیکولوی سوم امیر فرارا شد. وقتی که پیوس دوم در سال ۱۴۵۹ به فرار آمد، مورد پذیرایی هفت شاهزاده قرار گرفت که همه نامشروع بودند. رقابت حرامزادگان با حلال زادگان منشاء مهمی از کشیکشهای دوره رنسانس بود... اما در مورد همجنس گرایی باید بگوییم که تقریباً یک قسمت اجباری از احیای رسوم یونان باستان بود...

سان برناردینو موارد این عمل شنیع را در ناپل چندان زیاد دید که شهر را به سرنوشت سدوم و عموره تهدید کرد. آرتینو این انحراف را در رم نیز به همان اندازه شایع یافت... در مورد فحشاء نیز می توانیم همین گونه سخن بگوییم. بنا بر روایت اینفسورا که دوست می داشت آمار خود را در رم پاپ نشین سنگین تر سازد. به سال ۱۴۹۰ در میان نفوس نود هزار نفری رم ۶۸۰۰ روسپی ثبت شده وجود داشت و این رقم البته شامل روسپیان مخفی و غیر رسمی نمی شد. در ونیز طبق آمار سال هزار و پانصد و نه، ۱۱۶۵۴ فاحشه در میان نفوس سیصد هزار نفری آن شهر وجود داشت... در قرن پانزدهم دختری که در ۱۵ سالگی هنوز به شوهر نرفته بود ننگ خانواده به شمار می رفت. در سده شانزدهم (سن ننگین) به هفده سالگی رسانده شد تا تحصیلات عالیتر را برای دختر ممکن سازد. مردان که از تمام مزایا و تسهیلات فحشاء برخوردار بودند، فقط در صورتی مجذوب ازدواج شدند که برایشان جهاز متنابهی بیاورد... بنابراین

آیین ازدواج قرون وسطایی چنین انتظار می رفت که در مراحل مختلف دوران زناشویی ، عشق میان زن و مرد نضج گیرد ، چنانکه در شادی و اندوه ، خوشبختی و بدبختی شریک یکدیگر باشند و ظاهرا در بسیاری از موارد چنین انتظاری بر آورده می شد... با این حال زنای محصنه رایج بود. چون بیشتر ازدواجهای طبقات عالی ، اتحادی دیپلماتیک به خاطر منافع سیاسی و اقتصادی بود، بسیاری از شوهران خود را به داشتن معشوقه ای ذی حق می دانستند و زن گرچه ممکن بود از این امر اندوهگین شود، معمولا دیده بر آن می بست یا لب نمی گشود.

در میان طبقات متوسطه ، برخی از مردان گمان داشتند که زنا تفریح مشروعی است . ماکیاولی و دوستانش ظاهرا از داستان هایی که درباره بی وفاییهای خود با یکدیگر رد و بدل می کردند ناراحت نمی شدند. وقتی که در این موارد زن با تقلید از شوی خود انتقام می گرفت ، شوهر غالبا بر عمل او چشم می پوشید و کلاه غیرت را بالاتر می کشید.) آری ، این بود نمونه ای از زندگی مردمی که همواره تعدد زوجات را بر مشرق یک گناه نابخشودنی می شمارند و احیانا آب و هوای مشرق زمین را مسؤول این عمل به اصطلاح غیر انسانی ! می دانند و اما آب و هوای سرزمین آنها به هیچ وجه به آنها اجازه بی وفایی به زن و تخطی از تک همسری نمی دهد!

ضمنا این نکته نیز ناگفته نماند که نبودن تعدد زوجات به صورت مشروع در میان غربیها، چه خوب و چه بد، مربوط به مذهب مسیح نیست . در اصل دین مسیح ، نصی بر منع تعدد زوجات نیست ، بلکه چون

حضرت مسیح مقررات تورات را تاءید کرده است و در تورات تعدد زوجات به رسمیت شناخته شده است ، باید بگوییم در اصل دین مسیح تعدد زوجات تجویز شده است . حتی گفته می شود که قدمای مسیحیون دارای زوجات متعددی بوده اند . پس خودداری غرب از تعدد زوجات به صورت شرعی و قانونی ، علت یا علل دیگری داشته است .

بعضی دیگر بیماری ماهانه زن و عدم آمادگی او را برای تمتع مرد در مدت بیماری ، همچنین خستگی زن از فرزند زاییدن و میل او به کناره گیری از زندگی زناشویی و رسیدگی به غذا و پرورش فرزندان را منشاء تعدد زوجات دانسته اند.

ویل دورانت می گوید :

در اجتماعات ابتدایی ، زنان به سرعت پیر می شوند و به همین جهت خود غالباً مردان را به زناشویی جدید تشویق می کردند تا بتوانند مدت درازتری غذای کودکان خود را تاءمین کنند و در عین حال فاصله میان دوره های حمل خود را طولانی تر سازند بی آنکه از میل مردان در تولید نسل و دفع شهوت خود چیزی بکاهند. غالباً دیده شده که زن اول ، شوهر خود را ترغیب می کرده است تا زن تازه بگیرد که کار او سبکتر شود و زن تازه برای خانواده اطفال دیگری بیاورد و بهره برداری و ثروت زیادتر شود.)

بدون شك بیماری ماهانه زن و همچنین خستگی او از فرزند زادن ، زن و مرد را از لحاظ امر جنسی در وضع نامشابهی قرار می دهد و سبب می گردد که مرد کم و بیش رو به سوی زن دیگر بیاورد. اما هیچیک از دو علت بالا به تنهایی موجب رسم تعدد زوجات نمی شود، مگر آنکه يك مانع اخلاقی یا اجتماعی برای مرد وجود داشته باشد که نتواند هوس خود را با معشوقه گیری ، و زن بازی آزاد تسکین دهد. پس هر يك از دو عامل فوق هر زمان

دخالت داشته اند، در زمینه ای
بوده که مرد آزادی کامل در هوسبازی
نداشته است .

۱: 3zÜ:hT:θI Tθyñ {hZ̄ h̄yñz̄

به عقیده بعضی محدود بودن سن زن از نظر تولید فرزند برخلاف مرد، و رسیدن او به سن (یائسگی) یکی از علل پیدایش رسم تعدد زوجات بوده است. احیاناً زنی به این سن می رسیده است، در حالی که به قدر کافی برای مرد فرزند نیاورده بوده است، یا فرزندان قبلی تلف شده بودند. میل مرد به داشتن فرزند به علاوه عدم میل او به طلاق زن اول سبب شده که مرد به دنبال زن دوم یا سوم برود، همچنانکه نازا بودن زن اول عامل دیگری برای رو آوردن مرد به ازدواج ثانوی بوده است.

برای تعدد زوجات ، ریشه های اقتصادی نیز ذکر کرده اند و گفته اند در دوران قدیم ، برخلاف امروز ، زن و فرزند زیاد از لحاظ اقتصادی به نفع مرد بوده است . مرد از زنان و فرزندان خود مانند بردگان کار می کشیده است و احیاناً فرزندان خود را می فروخته است . منشاء بردگی بسیاری از افراد ، اسارت در جنگ نبوده است ، بلکه پدران آنها ، آنها را به بازار آورده و فروخته اند .

این جهت می تواند علت تعدد زوجات واقع شود ، زیرا مرد تنها با قبول همسری رسمی زن می تواند از مزیت کثرت اولاد بهره مند شود . معشوقه گیری و زن بازی آزاد نمی تواند این مزیت را برای مرد تاءمین کند . ولی چنانکه می دانیم این علت را به همه مواردی که تعدد زوجات وجود داشته است نمی توان تعمیم داد .

فرضاً ملل ابتدایی به این منظور زنان متعدد می گرفته اند ، همه ملل اینطور نبوده اند . در دنیای قدیم رسم تعدد زوجات در میان طبقاتی معمول بود که با تجمّل و تعین و تشخیص زندگی می کردند و معمولاً پادشاهان ، امیران ، سرداران ، روحانیون و بازرگانان متعین زنان متعدد داشته اند و چنانکه می دانیم این طبقات از وجود زنان و فرزندان زیاد خود بهره اقتصادی نمی برده اند .

ṬəzR̥s̥d̥ y̥ h̥h̥d̥ q̥r̥s̥i̥d̥

علاقه به کثرت فرزند و توسعه نفوس فامیل نیز به نوبه خود عامل دیگری بوده برای تعدد زوجات . یکی از جهاتی که زن و مرد را در وضع متفاوتی قرار می دهد این است که عدد فرزندان که یک زن می تواند تولید کند بسیار محدود و محدود است ، خواه تک شوهر باشد یا چند شوهر، اما عدد فرزندان که مرد می تواند تولید کند بستگی دارد به تعداد زنانی که در اختیار دارد، ممکن است یک مرد به تنهایی از صدها زن ، هزارها فرزند از نسل خود تولید کند.

در دنیای قدیم برخلاف دنیای امروز عدد و عشیره عامل اجتماعی مهمی به شمار می رفته است . قبایل و طوایف از هر وسیله ای برای تکثیر عدد و جلوگیری از کاهش آن استفاده می کرده اند. یکی از افتخارات آن مردم افتخار به کثرت عدد افراد قبیله بوده است . بدیهی است که تعدد زوجات یگانه وسیله تکثیر عدد بوده است .

ἰϋ̄h̄eə̄ ē ἰϋ̄Tḥ̄ h̄h̄d̄ ʒTȲ~I

آخرین عامل تعداد زوجات که ضمناً مهمترین عوامل است، فزونی عدد زنان بر عدد مردان بوده است. موالید دختران از موالید پسران زیادتر نبوده و نیست. احياناً اگر در برخی سرزمینها موالید دختر از موالید پسر بیشتر است، در بعضی سرزمین های دیگر برعکس است، موالید پسر از موالید دختر افزونتر است. چیزی که همواره سبب می شود که عدد زنان آماده ازدواج از عدد مردان آماده ازدواج بیشتر باشد این است که تلفات مرد همیشه از تلفات زن بیشتر بوده و هست. کثرت تلفات مرد همواره سبب شده و می شود که در صورت تک همسری، گروه فراوانی از زنان از داشتن شوهر قانونی و خانه و زندگی و فرزند مشروع محروم بمانند. در اینکه در اجتماعات ابتدایی این طور بوده بحثی نیست. قبلاً از ویل دورانت نقل کردیم که:

(در اجتماعات ابتدایی به واسطه اشتغال مردان به جنگ و شکار، زندگی مرد در معرض خطر بود و به همین جهت مردان بیشتر از زنان تلف می شدند. فزونی عده زنان بر مردان سبب می شد که یا تعداد زوجات رواج پیدا کند و یا عده ای از زنان به حال عزوبت به سر برند.)

عللی را که از لحاظ تاریخی می توان مبداء و منشاء چند زنی فرض کرد همینهاست که گفته شد. اما چنانکه ملاحظه شد بعضی از این علل در واقع علت نبوده و بی جهت در ردیف علل تعدد زوجات ذکر شده است، مانند آب و هوا. از این يك که بگذریم به سه نوع علت بر می خوریم :

نوع اول : آن که در رو آوردن مرد به تعدد زوجات تاءثیر داشته، بدون آنکه مجوزی برای مرد شمرده شود، فقط جنبه زور و ظلم و استبداد داشته است. علت اقتصادی که قبلا ذکر شد از این قبیل است. بدیهی است که فروختن فرزند یکی از وحشیانه ترین و ظالمانه ترین کارهای بشری است و تعدد زوجاتی که به خاطر این هدف وحشیانه و ظالمانه باشد مانند خود آن عمل نامشروع است.

نوع دوم : آن علل از جنبه حقوقی قابل مطالعه است و می تواند (مجوزی) برای مرد یا برای اجتماع شمرده شود، از قبیل نازا بودن زن یا یائسه شدن او و احتیاج مرد به فرزندی یا نیازمندی قبیله یا کشور به کثرت نفوس. به طور کلی علل طبیعی که زن و مرد را از لحاظ ارضاء جنسی و یا از لحاظ تولید فرزند در وضع نامساوی قرار می دهد می تواند از جنبه حقوقی (مجوز) تعدد زوجات محسوب شود.

اما در میان علل گذشته نوع سومی هست که اگر فرض کنیم در دنیای گذشته وجود داشته و یا در دنیای امروز وجود دارد، بیش از آن است که فقط

(مجوز) تعدد زوجات برای مرد یا اجتماع محسوب گردد بلکه موجب (حقی) است از جانب زن و موجب تکلیفی است به عهده مرد و اجتماع. آن علت، فزونی عدد زن بر مرد است. اگر فرض کنیم در گذشته یا زمان حاضر عدد زنان آماده به ازدواج بر عدد مردان آماده به ازدواج فزونی دارد به طوری که اگر تک همسری تنها صورت قانونی ازدواج باشد گروهی از زنان بی شوهر از تشکیل زندگی خانوادگی محروم می‌مانند، چند زنی به عنوان (حقی) از زنان محروم و (تکلیفی) به عهده مردان و زنان متاهل محسوب می‌شود.

حق تاهل از طبیعی ترین حقوق بشری است. هیچ بشری را از این حق به هیچ نامی و تحت هیچ عنوانی نمی‌توان محروم کرد. حق تاهل حقی است که هر فرد بر اجتماع خود پیدا می‌کند. اجتماع نمی‌تواند کاری بکند که نتیجتاً گروهی از این حق محروم بمانند.

همان طوری که حق کار، حق خوراک، حق مسکن، حق تعلیم و تربیت، حق آزادی جزء حقوق اصلی و اولی بشر شمرده می‌شود و به هیچ وجه و هیچ عنوان نمی‌توان از او سلب کرد، حق تاهل نیز یک حق طبیعی است و نظر به اینکه در صورت فزونی عدد زنان آماده به ازدواج، از مردان آماده به ازدواج قانون انحصار ازدواج به تک همسری با این حق طبیعی منافعی است، پس این قانون برخلاف حقوق طبیعی بشر است.

اینها مربوط به گذشته است. در زمان حاضر چه باید گفت؟ آیا علل (مجوز) تعدد زوجات و همچنین علتی که تعدد زوجات را به عنوان (حق) زن رسمیت می‌دهد، در این

زمان وجود دارد یا خیر؟ به فرض
اینکه این علل وجود داشته باشد، از
جنبه حق زن سابق چه باید گفت؟

مقدمه علل شکست چند شوهری و رواج چند زنی را شرح دادیم . روشن کردیم که در پیدایش چند زنی علل گوناگونی تاءثیر داشته است . بعضی از آن علل از روحیه تحکم و استبداد جنس مرد سرچشمه گرفته است و بعضی دیگر ناشی از تفاوت وضع طبیعی زن و مرد از لحاظ سنین استعداد تولید فرزند و قابلیت تعداد تولید فرزند بوده است و می توانسته (مجوزی) برای چند زنی مرد به شمار رود. اما علت خاصی همواره در طول تاریخ در کار بوده که چند زنی را به عنوان (حقی) برای زن و (وظیفه ای) برای مرد ایجاب می کرده است . آن ، فزونی نسبی عدد زنان آماده به ازدواج از عدد مردان آماده به ازدواج است .

ما برای اینکه از درازی سخن خودداری کنیم ، از بحث درباره علت‌هایی که ممکن است (مجوز) تعدد زوجات برای مرد محسوب شود خودداری می کنیم ؛ سخن را محدود می کنیم به علتی که اگر وجود داشته باشد تعدد زوجات به صورت (حقی) برای طبقه نسوان در می آید. برای اثبات این مدعا دو مقدمه باید روشن شود : یکی اینکه ثابت شود طبق آمار قطعی و مسلم ، عده زنان آماده ازدواج بر عدد مردان آماده ازدواج فزونی دارد. دیگر اگر چنین چیزی وجود پیدا کند، از جنبه حقوق بشری و انسانی موجب حقی می شود برای زنان محروم بر عهده مردان و زنان متاهل .

اما از نظر اول . خوشبختانه در دنیای امروز آمار نسبتاً صحیحی در این زمینه وجود دارد. همه کشورهای جهان در

هر چند سال يك بار سرشماری می کنند. در این سرشماریها که در کشورهای پیشرفته به صورت دقیقی صورت می گیرد، نه تنها عدد مجموع جنس ذکور و مجموع جنس اناث به دست می آید، بلکه نسبت عدد دو جنس در سنین مختلف به دست می آید. مثلا روشن می گردد که عدد پسران از بیست ساله تا بیست و چهار ساله چقدر است و عدد دختران از عدد بیست ساله تا بیست و چهار ساله چقدر است، همچنین در سایر سنین عمر. سازمان ملل متحد در سالنامه های جمعیت شناسی خود همواره این آمار را منتشر می کند و ظاهرا تاکنون شانزده نشریه در این زمینه منتشر کرده است. آخرین نشریه مربوط است به سال ۱۹۶۴ که در سال ۱۹۶۵ منتشر شده است.

البته قبلا باید به این نکته توجه داشته باشیم که برای مدعای ما کافی نیست که بدانیم مجموع عدد جنس ذکور مردم يك کشور چقدر است و مجموع عدد اناث آنها چقدر. آنچه مفید و لازم است این است که بدانیم نسبت مردان و زنان آماده به ازدواج چه نسبت است. غالبا نسبت مردان و زنان آماده به ازدواج با نسبت مجموع جنس ذکور و جنس اناث متفاوت است، و این دو علت دارد: یکی اینکه دوره بلوغ دختران قبل از دوره بلوغ پسران است. به همین جهت معمولا در قوانین جهان سن قانونی دختران از سن قانونی پسران پایین تر است و عملا در همه جهان اکثریت قریب به اتفاق ازدواجها میان مردان و زنانی صورت می گیرد که مردان به طور متوسط پنج سال از زنان بزرگترند.

علت دیگر که علت اساسی است و مهمتر است این است که با اینکه موالید دختر از موالید پسر بیشتر نیست و احیانا در بعضی

کشورها موالید پسر بیشتر است ، همواره به واسطه اینکه تلفات جنس ذکور از تلفات جنس اناث بیشتر است ، در سنین ازدواج توازن به هم می خورد؛ گاهی به صورت فاحشی تفاوت پیدا می شود و عدد زنان آماده ازدواج بر عدد مردان آماده ازدواج به مقیاس وسیعی فزونی می گیرد. و لهذا ممکن است مجموع عدد جنس ذکور يك کشور با عدد جنس اناث آن مساوی یا از آن بیشتر باشد، اما در طبقه آماده به ازدواج یعنی طبقه ای که به سن قانونی ازدواج رسیده اند کار بر عکس بوده باشد.

این مطلب از آماری که در آخرین نشریه جمعیت شناسی سازمان ملل متحد مربوط به سال ۱۹۶۴ درج شده کاملاً روشن است . مثلاً در جمهوری کره طبق آمار این نشریه مجموع جمعیت ۶۳۵ / ۲۷۷ / ۲۶ نفر است از این مجموع ۲۸۹ / ۱۴۵ / ۱۳ نفر از جنس ذکورند و ۳۴۶ / ۱۳۲ / ۱۳ نفر از اناث ؛ یعنی در مجموع جمعیت عدد ذکور ۱۲۹۴۳ نفر بیش از اناث است . این نسبت در اطفال کمتر از يك ساله و اطفال يك ساله تا چهارساله و از پنج ساله تا نه ساله و از دوازده ساله تا چهارده ساله و از پانزده ساله تا نوزده ساله همچنان محفوظ است .

آمار نشان می دهد که در همه این سنین تعداد ذکور بیش از اناث است . اما از بیست ساله تا بیست و چهارساله این نسبت عوض می شود. مجموع عدد ذکور در این سنین ۳۶۴ / ۰۸۳ / ۱ نفر است و مجموع اناث ۰۵۱ / ۱۱۱ / ۱ نفر است . از این سنین به بالا که سنین ازدواج قانونی زنان و مردان است هر چه بالا برویم عدد جنس اناث بیش از عدد جنس ذکور است .

تازه جمهوری کره وضع استثنایی دارد که در مجموع جمعیت عدد ذکور بیش از اناث است . اکثریت قریب به اتفاق کشورها نه تنها در سنین ازدواج عدد جنس اناث بیش از جنس ذکور است ، در مجموع جمعیت نیز عدد اناث بیش از ذکور است . مثلاً در کشور جمهوری شوروی مجموع جمعیت ۰۰۰ / ۱۰۱ / ۲۱۶ است و از این مجموع ۰۰۰ / ۸۴۰ / ۹۷ از جنس ذکور و ۰۰۰ / ۲۶۱ / ۱۱۸ از جنس اناث است و این تفاوت در سنین قبل از ازدواج و همچنین سنین ازدواج ، یعنی از بیست ساله تا بیست و چهار ساله و از بیست و پنج ساله تا بیست و نه ساله و از سی ساله تا سی و چهار ساله و همچنین تا هشتاد ساله و هشتاد و چهار ساله ، همچنان محفوظ است .

و همچنین است کشورهای انگلستان ، فرانسه ، آلمان غربی ، آلمانی شرقی ، چکسلواکی ، لهستان ، رومانی ، مجارستان ، آمریکا ، ژاپن و غیره . و البته در بعضی نقاط مانند برلن غربی و شرقی تفاوت عدد زن و مرد تفاوت فاحشی است .

در هندوستان حتی در سنین ازدواج عدد مرد بر عدد زن می چربد . فقط از سنین پنجاه به بالا است که عدد زن بر عدد مرد فزونی می گیرد . ظاهراً علت نقصان زن در هند عادت قدیمی مردم خرافاتی آن سرزمین است که زن شوهر مرده را از میان می برند .

سرشماری که سال گذشته در ایران به عمل آمد نشان داد که ایران از کشورهای استثنایی است که در مجموع جمعیت ، عدد ذکور بیش از عدد اناث است . مجموع جمعیت ایران طبق این سرشماری ۰۹۰ / ۷۸۱ / ۲۵ نفر است و از این مجموع ۳۳۴ / ۳۳۷ / ۱۳ نفر از

جنس ذکورند و ۵۷۶ / ۴۴۳ / ۱۲ نفر از جنس اناث می باشند و مجموعاً عدد ذکور ۵۷۸ / ۸۹۳ بیش از عدد اناث است .

یادم هست که در همان اوقات بعضی نویسندگان که در باره تعداد زوجات بحث کرده بودند نوشته بودند ببینید برخلاف ادعای طرفداران تعدد زوجات عدد مرد در کشور ما بیش از عدد زن است ، پس قانون تعدد زوجات باید لغو شود .

من همان وقت تعجب می کردم از این نویسندگان . اینها فکر نمی کنند که اولاً قانون تعدد زوجات مخصوص ایران نیست و ثانیاً آنچه برای این موضوع مفید است این است که بدانیم عدد مردان آماده به ازدواج با عدد زنان آماده به ازدواج برابر است یا از آن بیشتر است .

اینکه در مجموع عدد، عده جنس ذکور بیش از جنس اناث باشد برای موضوع مورد نظر کافی نیست . دیدیم که در جمهوری کره و بعضی کشورهای دیگر نیز در مجموع نفوس عدد جنس ذکور بیشتر است ولی در افراد آماده به ازدواج عدد جنس اناث بیشتر است . بگذریم از اینکه در کشورهایمانند ایران چندان اعتمادی به این آمارها نیست . اگر تنها (ژست پسرزایی) زنان ایران را در نظر بگیریم که حاضر نیستند حتی در جواب مأموران سرشماری خود را دخترزا معرفی کنند و به جای دختر پسر قلمداد می کنند، کافی است که اعتماد ما را سلب کنند. جریبان عملی عرضه و تقاضا در کشور ما دلیل قاطعی است بر اینکه عدد زنان آماده به ازدواج در این کشور از عدد مردان بیشتر است ، زیرا با اینکه تعدد زوجات در همه جای این کشور از شهرها و دهات و حتی میان ایلات معمول بوده و هست ، هرگز کسی

در این کشور تاکنون احساس کمبود زن نکرده و زن بازار سیاه پیدا نکرده است. برعکس، همواره عرضه بر تقاضا می‌چربیده است. دختران یا زنان بی‌سوه و جوانی که اجباراً بدون شوهر می‌مانده‌اند از مردان مجرد بسی‌افزونتر بوده‌اند. هیچ وقت یک مرد، هر اندازه فقیر و بدقیافه بوده، اگر زن می‌خواست به‌بدون زنی نمی‌مانده است، در صورتی که زنانی که اجباراً بدون شوهر مانده‌اند زیاد بوده‌اند. این جریان مشهود و محسوس بیش از هر آماری قاطعیت دارد.

اشلی مونتگومری در کتاب زن جنس برتر ضمن اینکه بیهوده می‌کوشد میل زن را به تجمل و زینت ناشی از عوامل اجتماعی بداند، به این حقیقت اعتراف می‌کند و می‌گوید: در سراسر عالم پیوسته میزان زنان آماده ازدواج بر مردان فزونی دارد.

آمارگیری سال ۱۹۵۰ نشان داد که زنان آماده ازدواج آمریکا به اندازه یک میلیون و چهارصد و سی هزار تن بر مردان افزایش دارد. (مجله زن روز، شماره ۶۹، ۶۹).

برتراند راسل در کتاب زناشویی و اخلاق فصل مربوط به نفوس، می‌گوید:

(در انگلستان کنونی بیش از دو میلیون زن زائد بر مردان وجود دارد که بنابر عرف باید همواره عقیم بمانند و این برای ایشان محرومیت بزرگی است.)

در چند سال پیش در روزنامه‌های ایران خواندیم که زنان مجرد آلمان که پس از تلفات عظیم آلمان در جنگ دوم جهانی از داشتن شوهر قانونی و کانون خانوادگی محروم مانده‌اند، رسماً از دولت آلمان تقاضا کردند که قانون تک‌همسری را لغو کند و اجازه تعدد زوجات بدهد. دولت

آلمان ضمن يك درخواست رسمي از دانشگاه اسلامی الازهر فرمول این کار را خواسته و البته بعد هم اطلاع حاصل کردیم که کلیسا سخت با این تقاضا مخالفت کرد. کلیسا محروم ماندن زنان را و در واقع شیوع فحشاء را بر تعدد زوجات، صرفاً به خاطر اینکه يك فرمول شرقی و اسلامی است، ترجیح داد.

علل فزونی عدد زنان آماده به ازدواج از مردان علت این امر چیست؟ چرا با اینکه موالید دختر از موالید پسر بیشتر نیست، عدد زنان آماده ازدواج از مردان بیشتر است؟

علت این امر واضح است: تلفات جنس مرد از تلفات جنس زن بیشتر است. این تلفات معمولاً در سنینی واقع می شود که مرد باید سرپرست خانواده ای باشد. اگر اندکی به مرگهایی که در اثر حوادث پیش می آید توجه کنیم از جنگها، غرق شدن آنها، سقوطها، زیر آوار ماندن آنها، تصادفها و غیر اینها خواهیم دید همه این حوادث و تلفات متوجه جنس مرد است. ندرتاً زنی در میان اینها دیده می شود. چه در مبارزه انسان با انسان، چه در مبارزه انسان با طبیعت، تلفات متوجه مرد می شود.

اگر تنها جنگها را در نظر بگیریم که از اول تاریخ بشریت روزی نبوده که در چند نقطه جهان جنگ نباشد و تلفاتی بر مردان وارد نیامورد، کافی است که بدانیم چرا توازن زن و مرد در سنین ازدواج به هم می خورد. میزان تلفات جنگ در عصر صنعت صدها برابر عصرهای شکار و کشاورزی است. تلفاتی که در دو جنگ اخیر جهانی بر جنس

مرد وارد شد که ظاهراً در حدود هفتاد میلیون نفر بوده است - مساوی است با تلفاتی که سابقاً در چند قرن از راه جنگ بر بشر وارد می شد. شما اگر تنها تلفاتی را که در چند سال اخیر در جنگ های منطقه ای خاور دور و خاورمیانه و آفریقا وارد آمده و هنوز هم در جریان است در نظر بگیرید، مدعای ما را تصدیق خواهید کرد.

ویل دورانت می گوید :

(در زوال این عادت (تعدد زوجات) عوامل چند دخالت کرده است. زندگانی کشاورزی که حالت ثباتی دارد سختی و ناراحتی زندگی مردان را تقلیل داد و مخاطرات کمتر شد و به همین جهت عده مرد و زن تقریباً مساوی یکدیگر شد.) این سخن از ویل دورانت خیلی عجیب است. اگر تلفات مرد منحصر بود به تلفاتی که در مبارزه با طبیعت متحمل می شود، البته میان دوره شکار و دوره کشاورزی از این جهت تفاوت است؛ در صورتی که عمده تلفات جنس مرد از راه جنگ است که در دوره کشاورزی از دوره شکار کمتر نبوده است، و دیگر از این راه است که مرد همواره زن را تحت حمایت خود گرفته و کارهای سخت و خطرناک را که خطر مرگ داشته خود به عهده می گرفته است؛ و لهذا این عدم توازن در دوره کشاورزی نیز مانند دوره شکار وجود داشته است. ویل دورانت از دوره ماشینی و صنعتی نام می برد و حال آنکه در این دوره است که تلفات مرد بیداد می کند و توازن را به صورت فاحشی بر هم می زند.

۱۱- نظام حقوق زن در اسلام

ϑϑϑϑϑϑϑϑ ϑϑϑϑϑϑ ϑϑ ϑϑ ϑϑ ϑϑ ϑϑϑϑϑϑ ϑϑϑϑϑϑϑϑ

چیز دیگری که سبب می شود تلفات جنس مرد از تلفات جنس زن بیشتر باشد، موضوعی است که اخیراً در پرتو پیشرفت علم کشف شده است و آن اینکه مقاومت مرد در برابر بیماریها از مقاومت زن کمتر است و در نتیجه تلفات مرد به واسطه بیماریها از تلفات زن بیشتر است .

: ~~~~~ Τύσηθ Θη

(اداره آمار فرانسه اطلاع می دهد که با اینکه در فرانسه عدد مولود پسر از دختر بیشتر است و به ازاء هر صد دختر صد و پنج پسر متولد می شود، معذک عدد زنان يك ميليون و هفتصد و شصت و پنج هزار نفر از مردان بیشتر است و آنها علت این تفاوت را مقاومت جنس زن در مقابل بیماری ذکر کرده اند.)

در مجله سخن ، سال ششم ، شماره یازدهم مقاله ای تحت عنوان (زن در سیاست و اجتماع) از مجله ماهانه و مصور یونسکو به وسیله دکتر زهرا خانلری ترجمه شد. در آن مقاله از (اشلی مونتاک) نقل شد که :

(طبیعت زن از نظر علمی بر طبیعت مرد تفوق دارد. کروموزوم X مربوط به جنس ماده از کروموزوم Y مربوط به جنس نر قویتر است . لهذا عمر زن از عمر مرد درازتر است ، حد متوسط عمر زن از مرد بیشتر است ، زن عموماً از مرد سالمتر است ، مقاومتش در برابر بسیاری از امراض از مرد بیشتر است ، اغلب زودتر معالجه می شود. در برابر يك زن الكن پنج مرد الكن یافت می شود. در برابر يك زن كور رنگ ۱۶ مرد كور رنگ یافت می شود. استعداد نذف الدم تقریباً منحصر به جنس مرد است . زن در برابر حوادث بیش از مرد قوه مقاومت دارد. همه جا در جریان جنگ اخیر محقق شده است که در اوضاع مشابه ، زن بسیار بهتر از مرد توانسته مشقت محاصره (زندان) اردوگاه زندانیان را تحمل کند... تقریباً در

همه کشورها تعداد انتحار در مردها سه برابر زنها است .)

نظریه اشلی مونتاکو راجع به مقاومت بیشتر جنس زن در برابر بیماری ، بعدها ضمن کتاب زن جنس برتر به وسیله آقای حسام الدین امام ترجمه شد و در شماره ۷۰ مجله زن روز چاپ شد.

قدرت بیشتر مقاومت زن در برابر بیماری سبب می شود که فرضاً روزی مرد قدرت پیدا کند و انتقام خود را از جنس زن بگیرد و پای او را به کارهای سخت و خطرناک که منجر به مرگ و میر می شود بکشد، مخصوصاً او را به میدان جنگ برده تن ظریف او را هدف توپ و مسلسل و بمب قرار داده مزه این کارها را به او بچشانند، باز هم به واسطه مقاومت بیشتر زن در مقابل بیماری توازن عدد جنس زن و جنس مرد محفوظ نخواهد ماند.

اینها همه راجع به مقدمه اول ، یعنی فزونی نسبی عدد زنان آماده ازدواج بر عدد مردان آماده ازدواج . پس معلوم شد واقعا چنین حقیقتی وجود دارد و معلوم شد علت آن چیست ؟ و آن علت یا علتها از اول تاریخ بشر تا این ساعت وجود داشته و دارد.

حق زن در چند همسری اما مقدمه دوم ، یعنی اینکه فزونی عدد زن آماده ازدواج بر عدد مرد آماده ازدواج برای طبقه زن تولید (حق) می کند و برای مردان و زنان متاهل ایجاد (وظیفه) .

در اینکه حق تاهل از طبیعی ترین و اصیل ترین حقوق بشری است جای سخن نیست . هر کسی (اعم از زن یا مرد) حق دارد زندگی خانوادگی داشته باشد، همان طوری که حق دارد کار کند مسکن داشته باشد از تعلیم و تربیت بهره مند شود؛ از

بهداشت استفاده کند، امنیت و آزادی داشته باشد، اجتماع نه تنها نباید مانعی در راه استیفای این حقوق ایجاد کند، بلکه باید وسیله تاءمین این حقوق را فراهم سازد.

از نظر ما يك نقيصه بزرگ در اعلامیه جهانی حقوق بشر این است که به حق (تاءهل) توجهی نکرده است. این اعلامیه از حقوقی مانند حق آزادی و امنیت، حق رجوع مؤثر به محاکم ملی، حق تابعیت و ترک تابعیت، حق آزادی ازدواج با اهل هر نژاد و مذهب، حق مالکیت، حق تشکیل اتحادیه، حق استراحت و فراغت، حق آموزش و پرورش یاد می کند اما از حق تاءهل یعنی حق داشتن يك کانون خانوادگی قانونی نامی به میان نمی آورد. این حق مخصوصاً از ناحیه زن بیشتر اهمیت دارد، زیرا زن بیش از مرد به داشتن کانون خانوادگی نیازمند است. در مقاله ۲۷ گفتیم ازدواج برای مرد از جنبه مادی اهمیت دارد و برای زن از جنبه های معنوی و عاطفی. مرد اگر خانواده را از دست بدهد، با فحشاء و رفیقه بازی لاقبل نیمی از احتیاجات خود را برمی آورد، اما اهمیت خانواده برای زن بیش از اینهاست. زن اگر محیط خانوادگی را از دست بدهد، با فحشاء و رفیق بازی نمی تواند به هیچ وجه احتیاجات مادی و معنوی خود را - ولو به حداقل - تاءمین کند.

حق تاءهل برای يك مرد یعنی حق اشباع غریزه، حق همسر و شریک و همدل داشتن، حق فرزند قانونی داشتن. اما حق تاءهل برای يك زن علاوه بر همه اینها یعنی

حق حامی و سرپرست داشتن ، حق پشتوانه عواطف داشتن .

اکنون پس از اثبات دو مقدمه بالا :

۱. فزونی نسبی عدد زنان بر عدد مردان

۲. حق تاءهل يك حق طبیعی بشری است .
نتیجه این است : اگر تك همسری تنها صورت قانونی ازدواج باشد عملاً گروه زیادی از زنان از حق طبیعی انسانی خود (حق تاءهل) محروم می مانند. تنها با قانون تجویز تعدد زوجات است - البته با شرایط خاصی که دارد - که این حق طبیعی احیاء می گردد.

بر عهده زنان روشن بین مسلمان است که شخصیت واقعی خود را باز یابند و به نام حمایت از حقوق حقه زن ، به نام حمایت از نسل بشر، به نام یکی از طبیعی ترین حقوق بشر، به کمیسیون حقوق بشر در سازمان ملل پیشنهاد کنند که تعدد زوجات در همان شرایط منطقی که اسلام گفته ، به عنوان حقی از حقوق بشر به رسمیت بشناسد و از این راه بزرگترین خدمت را به جنس زن و به اخلاق بنمایند. صرف اینکه يك فرمول از جانب شرق آمده و غرب باید از شرق پیروی کند، گناه محسوب نمی شود.

نظریه راسل برتراند راسل - چنانکه قبلاً اشاره کردیم - به این نکته توجه دارد که اگر تك همسری تنها صورت قانونی ازدواج باشد مستلزم محرومیت گروه زیادی از زنان می شود. لهذا راه حلی پیشنهاد می کند. اما چه راه حلی؟! خیلی ساده ، پیشنهاد می کند که به این زنان اجازه داده شود برای اینکه از داشتن فرزند محروم نمانند با شکار کردن مردان ، فرزندان بی پدر به وجود آورند، و نظر به اینکه زن در

حالی که فرزند در رحم یا دامن دارد
احتیاج به کمک مادی دارد و معمولاً پدر
به نام نفقه به او کمک می‌کند، دولت از
این جهت جانشین پدر شود و به این گونه
زنان کمک اقتصادی کند.

راسل پس از اینکه می‌گوید :
(در انگلستان کنونی بیش از دو
میلیون زن زائد بر مردان وجود دارد و
بنا بر عرف (عرف تك همسری) باید همواره
عقیم بمانند و این برای آنها محرومیت
بزرگی است.)
می‌گوید :

(وحدت ازدواج کامل (تك همسری)
مبتنی بر فرض تساوی تقریبی زنان و مردان
است. جایی که تساوی وجود ندارد
قساوت زیادی درباره کسانی می‌شود که به
حکم قانون ریاضی باید مجرد بمانند. حال
اگر مایل به ازدیاد نفوس باشیم این
قساوت، گذشته از نظر خصوصی از لحاظ
عمومی نیز مجاز نخواهد بود.)

این است راه حلی که يك فیلسوف قرن
بیستم برای این مسأله اجتماعی پیشنهاد
می‌کند، و آن بود راه حلی که اسلام
پیشنهاد کرده است. اسلام می
گوید : این مشکل را به این صورت حل
کنید که يك نفر مرد واجد شرایط مالی و
اخلاقی و جسمی بیش از يك زن را تکفل
کند، زن دوم را همسر قانونی و شرعی
خود قرار دهد، میان او و همسر اولش و
همچنین میان فرزندان این زن و
فرزندان همسر اولش هیچ گونه تبعیض و
تفاوتی قائل نشود، زن اول تحت عنوان يك
وظیفه اجتماعی نسبت به خواهر خودش از حق
خود بگذرد و فداکاری کند و این
نوع اشتراك و سوسیالیزم را ضروری
ترین انواع سوسیالیزم است بپذیرد.
اما این فیلسوف قرن بیستم می‌گوید :

زنان محروم شوهران زنان دیگر را بدزدند، بچه های بی پدری که از این راه به وجود می آیند دولت تکفل کند. از نظر این فیلسوف قرن بیستم احتیاج زن به تاءهل فقط از سه ناحیه است: یکی از ناحیه جنسی که با زرنگی و دلربایی زن به خوبی تاءمین می شود، دیگر از ناحیه فرزند که آن هم با دزدی تاءمین می گردد، سوم از ناحیه اقتصادی که به وسیله دولت باید تاءمین شود. از نظر این فیلسوف چیزی که اهمیت ندارد یکی این است که زن احتیاج دارد به عواطف صمیمانه شوهر؛ احتیاج دارد به اینکه مردی او را زیر بال حمایت خود بگیرد و تماس با او تنها از ناحیه احتیاج جنسی نباشد. موضوع دیگری که از نظر این فیلسوف اهمیت ندارد وضع پریشان و ناراحت کننده کودکی است که از این راه به دنیا می آید. هر کودکی، بلکه هر انسانی نیاز دارد به پدر شناخته شده و مادر شناخته شده. هر کودکی نیاز دارد به عواطف صمیمانه پدر و مادر. تجربه نشان داده است مادری که فرزندش پدر مشخصی ندارد و قلبش از منبع عواطف پدر آن فرزند سیراب نمی شود کمتر نسبت به فرزندش مهر می ورزد. این کسر محبتها را از کجا باید تاءمین کرد؟ آیا دولت می تواند تاءمین کند؟

آقای راسل متأسف است که اگر پیشنهاد او قانونی نشود گروه زیادی از زنان مجرد عقیم می مانند. اما خود آقای راسل بهتر می داند که زنان مجرد انگلستان شکیبایی انتظار چنین قانونی را ندارند؛ عملاً از پیش خود مشکل مجرد و فرزند بی پدر را حل کرده اند.

از هر ده انگلیسی ... در اطلاعات ۲۵ / ۹ / ۳۸ تحت عنوان (از هر ده انگلیسی یکی حرامزاده است) چنین نوشته بود :

(لندن ، رویترا، ۱۶ دسامبر، خبرگزاری فرانسه . در گزارشی که دکتر ژ. آ. اسکات ، مامور پزشکی شهرداری لندن تهیه کرده است خاطرنشان شده : سال گذشته در لندن از هر ده کودکی که به دنیا آمدند یکی غیر مشروع بوده است . دکتر اسکات تاءکید کرده است که تولدهای غیرقانونی در حال افزایش دائمی است و از ۳۳۸۳۸ نفر در سال ۱۹۵۷ به ۵۳۴۳۳ نفر در سال بعدی افزایش یافته است .)

ملت انگلستان بدون اینکه انتظار قانونی شدن پیشنهاد آقای راسل را بکشد خودش مشکل را حل کرد .

تعدد زوجات ممنوع و همجنس بازی رواست ! اما دولت انگلستان درست برخلاف نظر آقای راسل عمل کرد؛ به جای اینکه تکلیف زنان مجرد را روشن کند و حقی برای آنها در وجود مردان قرار دهد، کاری کرد که زنان پیش از پیش از وجود مردان محروم گردند. در هفته گذشته قانون (همجنس بازی) را به تصویب نهایی رسانید. در تاریخ ۱۴ / ۴ / ۴۶ روزنامه اطلاعات خبر داد :

(لندن مجلس عوام بریتانیا پس از یک بحث هشت ساعته قانون همجنس بازی را تصویب کرد و متن لایحه را برای تصویب نهایی به مجلس اعیان فرستاد.)

در ده روز بعد یعنی در ۲۴ / ۴ / ۴۶ نوشت :

(مجلس لردهای انگلیس قانون (همجنس بازی) را در شور دوم تصویب کرد. این قانون که قبلاً به تصویب مجلس عوام انگلیس رسیده به زودی از طرف الیزابت دوم ملکه بریتانیا توشیح خواهد شد.)

در حال حاضر در انگلستان تعداد زوجات ممنوع است اما همجنس بازی رواست. از نظر این مردم اگر يك مرد برای زن خود (هوویی) از جنس زن بیاورد جایز نیست، يك عمل غیر انسانی کرده است، اما اگر (هوویی) از جنس مرد بیاورد، عمل شرافتمندانه و انسانی و متناسب با مقتضیات قرن بیستم انجام داده است. به عبارت دیگر به فتوای اهل حل و عقد انگلستان اگر (هووی) زن ریش و سبیل داشته باشد چند همسری اشکالی ندارد! اینکه می گویند دنیای غرب، مسائل جنسی و خانوادگی را حل کرده و ما باید از راه حل های آنها استفاده کنیم، به این نحو حل کرده که دانستید.

اینها برای من چندان مایه تعجب نیست. راهی که غرب در مسائل مربوط به امور جنسی و امور خانوادگی پیش گرفته، به نتایجی جز این نتایج نمی رسد؛ اگر به نتایجی غیر اینها برسد تعجب دارد.

آنچه مایه تعجب و تاءسف من است این است که مردم ما چرا منطق خود را از دست داده اند؟! چرا جوانان و تحصیل کرده های امروز ما کمتر قدرت تجزیه و تحلیل قضایا را دارند؟! چرا شخصیت خود را باخته اند؟! چرا اگر گوهری در دست داشته باشند و مردم آنسوی جهان بگویند این گردوست، باور می کنند و دور

اندازند، و اما اگر گردویی در دست
اجنبی ببینند و به آنها گفته شود این
گوهر است، باور کرده شیفته اش می
گردند؟!

α "εŪ zεϕΣU hεΑ hεε "ρz´b ūzǺ

حتما تعجب خواهید کرد اگر بشنوید عقیده رایج روانشناسان و فیلسوفان اجتماعی غرب بر این است که مرد چند همسری آفریده شده ، تک همسری برخلاف طبیعت اوست .

ویل دورانت در لذات فلسفه پس از آن که شرحی درباره آشفته‌گیهای اخلاقی امروز از نظر امور جنسی می دهد ، می گوید :

(بی شک بسیاری از آن ، نتیجه علاقه (اصلاح ناپذیری) است که به تنوع داریم و طبیعت به يك زن بسنده نمی کند.)
هم او می گوید :

(مرد ذاتا طبیعت چند همسری دارد و فقط نیرومندترین قیود اخلاقی ، میزان مناسبی از فقر و کار سخت ، و نظارت دائمی زوجه می تواند تک همسری را به او تحمیل کند.)

در شماره ۱۱۲ مجله زن روز تحت عنوان (آیا مرد طبیعتا خیانتکار است ؟) نوشته است :

(پروفسور اشمید آلمانی گفته است :... در طول تاریخ ، مرد همیشه خیانتکار بوده و زن دنباله رو خیانت . حتی در قرون وسطی نیز برابر شواهد موجود ۹۰ درصد از جوانان به دفعات رفیقه عوض می کردند و ۵۰ درصد از مردان زن دار به همسرانشان خیانت می ورزیدند . رابرت کینزی محقق معروف آمریکایی در گزارشش - که به کینزی راپورت مشهور شده - نوشته است : مردان و زنان آمریکایی در بی وفایی و خیانت دست سایر ملل دنیا را از پشت بسته اند.. کینزی در قسمت دیگر

گزارش آورده است : (زن بر خلاف مرد از تنوع جویی در عشق و لذات بیزار است . به همین دلیل بعضی اوقات از رفتار مرد سر در نمی آورد . ولی مرد تنوع جویی را نوع ماجراجویی تلقی می کند ، آسان از راه به در می رود و به نظر او آنچه مهم است لذت جسمی است نه لذت عاطفی و روحی . تظاهر به تماس عاطفی و روحی در مرد فقط تا وقتی است که فرصتی برای درك لذت جسمی پیش نیامده است . روزی پزشك مشهوری به من گفت : (پولیگام) بودن مرد (تنوع دوستی و تعدد خواهی) و (منوگام) بودن زن (انحصار خواهی و یکه شناسی) يك امر بدیهی است ، زیرا در مرد میلیونها سلول (اسپرم) تولید می شود در حالی که زن در دوران آمادگی جز يك تخم از تخمدان تولید نمی کند . صرف نظر از فرضیه کینزی ، بد نیست از خودمان بپرسیم : آیا وفادار بودن برای مرد مشکل است ؟

هانری دومنترلان فرانسوی در پاسخ این سؤال نوشته است : وفادار بودن برای مرد مشکل نیست بلکه غیر ممکن است . يك زن برای يك مرد آفریده شده است و يك مرد برای زندگی و همه زنها . مرد اگر به تاریکی می پرد و به زنش خیانت کند تقصیر خودش نیست ، تقصیر خلقت و طبیعت است که همه عوامل خیانت را در او به وجود آورده است .

البته ما مدعی نیستیم که زن و مرد از لحاظ زیست‌شناسی و روانشناسی وضع مشابهی دارند. برعکس، معتقدیم زیست‌شناسی و روانشناسی مرد و زن متفاوت است و خلقت از این تفاوت هدف داشته است و به همین جهت نباید تساوی حقوق انسانی زن و مرد را بهانه برای تشابه و یکنواختی حقوق آنها قرار داد. از نظر روحیه تک‌همسری نیز قطعاً زن و مرد روحیه‌های متفاوتی دارند. زن طبعاً تک‌شوهر است، چندشوهری بر ضد روحیه اوست. نوع تمنیات زن از شوهر با چند شوهری سازگار نیست. اما مرد طبعاً تک‌همسر نیست، به این معنی که چند زنی بر ضد روحیه او نیست. چند زنی با نوع تمنیاتی که مرد از وجود زن دارد ناسازگار نیست.

اما ما با آن عقیده که روحیه مرد با تک‌همسری ناسازگار است مخالفیم. ما منکر این نظر هستیم که می‌گوید علاقه مرد به تنوع (اصلاح ناپذیر) است. ما با این عقیده مخالفیم که وفاداری برای مرد غیرممکن است و یک زن برای یک مرد آفریده شده و یک مرد برای همه زن‌ها. به عقیده ما عوامل خیانت را محیط‌های اجتماعی در مرد به وجود آوردند نه خلقت و طبیعت. مسئول خیانت مرد خلقت نیست، محیط اجتماعی است. عوامل خیانت را محیطی به وجود می‌آورد که از یک طرف زن را تشویق می‌کند تمام فنون اغوا و انحراف را برای مرد بیگانه به کار ببرد، هزار و یک نیرنگ برای از راه بیرون رفتن او بسازد؛ و از طرف دیگر به بهانه اینکه یگانه صورت قانون ازدواج تک‌همسری است، صدها هزار بلکه میلیون‌ها زن آماده و نیازمند ازدواج را از حق زناشویی

محروم می کند و آنها را برای اغوای مرد روانه اجتماع می سازد. در مشرق اسلامی پیش از آنکه آداب و رسوم غربی رایج گردد ۹۰ درصد مردان ، تك همسر واقعی بودند؛ نه بیش از يك زن شرعی داشتند و نه با رفیقه و معشوقه سرگرم بودند. زوجیت اختصاصی به مفهوم واقعی کلمه بر اکثریت قریب به اتفاق خانواده های اسلامی حکمفرما بود.

چند همسری ، عامل نجات تك همسری تعجب می کنید اگر بگوییم تعدد زوجات در مشرق اسلامی مهمترین عامل نجات تك همسری بود. بلی ، مجاز بودن تعدد زوجات بزرگترین عامل نجات تك همسری است ، به این معنی که در شرایطی که موجبات تعدد زوجات پیدا می شود و عدد زنان نیازمند به ازدواج از مردان نیازمند به ازدواج فزونی می گیرد ، اگر حق تاءهل این عده زنان به رسمیت شناخته نشود و به مردانی که واجد شرایط اخلاقی و مالی و جسمی هستند اجازه چندهمسری داده نشود رفیقه بازی و معشوقه گیری ریشه تك همسری واقعی را می خشکاند. در مشرق اسلامی از طرفی تعدد زوجات مجاز بود و از طرف دیگر این همه مهیجات و محرکات اغوا کننده نبود. لهذا تك همسری واقعی بر اکثریت خانواده ها حکمفرما بود و کارمعشوقه بازی مردان به آنجا نکشید که کم کم برایش فلسفه بسازند و بگویند آفرینش مرد چندهمسری است و تك همسری برای مرد جزو ممتنعات و محالات جهان است .

ممکن است بپرسید : بنا به عقیده این دانشمندان - که از نظر قانون طبیعت ،

مرد را چندهمسری می دانند و از نظر قانون اجتماع تعدد زوجات را محکوم می کنند - تکلیف مرد در میان این دو قانون چه می شود؟

تکلیف مرد در مکتب این آقایان واضح است : مرد باید قانوناً تک همسر باشد و عملاً چندهمسر؛ یک زن شرعی و قانونی بیشتر نداشته باشد، اما معشوقه و رفیقه هر چه دلش می خواهد مانعی ندارد. به عقیده این آقایان رفیقه گیری و معشوقه بازی حق طبیعی و مسلم و مشروع مرد است ! و بسنده کردن مرد در همه عمر به یک زن نوعی (نامردی) است .

چهره واقعی بحث گمان می کنم وقت آن رسیده است که خواننده محترم درک کند که مسأله ای که از لحاظ چندهمسری برای بشر مطرح بوده و هست چیست . مسأله این نیست که آیا تک همسری بهتر است یا چندهمسری . در اینکه تک همسری بهتر است تردیدی نیست . تک همسری یعنی اختصاص خانوادگی ، یعنی اینکه جسم و روح هر یک از زوجین از آن یکدیگر باشد. بدیهی است که روح زندگی زناشویی که وحدت و یگانگی است در زوجیت اختصاصی بهتر و کاملتر پیدا می شود. آن دو راهی که بشر بر سر آن قرار گرفته این نیست که از میان تک همسری و چندهمسری کدامیک را انتخاب کند. مسأله ای که از این لحاظ برای بشر مطرح است این است که به واسطه ضرورت‌های اجتماعی ، مخصوصاً فزونی نسبی عده زنان نیازمند به ازدواج بر مردان نیازمند تک همسری مطلق عملاً در خطر افتاده است . تک همسری مطلق که شامل تمام خانواده ها بشود افسانه ای بیش نیست . یکی از دو راه در پیش است :

یا رسمیت یافتن تعدد زوجات و یا رواج معشوقه بازی ؛ به عبارت دیگر یا چندهمسر شدن معدودی از مردان متاهل - که حتما از ۱۰ درصد تجاوز نخواهد کرد - و سروسامان یافتن و خانه زندگی پیدا کردن زنان بی شوهر، و یا بازگذاشتن راه معشوقه بازی ؛ و چون در صورت دوم هر معشوقه ای می تواند با چندین مرد ارتباط داشته باشد، اکثریت قریب به اتفاق مردان متاهل عملاً چندهمسر خواهند بود.

آری ، این است صورت صحیح طرَحِ مساءله چندهمسری . اما مبلغان شیوه های غربی حاضر نیستند صورت صحیح مساءله را طرح کنند؛ حاضر نیستند حقیقت را آشکارا بگویند. آنها واقعا مدافع مترس بازی و معشوقه گیری هستند، زن شرعی و قانونی را سربار و مزاحم می دانند و یکی اش را هم زیاد می دانند چه رسد به دو زن و سه زن و چهار زن ، لذت را در آزادی از قیود ازدواج می شناسند، اما در گفته های خود برای ساده دلان چنین وانمود می کنند که ما مدافع تک همسری هستیم ؛ بالحنی معصومانه می گویند ما طرفدار آنیم که مرد تک همسر و باوفا باشد نه چندهمسر و بی وفا!

نیرنگ مرد قرن بیستم مرد قرن بیستم در بسیاری از مسائل مربوط به حقوق خانوادگی توانسته است نعل وارونه بزند و با نامهای قشنگ تساوی و آزادی ، زن را اغفال کرده از تعهدات خود نسبت به او بکاهد و بر کامگیریهایی حساب خود بیفزاید. اما در کمتر مساءله ای به اندازه تعدد زوجات ، از این جهت موفقیت داشته است .

راستی من گاهی در آثار بعضی از نویسندگان ایرانی چیزهایی می بینم که دچار تردید می شوم ، نمی دانم ساده دلی است یا اغفال ؟

یکی از این نویسندگان نظر خود را درباره تعدد زوجات اینچنین نوشته است :
(در حال حاضر در ممالک پیشرفته روابط زوجین متکی بر تکالیف حقوقی متقابل است و بنابراین شناخت تعدد زوجات به هر شکل و عنوان (دائم یا منقطع) از جانب زن همان اندازه دشوار است که از مرد بخواهند وجود رقبای خود را در عرصه زناشویی تحمل کند.)

من نمی دانم این گونه اشخاص تصور واقعی شان از این مسأله همین است یا نعل وارونه می زنند؟! آیا اینها واقعا نمی دانند که تعدد زوجات ناشی از یک مشکل اجتماعی است که بر دوش تمام مردان و زنان متاهل سنگینی می کند و راه حل بهتری از تعدد زوجات تاکنون برای این مشکل پیدا نشده است ؟ آیا اینها نمی دانند که چشمها را روی هم گذاشتن و شعار دادن و فریاد (زننده باد تک همسری و مرگ بر چند همسری) دردی دوا نمی کند؟ آیا اینها نمی دانند که تعدد زوجات جزو حقوق زن است نه حقوق مرد و ربطی به حقوق متقابل زن و مرد ندارد؟

مضحک این است که می گویند : (تعدد زوجات از جانب زن همان اندازه دشوار است که از مرد بخواهند وجود رقبای خود را در عرصه زناشویی تحمل کند). گذشته از اینکه مقایسه غلطی است ، شاید نمی دانند که دنیای امروز - که این

آقایان هر پدیده ای را به این نام جذب می کنند و هیچ تردیدی را در صحت رویدادهای آن روا نمی دارند - مرتباً از مرد می خواهند که عشق زن خویش را محترم بشمارد و وجود رقبای خود را در عرصه زناشویی تحمل کند. دنیای امروز این (نابردباریها) را به نام حسادت ، تعصب ، فئاتیسم و غیره محکوم می کند. ای کاش جوانان ما لااقل از عمق جریاناتی که از این لحاظ در مغرب می گذرد اندکی آگاهی داشتند.

روشن شد که تعدد زوجات ناشی از یک مشکل اجتماعی است نه طبیعت ذاتی مرد. بدیهی است که اگر در اجتماعی مشکله فزونی نسبی عدد زنان نیازمند بر مردان نیازمند وجود نداشته باشد تعدد زوجات از میان خواهد رفت و یا بسیار کم خواهد شد؛ و اگر بخواهیم در چنین شرایطی (فرضا چنین شرایطی وجود پیدا کند) (زنانی بی شوهر نمانند) تعدد زوجات نه کافی است و نه صحیح . برای این منظور چند چیز دیگر لازم است : اول عدالت اجتماعی و کار و در آمد کافی برای هر مرد نیازمند به ازدواج تا بتواند به تشکیل کانون خانوادگی اقدام نماید. دوم آزادی اراده و اختیار همسر برای زن که از طرف پدر یا برادر یا شخص دیگر اجباراً به عقد یک مرد زنده پولدار در آورده نشود. بدیهی است که اگر زن آزاد و مختار باشد و امکان همسری با یک مرد مجرد برایش فراهم باشد هرگز زن مرد زنده نخواهد شد و سر (هو) نخواهد رفت . این اولیاء زن هستند که به طمع پول ، دختر یا خواهر خود را به مردان زنده پولدار می فروشند. سوم اینکه عوامل تحریک و تهییج و

اغوا و خانه خراب کن اینقدر زیاد نباشد. عوامل اغوا، زنان شوهردار را از خانه شوهر به خانه بیگانه می کشد، چه رسد به زنان بی شوهر. اجتماع اگر سر اصلاح دارد و طرفدار نجات تک همسری واقعی است باید در راه برقراری این سه عامل بکوشد، والا منع قانونی تعدد زوجات جز اینکه راه فحشاء را باز کند اثر دیگری ندارد.

بحران ناشی از محرومیت زنان بی شوهر اما اگر عدد زنان نیازمند بر مردان نیازمند فزونی داشته باشد، منع تعدد زوجات خیانت به بشریت است، زیرا تنها پامال کردن حقوق زن در میان نیست. اگر مطلب به پامال شدن حقوق عده ای از زنان ختم می شد باز قابل تحمل بود. بحرانی که از این راه عارض اجتماع می شود از هر بحران دیگر خطرناکتر است، همچنانکه خانواده از هر کانون دیگر مقدستر است. زیرا آن که از حق طبیعی خود محروم می ماند يك موجود زنده است با همه عکس العمل هایی که يك موجود زنده در محرومیتها نشان می دهد، يك انسان است با همه عوارض روانی و عقده های روحی در زمینه ناکامیها، زن است با همه نیرنگهای زنانه، دختر حواست با قدرت کامل (آدم فریبی).

او گندم و جو نیست که زائد بر مصرف را به دریا بریزند یا در انباری برای (روز مبادا) ذخیره کنند. خانه و اتاق نیست که اگر مورد احتیاج نبود قفلی به آن بزنند. بلی، او يك موجود زنده است، يك انسان است، يك زن است. نیروی شگرف خود را ظاهر خواهد کرد و

دمار از روزگار اجتماع بر خواهد آورد.
او خواهد گفت :

سخن درست بگویم نمی توانم
دید که می خورند حریفان و من نظاره
کنم

همین (نمی توانم دید) کارها خواهد
کرد، خانه ها و خانواده ها ویران خواهد
ساخت ، عقده ها و کینه ها به وجود
خواهد آورد. وای به حال بشر آنگاه که
گریزه و عقده دست به دست هم بدهند.

زنان محروم از خانواده نهایت
کوشش را برای اغوای مرد - که قدمش در
هیچ جا این اندازه لرزان و لغزان
نیست - به کار خواهند برد، و
بدیهی است که (چو گل بسیاری
شد پیلان بلغزند) و متأسفانه
از این (گل) مقدار کمی هم برای لغزیدن
این پیل کافی است .

آیا مطلب به همین جا خاتمه پیدا می
کند؟ خیر، نوبت به زنان خانه دار می
رسد. زنانی که شوهران خود را در حال
خیانت می بینند آنها هم به فکر انتقام و
خیانت می افتند، آنها هم در خیانت
دنباله رو مرد می شوند. نتیجه نهایی چه
خواهد بود؟

نتیجه نهایی در گزارشی که به
(کینزی راپورت) مشهور شده ، ضمن یک
جمله خلاصه شده است : (مردان و
زنان آمریکایی در بی وفایی و
خیانت دست سایر ملل دنیا را از پشت
بسته اند).

ملاحظه می فرمایید که تنها با فساد و
انحراف مرد خاتمه نمی یابد، شعله این
آتش در نهایت امر دامن زنان خانه دار را
هم می گیرد.

عکس العمل های مختلف در زمینه پدیده فزونی زن پدیده فزونی نسبی زن همیشه در زندگی بشر وجود داشته . چیزی که هست عکس العمل ها در برابر این پدیده - که مشکله ای برای اجتماع به وجود می آورد - یکسان نبوده است . ملت‌هایی که روحشان با تقوا و عفاف پیوند بیشتری داشته ، به رهبری ادیان بزرگ آسمانی این مشکله را با تعدد زوجات حل کرده اند و ملت‌هایی که تقوا و عفاف چندان با روحیه شان سازگار نبوده ، این پدیده را وسیله ای برای فحشاء قرار داده اند .

نه تعدد زوجات در مشرق ناشی از دین اسلام است و نه ترك آن در مغرب مربوط به دین مسیح است ، زیرا قبل از اسلام در مشرق زمین تعدد زوجات وجود داشته و ادیان شرقی آن را مجاز کرده بودند ، و در اصل دین مسیح هم نصی بر منع تعدد زوجات وجود ندارد؛ هر چه هست مربوط به خود ملل عرب است نه دین مسیح .

ملت‌هایی که در مسیر فحشاء قرار گرفته اند بیش از ملت‌هایی که تعدد زوجات را تجویز کرده اند به تك همسری ضربه زده اند .

دکتر محمد حسین هیکل نویسنده کتاب زندگانی محمد پس از ذکر آیات قرآن درباره تعدد زوجات می گوید :

(این آیات اکتفا به يك زن را بهتر می شمارد و می گوید : اگر می ترسید مطابق عدالت رفتار نکنید فقط يك زن بگیرید . ضمناً تاء کید می کند که نمی توانید به عدالت رفتار کنید . اما در عین حال چون ممکن است در زندگی اجتماعی حوادثی پیش آید که تعدد زنان را ایجاب کند ، بدین جهت آن را به شرط عدالت روا شمرده است . محمد ﷺ در

اثنای جنگهای مسلمانان که گروهی از آنان کشته می شدند و طبعاً زنانشان بیوه ماندند، بدین طریق رفتار کرد. واقعا آیا می توانید بگویید که پس از جنگها و امراض عمومی و شورشها که هزارها و میلیونها اشخاص تلف می شوند و عده زیادی زنان بی شوهر می مانند اکتفا به يك زن بهتر از چند زن است که به طور استثناء و به قید عدالت روا شمرده شده است؟ آیا مردم مغرب زمین می توانند ادعا کنند که پس از جنگ جهانگیر، قانون اکتفا به يك زن همانطور که اسما وجود دارد عملاً نیز اجرا شده است؟)

zəϕΣU hfA ùzũqə γ ̄=ũΘÑŨ

سعادت و خوشبختی زناشویی در
گرو صفا، صمیمیت، گذشت، فداکاری،
وحدت و یگانگی است. و همه اینها در چند
همسری به خطر می افتد.

گذشته از وضع ناهنجار زنان و
فرزندان دو مادری، از نظر خود مرد
آنقدر مسؤلیتهای تعدد زوجات سنگین و
خردکننده است که رو آوردن به آن پشت کردن
به مسرت و آسایش است.

اکثر مردانی که از تعدد زوجات
راضی و خشنودند آنها هستند که عملاً از
زیر بار مسؤلیتهای شرعی و اخلاقی آن
شانه خالی می کنند، زنی را مورد توجه
قرار داده زن دیگر را از حساب خارج می
کنند و به تعبیر قرآن کریم او را
(کالمعلقه) رها می کنند. آنچه این گونه
افراد نام تعدد زوجات به آن می دهند در
واقع نوعی تک همسری است تواءم با
ستمکاری و جنایت و بیدادگری.

مثل عامیانه در میان مردم رایج است،
می گویند: (خدا یکی، زن یکی). عقیده
اکثر مردان بر این بوده و هست و
حقاً اگر خوشی و مسرت را مقیاس قرار دهیم
و مسأله را از زاویه فردی و شخصی
بسنجیم عقیده درستی است. اگر درباره
همه مردان صادق نباشد درباره اکثریت
مردان صادق است.

اگر مردی خیال کند که تعدد زوجات با
قبول همه مسؤلیتهای شرعی و اخلاقی به
نفع اوست و او از نظر تن آسایی از
این کار صرفه می برد، سخت در اشتباه است.
مسلماً تک همسری از نظر تاءمین خوشی و
آسایش بر چند همسری ترجیح دارد، اما...

بررسی صحیح بررسی درستی و نادرستی مسائل مانند تعداد زوجات - که ناشی از ضرورت‌های شخصی یا اجتماعی است - به این نحو صحیح نیست که آن را با تك همسری مقایسه کنیم .

بررسی صحیح این گونه مسائل منوط به این است که از طرفی علل و موجبات ایجاد کننده آنها را در نظر بگیریم و ببینیم عواقب وخیم بی‌اعتنایی به آنها چیست . از طرف دیگر نظری به مفاسد و معایبی که از خود این مسائل ناشی می‌شود بیفکنیم . آنگاه يك محاسبه کلی روی مجموع آثار و نتایجی که از دو طرف مسأله پیدا می‌شود به عمل آوریم . تنها در این صورت است که این گونه مسائل به صورت واقعی خود طرح و مورد بررسی قرار گرفته اند .

توضیحا مثالی ذکر می‌کنم : فرض کنید می‌خواهیم درباره (سربازی اجباری) نظر بدهیم . اگر تنها از زاویه منافع و تمایلات خانواده ای که سرباز به آنها تعلق دارد بنگریم شك ندارد که قانون سرباز وظیفه قانون خوبی نیست . چه از این بهتر که قانونی به نام قانون سربازی وظیفه وجود نداشته باشد و عزیز دل خانواده از کنارشان دور نرود و احیانا به میدان جنگ و خاک و خون کشیده نشود!

اما بررسی این مسأله به این نحو صحیح نیست . بررسی صحیح آن به این نحو است که ضمن توجه به جدا شدن فرزندی از خانواده ای و احتمالا داغدار شدن آن خانواده ، عواقب وخیم سرباز مدافع نداشتن را برای کشور در نظر بگیریم . آن وقت است که کاملا معقول و منطقی به نظر می‌رسد که گروهی از

فرزندان وطن به نام (سرباز) آماده دفاع و جان‌پازی برای کشور باشند و خانواده های آنها رنجهای ناشی از سربازی را تحمل کنند.

ما در مقالات گذشته به ضرورت‌های شخصی و اجتماعی که احیاناً مجوز تعدد زوجات می‌شود اشاره کردیم . اکنون می‌خواهیم معایب و مفسد ناشی از تعدد زوجات را بررسی کنیم تا زمینه برای يك محاسبه کلی فراهم گردد و ضمناً روشن شود که ما به يك سلسله معایب برای تعدد زوجات اعتراف داریم هر چند بعضی از ایرادات و اشکالات را وارد نمی‌دانیم چنانکه عنقریب روشن خواهد شد معایبی که می‌شود برای تعدد زوجات ذکر کرد زیاد است و ما از جنبه های مختلف وارد بحث می‌شویم . اینک پیمان آن اشکالات و معایب :

تعدد زوجات از نظر روحی روابط زناشویی منحصر به امور مادی و جسمانی یعنی تماسهای بدنی و حمایت‌های مالی نیست . اگر منحصر به این امور بود تعدد زوجات قابل توجیه بود، زیرا امور مادی و جسمانی را می‌توان میان افراد متعدد قسمت کرد و به هرکدام سهمی داد.

در روابط زناشویی آنچه عمده و اساس است امور روحی و معنوی است ، عشق و عاطفه و احساسات است . کانون ازدواج و نقطه پیوند دو طرف به یکدیگر دل است . عشق و احساسات مانند هر امر روحی دیگر قابل تجزیه و تقسیم نیست ، نمی‌توان آنها را میان افراد متعدد سرشکن و جیره بندی کرد. مگر ممکن است دل را دو نیم کرد یا در دو جا به گرو

گذاشت ؟ مگر می شود قلب را به دو نفر تسلیم کرد؟ عشق و پرستش یکه شناس است ، شريك و رقيب نمی پذیرد. جو و گندم نیست که بشود پیمانیه کرد و به هر نفر سهمی داد. به علاوه ، احساسات قابل کنترل نیست . آدمی در اختیار دل است ، نه دل در اختیار آدمی . پس آن چیزی که روح ازدواج است و جنبه انسانی آنست و روابط دو انسان را از روابط دو حیوان - که صرفاً شهوانی و غریزی است - متمایز می کند نه قابل قسمت است و نه قابل کنترل . پس تعدد زوجات محکوم است .

به عقیده ما در این بیان قدری اغراق وجود دارد، زیرا راست است که روح ازدواج عاطفه و احساسات است ؛ هم راست است که احساسات قلبی تحت اختیار آدمی نیست ؛ اما اینکه گفته می شود احساسات قابل تقسیم نیست ، يك تخيل شاعرانه بلکه يك مغالطه است ، زیرا سخن در این نیست که احساسات به خصوصی را مانند يك قطعه جسم دو قسمت کنند و به هر کدام سهمی بدهند، تا گفته شود که امور روحی قابل تقسیم نیست ؛ سخن در ظرفیت روحی بشر است . مسلماً ظرفیت روحی آدمی آنقدر محدود نیست که نتواند دو علاقه را در خود جای دهد. پدری صاحب ده فرزند می شود و هر ده نفر را تا حد پرستش دوست می دارد، برای همه آنها فداکاری می کند.

بلی ، يك چیز مسلم است و آن اینکه عشق و احساسات هرگز در صورت تعدد آنقدر اوج نمی گیرد که در وحدت می گیرد. اوج اعلاى عشق و احساسات با تعدد سازگار نیست ، همچنانکه با عقل و منطق نیز سازگار نیست

راسل در زناشویی و اخلاق می گوید :
(بسیاری از مردم امروز عشق را
يك مبادله منصفانه احساسات
می دانند و همین دلیل به
تنهایی ، صرف نظر از دلایل دیگر، برای
محکوم کردن تعدد زوجات کافی است .)
من نمی دانم چرا اگر بناست مبادله
احساسات منصفانه باشد باید انحصاری
باشد؟ مگر پدر که فرزندان متعدد خود
را دوست می دارد و متقابلاً آنها پدر را
دوست می دارند مبادله احساسات آنها به
طور منصفانه نیست ؟ اتفاقاً با اینکه
فرزندان متعددی علاقه پدر به هر يك از
فرزندان بر علاقه هر يك از فرزندان نسبت
به پدر می چربد .

عجیب این است که این سخن را
کسی می گوید که دائماً به شوهران توصیه
می کند که عشق زن خود را به
بیگانه محترم بشمارند و مانع روابط
عاشقانه آنها نشوند؛ متقابلاً چنین
توصیه هایی به زنان می کند .
آیا به عقیده راسل باز هم
مبادله احساسات زن و شوهر منصفانه است ؟

تعدد زوجات از نظر تربیتی هووگری
ضرب المثل ناسازگاری است . برای زن
دشمنی بالاتر از (هوو) وجود ندارد .
چند همسری ، زنان را به قیام و
اقدام علیه یکدیگر و احیاناً شوهر و او می
دارد و محیط زناشویی را - که
باید محیط صفا و صمیمیت
باشد - به میدان جنگ و جدال و
کانون کینه و انتقام تبدیل
می کند . دشمنی و رقابت و عداوت میان
مادران به فرزندان آنها نیز سرایت
می کند، دودستگی ها و چنددستگی ها به
وجود می آید، محیط خانوادگی - که

اولین مدرسه و پرورشگاه روحی کودکان است و باید الهام بخش نیکی و مهربانی باشد - درس آموز نفاق و نامردی می گردد.

در اینکه تعدد زوجات زمینه همه این آثار ناگوار تربیتی است شکی نیست . اما يك نکته را نباید فراموش کرد و آن اینکه باید دید چقدر از این آثار ناشی از طبیعت تعدد زوجات است و چه قدر از آنها ناشی از ژستی است که مرد و زن دوم می گیرند. به عقیده ما همه این ناراحتیها معلول طبیعت تعدد زوجات نیست ، بیشتر معلول طرز اجراء آن است .

مردی و زنی با هم زندگی می کنند و زندگی آنها جریان عادی خود را طی می کند. در این بین آن مرد در يك برخورد فریفته زنی می گردد و فوراً هوس چند همسری به سرش می زند. پس از يك قول و قرار محرمانه ناگهان زن دوم مثل اجل معلق پا به خانه و لانه زن اول می گذارد و شوهر و زندگی او را تصاحب می کند و در حقیقت به زندگی او شبیخون می زند. واضح است که عکس العمل روحی زن اول جز کینه و انتقام چیز دیگر نیست . برای زن هیچ چیزی ناراحت کننده تر از این نیست که مورد تحقیر شوهر قرار بگیرد. بزرگترین شکست برای يك زن این است که احساس کند نتوانسته قلب شوهر خود را نگهداری کند، و ببیند که دیگری او را تصاحب کرده است . وقتی که مرد ژست خودسری و هوسرانی می گیرد و زن دوم ژست شبیخون زنی ، انتظار تحمل و بردباری از زن اول انتظار بی جایی است .

اما اگر زن اول بداند که شوهرش (مجوز) دارد، از او سیر نشده است و رو آوردن به چندهمسری به معنی پشت کردن به

او نیست ، و مرد ژست استبداد و خودسری و هوسرانی را از خود دور کند و بر احترامات و عواطف خود نسبت به زن اول بیفزاید، و همچنین اگر زن دوم توجه داشته باشد که زن اول حقوقی دارد و حقوق او محترم است و تجاوز به آنها جایز نیست ، خصوصا اگر همه توجه داشته باشند که در راه حل يك مشکل اجتماعی قدم برمی دارند، مسلما از ناراحتیهای داخلی کاسته می شود.

قانون تعدد زوجات يك راه حل مترقیانه ناشی از يك دید اجتماعی وسیعی است . حتما اجراکنندگان آن نیز باید در سطح عالیتري فکر کنند و از يك تربیت عالی اسلامی برخوردار باشند. تجربه نشان داده است که در مواردی که مرد ژست خودسری و هوسرانی نداشته و زن احساس کرده که شوهرش نیازمند به زن دوم است ، خود داوطلب شده و زن دوم را به خانه شوهرش آورده است و هیچ يك از ناراحتیهای مزبور وجود نداشته است . اکثر ناراحتیها ناشی از طرز رفتار وحشیانه ای است که مردان در اجرای این قانون به کار می برند.

تعدد زوجات از نظر اخلاقی می گویند : اجازه تعدد زوجات اجازه (شهره) و شهوت است ، به مرد اجازه می دهد هواپرستی کند. اخلاق ایجاب می کند که انسان شهوات خود را به حداقل ممکن تقلیل دهد، زیرا مقتضای طبیعت آدمی این است که هر اندازه جلو شهوت را باز گذارد رغبت و تمایلش فزونی می گیرد و آتش شهوتش مشتعل تر می گردد.

منتسکیو در روح القوانین درباره تعدد زوجات می گوید :

(پادشاه مراکش در حرمسرای خود از تمام نژادها، اعم از سفید و زرد و سیاه پوشت ، زن دارد. اما اگر این شخص دو برابر زنهای کنونی خود نیز زن داشته باشد باز هم خواهان زن تازه خواهد بود، زیرا شهوترانی مثل خست و لئامت است و هر چه شدت کرد زیادتر می شود، چنانکه تحصیل سیم و زر باعث ازدیاد حرص و آز می گردد. تعدد زوجات رسم عشقبازی مستهجن و مخالف طبیعت (همجنس بازی) را نیز می آموزد و رایج می کند، زیرا در عرصه شهوترانی هر عملی که از حدود معین خارج گردید باعث اعمال بی قاعده می گردد. در استامبول وقتی که شورش درگرفت ، در حرمسرای يك حکمران حتی زن وجود نداشت ، چه آن حکمران با عشقبازیهای مخالف طبیعت ، روزگار خود را می گذرانید.)

این ایراد را از دو نظر باید مورد بررسی قرار داد : یکی از این نظر که می گویند اخلاق پاک با اعمال شهوت منافات دارد و برای پاکی نفوس باید شهوت را به حداقل ممکن تقلیل داد. دیگر از نظر آن اصل روانی که می گوید مقتضای طبیعت آدمی این است که هر چه بیشتر با آن موافقت شود بیشتر طغیان می کند و هر چه بیشتر با آن مخالفت شود آرام می گیرد.

اما از نظر اول : باید بگوییم متاءسفانه این تلقین غلطی است که اخلاق مسیحی - که بر پایه ریاضت است و از اخلاق هندی و بودایی و کلبی متاءثر است - القاء کرده است . اخلاق اسلامی بر این پایه نیست . از نظر اسلام

چنین نیست که هر چه از شهوات تقلیل شود با اخلاق سازگارتر است و اگر به حد صفر برسد صد در صد اخلاقی است . از نظر اسلام اخلاق با افراط در شهوترانی ناسازگار است .

برای اینکه بدانیم تعدد زوجات یک عمل افراطی است یا نه ، باید ببینیم آیا مرد بالطبع تک همسری است یا نه . از مقاله ۳۱ معلوم شد که شاید امروز یک نفر هم پیدا نشود که طبیعت مرد را محدود به تک همسری بدانند و چند همسری را یک عمل انحرافی و افراطی بشناسد. برعکس ، عقیده بسیاری این است که طبیعت مرد چند همسری است و تک همسری چیزی است نظیر مجرد که برخلاف طبیعت مرد است .

اگر چه ما با آن نظر که طبیعت مرد چند همسری است مخالفیم ، اما با این نظر هم موافق نیستیم که طبیعت مرد تک همسری است و چند همسری بر ضد طبیعت مرد است و نوعی انحراف و مخالف طبیعت است نظیر همجنس بازی .

کسانی مانند منتسکیو که تعدد زوجات را مساوی با شهوت پرستی می دانند، نظرشان به حرمسرابازی است ؛ خیال کرده اند که اسلام با قانون تعدد زوجات خواسته است جواز حرمسرا برای خلفای عباسی و عثمانی و امثال آنها صادر کند. اسلام بیش از همه با آن کارها مخالف است . حدود و قیودی که اسلام برای تعدد زوجات قائل است ، آزادی مرد هوسران را بکلی از او سلب می کند.

اما از نظر دوم : این عقیده که می گوید : (طبیعت آدمی هر اندازه ارضاء شود بیشتر طغیان می کند و هر اندازه مخالفش شود بهتر آرام می

گیرد) درست نقطه مقابل عقیده ای است که امروز در میان پیروان فروید پیدا شده و مرتباً به نفع آن تبلیغ می شود.

فرویدیست ها می گویند : (طبیعت بر اثر ارضاء و اقناع آرام می گیرد و در اثر امساک فزونی می گیرد و طغیان می کند). لهذا این عده صددرصد طرفدار آزادی و شکستن آداب و سنن ، خصوصاً در مسائل جنسی می باشند. ای کاش منتسکیو زنده می بود و می دید که امروز چگونه فرضیه او مورد تمسخر فرویدیست ها قرار گرفته است .

از نظر اخلاق اسلامی هر دو عقیده خطاست . طبیعت ، حقوق و حدودی دارد و آن حقوق و حدود را باید شناخت . طبیعت در اثر دو چیز طغیان می کند و آرامش را به هم می زند : یکی در اثر محرومیت و دیگر در اثر آزادی کامل دادن و برداشتن همه قیود و حدود از مقابل او.

به هر حال نه تعدد زوجات ضد اخلاق و به هم زننده آرامش روحی و مخالف پاکی نفوس است آنچنانکه امثال منتسکیو می گویند، و نه قناعت ورزیدن به زن یا زنان مشروع خود ضد اخلاق است آنچنانکه فرویدیستها عملاً تبلیغ می کنند.

تعدد زوجات از نظر حقوقی به موجب عقد ازدواج ، هر يك از زوجین به دیگری تعلق می گیرد و از آن او می شود. حق استمتاعی که هر کدام نسبت به دیگری پیدا می کنند از آن جهت است که منافع زناشویی طرف را به موجب عقد ازدواج مالک شده است . از این رو در تعدد زوجات آن که ذی حق شماره اول است زن سابق است . معامله ای که میان مرد و زن دیگری صورت

می گیرد در حقیقت معامله (فضولی) است، زیرا کالای مورد معامله یعنی منافع زناشویی مرد قبلاً به زن اول فروخته شده و جزء مایمـلک او محسوب می شود. پس آنکس که در درجه اول باید نظرش رعایت شود و اجازه او تحصیل گردد زن اول است. پس اگر بناست اجازه تعدد زوجات داده شود باید موكول به اجازه و اذن زن اول باشد، و در حقیقت این زن اول است که حق دارد درباره شوهر خود تصمیم بگیرد که زن دیگر اختیار بکند یا نکند.

بنابراین زن دوم و سوم و چهارم گرفتن درست مثل این است که شخصی يك بار مال خود را به شخص دیگر بفروشد و همان مال فروخته شده را برای نوبت دوم و سوم و چهارم به افراد دیگر بفروشد. صحت چنین معامله ای بستگی دارد به رضایت مالك اول و دوم و سوم، و اگر عملاً شخص فروشنده مال مورد نظر را در اختیار افراد بعدی قرار دهد قطعاً مستحق مجازات است.

این ایراد مبتنی بر این است که طبیعت حقوقی ازدواج را مبادله منافع بدانیم و هر يك از زوجین را مالك منافع زناشویی طرف دیگر فرض کنیم. من فعلاً راجع به این مطلب - که البته قابل خدشه و ایراد است - بحث نمی کنم. فرض می کنیم طبیعت حقوقی ازدواج همین باشد. این ایراد وقتی وارد است که تعدد زوجات از جانب مرد فقط جنبه تفنن و تنوع داشته باشد. بدیهی است که اگر طبیعت حقوقی ازدواج مبادله منافع زناشویی باشد و زن از هر لحاظ قادر باشد که منافع زناشویی مرد را تاءمین کند، مرد هیچ

گونه مجوزی برای تعدد زوجات نخواهد داشت . اما اگر جنبه تفنن و تنوع نداشته باشد، بلکه مرد یکی از مجوزهایی که در مقالات پیش اشاره کردیم داشته باشد، این ایراد مورد ندارد. مثلاً اگر زن عقیم باشد، یا به سن یائسگی رسیده باشد و مرد نیازمند به فرزند باشد، یا زن مریض و غیر قابل استمتاع باشد، در این گونه موارد حق زن مانع تعدد زوجات نخواهد بود.

تازه این در صورتی است که مجوز تعدد زوجات ، امر شخصی مربوط به مرد باشد. اما اگر پای يك علت اجتماعی در کار باشد و تعدد زوجات به واسطه فزونی عدد زنان بر مردان و یا به واسطه احتیاج اجتماع به کثرت نفوس تجویز شود، این ایراد صورت دیگری پیدا می کند. در این گونه موارد، تعدد زوجات يك نوع تکلیف و واجب کفایی است ، وظیفه ای است که برای نجات اجتماع از فساد و فحشاء و یا برای خدمت به تکثیر نفوس اجتماع باید انجام شود. بدیهی است آنجا که پای تکلیف و وظیفه اجتماعی به میان می آید، رضایت و اجازه و اذن مفهوم ندارد. اگر فرض کنیم اجتماع واقعا مبتلا به فزونی زن بر مرد است یا نیازمند به تکثیر نفوس است ، يك وظیفه ، يك واجب کفایی متوجه همه مردان و زنان متاهل می شود، پای يك فداکاری و از خود گذشتگی به خاطر اجتماع برای زنان متاهل به میان می آید. درست مثل وظیفه سربازی است که متوجه خانواده ها می شود و باید به خاطر اجتماع از عزیزشان دل بکنند و او را روانه میدان کارزار کنند. در این گونه موارد، غلط است که موکول به رضایت و اجازه شخص یا اشخاص ذی نفع بشود.

کسانی که مدعی هستند حق و عدالت
ایجاب می کند که تعدد زوجات با اجازه
همسر پیشین باشد، فقط از زاویه
تفنین و تنوع طلبی مرد مطلب را
نگریسته اند و ضرورت های فردی و
اجتماعی را از یاد برده اند.
اساسا اگر ضرورت فردی یا اجتماعی در کار
نباشد، تعدد زوجات حتی با
اجازه زن پیشین نیز قابل قبول
نیست .

۱۲- نظام حقوق زن در اسلام

3I0pI 0DT 'U -üHy' hhqF

قانون تعدد زوجات با اصل فلسفی تساوی حقوق زن و مرد - که ناشی از تساوی آنها در انسانیت است - منافات دارد. چون زن و مرد هر دو انسان و متساوی الحقوق می باشند، یا باید هر دو مجاز باشند که دارای چند همسر باشند یا هیچ کدام مجاز نباشند. اما اینکه مرد مجاز نباشد چند زن داشته باشد و زن مجاز نباشد که چند شوهر داشته باشد، تبعیض و مرد نوازی است. اجازه دادن به مرد که تا چهار زن می تواند بگیرد به معنی این است که ارزش يك زن مساوی است با يك چهارم مرد. این نهایت تحقیر زن است و حتی با نظر اسلام درباره ارث و شهادت - (که ارث و شهادت) دو زن را برابر با ارث و شهادت يك مرد قرار داده است - منافات دارد.

این ایراد سخیف ترین ایرادی است که بر تعدد زوجات گرفته شده است. گویی ایرادکنندگان به علل و موجبات فردی و اجتماعی تعدد زوجات کوچکترین توجهی نداشته اند، خیال کرده اند تنها موضوعی که در میان است، هوس است. آنگاه گفته اند چرا به هوس مرد توجه شده و به هوس زن توجه نشده است؟

چون در گذشته راجع به علل و موجبات و مجوزهای تعدد زوجات، مخصوصاً راجع به چیزی که تعدد زوجات را به صورت حقی از جانب زنان بی شوهر بر عهده مردان و زنان متاهل درمی آورد بحث کرده ایم، دیگر بحثی نمی کنیم.

در اینجا همین قدر می‌گوییم اگر مبنای فلسفه اسلام در تعدد زوجات و ارث و شهادت، تحقیر و بی‌اعتنایی به حقوق زن بود و اسلام میان زن و مرد از لحاظ انسانیت و حقوق ناشی از انسانیت تفاوت قائل بود، همه جا يك جور نظر می‌داد زیرا این فلسفه همه جا يك جور حکم می‌کند؛ يك جا نمی‌گفت يك زن نصف يك مرد ارث ببرد و در جای دیگر نمی‌گفت يك زن با يك مرد برابر ارث ببرد، و در جای دیگر نمی‌گفت يك مرد تا چهار زن بگیرد، و همچنین در باب شهادت در هر موردی به نحوی حکم نمی‌کرد. از اینها به خوبی می‌توان فهمید که اسلام فلسفه‌های دیگری در نظر گرفته است. ما در یکی از مقالات گذشته راجع به ارث توضیح دادیم و در مقاله دیگری گفتیم مسأله تساوی زن و مرد در انسانیت و حقوق ناشی از انسانیت، از نظر اسلام جزء الفبای حقوق بشری است. از نظر اسلام در حقوق زن و مرد مسائلی بالاتر از تساوی وجود دارد که لازم است آنها دقیقاً منظور گردد و اجرا شود.

محدودیت اسلام نه چند همسری را اختراع کرد، (زیرا قرن‌ها پیش از اسلام در جهان وجود داشت) و نه آن را نسخ کرد (زیرا از نظر اسلام برای اجتماع مشکلاتی پیش می‌آید که راه چاره آنها منحصر به تعدد زوجات است). ولی اسلام رسم تعدد زوجات را اصلاح کرد.

اول اصلاحی که به عمل آورد این بود که آن را محدود کرد قبل از اسلام تعدد زوجات نامحدود بود؛ یک نفر به تنهایی می‌توانست صدها زن داشته باشد و از آنها حرمسرای بی‌وجود آورد. ولی اسلام (حداکثر) برای آن معین کرد؛ به یک نفر اجازه نداد بیش از چهار زن داشته باشد. در حکایات و روایات نام افرادی در صدر اسلام دیده می‌شود که در حالی که اسلام آوردند بیش از چهار زن داشتند و اسلام آنها را مجبور کرد مقدار زائد را رها کنند. از آن جمله نام مردی به نام غیلان بن اسلمه برده می‌شود که ده زن داشت و پیغمبر اکرم او را مجبور کرد که شش‌تای آنها را رها کند و همچنین مردی به نام نوفل بن معاویة پنج زن داشت. پس از آنکه اسلام اختیار کرد رسول اکرم (ﷺ) امر کرد که یکی از آنها را حتما رها کند.

در روایات شیعه وارد شده که یک نفر ایرانی مجوسی در زمان امام صادق اسلام اختیار کرد در حالی که هفت زن داشت، از امام صادق سؤال شد: تکلیف این مرد که اکنون مسلمان شده با هفت زن چیست؟ امام فرمود: حتما باید سه‌تای آنها را رها کند.

عدالت اصلاح دیگری که اسلام به عمل آورد این بود که عدالت را شرط کرد و اجازه نداد به هیچ وجه تبعیض میان زنان یا میان فرزندان آنها صورت بگیرد. قرآن کریم در کمال صراحت فرمود: **فان خفتم ان الا تعدلوا فواحدة** اگر بیم دارید که عدالت نکنید (یعنی اگر به خود اطمینان ندارید که با عدالت رفتار کنید) پس به یکی اکتفا کنید.

در دنیای قبل از اسلام اصل عدالت به هیچ وجه رعایت نمی شد، نه میان خود زنان و نه میان فرزندان آنها. در مقاله ۲۷ از کریستین سن و دیگران نقل کردیم که در ایران ساسانی رسم تعدد زوجات شایع بود و میان زنان و همچنین میان فرزندان آنها تبعیض قائل می شدند یکی یا چند زن، زنان ممتاز (پادشاه زن) خوانده میشدند و از حقوق کامل برخوردار بودند. سایر زنان به عنوان (چاکر زن) و غیره خوانده می شدند و مزایای قانونی کمتری داشتند. فرزندان چاکر زن اگر از جنس ذکور بودند در خانه پدر پذیرفته می شدند و اگر دختر بودند به فرزندی پذیرفته نمی شدند.

اسلام همه این رسوم و عادات را منسوخ کرد؛ اجازه نداد که برای يك زن یا فرزندان او امتیازات قانونی کمتری قائل گردند.

ویل دورانت در جلد اول تاریخ تمدن ضمن بحث از تعدد زوجات می گوید:

(به تدریج که ثروت نزدیک فرد به مقدار زیاد جمع می شد و از آن نگرانی پیدا می کرد که چون ثروتش به قسمتهای زیادی منقسم شود سهم هر يك از فرزندان کم خواهد شد، این فرد به فکر می افتاد

که میان زن اصلی و سوگلی و همخوابه های خود فرق بگذارد تا میراث تنها نصیب فرزندان زن اصلی شود).

این جمله می رساند که تبعیض میان زنان و فرزندان آنها در دنیای قدیم امر رایجی بوده است . ولی عجیب این است که ویل دورانت بعد به سخنان خود چنین ادامه می دهد :

(تا نسل معاصر تقریباً زناشویی در قاره آسیا بدین ترتیب بوده است . کم کم زن اصلی مقام زن منحصر به فرد را پیدا کرد و زنان دیگر یا محبوبه های سری مرد شدند و یا اصلاً از میان رفتند.)

ویل دورانت توجه نکرده یا نخواسته توجه کند که چهارده قرن است که در آسیا در پرتو دین مقدس اسلام رسم تبعیض میان فرزندان منسوخ شده است . يك زن اصلی و چند محبوبه سری داشتن جزء رسوم اروپایی است نه آسیایی . این رسم اخیراً از اروپا به آسیا سرایت کرده است .

به هر حال اصلاح دومی که اسلام در تعدد زوجات انجام داد این بود که تبعیض را چه در میان زنان و چه در میان فرزندان ملغی ساخت .

از نظر اسلام (سوگلی) بازی به هر صورت و به هر شکل جایز نیست . علماء اسلام تقریباً وحدت نظر دارند که تبعیض میان زنان تحت هیچ عنوانی جایز نیست . فقط بعضی از نحله های فقهی اسلامی حق زن را طوری توجیه کرده اند که با تبعیض سازگار است . به نظر من نباید تردید کرد که این نظر درست نیست و برخلاف مفهوم آیه کریمه قرآن است . رسول اکرم (ﷺ) جمله ای در این باره فرموده است که شیعه و سنی

بالاتفاق آن را نقل و روایت کرده اند.
فرمود :

(هر کس دو زن داشته باشد و در میان آنها به عدالت رفتار نکند) به یکی از آنها بیشتر از دیگری اظهار تمایل کند، در روز قیامت محشور خواهد شد در حالی که يك طرف بدن خود را به زمین می کشد تا سرانجام داخل آتش شود.)
عدالت عالیترین فضیلت انسانی است . شرط عدالت یعنی شرط واجد بودن عالیترین نیروی اخلاقی . با توجه به این که معمولاً احساسات مرد نسبت به همه زنان یکسان و در يك درجه نیست ، رعایت عدالت و پرهیز از تبعیض میان زنان ، یکی از مشکل ترین وظایف به شمار می رود .

همه می دانیم که رسول اکرم ﷺ در ده سال آخر عمر خود یعنی در دوره مدینه - که دوره جنگهای اسلامی بود و زنان بی سرپرست در میان مسلمین زیاد بودند - زنان متعدد اختیار کرد . اکثریت زنان پیغمبر بیوه و بزرگسال بودند و غالباً از شوهران سابق خود فرزندی داشتند . تنها دوشیزه ای که پیغمبر اکرم با او ازدواج کرد عایشه بود . عایشه به همین جهت همیشه تفاخر می کرد و می گفت : من تنها زنی هستم که جز پیغمبر شوهر دیگری او را لمس نکرده است .

رسول اکرم منتهای عدالت را درباره همه آنها رعایت می کرد و هیچ گونه تبعیضی میان آنها قائل نمی شد . عروة بن زبیر خواهر زاده عایشه است ؛ درباره طرز رفتار پیغمبر اکرم با زنان خود، از خاله خویش عایشه سؤالاتی کرده است . عایشه گفت : رسم پیغمبر این بود که هیچ يك از ما را بر دیگری

ترجیح نمی داد. با همه به عدالت و تساوی کامل رفتار می کرد. کمتر روزی اتفاق می افتاد که به همه زنان خود سر نزنند و احوالپرسی و تفقد نکند. ولی نوبت هر کس بود، نسبت به دیگران به احوالپرسی قناعت می کرد و شب را در خانه آن کس به سر می برد که نوبت او بود. اگر حیانا در وقتی که نوبت زنی بود می خواست نزد زن دیگر برود، رسماً می آمد و اجازه می گرفت. اگر اجازه داده می شد می رفت و اگر اجازه داده نمی شد نمی رفت. من شخصاً این طور بودم که هر وقت از من اجازه می خواست نمی دادم.

رسول اکرم حتی در بیماری که منجر به فوت ایشان شد که توانائی حرکت نداشت، عدالت را در کمال دقت اجرا کرد. برای اینکه عدالت و نوبت را رعایت کرده باشد، هر روز بسترش را از اتاقی به اتاق دیگر منتقل می کردند. تا آنکه يك روز همه را جمع کرد و اجازه خواست در يك اتاق بماند و همه اجازه دادند در خانه عایشه بماند.

علی ابن ابیطالب علیه السلام در اوقاتی که دو زن داشت، حتی اگر می خواست وضو بسازد، در خانه زنی که نوبتش نبود وضو نمی خواست.

اسلام برای شرط عدالت آن اندازه اهمیت قائل است که حتی اجازه نمی دهد مرد و زن دوم در حین عقد توافقی کنند که زن دوم در شرایطی نامساوی با زن اول زندگی کند. یعنی از نظر اسلام رعایت عدالت تکلیفی است که مرد نمی تواند با قرار قبلی با زن، خود را از زیر بار مسؤولیت آن خارج کند. مرد و زن هیچ کدام چنین شرطی در متن عقد بنمایند. زن دوم کاری که می تواند بکند فقط این است که عملاً از

حقوق خود صرف نظر کند. اما نمی تواند شرط کند که حقوقی مساوی با زن اول نداشته باشد، همچنانکه زن اول نیز می تواند عملاً با میل و رضای خود از حقوق خود صرف نظر کند اما نمی تواند کاری کند که قانوناً حقی نداشته باشد. از امام باقر علیه السلام سؤال شد : آیا مرد می تواند با زن خود شرط کند که فقط روزها هر وقت بخواهد به او سر بزند، یا ماهی يك بار یا هفته ای يك بار نزد او برود، یا شرط کند که نفقه به طور کامل و مساوی با زن دیگر به او ندهد و خود آن زن هم از اول این شرطها را بپذیرد؟ امام فرمود :

(خیر، چنین شرطهایی صحیح نیست. هر زنی به موجب عقد ازدواج خواه ناخواه حقوق کامل يك زن را پیدا می کند. چیزی که هست، پس از وقوع ازدواج هر زنی می تواند عملاً برای جلب رضایت شوهر که او را رها نکند یا به علت دیگری، همه یا قسمتی از حقوق خود را ببخشد.)

تعدد زوجات با این شرط اخلاقی اکید و شدید به جای آنکه وسیله ای برای هوسرانی مرد واقع گردد، شکل و قیافه انجام وظیفه به خود می گیرد. هوسرانی و شهوت پرستی جز با آزادی کامل و دنبال هوای دل رفتن سازگار نیست، هوسرانی آنگاه صورت عمل به خود می گیرد که آدمی خود را در اختیار دل قرار دهد و دل را در اختیار خواهشها و میلها. دل و خواهشهای دل منطق و حساب برنمی دارد. آنجا که پای انضباط و عدالت و انجام وظیفه به میان می آید، هوسرانی و هواپرستی باید رخت بربندد. از این رو به

هیچ وجه تعدد زوجات را در شرایط اسلامی نمی توان وسیله ای برای هوسرانی شناخت . کسانی که تعدد زوجات را وسیله هوسرانی قرار داده اند، قانون اسلامی را بهانه برای يك عمل ناروا قرار داده اند، اجتماع حق دارد آنها را مواخذه و مجازات (کند) و این بهانه را از دست آنها بگیرد.

مسأله بیم از عدم عدالت انصاف باید داد که افرادی که شرایط اسلامی را در تعدد زوجات کاملاً رعایت می کنند بسیار کم اند. در فقه اسلامی می گویند (اگر بیم داری که استعمال آب برای بدنت زیان دارد وضو نگیر)، (اگر بیم داری که روزه برای زیان دارد روزه نگیر). این دو دستور در فقه اسلامی رسیده است . شما افراد بسیاری را می بینید که می پرسند می ترسم آب برایم زیان داشته باشد، وضو بگیرم یا نگیرم ؟ می ترسم روزه برایم ضرر داشته باشد، روزه بگیرم یا نگیرم ؟ البته این پرسشها پرسشهای درستی است . چنین اشخاصی نباید وضو بسازند و نباید روزه بگیرند.

ولی نص قرآن کریم است که (اگر بیم دارید که نتوانید میان زنان خود به عدالت رفتار کنید يك زن بیشتر نگیرید). با این حال آیا شما در عمر از يك نفر شنیده اید که بگوید می خواهم زن دوم بگیرم اما بیم دارم که رعایت عدالت و مساوات میان آنها نکنم ، بگیرم یا نگیرم ؟ من که نشنیده ام . حتماً شما هم نشنیده اید. سهل است ، مردم ما با علم و تصمیم اینکه به عدالت رفتار نکنند زنان متعدد می گیرند و این کار را به نام اسلام و زیر

سرپوش اسلامی انجام می دهند. اینها هستند که با عمل ناهنجار خود اسلام را بدنام می کنند.

اگر تنها کسانی اقدام به تعدد زوجات نمایند که لااقل این يك شرط را واجد باشند جای هیچ گونه بهانه و ایراد نبود.

حرمسراها موضوع دیگری که سبب شده تعدد زوجات را بر قانون اسلام عیب بگیرند، دستگاههای حرمسراداری خلفا و سلاطین پیشین است، برخی از نویسندگان و مبلغین مسیحی تعدد زوجات اسلامی را مساوی با حرامسراداری با همه مظاهر ننگین و مظالم بی پایان آن معرفی کرده اند و چنین وانمود می کنند که تعدد زوجات در اسلام یعنی همان حرمسراداریها که تاریخ در دستگاههای خلفا و سلاطین پیشین نشان می دهد.

متأسفانه بعضی از نویسندگان خودمان نیز که حرف به حرف بازگو کننده افکار و عقاید و منویات غربی ها هستند، هر جا که نام تعدد زوجات می برند آن را با حرمسرا ردیف می کنند. این قدر شخصیت و استقلال فکری ندارند که میان آنها تفکیک کنند.

شرایط و امکانات دیگر گذشته از شرط عدالت، شرایط و تکالیف دیگری نیز متوجه مرد است. همه میدانیم که زن مطلقاً يك سلسله حقوق مالی و استمتاعی به عهده مرد دارد مردی حق دارد آهنگ چند همسری کند که امکانات مالی او به او اجازه این کار را بدهد. شرط امکان مالی در تک همسری نیز هست، اکنون فرصتی نیست که وارد این بحث بشویم.

امکانات جسمی و غریزی نیز به نوبه خود شرط و واجب دیگری است . در کافی و وسائل از امام صادق روایت شده است که فرمود :

(هرکس گروهی از زنان نزد خود گرد آورد که نتواند آنها را از لحاظ جنسی اشباع نماید و آنگاه آنها به زنا و فحشاء بیفتند گناه این فحشا به گردن اوست) .

تاریخچه های حرمسراها داستانهای ذکر می کنند از زنان جوانی که از لحاظ غریزه تحت فشار قرار می گرفتند و مرتکب فحشاء می شدند و احیاناً پشت سر آن فحشاها کشتارها و جنایتها واقع می شد .

خواننده محترم از مجموع هفت مقاله ای که درباره چند همسری نوشتیم کاملاً به ریشه و علل و موجبات تعدد زوجات ، و اینکه چرا اسلام آن را نسخ نکرد؟ و چه شرایط و حدود و قیودی برای آن قائل شد کاملاً آگاه گشت ، برایش روشن شد که اسلام با تجویز تعدد زوجات نخواسته است زن را تحقیر کند، بلکه از این راه بزرگترین خدمت را به جنس زن کرده است . اگر تعدد زوجات ، مخصوصاً در شرایط فزونی نسبی عدد زنان آماده ازدواج بر مردان آماده ازدواج که همیشه در دنیا بوده و هست - اجازه داده نشود زن به بدترین شکلی ملعبه مرد خواهد شد؛ رفتار مرد با او از يك كنيز بدتر خواهد بود. زیرا انسان در مقابل يك كنيز لااقل این اندازه تعهد می پذیرد که فرزند او را فرزند خود بداند اما در مقابل معشوقه و رفیقه این اندازه تعهد هم ندارد .

مرد امروز و تعدد زوجات مرد امروز از تعدد زوجات روگردان است ، چرا؟ آیا به خاطر اینکه می خواهد به همسر خود وفادار

باشد و به يك زن قناعت کند یا به خاطر اینکه می خواهد حس تنوع طلبی خود را از طریق گناه به حد اشباع وسیله برایش فراهم است ارضاء نماید؟ امروز گناه جای تعدد زوجات را گرفته است نه وفا. و به همین دلیل مرد امروز سخت از تعدد زوجات که برای او تعهد و تکلیف ایجاد می کند متنفر است. مرد دیروز اگر می خواست هوسرانی کند راه گناه چندان برای او باز نبود ناچار بود تعدد زوجات را بهانه قرار داده هوسرانی کند. در عین اینکه شانه از زیر بار بسیاری از وظایف خالی می کرد از انجام بعضی تعهدات مالی و انسانی درباره زنان و فرزندان چاره ای نداشت. اما مرد امروز هیچ الزام و اجباری نمی بیند که کوچکترین تعهدی در زمینه هوسرانیهای بی پایان خود بپذیرد. ناچار علیه تعدد زوجات قیام می کند.

مرد امروز تحت عنوان سکرتر، ماشین نویس و صدها عنوان دیگر کام خود را از زن می گیرد و بودجه آن را به صندوق دولت یا شرکت یا مؤسسه ای که در آن کار می کند تحمیل می کند بدون آنکه دیناری از جیب خود بپردازد.

مرد امروز هر چند صباح یکبار معشوقه خود را عوض می کند بدون اینکه احتیاجی به تشریفات مهر و نفقه و طلاق داشته باشد. مسلماً موسی چومبه با تعدد زوجات مخالف است زیرا او همیشه يك سکرتر مو بور جوان زیبا در کنار خود دارد و هر چند سال یکبار آن را عوض می کند. با چنین امکاناتی چه حاجت به تعدد زوجات؟

در شرح حال برتراندراسل - که یکی از مخالفین سرسخت تعدد زوجات است - چنین خوانیم :

(در نخستین دوران زندگی او علاوه بر مادر بزرگش ، دو زن دیگر نقش بزرگی داشته اند که یکی از آنها آلیس نخستین همسرش و دیگری رفیقه اش به نام اتولین مورل می باشند. مورل از زنان سرشناس آن دوره بود و با بسیاری از نویسندگان اوایل قرن بیستم دوستی داشت .)

مسلمتا چنین شخصی با تعدد زوجات روی موافق نشان نمی دهد. گویا همین رفیقه بازی او بود که به ازدواج او با همسرش آلیس پایان داد، زیرا از زبان خود راسل چنین نوشته اند :

(در بعد از ظهر یکی از روزها هنگامیکه با دوچرخه عازم یکی از ییلاقات نزدیک شهر بودم ناگهان احساس کردم که دیگر آلیس را دوست ندارم .)

پایان

پی نوشت ها :

- ۱- در شرح قانون مدنی ایران ، تالیف دکتر علی شایگان می نویسد : (استقلالی که زن در دارایی خود دارد و فقه شیعه از ابتدا آن را شناخته است در یونان و روم و ژرمن و تا چندی پیش هم در حقوق غالب کشورها وجود نداشته ، یعنی مثل صغیر و مجنون ، محجور و از تصرف در اموال خود ممنوع بوده . در انگلستان که سابقا شخصیت زن در شخصیت شوهر محو بود، دو قانون : یکی در ۱۸۷۰ و دیگری در ۱۸۸۲ میلادی به اسم قانون مالکیت زن شوهردار، از زن رفع حجر نمود).
- ۲- لذات فلسفه ، ص ۱۵۵ - ۱۵۹.
- ۳- یس / ۴۰.
- ۴- حدید / ۲۵.
- انفال / ۶۰.
- ۶- بقره / ۱۸۸.
- ۷- اعراف / ۲۰.
- ۸- اعراف / ۲۲.
- ۹- اعراف / ۲۱.
- ۱۰- بقره / ۱۸۷.
- ۱۱- ترجمه تاریخ آلبرماله ، ج ۴ / ص ۳۶۶.
- ۱۲- همان ، ج ۵ / ص ۲۳۴.
- ۱۳- بقره / ۳۰.
- ۱۴- انشقاق / ۶.
- ۱۵- شمس / ۷ و ۸.
- ۱۶- تین / ۴.
- ۱۷- انسان موجود ناشناخته ، چاپ سوم ، ص ۱۰۰.
- ۱۸- روم / ۲۱.
- ۱۹- نساء / ۱۹.
- ۲۰- نساء / ۳۲.
- ۲۱- نساء / ۷.
- ۲۲- اعراف / ۱۸۹.
- ۲۳- نساء / ۷.
- ۲۴- نساء / ۸۶.
- ۲۵- بقره / ۲۳۶.
- ۲۶- حدید / ۲۵.
- ۲۷- بقره / ۲۲۹.
- ۲۸- بقره / ۲۳۱.

فهرست مطالب

| | |
|----|---|
| 2 | مقدمه |
| 2 | بسمه تعالی |
| 22 | پیشگفتار |
| 24 | مشکل جهانی روابط خانوادگی |
| 26 | مستقل باشیم یا از غرب تقلید کنیم؟ |
| 27 | جبر تاریخ |
| 29 | ما و قانون اساسی |
| 30 | عواطف مذهبی جامعه ایرانی |
| 33 | بخش اول: خواستگاری و نامزدی |
| | آیا خواستگاری مرد از زن اهانت به زن است؟ |
| 34 | غریزه مرد طلب و نیاز است و غریزه زن جلوه و ناز |
| 36 | مرد خریدار وصال زن است نه رقبه او |
| 38 | رسم خواستگاری يك تدبیر ظریفانه و عاقلانه برای حفظ حیثیت و احترام زن است |
| 40 | اشتباه نویسنده (چهل ماده در قانون مدنی) |
| 41 | قانون مدنی در ماده ۱۰۳۶ چنین می گوید: |
| 44 | اما ماده ۱۰۳۷ قانون مدنی این است: |
| 46 | ۱- بخش دوم نظام حقوق زن در اسلام: |
| 46 | فرق میان ازدواج دائم و موقت |
| 50 | زندگی امروز و ازدواج موقت |
| 51 | جوان امروز و دوره بلوغ و بحران جنسی |
| | کدامیک؟ رهبانیت موقت یا کمونیسم جنسی یا ازدواج موقت؟ |
| 52 | ازدواج آزمایشی |
| 54 | راسل و نظریه ازدواج موقت |
| 55 | معایب و مفاسدی که برای نکاح منقطع ذکر شده از این قرار است: |
| 59 | نکاح منقطع و تعدد زوجات |
| 65 | سرنوشت فرزندان در ازدواج موقت |
| 66 | انتقادات |
| 68 | از نظر آقای نویسنده: |
| 70 | علل اجتماعی حرمسراسازی |
| 73 | آیا تشریح ازدواج موقت برای تاءمین هوسرانی است؟ |
| 76 | |

| | |
|-----|---|
| 79 | منع خلیفه از ازدواج موقت |
| 83 | ۲-نظام حقوق زن در اسلام |
| 83 | حدیثی از علی علیه السلام |
| 85 | بخش سوم : زن و استقلال اجتماعی |
| 85 | استقلال در انتخاب سرنوشت |
| 87 | شوهر دادن قبل از تولد |
| 89 | معاوضه دختران یا خواهران |
| | پیغمبر اکرم دخترش زهرا را در انتخاب شوهر |
| 90 | آزاد می گذارد |
| 91 | نهیضت اسلامی زن ، سفید بود |
| 93 | مسأله اجازه پدر |
| 95 | مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبت |
| 102 | بخش چهارم : اسلام و تجدد زندگی ^(۱) |
| 105 | اسلام و مقتضیات زمان |
| | خصلت انطباق اسلام با زمان از نظر خارجیان |
| 106 | |
| 109 | اشکالات |
| 111 | خود زمان با چه چیز منطبق شود؟ |
| 113 | انطباق یا نسخ؟ |
| 118 | اسلام و تجدد زندگی ^(۲) |
| 121 | جامدها و جاهلها |
| 124 | تمثیل قرآن |
| 129 | ۳-نظام حقوق زن در اسلام |
| 129 | اسلام و تجدد زندگی ^(۳) |
| | راز و رمز تحرك و انعطاف در قوانین اسلامی |
| 131 | |
| | توجه به روح و معنی و بی تفاوتی |
| 133 | نسبت به قالب و شکل |
| | قانون ثابت برای احتیاج ثابت و قانون |
| 135 | متغیر برای احتیاج متغیر |
| 137 | مثال دیگر : |
| 139 | مثال : |
| 141 | مسأله تغییر خط |
| 142 | طفیلی گری حرام است نه کلاه لگنی |
| 143 | مسأله اهم و مهم |
| 144 | قوانینی که حق وتو دارند |
| 145 | اختیارات حاکم |
| 146 | اصل اجتهاد |
| 148 | بخش پنجم : مقام انسانی |
| 148 | زن از نظر قرآن |
| 151 | تساوی یا تشابه؟ |
| 154 | مقام زن در جهان بینی اسلامی |

| | |
|-----|--|
| 167 | اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون ... |
| 170 | فلسفه را با کوپن نمی توان اثبات کرد .. |
| 171 | نگاهی به تاریخ حقوق زن در اروپا |
| 175 | حیثیت و حقوق انسانی |
| 176 | از آنجا که |
| 177 | نکات مهم مقدمه اعلامیه حقوق بشر |
| 179 | مقام و احترام انسان |
| 181 | تنزل و سقوط انسان در فلسفه های غربی .. |
| 184 | غرب درباره انسان دچار تناقض شده است .. |
| | غرب ، هم خود را فراموش کرده و هم خدای |
| 186 | خود را |
| 188 | بخش ششم : مبانی طبیعی حقوق خانوادگی . |
| 188 | مبانی طبیعی حقوق خانوادگی ^(۱) |
| | چرا از لحاظ حقوق طبیعی اولی اجتماعی ، |
| 192 | همه افراد وضع مساوی و مشابهی دارند؟ .. |
| 195 | مبانی طبیعی حقوق خانوادگی ^(۲) |
| 205 | ۵- بخش هفتم : نظام حقوق زن در اسلام .. |
| 205 | تفاوت های زن و مرد ^(۱) |
| 215 | تفاوت های زن و مرد ^(۲) |
| 229 | بخش هشتم : مهر و نفقه |
| 229 | مهر و نفقه ^(۱) |
| 240 | ۶- نظام حقوق زن در اسلام |
| 240 | مهر در قرآن |
| 243 | مهر و نفقه ^(۲) |
| | آیا راست است که زن وفا ندارد؟ پیمان محبت |
| | زن سست است ؟ به عشق زن نباید اعتماد کرد؟ |
| 249 | |
| 257 | مهر و نفقه ^(۳) |
| 260 | چرا اروپا ناگهان استقلال مالی داد؟ ... |
| | سه نوع نفقه در اسلام سه نوع نفقه وجود |
| 266 | دارد : |
| 268 | آیا زن امروز مهر و نفقه نمی خواهد؟ ... |
| 274 | فلسفه تبلیغ علیه نفقه |
| | آیا اعلامیه جهانی حقوق بشر به زن توهین |
| 280 | کرده است ؟ |
| 283 | بخش نهم : مسأله ارث |
| 283 | مقدمه |
| 284 | علل محرومیت زن از ارث |
| 287 | ارث پسر خوانده |
| 288 | ارث هم پیمان |
| 289 | زن ، جزء سهم الارث |
| 290 | ارث زن در ایران ساسانی |

| | |
|-----|--|
| 293 | ایراد غرب پرستان |
| 295 | ایراد زنادقه صدر اسلام بر مسأله ارث |
| 296 | بخش دهم : حق طلاق |
| 296 | حق طلاق ^(۱) |
| | هفته نامه بامشاد در شماره ۶۶ (۴/۵/۴۴) |
| 301 | چنین نوشته بود : |
| | مجموعاً پنج فرضیه در مورد طلاق می توان |
| 304 | اظهار داشت : |
| 308 | حق طلاق ^(۲) |
| 314 | ۸-نظام حقوق زن در اسلام |
| 314 | شایعه بی اساس |
| 320 | حق طلاق ^(۳) |
| 334 | حق طلاق ^(۴) |
| 339 | در اینجا ذکر دو مطلب لازم است : |
| 350 | ۹-نظام حقوق زن در اسلام |
| 350 | حق طلاق ^(۵) |
| 357 | طلاق قضایی |
| | آیا بعضی ازدواجها سرطان است و زن باید |
| 359 | بسوزد و بسازد؟ |
| | (قیام به قسط) که هدف انبیا است کجا رفت ؟ |
| 361 | |
| 373 | بخش یازدهم : تعدد زوجات |
| 373 | مقدمه |
| 374 | کمونیسم جنسی |
| 376 | نظریه افلاطون |
| 377 | چند شوهری |
| 380 | اشکال چند شوهری |
| 381 | تعدد زوجات |
| 382 | اسلام و تعدد زوجات |
| | تعدد زوجات در ایران کریستن سن در کتاب |
| 387 | ایران در زمان ساسانیان می گوید : |
| 390 | ۱۰-نظام حقوق زن در اسلام |
| 390 | علل تاریخی تعدد زوجات ^(۱) |
| 394 | علت شکست چند همسری |
| 396 | شکست اشتراکیت جنسی |
| 402 | علل تاریخی تعدد زوجات ^(۲) |
| 403 | عوامل جغرافیایی |
| 406 | وضع چند همسری در مغرب زمین |
| 411 | عادت ماهانه |
| 413 | محدود بودن دوره فرزندزایی زن |
| 414 | عوامل اقتصادی |
| 415 | عامل عدد و عشیره |

| | | |
|-----|-------|---|
| 416 | | فزونی عدد زنان بر مردان |
| 417 | | بررسی علل و عوامل |
| 420 | | حق زن در چند همسری |
| 428 | | ۱۱- نظام حقوق زن در اسلام |
| 428 | | مقاومت بیشتر زن در برابر بیماریها |
| 429 | | در دیماه ۱۳۳۵ روزنامه اطلاعات نوشت : .. |
| 438 | | آیا طبیعت مرد چند همسری است ؟ |
| | | در شماره ۱۲۰ همین مجله تحت عنوان (عشق و ازدواج به سبک فرانسوی) چنین می نویسد : |
| 440 | | |
| 451 | | اشکالات و معایب چند همسری |
| 464 | | ۱۲- نظام حقوق زن در اسلام |
| 464 | | تعدد زوجات از نظر فلسفی |
| 466 | | نقش اسلام در چند همسری |
| 478 | | فهرست مطالب |